

(جلد چهارم)

چاپ دوم

متن کامل دست نوشته امیر اسدالله علم

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۳

یادداشتهای عَلَم

جلد چهارم ۱۳۵۳

ویرایش و مقدمهٔ مشروحی دربارهٔ شاه و علم

از

علینقی عالیخانی



فهرست برگه

سرشناسه : علم، امیراسدالله، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۷.
عنوان و پدیدآور : یادداشتهای علم / متن کامل دست نوشته امیراسدالله علم؛ ویرایش از علینقی‌عالیخانی.
مشخصات نشر : تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۴ ج.: نمونه، عکس.
شابک : ۰-۴۳-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ ـ (ج. ۴) ISBN: 978-964-5840-43-0
شابک : ۹-۴۴-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ (دوره) ISBN: 978-964-5840-44-9
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : ج. ۱ «۱۳۴۷ و ۱۳۴۸» (چاپ اول: ۱۳۷۱، چاپ دوم: ۱۳۷۲، چاپ سوم: ۱۳۷۷، چاپ چهارم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۲ «۱۳۴۹ و ۱۳۵۱» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۳ «۱۳۵۲» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۴ «۱۳۵۳» (چاپ اول: ۱۳۸۰، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۵ «۱۳۵۴» (چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۶ «۱۳۵۵ و ۱۳۵۶» (چاپ اول: ۱۳۸۶، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
مندرجات : ج. ۱. از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹. -- ج. ۲. از ۱۳۴۹/۱/۱ تا ۱۳۵۱/۱۲/۲۱.
مندرجات : ج. ۳. از ۱۳۵۲/۱/۲۴ تا ۱۳۵۲/۱۲/۲۱. -- ج. ۴. از ۱۳۵۳/۱/۲ تا ۱۳۵۳/۱۲/۲۹.
مندرجات : ج. ۵. از ۱۳۵۴/۱/۱ تا ۱۳۵۴/۱۲/۳۰. -- ج. ۶. از ۱۳۵۵/۱/۱ تا ۱۳۵۶/۷/۷.
موضوع : علم، امیراسدالله، ۱۳۵۷ - ۱۲۹۷ -- خاطرات.
موضوع : سیاستمداران ایرانی - سرگذشتنامه.
موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۲۰
رده‌بندی کنگره : ۱۳۷۲ ۳آ۸ع/DSR۱۴۸۶
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابخانه ملی : ۹۴۱-۷۲م

یادداشتهای علم
جلد چهارم ۱۳۵۳
نوشتهٔ اسدالله علم
ویرایش از علینقی عالیخانی

چاپ دوم: ۱۳۹۰
حروفچینی و صفحه‌آرایی: فریبا محبی
طراحی جلد و گرافیک: آزاده عسگری
چاپ: طرفه
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

ش.ا.ب.ک. (ج ۴): ۰-۴۳-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸
ش.ا.ب.ک.: ۹-۴۴-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ (دورهٔ ۶ جلدی)
ISBN: 978-964-5840-43-0
ISBN: 978-964-5840-44-9 (6VOL.SET)



دفتر و نمایشگاه شرکت کتاب‌سرا
خیابان خالداسلامبولی (وزرا)، کوچهٔ ششم، کوی دل‌افروز، شمارهٔ ۱۷، تهران
کد پستی: ۱۵۱۱۷۳۸۹۵۳، ساختمان کتاب‌سرا
تلفن: ۸۸۷۱ ۶۱۰۴ - ۸۸۷۱ ۷۶۳۶ - ۸۸۷۱ ۲۴۷۹
فکس: ۸۸۷۱ ۷۸۱۹، صندوق پستی: ۷۳۳-۱۵۷۴۵
E-mail: KETABSARA@KETABSARA.ORG
Site: WWW.KETABSARA.IR

فهرست مندرجات

یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۳

افزایش بی‌سابقهٔ درآمد نفت که از پایان سال پیش آغاز شد به راستی سرگیجه‌آور و همچون رؤیای شیرینی بود که ناگهان واقعیّت یافته بود. درآمد نفت از تقریباً ۲/۴ ملیارد دلار (به قیمتهای جاری) در ۱۹۷۰ با جهشی چشم‌گیر به حدود ۲۱ ملیارد دلار در ۱۹۷۴ (کم و بیش برابر با ۱۳۵۳) رسید. دستیابی به چنین ثروت عظیمی دولت و مردم را خوشبین به آینده کرده و باور همگان این بود که در آینده‌ای نه چندان دور ایران از ردهٔ کشورهای در حال رشد جدا و به جرگهٔ کشورهای پیشرفته خواهد پیوست. تنها سؤال این بود که چگونه و با چه شتابی ایران برای همیشه از تنگدستی و عقب‌افتادگی رهایی می‌یابد. شاه که تعطیلات نوروزی را در جزیرهٔ کیش می‌گذراند به علم می‌گوید «هنوز خیلی امیدها دارم. باید این مملکت را به پایهٔ بزرگترین کشورهای دنیا برسانیم، نه این که در خاورمیانه اوّل باشیم. دلیلی ندارد که نشود، هم قدرت داریم [و] هم موادّ اوّلیّه داریم. مگر دیگران چه کرده‌اند که ما نتوانیم بکنیم؟» (یادداشت ۱۴-۲ فروردین ۵۳). شاه به خوبی آگاه بود که سرسختی او برای افزایش بهای نفت در پایان سال پیش، مقام ایران به عنوان دومین صادرکنندهٔ نفت جهان و همچنین موقع استراتژیک ایران، او را به صورت شخصیّت سیاسی طراز اولی درآورده است. سران، نخست‌وزیران، وزیران و سیاست‌پیشگان بسیاری از کشورهای جهان برای نزدیک شدن به شاه و تفاهم با او با یک دیگر همچشمی می‌کردند. در یادداشتهای علم هفته‌ای نمی‌گذرد بی‌آن که یک یا چند تن از این کسان در تهران برای دیدار شاه یا دست کم بلندپایگان دولت تلاش نکنند.

هدف کشورهای پیشرفته این بود که از یک سو از خوان نعمت کشورهای صادرکنندهٔ نفت بی‌بهره نمانند و از سوی دیگر به موازات رفع نگرانی در زمینهٔ تأمین نفت موردنیاز، فرصتی یابند تا از وابستگی خود به کشورهای اوپک بکاهند.

ایران و سایر کشورهای عضو اوپک می‌کوشیدند نشان دهند که افزایش بهای نفت عملی خودخواهانه نبوده و تنها حق را به حق‌دار داده است. برای جلوگیری از تبلیغات منفی کشورهای پیشرفته که ناگهان برای کشورهای فقیر که توان خرید نفت‌گران را نداشتند، دلسوزی می‌کردند، اوپک صندوقی برای کمک به کشورهای در حال رشد برپا ساخت و مبلغ قابل توجّهی نیز به صورت سپرده در اختیار صندوق پول بین‌المللی قرار داد تا با شرایط مناسبی برای کمک به موازنهٔ پرداختهای این گونه کشورها داده شود.

گذشته از این اقدامات که جنبهٔ گروهی داشت، از سوی کشورهای منطقه و یا دوست ایران درخواست مستقیم نیز می‌شد و حتّی کشورهای کمونیستی اروپای شرقی هم مانند دیگران کاسه‌گدایی را در دست گرفته و از ایران کمک طلبیده و حرص غریبی از خود نشان می‌دادند. بوتو نخست‌وزیر پاکستان، به علم شکایت می‌کند که به او فقط ۴۵۰ ملیون دلار وعده داده‌اند، در حالی که او نیازمند ۱/۲ ملیارد دلار است و وزیر خارجه‌اش نیز وام پنج ساله با بهره ۲/۵٪ و دو سال فرجه را سنگین تلقی می‌کند (یادداشت جمعه ۵۳/۲/۲۷). چند ماه بعد به دنبال بازدید رئیس جمهور بلغارستان از ایران، شاه به علم می‌گوید «با آنها همه جور موافقت کردم، حتّی حاضر شدم پول بدهم راههای خود را بسازند... چه عیب دارد در اردوی سوسیالیستها هم یک طرفداری پر و پا قرص داشته باشیم؟ راجع به ربح پول هم موافقت کردم کمتر بدهند، به جای ۱۲٪، ۱۱٪ و او هم خیلی خوشحال رفت» (یادداشت جمعه ۵۳/۱۹/۱). در همین سال ایران موافقت کرد ۱/۲ ملیارد لیره در سه قسط به شرکتهای دولتی آب و گاز انگلستان وام دهد ولی فقط قسط اوّل (۴۰۰ ملیون لیره) پرداخت گردید و گرفتاریهای مالی دولت در سال بعد مانع پرداخت قسطهای دیگر شد. گذشته از کمک مالی، ایران کمک نظامی جنسی نیز به برخی از کشورهای دوست کرد و از جمله به دنبال خرید هواپیماهای جدید آمریکایی، شماری از جنگنده‌های قدیمی خود را به اردن و مراکش بخشید. همچنین مبالغی

به دانشگاههای اروپایی و آمریکایی اهدا شد.

کشورهای پیشرفته صنعتی درصدد بودند با توافق مستقیم با هریک از کشورهای صادرکنندهٔ نفت، تا آن جا که می‌توانند بخشی از درآمد ناگهانی نفت را به چنگ آورند. در ۱۶ فروردین این سال سفیر آمریکا به علم اطّلاع داد که با عربستان سعودی توافقی در زمینهٔ همکاریهای دوجانبهٔ (؟) اقتصادی، فنّی و صنعتی و همچنین تأمین نیازمندیهای دفاعی این کشور شده است. یک هفته بعد سفیر آمریکا طی یادداشتی پیشنهاد همانندی برای تشکیل کمیسیون مشترک ایران و آمریکا و گسترش همکاریهای اقتصادی کرد. علم به شاه یادآور می‌شود که «مصلحت سیاست مستقلّ ملّی شاهنشاه نیست که چنین مسائلی با ما مطرح شود و عنوان قرارداد به خود بگیرد.» شاه در پاسخ می‌گوید: «به من می‌گویی؟ مگر ما عربستان سعودی هستیم که کلنی بشویم؟ من تمام فکرها را کرده‌ام. همکاریها[یی] را که تاکنون داشته‌ایم توسعه می‌دهیم و بس.» پیشنهاد آمریکا به راستی غریب بود. پیش از این تاریخ، کمیسیون مشترک نهادی بود برای مراودهٔ اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی که تولید و تجارت در دست دولت بود. درمورد کشورهایی که اقتصاد آزاد داشتند، نیاز به چنین کاری نبود و ایران یا از راه مناقصهٔ بین‌المللی و یا در برخی موردها که [وام مشروطی] loan tied دریافت شده بود، مذاکرهٔ مستقیم، کالا یا خدمات مورد نیاز را خریداری می‌کرد. اکنون، آمریکا که همواره مدعی پشتیبانی از سیاست اقتصاد آزاد و رقابت بود، تعارف را کنار گذاشته و به دولت ایران می‌فهماند که باید بخشی از درآمد نفتی خود را مصروف خرید از آمریکا کند. سرانجام در ۱۳ اسفند یک قرارداد ۱۵ ملیارد دلاری برای خرید ۸ نیروگاه اتمی و ساختن ۱۰۰ هزار آپارتمان و ۵ بیمارستان در ایران، میان دو کشور امضا شد ولی با گرفتاریهای مالی ایران در سالهای بعد، این قرارداد عملی نشد. برای شاه روشن بود که آمریکا از سیاست نفتی او خرسند نیست و در نتیجه به رغم این که رفتار آمریکا را درمورد عربستان سعودی (و بالمآل ایران) استعماری تلقی می‌کرد، می‌بایست به‌گونه‌ای با این ابرقدرت بسازد و نام این سازش را «توسعهٔ همکاریهای موجود نهد.» ولی از سوی دیگر موقع ایران به عنوان یکی از رهبران تندرو و هواخواه بالا نگهداشتن بهای نفت (به همراه الجزایر و ونزوئلا)،

برخورد میان ایران و آمریکا را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد.

در فروردین این سال مجمع عمومی فوق‌العادّه سازمان ملل متّحد، برای بررسی بحران انرژی در جهان، تشکیل شد و طی آن کیسینجر، وزیر خارجه آمریکا، به اعضای اوپک یادآور شد که از نظر فنّی وابسته به کشورهای پیشرفته‌اند و بهتر است از رویارویی با آنها خودداری ورزند و سیاست نفتی واقع‌بینانه‌ای در پیش گیرند (پانویس یادداشت ۵۳/۱/۲۷). جمشید آموزگار، وزیر دارایی و رئیس هیئت نمایندگی ایران، در پاسخ یادآور شد که نفت تنها کالایی نیست که بهای آن با تفاهم میان فروشندگان تعیین می‌شود و اشاعهٔ چنین نظری که تنها کارتل جهان اوپک است، از روی ریاکاری یا نادانی‌ست (پانویس یادداشت ۵۳/۱/۲۸). این پاسخ به کیسینجر سخت گران آمد و منجر به شکایت او از گفتهٔ آموزگار و گله از «عکس‌العمل شدید ایران» شد و از راه اردشیر زاهدی، سفیر کبیر ایران در آمریکا، درخواست کرد به نحوی دولت ایران روشن سازد که اظهارات سخنگوی ایران اثری در روابط نزدیک ایران و آمریکا ندارد. سرانجام قرار شد سفیر ایران در نامه‌ای خصوصی این امر را تأکید کند. با این همه گویا کیسینجر همچنان آزرده خاطر بود. علم در یادداشت ۵۳/۲/۴، با توجّه به سفر کیسینجر به خاورمیانه برای میانجیگری میان اعراب و اسرائیل که معمولاً همراه با دیداری از شاه و مبادله نظر با او بود، می‌نویسد «صحبت آمدن کیسینجر شد. عرض کردم: مثل این که قهر کرده و سفیر آمریکا به غلام تلفن کرد که نخواهد آمد. فرمودند: به جهنم؛ هیچ اعتنا نکنید. به اردشیر در واشینگتن هم مخصوصاً تلگراف کن که به هیچ وجه صحبت این که از او دعوت کند یا احیاناً بگوید ما انتظارش را داریم، ننماید.» چند روز بعد، در ۷ اردیبهشت در حالی که جمشید آموزگار هنوز در آمریکا بود، به او اطّلاع داده شد که تغییر سمت داده و به وزارت کشور و امور اداری منصوب شده است. توجیه رسمی این تغییر ناگهانی این بود که شاه و دولت اهمّیّت خاصی به تضمین انتخابات آزاد و همچنین اصلاح سازمان اداری کشور می‌دهند و انقلاب اداری یکی از مادّه‌های انقلاب سفید شاه و ملّت است. این توجیه برای هیچ کس و به ویژه آموزگار که به کلی غافلگیر شده بود، قانع‌کننده نبود. هرچند، به احتمال قوی، شاه در نظر داشت شغل دیگری به آموزگار واگذار کند، ولی جریان

برخورد با کیسینجر نمی‌توانست بی‌تأثیر در این تصمیم عجولانه باشد. چند ماه بعد کیسینجر متن گفت و گوی خود با اردشیر زاهدی را برای سفیر آمریکا در ایران می‌فرستد و او نیز آن را ظاهراً محرمانه و برای علم ولی در واقع برای این که به‌گوش شاه برسد، می‌خواند. کیسینجر یادآور می‌شود که «مسئله قیمت نفت وضع اقتصاد دنیا را برهم زده و دنیا را به‌کسادی و ورشکستگی می‌کشاند. من می‌خواهم در این زمینه با شاه صحبت کنم... من نمی‌خواهم جسارتی کرده و به شاهنشاه فشاری وارد بیاورم و همچنین نمی‌خواهم که خدای نکرده جسارتی کرده اعلیحضرت همایونی احیاناً در مقابل فشار تسلیم کسی بشوند و این مقاومت شاهنشاه همیشه درس بسیار خوبی برای روسیه هم بوده است و خواهد بود» (یادداشت ۵۳/۶/۱۳).

در پایان این سال شاه در جلسهٔ سالانهٔ اوپک (۱۳ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۳) در الجزیره شرکت کرد و طی آن بومدین توافق میان ایران و عراق را برای پایان دادن به اختلاف مرزی اعلام داشت. سران دو کشور پذیرفتند که مرز آبی در شطّ‌العرب بر پایهٔ خطّ تالوگ باشد و سراسر مرز زمینی نیز دقیقاً علامت‌گذاری شود. این توافق یکی از بزرگترین موفّقیّتهای شاه بود. از حدود پانزده سال پیش از این تاریخ، شاه با یکدندگی تحسین‌آمیزی کوشید به وضع حقوقی غیرعادی و به راستی استعماری مرز ایران و عراق در شطّ‌العرب پایان دهد. تا آن هنگام، به استثنای آبهای روبه روی خرمشهر و آبادان، همهٔ آب شطّ‌العرب تا کنار خاک ایران از آن عراق بود و به‌گفتهٔ طنزآمیز شادروان امیرعباس هویدا، اگر یک ایرانی در تابستان گرم خوزستان می‌خواست پاهایش را در آبهای شطّ خنک کند، نیازمند گذرنامه و ویزای عراق بود! روابط ایران و عراق در دههٔ ۱۳۴۰ سخت تیره بود و پس از لغو یک طرفهٔ عهدنامهٔ مرزی ۱۳۱۶ از سوی ایران در فروردین ۱۳۴۸، نزدیک بود به جنگ بینجامد. دولت عراق که خود را آمادهٔ رویارویی با نیروهای مسلّح ایران نمی‌دید، کوتاه آمد و از آن پس کشتیهایی که با بندرهای ایران در شطّ‌العرب مراوده داشتند به وسیلهٔ کشتیهای راهنمای ایرانی هدایت می‌شدند. در این میان، ایران از اختلاف کردهای عراق به رهبری ملّا مصطفی بارزانی با دولت آن کشور بهره‌برداری کرد و در زد و خوردهای شمال عراق، با فرستادن سرباز و کارشناسان نظامی

و همچنین مهمّات، کردها را تقویت کرد. اگر پشتیبانی مؤثر ارتش ایران نبود، کردها یارای پایداری در برابر ارتش عراق را نداشتند و در مدّتی کوتاه ناچار به تسلیم می‌شدند. در همان آغاز درگیری، یک بار که کردها شهر استراتژیکی پنجوین در نزدیکی مرز ایران را از دست دادند، سربازان ایرانی در لباس پیشمرگان ناچار به مداخلهٔ نظامی شدند و پس از راندن نیروهای عراقی، شهر را به کردها بازگرداندند. این گونه مداخلات از نظر مقامات عراقی دور نمی‌ماند و آنان نیز به سهم خود می‌کوشیدند در حاشیهٔ مرزی ایران دست به خرابکاریهایی بزنند. در یکی دو سال پیش از توافق الجزیره، برخورد نظامی در مرزها تقریباً عادی شده بود. در همین سال به موازات مذاکرات محرمانهٔ میان دو کشور، فشار نظامی ایران از راه کردها همچنان ادامه داشت. در آذر ۱۳۵۳ شاه به علم می‌گوید: «با توپهای دورزن پدری از عراق درآوردیم که آن سرش ناپیداست و فکر نمی‌کنم دیگر جرأت حمله به کردها را بکنند» (یادداشت ۵۳/۹/۱۳). ولی چند روز بعد که شاه یقین یافت دولت عراق آمادهٔ سازش قطعی با ایران است، به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهد که «اگر احساس می‌کنید کردها پایمردی و ایستادگی در محلّی که دارند، نکنند و ممکن است عقب بنشینند، توپهای دورزن ما را عقب ببرید که احیاناً به دست عراقیها نیفتد» (یادداشت ۵۳/۹/۱۳). یک ماه بعد نیز شاه به علم می‌گوید که «آن قدر از سربازهای عراقی کشته شده‌اند که از حساب خارج است... الآن بارزانیها که نزدیک بود فرار کنند، دارند شجاع می‌شوند و جان گرفتند، ولی سربازهای ما مثل شیر می‌جنگند» (یادداشت ۵۳/۱۰/۱۳). کشورهای دوست ایران، توافق الجزیره را به شاه تبریک گفتند ولی نامه‌ای که کیسینجر در ۱۰ مارس ۱۹۷۵ (چهار روز پس از توافق الجزیره) به شاه نوشته، به گونهٔ تعجّب‌آوری سرد است و به نظر می‌رسد که وی دلخوشی از این پیروزی شاه نداشته است. کیسینجر در این نامه می‌نویسد که «درمورد مسألهٔ کرد، نمی‌توانم چیزی به آن چه طی دیدار اخیرمان شخصاً به شما گفتم بیفزایم. البتّه اعلیحضرت صلاح ملّت خویش را بهتر می‌دانند» (نامهٔ کیسینجر به دنبال یادداشت ۵۳/۱۲/۲۰ آمده است). روی هم رفته روابط ایران و آمریکا در این سال گرمی همیشگی را نداشت. دلیل ناخرسندی آمریکا از توافق ایران و عراق روشن نیست به ویژه که ترکیه، متحد پر و پا قرص آمریکا در

خاورمیانه، از سیاست پشتیبانی ایران از کردهای عراق نگران بود که مبادا دامنهٔ جنبش استقلال‌طلبانهٔ کردهای عراق به کردستان ترکیه نیز سرایت کند. از سوی دیگر اسرائیل، مهمترین متّحد آمریکا در خاورمیانه، از این که بعثیهای عراق در داخل کشور خود درگیر باشند خوشنود و با ملّا مصطفی روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود. به هر تقدیر، توافق الجزیره، ایران را به صورت نیروی [ابردست] dominant منطقهٔ خلیج فارس درآورده بود ولی در این جا نیز دلیلی برای ناخرسندی آمریکا نمی‌توان یافت. شاید گمان رود که کیسینجر برای کردهای عراق که از سوی ایران رها شده بودند، دلسوزی می‌کرد. ولی این هم با روش [سیاست واقع‌بینانه] Realpolitik مورد علاقهٔ کیسینجر که شهرتی به رقت قلب نداشت، جور درنمی‌آید. در طی این سال در حدود صدهزار تن از کردهای عراق به ایران پناهنده شده و به تابعیت ایران درآمدند و دولت برای آنان کار و مسکن فراهم کرد. پس از توافق الجزیره نیز برای سران جنبش کرد در نزدیکی کرج مسکن مناسب تهیّه شد. ملّا مصطفی بارزانی که پس از چهل سال پیکار، دیگر هرگونه امیدی را برای برپایی کردستان آزاد از دست داده و در این هنگام دلشکسته و دچار سرطان بود، پس از اقامت کوتاهی در ایران برای درمان به آمریکا رفت و در این کشور درگذشت.

شاه در یازدهم اسفند این سال در برابر هیئت وزیران، نمایندگان دو مجلس، بازرگانان و اصناف و روزنامه‌نگاران، نظام سیاسی یک حزبی ایران را بر پایهٔ قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و مردم، اعلام داشت و یادآور شد مخالفان می‌توانند گذرنامهٔ خود را دریافت و از کشور بیرون روند. به دنبال این اظهارات، حزب تازه‌ای به نام رستاخیز ملّت ایران آغاز به کار کرد و همهٔ حزبهای پیشین انحلال خود را اعلام داشتند. از این پس شاه آهنگ آن را داشت که علناً به دلخواه خود و بدون توجّه به تشریفات دست و پاگیر قانونی حکومت کند. شاه دربارهٔ دیدار سفیر آمریکا و علم و گفت و گوی آنان درمورد حزب رستاخیز می‌گوید که «آمریکاییها نمی‌توانند اوضاع ایران را بفهمند که مثلاً مرا و حزبی را که تأسیس می‌کنم، با احزاب معمولی مقایسه می‌کنند و تازه می‌پرسند چه طور آن احزاب همپایه این یکی نبودند... گاهی اینها احساس وجود ما را می‌کنند، مثلاً روزی که برای ادای سوگند به مجلس می‌رفتیم مردم چه کردند، در آزادی آذربایجان، در انداختن

مصدّق و در ششم بهمن ۱۳۴۱. ولی باز هم از خاطرشان می‌رود. عیب کار آمریکاییها این است که دستگاه ندارند که سوابق را به خاطر داشته باشند» (یادداشت ۵۳/۱۲/۲۲).

در این سال ایران، به علّت بحران نفت و نقش فعّالی که در بالا نگهداشتن بهای نفت به همراه مخالفت با هرگونه تحریم آن داشت، اهمّیّتی جهانی یافته بود و این امر شاه را که می‌پنداشت همهٔ این موفّقیّتها مدیون شخص اوست، بیش از پیش به خود غره کرده بود. هنگامی که اردشیر زاهدی مقالهٔ تحسین‌آمیزی را که واشینگتن پست دربارهٔ ایران نوشته است گزارش می‌دهد، شاه به علم می‌گوید که «تلگراف کنید که شما چرا این قدر به روزنامه‌ها و نوشته‌های آنها اهمّیّت می‌دهید؟ این همه خوب و بد نوشتند، مگر توانستند ما را از راهی که می‌رویم بازدارند؟ پس ایران را که به این جا رساند، مقالات روزنامه‌های خارجی یا خود ما؟» (یادداشت ۵۳/۳/۱۱). روز بعد هم که علم پیشنهاد می‌کند در سفر رسمی شاه به فرانسه، امیر متّقی جزو همراهان باشد، «چون خیلی به درد می‌خورد و تقریباً تمام وزرای فرانسه و رئیس تبلیغات آن جا و همه روزنامه‌ها را می‌شناسد،» شاه می‌گوید «آخر احتیاج به آنها نداریم. آنقدر مقام ما بالاست که روزنامه‌ها خودشان همه کار خواهند کرد (یادداشت ۵۳/۳/۱۲). چندی بعد که علم دربارهٔ وضع آشفتهٔ یونان و فروپاشی حکومت نظامیها به شاه می‌گوید: «ملاحظه می‌فرمایید که آمریکاییها به چه پیسی افتاده‌اند؟»، وی پاسخ می‌دهد: «هر وقت آمریکاییها به حرف من گوش نمی‌دهند، به همین پیسی می‌افتند.» در پایان سال نیز که قرار است شاه در کنفرانس اوپک در الجزیره شرکت کند، علم پیشنهاد می‌کند که «هیئت مطّلعی مرکب از وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی، دکتر فلّاح، وزیر کشور (مسؤول اوپک) و یک عدّه کارشناس همراه باشند. فرمودند: این خرها چه فایده دارند؟ عرض کردم: خر و هر چه باشند، لازم است باشند. فرمودند: بسیار خوب، بگو باشند» (یادداشت ۵۳/۱۲/۴). ناگفته نماند که چندتن از کسان مورد اشاره از باکفایت‌ترین بلندپایگان و برجسته‌ترین مغزهای آن روز ایران بودند.

در پایان فروردین این سال، هنگام بازگشت شاه و همراهان از کیش، دکتر ایادی، پزشک مخصوص، که از بزرگ شدن طحال شاه نگران شده بود، از علم خواست که

پروفسور ژان برنار، استاد دانشگاه پاریس و متخصّص معروف خون، به ایران بیاید و شاه را معاینه کند (یادداشت ۵۳/۱/۲۰). علم این مطلب را بی‌درنگ به اطّلاع پروفسور صفویان، رئیس دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه ملّی، رسانید. چند روز بعد پروفسور ژان برنار و پروفسور می‌لیز (که هر دو از استادان پیشین صفویان بودند) و همچنین دکتر فلاندرن، متخصّص آزمایشگاه، به دعوت پروفسور صفویان به ایران آمده و از شاه دیدار و معاینه کرده و نمونه‌هایی از مغز استخوان و خون گرفتند. پس از این نخستین معاینه و بازگشت به فرانسه، ژان برنار تلفنی از صفویان درخواست کرد هرچه زودتر به پاریس بیاید. پزشکان فرانسوی که کاملاً از مسؤولیّت خطیر حرفه‌ای خود آگاه بودند، پس از معاینهٔ بیمار مشترک دیگری که در بیمارستان آمریکایی پاریس بستری بود، از راه احتیاط صفویان را به گلخانه بیمارستان برده و در آن جا اظهار داشتند که شاه دچار گونه‌ای سرطان خون [والدنستروم] Waldenström است که به درمان و مراقبت طولانی نیاز دارد. ولی چون از نظر علمی اعتمادی به پزشک مخصوص شاه ندارند، باید ترتیبی داد که از آن پس صفویان مسؤول مراقبت و واسطهٔ ارتباط با بیمار باشد. نتیجهٔ آزمایش به وسیلهٔ صفویان به آگاهی ایادی رسید و او تأکید کرد که با توجّه به روحیهٔ شاه که از کوچکترین ناراحتی جسمانی نگران می‌شد، نباید او را از بیماری راستین خود آگاه کرد. مسؤولیّت اخلاقی گروه پزشکان بسیار سنگین بود و قرار شد بیماری شاه به هیچ کس فاش نشود. گزارشهای پزشکی نیز که از پاریس برای صفویان و ایادی فرستاده می‌شد، صرفاً به بیمار شمارهٔ ۲ اشاره می‌کرد (بیمار شمارهٔ ۱ خود علم بود). از این گذشته داروهای شاه در شیشه‌های متعلّق به داروهای به کلّی متفاوتی گذاشته می‌شد (ایادی از همان آغاز یادآور شده بود که شاه عادت دارد کاغذهای همراه دارو را دقیقاً بخواند). در نتیجه علم هرگز به بیماری شاه پی نبرد و در یادداشتهایش نیز علّت ناراحتی شاه را آلرژی و یا خستگی و غذای نامناسب می‌پنداشت. سه سال بعد پزشکان بر آن شدند که پنهان داشتن بیماری شاه از همسر او به مصلحت نیست و هنگامی که شهبانو فرح پس از شرکت در کنفرانس تابستانی آسپن (کولورادو - آمریکا)، در راه بازگشت، چند روزی در پاریس به سر برد، او را طی دیداری محرمانه در جریان گذاردند. شاه نیز با آن که تا هنگام

انقلاب از بیماری خود آگاهی درستی نداشت، به تدریج دریافت که عارضه‌ای جدّی گریبانگیر او شده است. در ماههای انقلاب و سفر به مصر و سپس مراکش، شاه در مصرف داروهایی که به او تجویز شده بود کوتاهی کرد و در نتیجه بیماریش که تا آن هنگام مهار شده بود، ناگهان شدّت گرفت. پروفسور صفویان که از هنگام بیماری شاه عملاً پزشک مخصوص شاه شد و همچنین پزشکان فرانسوی، معتقدند که اگر شاه برنامهٔ دارویی خود را دقیقاً مراعات کرده بود، به احتمال قوی چند سالی بیشتر زنده می‌ماند. به باور همین پزشکان، داروهای مورد استفادهٔ شاه هیچ گونه اثر منفی بر قدرت تصمیم‌گیری و رویارویی او با حوادث انقلاب نداشت.

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۳



جمعه ۲ تا چهارشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۵۳

از روز دوّم فروردین تا ۱۴ طبق معمول همه ساله به کیش رفتیم. به وجود مبارک اعلیحضرت از هر حیث خوش گذشت. هر روز سواری فرمودند و شنا کردند و هوا هم بسیار عالی بود. مضافاً که روز نهم فروردین تقریباً پنجاه میلیمتر باران بارید که به هیچ وجه در سالهای اخیر چنین سابقه نبوده و شاهنشاه بسیار خوشحال شدند. روز هشتم فروردین که در رکابشان سوار اسب بودم سبزه‌ها تشنه به نظر می‌رسید. فرمودند: چه می‌شد اگر یک نمی باران می‌زد. عرض کردم: در این تاریخ بعید است در کیش باران بزند و روز بعد پنجاه میلیمتر باران بارید! یاللعجب از حسن باطن شاه. مضافاً در تمام ایران باران آمده در غرب کشور سیلهای بزرگ جاری شده و در کرمانشاه در سه ماه اخیر تقریباً روزانه هر روز ۲۰ میلیمتر باران باریده. به شاهنشاه عرض کردم: ممکن است چنان که در نقوش ساسانی آن جا بر بیستون نقش است کرمانشاه مثل سابق بیشه بشود. فرمودند: چه بهتر باران بیاید دیگر هیچ چیز عیبی ندارد.

عرض کردم: شاهنشاه هر چه خواسته‌اید شده، درآمد نفت ما از سه هزار ملیون دلار در سال به ۱۶ هزار ملیون دلار رسید که هیچ کس خواب آن را هم نمی‌دید. باران هم که بارید آن هم به طور بی‌سابقه که حتّی بیرجند را هم آن قدر خیس کرده که نمی‌توانیم چغندر بکاریم، چه رسد به جاهای دیگر. از لحاظ قدرت هم که شاهنشاه بی‌همتا هستید، پس باید این شعر را برای اعلیحضرت بخوانم که:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدای بر منتهای همّت خود کامران شدم

فرمودند: هنوز خیلی امیدها دارم. باید این مملکت را به پایهٔ بزرگترین کشورهای دنیا برسانم نه این که در خاورمیانه اوّل باشم. دلیلی ندارد که نشود، هم وسیله داریم، هم قدرت و هم موادّ اوّلیّه داریم. مگر دیگران چه کرده‌اند که ما نتوانیم بکنیم؟ عرض کردم: ما که باید دعا کنیم که خداوند به اعلیحضرت عمر طولانی عطا فرماید و ما این ترقیات شگرف را ببینیم. که خواب می‌دید که ذوب آهن داشته باشیم؟ که خواب می‌دید که قرض‌دهنده به خارج باشیم؟ من در حکومت رزم‌آرا به خاطر دارم که می‌خواستیم پنج ملیون دلار از آمریکاییها قرض بگیریم، نمی‌دادند، حال هزار ملیون دلار سرمایه کمک بانک به کشورهای عقب‌افتاده می‌پردازیم.

در این زمینه‌ها خیلی صحبت کردیم. بعد شاهنشاه فرمودند: با بوتو هم مذاکرات خوب بود. بوتو به کیش آمد و زمین ادب بوسید. شاهنشاه به علّت آن که از قذّافی رئیس جمهور لیبی دعوت کرده بود که به کنفرانس اسلامی لاهور بیاید به آن جا تشریف نبردند. بوتو دستپاچه شد و شرفیاب گردید، به خصوص که ما با هند یک قرار همکاری اقتصادی و کمکهای دیگر گذاشتیم. باری بوتو آمد و رفت و اعلامیه صادر شد.

این بود جریان کیش و توقّف آن جا. ولی برای من امسال بسیار بد شروع شد. اوّلاً روز عید هنگامی که علما شرفیاب بودند، در راهروها درباریها بلند حرف زدند و اوقات شاهنشاه را تلخ کردند و من بسیار ناراحت شدم. در صورتی که همه ساله من به این موضوع توجّه می‌کردم، همین یک دفعه به اطمینان جریان هر سال تأکیدی نکردم و تشریفات پدرسوخته کارش را انجام نداد.[1] ثانیاً ناچار به سوزاندن کتابچه یادداشتهایم شدم.[2] دیگر این که در اوّل سال دخترم رودی هم طلاق می‌گیرد، این را هم به فال نیک

۱- در سالهای اخیر شمار آجودانهای کشوری شاه افزایشی غیرعادی یافته و به ۵۷ تن رسیده بود. شایعاتی نیز دربارهٔ سوء استفادهٔ برخی از مسؤولان دربار برای گرفتن فرمان آجودانی برای کسان معیّنی رواج داشت. شاه که اصولاً مرد خجولی بود، سر و صدای روز عید را بهانه گرفت و دستور لغو همهٔ فرمانهای آجودانی را داد. چند هفته بعد برای یازده تن از کسانی که شایستگی داشتند، فرمان تازه‌ای صادر گردید و بقیه برکنار شدند. آجودانهای کشوری که شغلشان افتخاری بود، به نوبت یک روز معیّن در دفتر شاه کشیک می‌دادند و مسؤول ترتیب ملاقاتهای شاه، طبق برنامهٔ تنظیمی از سوی تشریفات سلطنتی، و احیاناً ابلاغ پیامهای شاه بودند.

۲- دلیل این امر را علم توضیح داده است ولی چون کاملاً جنبهٔ خصوصی دارد، از ذکر آن خودداری می‌شود.

نمی‌گیرم، تا خدا چه خواهد.

باری از اخبار مهمّ سال گذشته تا آن جا که حافظه‌ام یاری می‌دهد یادداشت می‌کنم. یکی دو جریان بزرگ و مهمّ شاهنشاه دربارهٔ تحصیل مجّانی و بهداشت مجّانی برای عموم است. دیگر انتخابات انگلیس انجام شد. حزب محافظه کار و کارگر هیچ کدام نبردند. حزب کارگر پنج صندلی بیش از محافظه کار داشت. لیبرالها یک قدرت تعدیل کننده شدند با ۱۴ کرسی. کارگرها حکومت را تشکیل دادند و اعتصاب کارگرها تمام شد. نیکسون تا آستانه impeachment رسید و هنوز هم در سراشیبی است، چون اخیراً معلوم شد پانصد هزار دلار مالیات خود را هم تاکنون نداده است. در مرز با عراق زد و خورد شد. خوب جنگیدیم باعث افتخار شد ولی عراقیها یک استفاده کردند که موضوع مابه‌الاختلاف شطّ‌العرب را یک موضوع حقوقی قابل رسیدگی وسیلهٔ سازمان ملل قلمداد کردند و لغو آن یک طرفه از طرف ما، گو این که حق با ماست، خلاف اصل قلمداد نمودند، تا بعد چه شود.

پنجشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۵۳

امروز صبح شرفیاب شدم. صحبت از درگذشت پمپیدو شد.[1] بیچاره واقعاً با آن که به سرطان مبتلا بود و می‌دانست که می‌میرد تا دقیقه آخر وظیفه خویش را به انجام رساند. کار بسیار مشکلی است که انسان بداند بزودی می‌میرد و درد و رنج هم بکشد و کار هم بکند. خیلی شجاعت می‌خواهد، به این جهت دنیا او را ستود. عرض کردم: برژنف و نیکسون و اغلب سران اروپا به پاریس می‌روند، آیا فکر نمی‌فرمایید تشریف ببرید خوب باشد؟ فرمودند: خودم خیلی فکر کردم، با او که روابط خیلی نزدیک نداشتم. اگر قرار باشد

یادداشتهای مورد اشاره مربوط به رویدادهای ۱۰ دی ماه تا ۱۴ اسفند ۱۳۵۲ بوده است.

۱- ژرژ پمپیدو (۱۹۷۴-۱۹۱۱)، از همکاران نزدیک ژنرال دوگل، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ نخست‌وزیر فرانسه بود و در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۹، به دنبال کناره‌گیری دوگل، به ریاست جمهوری انتخاب شد. پمپیدو از شرکت در جشنهای شاهنشاهی خودداری کرد و از آن پس شاه میانهٔ خوبی با او نداشت (نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد سوم، یادداشت چهارشنبه ۵۲/۵/۳۱، ص. ۱۲۲).

برای مرگ هر رئیس جمهوری بروم، باب بدی باز می‌شود و به زحمت می‌افتیم. موضوع دوگل و آیزنهاور چیز دیگر بود. با آنها روابط خصوصی و شخصی داشتم و کالیبر دیگر بودند. عرض کردم: باید از این فرصت برای اسم ایران استفاده کرد، به علاوه شاهنشاه یک فیگور جهانی هستید، دیگر رابطه شخصی حاکم بر وضع شما نیست. فرمودند: نه. حتّی علیاحضرت می‌گفتند من می‌روم، گفتم: نه. همان شاپور غلامرضا برود کافی است. عرض کردم: ایشان خیلی نمی‌توانند گل بکنند! اجازه فرمایید شاپور عبدالرّضا یا نخست‌وزیر برود. فرمودند: آن جا که مذاکره یا نطق یا امثال این مسائل نیست، فقط تشریفات است.

نامهٔ مفصّلی باز از سفیر شاهنشاه در رم راجع به پادشاه افغانستان رسیده بود.[۱] اوامری فرمودند که انجام می‌شود، منجمله راجع به عبدالولی تحقیق می‌کنم.[۲]

تلگرافات خارجی مفصّلی راجع به شرفیابی اشخاص رسیده بود که همه را رد فرمودند. من بد نیست مقالهٔ نیویورک تایمز را که سردبیر آن از کیش نوشت این جا بگذارم که معلوم شود چه طور حالا شرفیابی این اشخاص را رد می‌کنیم.[۳]

مقاله از گاردین قابل توجّه بود دادم ملاحظه فرمودند... فرمودند: ترتیب گردش بعد از

۱- متن نامهٔ علینقی سعید انصاری، سفیر ایران در ایتالیا، به دنبال این یادداشت آمده است. به نظر می‌رسد که پادشاه پیشین افغانستان ترجیح می‌داد عربستان سعودی و کشورهای اسلامی دیگر به او کمک مالی کنند و شاه ایران را در همسایگی افغانستان در محظور نگذارد. ولی هیچ یک از این کشورها همّتی از خود نشان ندادند و سرانجام دولت ایران همهٔ هزینهٔ خاندان سلطنتی افغانستان را به عهده گرفت. والاحضرت داود پسر پادشاه (مورد اشاره در این نامه) پس از پایان دورهٔ آموزشی خود به ایران آمد و خلبانی یکی از پروازهای داخلی شرکت ملّی هواپیمایی ایران را به عهده داشت و به دستور شاه به مهمانیهای هفتگی خاندان سلطنتی ایران نیز دعوت می‌شد. از این گذشته ماهی ۹۵۰ دلار برای هریک از دو فرزند پادشاه افغانستان که در کانادا و آمریکا تحصیل می‌کردند فرستاده می‌شد و سفارت ایران در ایتالیا سیگار و مشروب مورد نیاز خانواده پادشاه را تأمین می‌کرد.

۲- گزارشهای شادروان جهانگیر تفضلی، سفیر ایران در افغانستان، برای گرفتن خبر و تلاش در آزاد کردن سردار عبدالولی خان، داماد پادشاه افغانستان، و همچنین نامهٔ علینقی سعید انصاری در همین زمینه، به دنبال این یادداشت آمده است.

۳- در مقالهٔ روزنتال (A.M. Rosenthal) زیر عنوان "The Shah Selling His Oil to Whom He Pleases" نیویورک تایمز ۳۱ مارس، ۱۹۷۴ ص. ۱ و ۱۶، اشاره شده که یکی از بانکداران برجستهٔ اروپا با اجازهٔ شاه به کیش آمده بود تا یک طرح سرمایه‌گذاری مشترک را به او عرضه دارد. ولی بعد از ظهر آن روز به بانکدار گفته شد شاه نمی‌تواند او را بپذیرد و بهتر است به اروپا برود و ماه آینده به ایران بازگردد.

ظهر را بده.

بعد از ظهر یک ساعتی در هوای مطبوع بهاری راه رفتم، بعد تمام در منزل کار کردم منجمله این مختصر یادداشتها را نوشتم.

جمعه ۱۶ فروردین ۱۳۵۳

صبح سواری رفتیم. هوا بهشتی بود چون دیشب باران زده است. دو ساعت خوب سواری کردم. شاهنشاه با ولیعهد تشریف آوردند، سوار شدند، ولی چون یک ساعت دیرتر تشریف آوردند، دیگر من نرسیدم. وقتی برگشتم نامه‌ای از سفیر آمریکا رسیده بود خیلی حائز اهمّیت است فوری تقدیم کردم.[1] بعد از ظهر و شب در منزل ماندم بیشتر کار کردم.

شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: آیت‌الّله خوانساری عرض می‌کند، در عراق به آیت‌الّله خوئی و سایر ایرانیها سخت‌گیری می‌شود. بازاریها پیش ما آمده‌اند که به سفارت عراق متوسل شویم. آیت‌الّله شریعتمداری این کار را کرده است و چند نفر را به سفارت عراق فرستاد، تکلیف من چیست؟ قاعدتاً این کار نباید صحیح باشد. فرمودند: به عنوان پروتست باید بروند نه تظلّم. عرض کردم: می‌گوید حتّی به سفارت شوروی هم مردم هدایت شده‌اند. فرمودند: این دیگر معنی ندارد و کار غلطی است. هیچ‌کس نباید برود، به ظاهر که این کار به سفارت شوروی مربوط نمی‌شود.

برنامه مسافرت جنوب را عرض کردم. فرمودند: تمام فرماندهان خوب نیست به‌کشتی هواپیمابر آمریکایی بیایند.[2] ما تمام ارتش ایران را که نباید روی صحنهٔ این

۱- نامهٔ سفیر آمریکا، ریچارد هلمز، به‌علم به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۷۴ تشریح و همچنین متن اعلامیهٔ مشترک آمریکا و عربستان سعودی‌ست که پیش از انتشار، در همان روز، به آگاهی شاه می‌رسید. این اعلامیه در زمینهٔ همکاریهای دوجانبهٔ اقتصادی، فنّی و صنعتی دو کشور و همچنین تأمین نیازمندیهای دفاعی عربستان است. در حقیقت آمریکا سهم خود را از درآمد ناگهانی که نصیب کشورهای نفت‌خیز شده بود، می‌خواست. چندی بعد توافق همانندی میان ایران و آمریکا به‌عمل آمد. [نامه هلمز در صفحه ۴۲ آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- اشاره به‌ناو هواپیما بر کیتی هاک Kitty Hawk و ناوگروه آمریکایی‌ست که به دریای عمّان آمده و از شاه دعوت

کشتی ببریم. عرض کردم: خودتان امر فرموده بودید که همه باشند. فرمودند: فقط رئیس ستاد و رئیس نیروی دریائی باشند. من فکر می‌کنم منظور شاهنشاه این است که به آمریکاییها حالی بفرمایند شماگه خوردید از همه دعوت کردید! و فکر می‌کنم صحیح هم باشد. فکر من درست است تا آن جاکه اربابم را می‌شناسم.

عرض کردم: سفیر افغانستان بعد از من شرفیاب می‌شود. چه طور است درمورد وضع حال عبدالولی خان سؤالی بفرمایید؟ فرمودند: شاید مناسب نباشد، تو که از سفیر ما پرسیده‌ای، بعد هم خودت از او بپرس. بعد مرخّص شدم، مقداری ملاقات داشتم. شب سر شام رفتم. مطلب مهمّی گفتگو نشد، فقط درمورد مصاحبه‌های شاهنشاه با NBC و CBS آمریکا مذاکره شد که چه قدر آمریکاییها را تحت تأثیر قرار داده است. بعد خود این شبکه‌ها با مردم کوچه و بازار آمریکا مصاحبه کرده اثرات فرمایشات شاهنشاه را پرسیده‌اند. آنها همه گفته‌اند که کاش ما لیدری مثل شاه ایران می‌داشتیم.

[شاهنشاه در مصاحبه] با CBS فرموده بودند که نفت حالا که [تحریم] embargo شده به آمریکا بیشتر از قبل از [تحریم] embargo می‌رسد. [سایمون] Simon رئیس اداره سوخت جواب داده بود که حرفهای شاه ایران [غیرمسؤول، مسخره] ridiculous, irresponsible هست. بعد آمریکائیها فهمیدند که سایمون گه غریبی خورده همه عذر خواستند منجمله رئیس جمهور که نامه‌اش را این جا می‌گذارم.[۱] [درباره] این مطلب هم سر شام گفتگوی زیادی شد که همهٔ آمریکاییها گفته‌اند فرمایش شاهنشاه ایران صحیح است و این را خود CBS هم نشان داد.

شده بود از این ناو بازدید کند (نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد سوم، یادداشت ۵۲/۱۰/۹ و ص. ۳۲۱، پانویس ۲).

۱- متن نامهٔ نیکسون به دنبال یادداشت ۱۹ فروردین آمده است. پوزش‌خواهی نیکسون از یک سو نشانهٔ قدرت شاه در این زمان و امید آمریکا به‌گسترش روابط اقتصادی خود با ایران و از سوی دیگر ضعف نیکسون به‌علّت ماجرای واترگیت است (برای سابقهٔ امر نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد سوم، یادداشت سه‌شنبه ۵۲/۱۲/۲۱ و پانویس ص. ۳۳۷).



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

[illegible]

نهم فروردین

۱۳۵۲

سرور معظم و بزرگوارم

فرا رسیدن سال جدید را تبریک عرض نموده از خداوند متعال برای وجود مسعود

سلامتی و توفیق ادامه خدمت [illegible] آرزو دارد. [illegible]

[illegible] در مذاکرات دو روز قبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



سفارت شاهنشاهی ایران
رم

[illegible] قبل [illegible] را به [illegible] منتقل نموده‌اند که از آنجا [illegible]

[illegible] در منزل [illegible] اقدس [illegible] رسیده [illegible] محترم [illegible]

[illegible] سوء قصد شده [illegible]

[illegible]

چند روز قبل [illegible] داده‌اند

همراه او روانه [illegible] داده‌اند

اجازه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

ذات [illegible] عزیزی که [illegible] وجود را از حضرت سردار عبدالولی

برای [illegible] [illegible] ملاقات [illegible] را حفظ خواهند نمود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عزیزتر [illegible] آنها

گذشته [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سردار عبدالولی

را [illegible] [illegible] [illegible]

را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تلقی کرده [illegible] خود در کابل

[illegible] [illegible] [illegible] سردار عبدالولی



سفارت شاهنشاهی ایران

رُم

و اما اینکه در قضیه حساب [illegible] کسب نموده

شنیده بودم که مدتی [illegible] پیدا کرده اند که [illegible]

[illegible]

[illegible] برادرت [illegible]

و از [illegible] خود [illegible] کرده ام

[illegible] برادر [illegible] توجه دارم

و چون [illegible]

که [illegible] نمیتوانند که کسی از برادرت [illegible]

[illegible]

۹۵۰ [illegible]

حواله [illegible] ۵۰۰ [illegible]

[illegible] را تمام خواهد کرد [illegible] قلم میشود



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

نیست ما برای آینده ایرانیها هم الان ندانیم چه خواهد شد و چه باید بکنیم

فرصت [illegible] شدیم هم [illegible] به اعلیحضرت [illegible] برای [illegible] راحتی

و به [illegible] شاه و خاندان سلطنت توجه [illegible] داریم و [illegible] از

بگویند [illegible] باشیم و در فراهم کردن وسایل راحتی اعلیحضرت بکوشیم

و [illegible] در [illegible] لازم باشد [illegible]

گذشته ما از [illegible] برادر [illegible] هستیم [illegible]

و در این [illegible] از [illegible]

و [illegible] خود را [illegible]

[illegible]

و از طرف کشورهای دوست [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] برادر [illegible]

[illegible] سعودی [illegible] هم داده



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

صفحه ۲

که سعدآباد هم نمی‌خواهند به بینند لیست شد گفته بیاید و همه‌شان باشند

و اگر همیشه هر دو اینها هم دعوت می‌شود حال دستشان را ببندید

حضرت برادرهای شاه و اینها صدق می‌کنند هر دو اینها را دعوت دارند

که دو پسر کوچکتر هستند حضرت هم عرض کردم حضرت با بیوک فرزندم

عبدالمجید و حضرت گفته شود هیچ دادن هم با ایشان تا آنها را انصراف

نداده‌ایم اگر برادرها هم صدق می‌کنند یکی از زن‌ها جملگی را دعوت کنیم

بود دعوت نامه ... در مورد سنگ‌تراشی هم مورد لطف

بود عرض کردم هم این چنین مطلب به در ... از ... نمی‌شود

ملکه ... گذشت فرزند اگر با ... نمی‌کرد

شوند ... حضرت ... بلد باشد

گفته اگر برادرها صدق بدانند ... اول



سفارت شاهنشاهی ایران
رُم

صفحه ۷

کشورهای غرب برویم تا در صورتیکه روابط حسنه و خوب ملک فیصل حسنه باشد آنها
بایستی همیشه در مورد ما عدالت نمایند بهمین جهت برادر عزیزمان تنها [illegible]
وفادار هستند و تا کنون هم [illegible] خود را [illegible] شده [illegible] ام
و کشورهای دیگر هم [illegible] ام که با مردم ایران [illegible] همراهیم
درباره این سخن ناچیز [illegible] در نظر داشت [illegible]
[illegible] را در خانه خدا [illegible] در نظر داریم
ملک فیصل [illegible] زنده [illegible]
[illegible] باشد
این وضع را بوجود آورد از کشورهای [illegible] داریم
جرأت ما را حفظ نماید [illegible] اگر [illegible]
[illegible] خود را [illegible] خواهد داد
[illegible] هستیم



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

صفحه ۸

[illegible] شد و با احتیاط فرمودند جنابعالی که چیزی را با [illegible] آشکار نشده است

با آنکه اهمیت موضوع را دریافته و دقیقاً متوجه وقایع منطقه هستند گزارشات صحیح

[illegible] نرسیده معهذا ایشان نظر [illegible] کمونیست‌ها [illegible] هندوستان و پاکستان [illegible] خود

افغانستان را در ناحیه [illegible] بیندازد با ایران [illegible] [illegible]

ایران نظامی [illegible] دو طرف [illegible] قرارداد [illegible]

در سایه دارد با پیشرفت [illegible] مرزی نقطه خطری برای

کشور [illegible] ایران [illegible] افغانستان و پاکستان [illegible] قرارداد نظامی او

با افغانستان [illegible] پاکستان دارا است اطلاع داریم

تا کنون هم چیزی با عراق [illegible] نشده است

تصور کرده اگر اطلاعات دقیق‌تری در این موضوع داشته باشند [illegible]

و به ایشان [illegible] استفاده [illegible] گزارشی [illegible] گفته [illegible]

[illegible] به [illegible] اطلاع [illegible] [illegible]

به حفظ منطقه و امنیت آن را عهده‌دار هستند بنمایند.

جهانگیر تفضلی

سرور ارجمند و امیر بزرگوار

همچنانکه در خدمت گزارش پیوست را که امروز برای تقدیم آماده کرده، بنده هم که خود بنده کمتر و سرهنگ آصف بیشتر با ژنرال [؟] آشنائی داریم اما او را سرهنگ آصف دیشب نزدیکترین دوستان و محرم ژنرال [؟] را ملاقات کرده است قرار شده است اطلاعات دقیق‌تر کسب کند که بعرض جنابعالی برسانم

بنظر سرهنگ آصف که تنها کسی از افسران این نمایندگی است که همه در همه موارد اعتماد بنده است و افسر برجسته‌ئی هم هست. پس از بررسی اینکه ژنرال [؟] تا چه اندازه کمک بسردار عبدالولی ممکن است مؤثر باشد؟ چون خیلی افسر فقیر و بچه و عیال داری است ممکن است کمک پولی کرد که باید بوسیله‌ی خود سرهنگ آصف و اداره دوم ستاد اجرا شود زیرا سرهنگ آصف نامبرده بسیار افسر دقیق و از همه جهت قابل اعتماد است.

با شخصی که دیشب آصف ملاقات کرده گفته است که مصلحت نیست کمترین تقاضائی از طرف ایرانیها در شرایط کنونی بشود و سر در جبهه عبدالولی بشود که برای ما خطرناک خواهد بود. و نظر خود سرهنگ آصف هم همین است.

خود بنده خیلی غیرمستقیم با آشنائی کم و بیشی که با خانواده دارم کمکهائی تا آنجا که توانسته‌ام بخانواده سردار عبدالولی کرده‌ام و خواهم کرد.

آنچه راجع بخود بنده و خانه شخصیم مرقوم فرموده‌اید دیر یا زود شاهد خواهید فرمود که تا پای جان خود و از دل و جان تا آخرین نفس با بی‌نیازی [؟] در راه خدمت باعلیحضرت همایونی و وطن ما ایران که هر دو برای یکی است ایستاده‌ام. سایه‌ی [؟] مانده ارزان [؟]

تصدقت شوم با عرض ارادت

تفضلی ۵۳/۱/۳۱

ره
نخ ۲۱/
بست



سفارت شاهنشاهی ایران
کابل

محرمانه
بکلی سری

سرورا جناب آقای اسدالله علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی

امر مطاع مبارك ملوکانه راکه درنامه‌ی سری ۵۲/۱/۱۵ مرقوم فرموده بودید با پست پریروز دوشنبه رسید .

۱ــ اطلاعاتی که خود بنده درباره‌ی سردار عبدالولی داماد و از نزدیکترین کسان وی شنیده‌ام:

الف : درهفته های اول سردارعبدالولی در زندان عمومی بود . درماه دوم وی را به قصر باغچه بردند و دریکی ازاطاقهای طبقه پائین .این قصر سلطنتی بازداشت بود . پس از مدتی تمام قصر باین صورت دراختیار وی قرارگرفته است که در باغ قدم میزند امّا ملاقات باوی ممنوع است .

ب : سردار داودخان همه روز از سلامتی و وضع خوراك وی جویا میشود . همسران داودخان ونعیم خان که هردو خواهران محمد ظاهر شاه وعمه های والا حضرت بلقیس‌اند درملایم کردن داودخان مؤثرند وبسیارهم به نفع سردارعبدالولی ــ تاآنجاکه میتوانند ــ کوشش میکنند .

پ : دختر سردارعبدالولی بنام حمیرا زن طارق پسر ژنرال عارف است . این دو نامزد بودند .. عروسی‌آنان درهفته‌ی اول بعدازکودتا انجام شد که هنوز خانواده‌ی محمدظاهرشاه و والاحضرت بلقیس‌را باروپا نفرستاده بودند . طارق داماد سردار عبدالولی‌هم با فرزندان ونواده های محمدظاهر شاه باروپا فرستاده شد . تبعید آنان در فرودگاه بوسیله ی مأموران تازه کودتا باخشونت بود . تقریباً ده روز پیش طارق داماد سردارعبدالولی بکابل آمده بود و دو روز پیش باروپا بازگشت.

۲ــ برای کسب اطلاع بیشتر دیشب یك ملاقات خیلی سرّی با گیلانی (حضرت نقیب که رئیس‌سلسله قادری وچشتیه است و درهند وجلال‌آباد پیروان زیادی دارد وازخانواده معروف گیلانی عراق است) کردم. گیلانی وخانمش ازمعاشران دائمی محمد ظاهرشاه

محرمانه



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

صفحه ۹

کمیته ما به نفس خود [illegible] [illegible] در دوران [illegible] تمام کمیته را

[illegible] افراد کمیته [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شرور هستند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نقطه ضعف [illegible]

در خانه [illegible] [illegible] داشته و [illegible] [illegible]

[illegible] از انگلیس [illegible] [illegible] [illegible] که بسیار [illegible]

[illegible] را فراهم [illegible] [illegible] عرض کردم در [illegible] از

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] به ایران از

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران از ۲۱ از

وجود [illegible] استفاده خواهد نمود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ترتیب آنها داده



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

در ورود شما به عرض رسید اعلیحضرت همایونی شاهنشاه امر فرموده اند

که بدواً وظایف سیاسی اگر پیدا شده خودداری شود تا ازین جهت نیز [illegible]

و والاحضرتها ناراحت نباشند مجدداً برای اعلیحضرت همایونی و

خداوند متعال [illegible] [illegible] تا ما زنده هستیم

[illegible] برادر [illegible] را در جهت [illegible] به رحم [illegible]

فراموش نمیکنیم و اگر اصل [illegible] زیرا برادر

[illegible] که خداوند برای حفظ [illegible]

عظیم [illegible] خانواده [illegible] خواهند بود

بیش ازین تصدیع نمیدهم با تقدیم عرض احترام

[illegible]

و سردارعبدالولی وبلقیس بودند . چون مرد متمول ومتنفذی است وحامی اصلی شفیق صدراعظم سابق هم بود سخت تحت مراقبت رژیم داود خان است . مطالب قابل عرضی که از وی شنیدم :

الف :" طارق داماد عبدالولی ازطرف محمد ظاهر شاه بکابل آمده بود که ازوضع سردارعبدالولی اطلاع حاصل کند با داودخان هم ملاقات کرد آما عبدالولـــــی را نتوانسته است به بیند .

ب : محمد ظاهرشاه از وضع سردارعبدالولی نگران است ویکنوع احساس شدیـــد ناراحتی روحی نسبت بداماد خود دارد زیرا سردار سه بار به پادشاه پیشنهاد کرد که داودخان رابازداشت وهربار بپادشاه میگفت که :" داودخان تخت و تاج شمـــا را بباد خواهد داد . شما بمنزل داودخان باحوالپرسی او میروید واو یکبار بدیدن شما نیامد . . . . . .

هر بارپادشاه بسردارعبدالولی میگفت :تو باداودخان دشمنی ، او هرگزبرخلاف سلطنت عمل نخواهد کرد وآخرین بارکه دوماه قبل ازکودتا بود وسردارعبدالولی اصــراری داشت کهباید داودخان بازداشتشود ،پادشاه عصبانی شد وگفت : دوباره اگــراز داودخان حرف بزنی دیگر روی تراهم نخواهم دید . حالا که پادشاه اغلب بیاد این سوابق می افتد خودرا مسئول گرفتاری سردارعبدالولی میداند وچون پادشاه بیش از همه فرزندان خود به بلقیس علاقمند است وهر روز شاهد نگرانیهای اوست این احســـاس ناراحتی پادشاه شدیدترشده است .

پ : خانه ی سردارعبدالولی راکه قسمتی ازآن با ده گلوله ی تانك خراب شده بــود تعمیر کرده اندکه مارشال شاه ولیخان که از بیمارستان بخانه می آید شاهد خرابی خانه پسرش نباشد .

توجه مخصوص داودخان رابسلامتی سردارعبدالولی ووضع خوراك او بازهم گیلانـــی تأیید میکرد .

ازنظرعلاقه ی دوستانه وبسیارعمیقی که درمیان سردارعبدالولی وبنده بود وبخصوص ازعنایت مخصوصی که ارباب همایونی به والاحضرت فرشته مانند ،بلقیس دارند بنده هربار که با گیلانـــی ملاقات سری داشتهام از وی پرسیده ام که چه کمکی میتوان برای رهائـــی یا حتی فرار سردار کرد و او هربار و دیشب نیز میگفت :هرگونه جانبداری ازطرف ایران ازعبدالولی بشود درشرایط کنونی بزیان اوست . گیلانی اظهاراطلاع میکرد که داودخان



محرمانه

سفارت شاهنشاهی ایران

کابل

نخواهد گذاشت که عبدالولی ازکابل خارج شود زیرا میترسد بکمک ایران برای او زحمت بزرگی درست کند آما بسیار احتمال دارد که روز بروز بیشتر مراعات اورا بکنند وشاید هم تا تیرماه که سال جمهوری است اورا آزاد کنند که درمنزل خودش تحت نظرباشد .

۳ــ از سرهنگ آصف رئیس وابستگی نیروهای شاهنشاهی درکابل خواستم که اطلاعاتی دربارهٔ وضع سردارعبدالولی بدست آورد . سرهنگ نامبرده که افسر باهوش و باسوادی است و افغانستان بخصوص افسران رژیم سابق وکنونی را خوب میشناسد . از نزد یکترین خویشان ومحارم ژنرال فاروق ملاقات کرده است .

ژنرال فاروق در رژیم سابق رئیس ستاد ارتش افغانستان بود وبا اینکه در کودتا شرکت نداشت وکودتاچیان اورا درخانه اش بازداشت کردند . نه تنها داودخان او را فوراً مرخص کرد بلکه چون درمیان ژنرالهای قدیمی افغان در رده خودش ازهمه باسوادتر است و مانند خود داودخان تحصیلات فرماندهی خودرا در زیردست افسران ترکیه وکمالیست ها دیده است مورد علاقه واعتماد مخصوص داودخان است بهمین جهت برای ریاست دادگاه نظامی انتخاب شد . در اول کار ریاست دادگاه نظامی را نمی پذیرفت واکنون رئیس دادگاه سردارعبدالولی هم هست . دوسه نفر ازفرماندهان سابق راکه با میوندوال بازداشت شده بودند وافسران چپ کودتائی بااصرار فشار وارد میکردند که اعدام شوند ژنرال فاروق توانست بداودخان بقبولاند که آنان گناهی ندارند وفشار افسران کمیته جمهوری از روی غرض است وآنانرا نه تنها اعدام نکردند بلکه آزاد و بازنشسته شدند .

محرمانه

یکشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. نامه سلطان قابوس را که استدعا کرده بود افسران تعلیماتی ارتش ایران زودتر بیایند تقدیم داشتم. سلطان قابوس سلطان عمّان است و افسران ما آن جا هستند با دو گردان موتوریزه و کوماندو و انصافاً خوب می‌جنگیم. راه بین سلاله و مسقط را باز کردیم... و راه آنها را به عدن در عوض ما قطع کردیم. سلطان قابوس پیش از عید به تهران آمد و خیلی شکرگزار بود، افسوس که من آن یادداشتها را سوزاندم که جزئیّات در آن بود.

عرض کردم: سازمان امنیّت همهٔ کتابهای کتابخانه‌های دانشکده‌های دانشگاه را جمع‌آوری کرد، این که صحیح نیست. فرمودند: بپرسید چرا چنین کاری کرده‌اند؟ عرض کردم: پرسیدم. می‌گویند کتب ضالّه بود، برای دانشگاه ضالّه یعنی چه؟ هیچ چیز ضالّه نیست. به علاوه، فرمودید بگذارید بچه‌ها همه چیز بخوانند و منطقاً جواب بشنوند و این راه صحیح است. فرمودند: البتّه باید همین طور بشود. ابلاغ کن کتابها را فوری پس بدهند و دیگر از این غلطها نکنند.

عرض کردم: خبر مسافرت به جنوب و بازدید کشتی را چه بدهیم؟ فرمودند: ببین آمریکاییها می‌خواهند چه بگویند.

صورت مقایسه از کار دو شرکت که می‌خواهند در ایران و در خارج ایران در آمریکا برای ما تصفیه‌خانه بسازند به عرض رساندم که دو منبع شرکت نفت چه اطّلاعات ضدّ و نقیض داده‌اند. خیلی عجیب است، واقعاً اگر شاهنشاه حرف هیچ‌کس را باور نکند حق دارد. فرمودند: خودت با وزیر اقتصاد رسیدگی کن.

سر ناهار رفتم، سفیر ترکیه با خانمش بود، علیاحضرت هم تشریف‌فرما بودند. مدّتی صحبت از مولوی و نی و درویشی و این مذاکرات شد، مطلب سیاسی نبود.

بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه به کیش آمدم و من این یادداشت را در کیش می‌نویسم. من تنها هستم.



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

بیست و سوم فروردین ماه

۱۳۵۳

سرور معظم قربانت گردم

[illegible]

پیرو [illegible] ۲۲ [illegible]

[illegible] شرفیاب [illegible]

[illegible]

در مورد [illegible] سردار عبدالولی

[illegible] نموده‌اند

[illegible]

[illegible]

خود [illegible]

[illegible] پیدا شده [illegible] نموده‌اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

[illegible]



سفارت شاهنشاهی ایران
رم

وقتی نسخه [illegible] سفارت [illegible] از [illegible]

[illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در FAO تشکیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهانگیر تفضلی

سرور ارجمند محترم

در دنبال گزارش قبلی :

آقای [illegible] تماس حاصل کرده و اطلاعات زیر باستحضار میرسد :

۱- از همان روز آزادی بعد از کودتا، عناصر چپ و افراطی طرفدار انقلاب یا جمهوری اظهار نظر داشته و پافشاری میکرده‌اند که سردار عبدالولی اعدام شود در چند ماه اخیر هم افسران افراطی که هنوز در شورا هستند اظهار عقیده میکنند که: تنها عنصری که وجود دارد برای رژیم کنونی خطرناک است سردار عبدالولی است که باید به طریقی که شده از بین برود. از آغاز کار هر وقت این موضوع را در حضور داوود خان اظهار کرده‌اند داوود خان مطلقاً سکوت کرده است و هیچگونه نظر نداده است. پادشاه سابق افغانستان هم اطلاع دارد

۲- چون رئیس محکمه سردار عبدالولی اولاً خود اعتقاد دارد که پرونده‌هائی که برای سردار عبدالولی ساخته‌اند و یا وجود دارد بهیچوجه متناسب با محکومیت با اعدام نیست و سردار داوود خان هم نظر ژنرال [illegible] اظهار اعتقاد و علاقه میکند که در نتیجه احضار شده‌اند هم ناگزیر ژنرال قاضی محاکمه سردار عبدالولی اقدام نمیگذارند. بسیار ممکن است که برای وی محکومیتی در حدود یکی دو سال در نظر گرفته شود و روز ۲۶ تیر ماه آزاد گردد لیکن اجازه خروج در افغانستان بسیار بعید بنظر میرسد. ۲۶ تیر روز سالگرد آمدن سردار داوود خان است.

SECRET

Tehran, April 5, 1974

Dear Mr. Minister:

I have been instructed by my Government to inform His Imperial Majesty of a statement which is scheduled to be released at twelve o'clock noon Washington time April 5. I would appreciate your conveying this message to its High Destination.

In response to Saudi interest in deepening our relationship, we and the Saudis have been discussing ways to intensify and give more substance to our relations in a variety of fields. Prince Fahd will be visiting Washington probably next month to discuss with us some specific ways to intensify our cooperative relationship in the fields of economics, technology, and industry. We have also agreed that there should be closer consultations between us on security matters of mutual concern.

We and the Saudis are still discussing what specific form this cooperation will take. We have been talking about establishing mechanisms which will give more focus and structure to our cooperation. These may entail the formation of joint commissions to deal with economic, technological and security affairs. We anticipate that these commissions would be established at a fairly high level. We have not been discussing oil-for-industrialization bilateral arrangements. Neither are we considering any security treaty with the Saudis.

This information is being provided for His Imperial Majesty's own very personal and confidential information.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

We regard our efforts with the Saudis as complementary to our efforts with His Imperial Majesty for stability and orderly development in the Persian Gulf. In this regard, we are actively pursuing our study of specific ways to give effect to our joint desire for expanding the already intensive and fruitful cooperation between our two countries, as recently discussed with His Imperial Majesty. We expect to be in touch in the near future with some further ideas on this.

The text of the joint announcement is as follows:

> "Following discussions between the Government of the Kingdom of Saudi Arabia and the United States of America, the two countries are prepared to expand and give more concrete expression to cooperation in the fields of economics, technology and industry, and in the supply of the Kingdom's requirements for defensive purposes.
>
> His Royal Highness Prince Fahd Bin Abd al-Aziz has accepted an invitation to visit the United States in the near future to discuss these matters with President Nixon and Secretary of State Kissinger.
>
> In moving to strengthen their relations, both Governments reaffirm their hope that a just and durable peace will be realized in the Middle East so that all its peoples may enjoy stability and work for the development and prosperity of the region."

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

دوشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۳

صبح از کیش به بندرعبّاس رفتیم و از آن جا با هلیکوپترهای نیروی دریایی آمریکا به ناو هواپیمابر [کیتی هاوک] Kitty Hawk در بحر عمّان رفتیم. خیلی جالب بود. به خصوص دیسیپلین نیروی دریایی آمریکا که به کلّی با هیپیگری مغایر است جلب توجّه خاص می‌کند. این ناو عظیم، پنج ناوشکن و یک رزمناو هم به دنبال داشت. در داخل خودش ۱۲۷ هواپیماهای به انواع مختلف حمل می‌کند ولی موقع بازدید ۸۷ هواپیما در آن بود. مانور کردند و آتش کردند فوق‌العادّه جالب بود. سر ناهار که رئیس ستاد نیروی دریایی آمریکا و فرمانده این گروه بودند، وسعت معلومات شاهنشاه در مسائل نظامی، اقتصادی و سیاسی واقعاً آنها را مبهوت ساخته بود.

منجمله درمورد پایگاه جزیره [دیگو گارسیا] Diego Garcia که اخیراً انگلیسیها به آمریکاییها در اقیانوس هند داده‌اند، صحبت شد که چه خوب شد کنگره مخارج ساختمان آن را تصویب کرد. من گفتم: کنگره که تصویب کرد، حال باید دید دولت کارگری چه می‌کند و رئیس ستاد نیروی دریایی گفت: فکر نمی‌کنم این دولت انگلیسی هم مخالفتی بکند. شاهنشاه فرمودند: اصولاً حزب کارگر با آمریکا معمولاً نزدیکتر می‌شود. سفیر آمریکا که مدّتها رئیس CIA بود گفت: همین طور است و واقعاً علّت آن را نمی‌دانم، هیچ کس هم نمی‌داند. شاهنشاه فرمودند: خیلی روشن است، می‌خواهند مخارج تسلیحاتی بیشتر به گردن شما بیندازند و پول خود را خرج [برنامه عمرانی][1] یا فرهنگ بکنند. به قدری این فرمایش صحیح و درست بود که همه تحسین کردند. در راه که برمی‌گشتیم بالای جزیرهٔ قشم، به شاهنشاه که پشت فرمان جت استار خودشان بودند نزدیک شده، عرض کردم: می‌دانم الان چه فکر می‌فرمایید. فکر می‌فرمایید که با این گاز قشم[2] چه صنایع عظیم فولاد در این جا راه خواهید انداخت و الان فکر می‌فرمایید که با این گاز چه خواهید کرد و با این فولاد چه خواهید کرد و محلّ این کارخانجات و آب شیرین آن در کجا خواهد بود. فرمودند: عجب درست گفتی، همین السّاعه در این فکر

۱- در متن یادداشت plan نوشته شده است.

۲- در متن یادداشت به اشتباه «کیش» نوشته شده است.

بودم. فکر دیگری هم می‌کردم که آیا برای ما ناو هواپیمابر لازم است یا نه؟ فکر می‌کنم چون در اقیانوسها فعلاً کاری نداریم، خرج بی‌ربط زیادی است. چون یک ناو بدون قسمت هواپیماها یک ملیارد و نیم دلار تمام می‌شود، ما که در کنار خلیج فارس همه جا می‌توانیم پایگاه هوایی داشته باشیم. عرض کردم: اگر پاکستان و مسقط و عمّان جزو ایران شد چه می‌فرمایید؟ فرمودند: ابدا چنین خیالی ندارم که یک عدّه مردم بدبخت و گرسنه را به خودمان ملحق کنیم. عرض کردم: باز الحاق بهتر از این است که در پاکستان یک حکومت مخالف مثل عراق بر سر کار بیاید. فرمودند: تمام عایدات ما را خواهد بلعید. تا چند سال دیگر که فکر می‌کنم به ده سال نکشد عایدات سرانه ما سه هزار دلار خواهد بود و مال پاکستان هنوز حال به صد دلار نرسیده، چه طور ممکن است این اختلاف سطح را به هم مرتبط ساخت؟ دیدم درست می‌فرمایند و شاهنشاه خیلی حساب شده و منطقی فکر می‌کنند.

فرمودند: درمورد نیروی دریایی هم فکر می‌کنم نیروی بسیار مؤثری با پشتیبانی هوایی در سواحل تا چند سال دیگر به وجود می‌آوریم، حالا پایهٔ آن راگذاشته‌ایم و خوب پیشرفت می‌کند. بهترین کشتی‌ها را خواهیم داشت. عرض کردم: خدا به اعلیحضرت عمر بدهد. همه چیز در زیر سایه شما خواهیم داشت.

نمی‌دانم بازدید امروز را از لحاظ سیاسی چه می‌شود تعبیر کرد؟ از طرفی برخلاف تز شاهنشاه است که قدرتهای بزرگ باید از مداخله در بحر عمّان و خلیج فارس چشم بپوشند. از طرفی وقتی روسها همه جور به عراق کمک می‌کنند و ویزیت کشتیهای آنها هم مرتّباً از بنادر عراق هست باید چنین گردن کلفتی را هم به رخ آنهاکشید.

سر ناهار شاهنشاه به فرماندهان آمریکایی می‌فرمودند عیب کار شما در این است که تا یک هواپیما به ما می‌دهید، ماهها طول می‌کشد، حال آن که شورویها به اعراب آن چه خواستند فوری دادند. مضافاً که تازه آن را هم فوری از arsenal می‌دهند و احتیاج به ساختن ندارند، ولی به هر حال از شما متشکّریم که هرچه می‌خواهیم می‌دهید. منتها اگر طولانی می‌شود، مطلب دیگری است.

THE WHITE HOUSE

WASHINGTON

Your Imperial Majesty:

I am writing in connection with the public statements made recently by the Administrator of our Federal Energy Office, Mr. Simon, following the televising here of your own comments regarding the effect of the Arab embargo on U.S. oil imports.

I want to say to you quite directly that there was no excuse for Mr. Simon's rhetoric, and you have our apology. As I indicated in my press conference, I dissociate myself and my government from his remark.

As for the facts of the case, it appears that your statement and Mr. Simon's remarks focused on somewhat differing time periods. Mr. Simon's comments of February 25 were based on information showing that the United States was importing less oil by that time than was the case prior to the imposition of the embargo. That decline in imports affected American consumers in large numbers. But these facts are not an issue with which we need to be concerned.

I want to emphasize once again that, as I believe you know, I continue to attach the highest priority to the warm and cooperative relations that exist between our two countries, and to the strong bond of friendship that has characterized our personal

relations. I believe that these ties will deepen even further as we continue to address ourselves to the many issues with which our countries are mutually concerned. In this respect I attach particular importance to the discussions recently initiated by Ambassador Helms.

With personal best wishes.

Sincerely,

Richard Nixon

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi
Shahanshah of Iran
Tehran

سه‌شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۳

صبح از منزل خودم در کیش (البتّه منزل وزیر دربار نه منزل خودم) به کاخ رفتم. خیلی خوشحال و سرحال بودم منتظر تشریف‌فرمایی اعلیحضرت بودم که یقین داشتم باید خوشحال باشند، چون دیروز بعد از ظهر و دیشب را به حمدالله خوش گذرانده‌اند. ایادی طبیب مخصوص پایین آمد. مرا به‌گوشه‌ای خواست و در گوشم گفت: باید پروفسور ژان برنار[1] طبیب متخصّص خون را از فرانسه بخواهی که بیاید شاهنشاه را معاینه کند. گفتم: برای چه؟ نگفت، فقط گفت: لازم است. واقعاً جهان در دیده من تیره و تار شد. به حدی پریشان شدم که یادم رفت انعام نوکرها را بدهم. شاهنشاه پایین آمدند به ظاهر سرحال بودند، ولی من مناسب ندیدم که آن جا سؤالی بکنم، فقط در اتومبیل به من فرمودند: آخر دو هتل دیگری که قرار بود این جا بسازیم چه می‌شود؟ عجله کنید، من می‌خواهم زودتر این کارها را تا زنده هستم ببینم. بیشتر از این فرمایش شاه نگران شدم، که خدایا موضوع چیست؟ چه موضوعی است که یک دفعه این طور ظاهر شد؟ باری در هواپیما نشستیم. من مدّتی در اضطراب بودم، فکر می‌کردم خدایا اگر این مرد از بین رفت، چه به روز کشور خواهد آمد؟ می‌اندیشیدم که چه طور بلافاصله با مداخله اجانب در امور خودمان مواجه هستیم. یکی هویدا یا هویداها را باد می‌کند، دیگری باد به آستین فلان ژنرال می‌کند، آن دیگری در محافل زنانه علیاحضرت رخنه می‌کند و باز اگر به این جا ختم شود جای شکرش باقی است. می‌ترسم اصل مسئله منتفی باشد، نه از تاک نشانی بماند و نه از تاک نشان. راستش این است اگر شاه در هواپیما نبود بی‌میل نبودم سقوط کنم و از این افکار برهم و از آینده هم برهم.

باری به تهران رسیدیم و من تا عصر و شب و تمام شب به خودم پیچیدم.

۱- ژان برنار Jean Bernard از برجسته ترین کارشناسان خون جهان است و در ۱۹۷۰ برای نخستین بار توانست سرطان حادّ خون کودکان را درمان کند. وی از چند سال پیش از تاریخ این یادداشت، یکی از پزشکان معالج علم بود (نگاه کنید به جلد یکم یادداشتهای علم، صص. ۵۲ و ۵۳).

چهارشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. اوّلین سؤالی که در تنهایی از شاهنشاه کردم همین مسئله سلامتی بود. عرض کردم: دیروز به ژان برنار تلفن کردم، نبود. یک هفته دیگر به پاریس برمی‌گردد، امّا به من بفرمایید که چه باک دارید؟ فرمودند: طحالم مثل این است که بزرگ شده و چون مرکز تولید خون است باید ببینیم در سیستم خونی من تغییری به وجود آمده یا نه؟ عرض کردم: مرا نیمه‌جان کردید، این که مطلبی نیست، حال هم پروفسور می‌لیز [1] فرانسوی که خود یک authority در امراض داخلی است، این جاست و دیشب با من شام خورد، چون مرا هم معالجه می‌کند. اجازه بفرمایید بیاید اعلیحضرت را معاینه کند. فرمودند: نه من در اتریش پیش فلینگر [2] معالجه می‌شوم، خوب نیست این همه به اطبّاء مختلف مراجعه می‌کنم، فقط همان ژان برنار بیاید. عرض کردم: باید یک هفته صبر کنیم. فرمودند: مانع ندارد. شکر خدا را از صمیم قلب گفتم.

بعد صورتی به من فرمودند که از آجودانهایی که معزول کردید حال این ۱۱ نفر را انتخاب کنید که واقعاً [فعّال] active باشند. بقیه را مرخّص کنید. اطاعت کردم.

کارهای جاری زیادی عرض کردم، منجمله نامه‌ای از همفری [3] معاون سابق رئیس جمهور آمریکا در تشکیلات دموکراتها واصل شده بود، فرموده بودند جوابی بدهم که ملاحظه و تصویب فرمودند. چون از جریانات این روزها حکایت دارد هر دو نامه را این جا می‌گذارم.

۱- پروفسور پول می‌لیز Paul Milliez، استاد دانشگاه پاریس به همراه پروفسور ژان برنار پزشک معالج علم بود.

۲- پروفسور کارل فلینگر Karl Fellinger از پزشکان برجستهٔ اتریش بود. از بیش از ده سال پیش از این تاریخ، هر بار که شاه برای ورزشهای زمستانی به اروپا می‌رفت، نخست چند روزی در وین به‌سر می‌برد و مورد معاینهٔ عمومی (checkup) فلینگر قرار می‌گرفت. در اواخر دههٔ شصت، به توصیه فلینگر، شاه کشیدن سیگار را برای چند سالی کنار گذاشت.

۳- هیوبرت هامفری Hubert H. Humphrey (۱۹۱۱-۱۹۷۸) از سران حزب دموکرات و معاون رئیس جمهور آمریکا (۱۹۶۵-۱۹۶۹) بود. از گروه لیبرالها به شمار می‌رفت. کتابی به نام پیکار با تنگدستی (War on Poverty) نوشت. نامهٔ او به شاه نیز در همین زمینه و تقدیر از توافق شاه و مکنمارا (رئیس وقت بانک جهانی) برای تأسیس صندوق به منظور کمک به‌کشورهای در حال رشد بود.

بعد مرخّص شدم به‌کارهای جاری رسیدم. ناهار رئیس پلیس اتریش که مرد بسیار خوبی است مهمان من بود.

بعد سر مقبره شجاعان شهید که در قضیّه سوء قصد به اعلیحضرت همایونی وسیله یک سرباز وظیفه جان خود را نثار کردند، رفتم. برگشتم، سفیر انگلیس [1] را پذیرفتم. این شخص را محافظه‌کاران تعیین کرده بودند بعد به وسیله کارگران فرستاده شد. فوق‌العادّه آدم باهوش و واردی است. در تمام کشورهای خاورمیانه حتّی عراق مأموریت داشته فقط در عربستان سعودی نبوده است [بررسی فراگیر]Tour d'horizon مفصل داشتیم. از ورود او به مسائل خوشم آمد به این جهت صحبت ما گل انداخت.

با سفیر انگلیس در خصوص وضع خاورمیانه و به خصوص روابط عربستان سعودی با شیخ‌نشینها صحبت کردیم و او می‌گفت: سیاست کهنه فیصل تمام شیخ‌نشینها حتّی قطر و بحرین را از او برگردانده و متوجّه ایران کرده است و شکایت داشت (همین شکایت که ما داریم) که به علّت ستیزه‌جوییهای کهنه با یمن شمالی که تازه با خانواده سلطنتی سابق بود نه رژیم فعلی، ملک فیصل حاضر نیست به آنها کمک کند و فشار یمن جنوبی را بر عمّان بکاهد. حتّی به آسانی می‌تواند (البتّه با خرج پول) دولت یمن جنوبی را ساقط کند و نمی‌کند و عملاً به روسها کمک می‌کند. از استعداد قوای ایران که در مسقط شجاعانه می‌جنگند خیلی تمجید می‌کرد که بالاخره راه بین سلاله و مسقط را گشودند. قدری از موضوع عرب و اسرائیل صحبت کردیم و این که استعفای گلدا مایر صلح را مجدّداً در خاورمیانه به خطر می‌اندازد (گلدا مایر کابینه اقلّیّت داشت زیرا نتوانسته بود با حزب مذهبی کابینه ائتلافی تشکیل بدهد و در خود حزب کارگر اسرائیل هم نفاق افتاد و او ناچار به استعفا می‌شود). این کابینه موفق شده بود با سعی و اهتمام و جدّیت عجیب کیسینجر وزیر خارجه آمریکا موضوع [جداسازی] disengagement قوای مصر و اسرائیل را تمام کند و حالا داشتند وارد مذاکره با سوریه می‌شدند.

۱- سر آنتونی پارسونز، به زبان و ادبیات عرب آشنایی کامل داشت. دیپلماتی ورزیده بود و تا سال آغاز انقلاب در ایران ماند. سپس خاطرات خود در ایران را زیر عنوان The Pride and the Fall در ۱۹۸۴ منتشر کرد. [این کتاب با عنوان "غرور و سقوط" به فارسی منتشر شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

از برقراری مجدّد روابط دیپلماسی با عراق صحبت کرد و گفت: چشمم آب نمی‌خورد که فایده داشته باشد ولی به هر صورت رابطه داشتن بهتر از نداشتن است. از علاقه شوروی به عراق و سوریه صحبت کرد که بعد از شکست سیاست آنها در مصر و همکاری مصر و آمریکا البتّه شوروی شدیداً به سوریه و عراق خواهد چسبید.

دربارهٔ سیاست دفاعی حزب کارگر که مشغول تجدید نظر در سیاستهای سابق هستند و تا شش ماه دیگر سیاست جدیدی اتّخاذ می‌کنند که البتّه نسبت به ایران تفاوتی نمی‌کند، هم چنین قطعاً [قصد] همکاری با آمریکا را دارد، گفتگو کردیم. یک کشتی جنگی هم که ما به انگلیس دستور داده‌ایم در ساختمان آن تأخیر خواهد شد.

از او پرسیدم: شما سفیر دولت محافظه کار یا کارگر هستید (چون منتخب هیوم وزیر خارجه محافظه کار بود) و حالا از طرف کالاهان وزیر خارجه کارگر آمده است. گفت: من سفیر انگلیس هستم!

... بعد سر شام رفتم مطلبی مهمّی نبود.

پنجشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۵۳

با آن که امروز (به مناسبت مولود مسعود حضرت رسول اکرم «ص») تعطیل است باز هم صبح شرفیاب شدم. خیلی مختصر عرایضی کردم. منجمله مذاکرات با سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند: به او بگو درمورد کشتیهای جنگی ما نمی‌توانیم زیاد صبر بکنیم، سیاست دفاعی آنها به معامله کشتی با ما چه ربطی دارد؟

بعد مرخّص شدم. با یک دختر خانم ایرانی ملاقات کردم، بسیار خوب بود. ناهار در اداره، آقای فارلند سفیر سابق آمریکا را پذیرفتم.

بعد از ظهر در منزل ماندم، کار کردم. قدری با نوه‌ها بازی کردم. سر شام هم با آن که امر فرموده بودند بروم، نرفتم. یعنی پرسیدم: اگر امری هست بیایم والّا منزل بمانم. اجازه دادند بمانم.

باز با خانم علم دعوا داشتیم. عیب ندارد، عادت دارم. مصاحبه مضحکی از صدّام حسین معاون رئیس جمهوری عراق رسیده بود. فرمودند: بده روزنامه‌ها منعکس کنند.

HUBERT H. HUMPHREY
MINNESOTA



United States Senate
WASHINGTON, D. C.

March 18, 1974

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Shan Pahlavi
Shahanshah of Iran
Tehran, Iran

Excellency:

I am writing to commend you on your recent agreement with Mr. Robert McNamara, President of the World Bank, to set up a fund to assist developing countries meet their balance of payments problems. This is a splendid example of statesmanship, and I wish you every success in this effort.

It is my hope that as the balance of payments problem begins to recede you will be able to utilize the fund to stimulate economic development. I am especially concerned over the threat of famine and the shortage of fertilizer in the poorer countries. In this regard, I would hope that funds for development purposes could be provided at interest rates well below the 7 to 8 percent mentioned in the New York Times report of February 21.

This is certainly an exciting development, and again congratulations to you on taking this initiative.

With best wishes.

Sincerely,

Hubert H. Humphrey

[illegible]



8th April, 1974.

Dear Senator Humphrey,

I thank you for your cordial letter of 18th March 1974, and I appreciate very much the friendly sentiments that you have expressed.

You may be interested to know that in addition to the international fund which I have proposed to assist in the development of the less developed countries on concessionary terms, my country has also made bilateral arrangements with Pakistan, India and the Sudan.

Iran has agreed to grant Pakistan a loan on easy terms to help her with her balance of payments deficit as well as with problems arising from the increase in oil prices. We have also agreed to participate in joint ventures with Pakistan for the establishment of a textile plant, a cement factory and an agro-industry complex and to purchase part of their products. Apart from this, we have also agreed in principle to assist Pakistan in setting up an engineering college and a medical college in Pakistan's province of Baluchistan.

With regard to India, Iran has agreed to extend credit facilities to that country on easy terms for the purchase of oil from us. We have also agreed in principle to extend credit of up to 350 million dollars for the development of the Kudremukh iron-ore mines and to purchase 2.5 million tons of iron-ore per year for the next twenty years. In addition we have also agreed to grant India the credit for an alumina project in that country.

As far as the Sudan is concerned, Iran has agreed to furnish credit facilities on easy terms to that country for the purchase of oil. Subject to the feasibility of the projects, we have agreed in principle to extend also credit facilities in order to cover the foreign exchange cost of an agro-industry complex and a sugar cane plant in the Sudan and to purchase part of their products.

We are always mindful of the widening gap that exists between the rich



and the poor countries of the world and of the tragic effects of this imbalance. We are deeply concerned by the grave economic problems facing the developi[n]g countries of the Third World. How are these countries going to purchase wheat, vegetable oil, cement, sugar and the finished products they require in the face of continuing inflation ?

I earnestly hope that the major industrialized countries and those developing countries with surplus capital will join Iran in a serious effort to tackle these problems that will have far-reaching effects on the future of mankind.

With best wishes,

Sincerely,

M. R. Pahlavi

The Honourable
Hubert H. Humphrey,
United States Senate,
WASHINGTON, D. C.

Tehran, April 13, 1974

Dear Mr. Minister:

On March 14 and April 4, 1974 I discussed in audience with His Imperial Majesty my Government's genuine interest in finding ways to deepen and broaden the already strong ties between the Imperial Government of Iran and the United States. I am pleased to describe to you in more comprehensive detail my Government's views on ways in which we can mutually enrich the relationships between our Governments. I would greatly appreciate this message being forwarded to its High Destination.

We are gratified by His Imperial Majesty's positive response to our proposal and would like to move expeditiously to give substance to the concept of broadening and deepening our ties. Since my first approach to His Imperial Majesty, we have developed some specific ideas which we believe have merit and on which we are prepared to move promptly once we have His Imperial Majesty's reaction and any suggestions he may have. I would like to emphasize very strongly that we wish to be responsive to and we desire our planning to be in accordance with His Imperial Majesty's own ideas and priorities. Secretary Kissinger looks forward to discussing these matters personally with His Imperial Majesty at a fairly early date so as to have the full benefit of His Majesty's own views as to how we can most effectively work together over the entire range of our mutual interests.

For ease in treating each separate proposal, I have taken the liberty of dividing them into separate paragraphs with subject headings.

<u>Joint Economic Commission</u>

There is considerable scope for expanded cooperation

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

between our countries in the economic field. In order to provide proper focus and suitable high-level official guidance, we suggest the establishment of a Joint Economi Commission at the Cabinet level. For our part, we contemplate that the United States member of the Commission wou be the Secretary of the Treasury. In our own thinking about this Commission, we have tentatively assumed, subje obviously to His Imperial Majesty's own wish, that either His Excellency the Minister of Finance or His Excellency the Minister of Economy would be designated as the princi Imperial Government of Iran representative. Between sess of the Commission, which might meet annually or more frequently as necessary, the business of the Commission could be carried out by standing or ad hoc working groups that could address general areas of concern or specific projects.

Nuclear Energy Production

We have noted the priority that His Imperial Majesty gives to developing alternative means of energy production through nuclear power. This is clearly an area in which we might most usefully begin on a specific program of cooperation and collaboration. Accordingly, we suggest that this be the first working group under our Joint Economic Commission. The Chairman of the Atomic Energy Commission is prepared at an early date to visit Tehran with a team of experts to discuss ways and means by which we can most actively cooperate in this field based on our own extensive experience.

Technology Transfer

We are also prepared to get together a team or teams of experts both private and official to visit Iran or to receive Iranian officials in Washington to explore ways of transferring U.S. technological skills and "know-how" to Iran so as to develop a research or manufacturing capability in selected areas which His Imperial Majesty considers of high priority. We have in mind such areas as water desalination, solar power, and certain fields of

mechanical and electronic engineering, including solid state electronics and production of selected military end items. We would welcome His Imperial Majesty's views as to whether these are areas of particular interest or whether there are others he would wish us to consider.

Petrochemical Development

We have noted His Imperial Majesty's high interest in developing a petrochemical capability which will enhance and diversify the value of Iran's oil resources. We are prepared to field a team of experts drawn from business and government to explore concrete ways in which Iran and the United States might collaborate in bringing His Imperial Majesty's desires to realization.

Communications

We have noted with interest His Imperial Majesty's plans in the fields of advanced radar and communications, including satellites and ground systems, and we are prepared to discuss ways in which Iran might become involved more actively in these fields.

Political and Security Matters

The United States is prepared to continue and expand the institutions and close ties in these areas which already mark our relations and which we value greatly. We would like to feel free, and for His Imperial Majesty to feel equally free, to raise for full and frank discussion between us such matters as our common interest in achieving a durable peace between the Arabs and Israel and what we are trying to do to help achieve it; problems affecting the stability of the Persian Gulf region and the Indo-Pakistani subcontinent; the need to assure freedom of access through the Indian Ocean; and such extra-regional matters as the prospects for détente between the United States and the communist powers; and trends in United States relations with Western Europe. We contemplate remaining in the closest touch on His Imperial Majesty's

concerns regarding Iran's security and how we can continue to cooperate through our sales and training programs to help to build up Iran's defensive capability. We also hope to exchange ideas on how closer regional ties might be developed, particularly between the Imperial Government of Iran and Saudi Arabia, to enhance regional security. Through our ties in CENTO and other channels we will wish to remain in close contact on Soviet activities and intentions that could threaten regional stability.

We believe that the use of existing channels and mechanisms can be intensified for the expanded cooperation we have in mind in the political and security fields. The United States will wish to consider frequent visits to Iran by senior United States civilian and military officials, and we believe that His Imperial Majesty will agree that these can fruitfully be complemented by similar visits to the United States by Iranian officials. Our respective diplomatic missions and the United States military mission in Iran will continue to play key roles. Nevertheless, we would welcome His Imperial Majesty's views as to whether any additional structure is needed to ensure the type of very close exchange we are now suggesting. For example, any suggestions for more structured political consultations than we have had in the past and on a regular basis, might well be considered. And, if His Imperial Majesty believes our military cooperation can be improved, for example by establishing a joint commission on security matters, we are prepared to respond to his wishes.

Secretary Kissinger's Travel Plans

Secretary Kissinger hopes for an early occasion to visit Tehran and, subject to His Imperial Majesty's views, is prepared to do so during the course of his next trip to the Middle East when he will be trying to help bring about further progress toward Arab-Israeli peace. During the Secretary's visit to Tehran, we could discuss in more detail any of the foregoing as well as other ideas His Imperial Majesty and his advisors may have as to the substance or structure of our expanded cooperation.

Public Announcements

In the ordinary course of events, our joint initiatives in the fields mentioned above will naturally receive a certain amount of attention. Some general reference to our expanded cooperation might well take place during Secretary Kissinger's next visit, but it is my personal view that we should handle these new joint endeavors as natural outgrowths of the already close and friendly relations between the Imperial Government of Iran and the United States. The meeting of the first Joint Working Group on Nuclear Power, which could take place in Tehran shortly after Secretary Kissinger's visit and in which the Chairman of the U.S. Atomic Energy Commission and her experts would participate, will of course receive heavy public notice. As each step in the development of our expanded cooperation unfolds, appropriate publicity would ensue so that no specific public explanation seems necessary.

The Secretary has asked me to underline emphatically the seriousness of our purpose and our desire to move forward vigorously in appropriate ways. We attach the highest value to this partnership from which we are confident both our nations can benefit greatly.

I of course stand ready to discuss these proposals in audience with His Imperial Majesty at any time he should wish to do so.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

بعد هم مسخره‌اش نمایند...

جمعه ۲۳ فروردین ۱۳۵۳

صبح زود سواری رفتم. هوا بهشتی بود دو ساعتی سواری کرده، وقتی برمی‌گشتم شاهنشاه تشریف فرما شدند. من دیگر زیارتشان نکردم. به نیاوران برگشتم، منتظر ماندم که تشریف بیاورند و به سلمانی بروند تا من شرفیاب شده کارهای عقب‌افتاده را به عرض برسانم.

یک ساعت و ربع شرفیاب بودم، بیشتر کارهای عقب‌افتاده بود که عرض شد. فقط درمورد پیشنهاد شاهنشاه در تأسیس صندوق کمک به‌کشورهای در حال توسعه و مصاحبه‌های اخیر شاهنشاه که تمام حسن اثر عظیم داشته است صحبت کردیم.

کمکی هم که شاهنشاه پیشنهاد فرموده‌اند به‌کشورهای عقب‌افتاده شود در نامه همفری که توشیح فرموده‌اند کاملاً منعکس است. عرض کردم: اینهمه دنیا ما را تجلیل می‌کند. متأسّفانه در داخله به واسطه غفلت متصدّیان نه‌گوشت در دسترس مردم هست، نه شکر، نه گوشت مرغ و مردم خیلی ناراضی هستند و این صحیح نیست. آخر چرا این پیش‌بینی‌ها را نمی‌کنند؟ همه چیز هم گران شده. تعجّب است که شاهنشاه تمام‌گوش کردند ولی همان طور که چشمشان را روی هم‌گذاشته بودند اصلاً باز نکردند و یک کلمه جواب ندادند. من که شاهنشاه را می‌شناسم، می‌دانم که این به معنی این است که حرف تو را می‌شنوم، ولی نمی‌خواهم جواب بدهم، امّا در فکر هستم، خواهی دید چه می‌کنم.

شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب نشدم. چون دیگر کاری نبود عرض کنم. دیروز همه را عرض کرده بودم، احتیاطاً به‌کاخ رفتم، ولی عرض کردم: عرضی ندارم دیگر احضار نفرمودند.

به‌کاخ سعدآباد برگشتم به‌کارهای جاری رسیدم. نامه‌ای از سفیر آمریکا رسید که از طرف کیسینجر ما را به یک نوع همکاری دامنه‌دار شبیه آن چه با عربستان سعودی

منعقد کرده‌اند دعوت می‌کرد و خیلی مفصّل بود. فوری حضور شاهنشاه تقدیم کردم.[1] ...
به کارهای جاری رسیدم فقط نیم ساعتی با نوه‌ها بازی کردم.

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. صحبت از بچگی‌های شاهنشاه بود. شکایت داشتند که مرحوم دکتر مؤدّب‌الدوله نفیسی[2] پیشکار ما در سویس اجازه نمی‌داد که به اسکی برویم یا شنا کنیم. ممکن است این عمل در من [عقده] complex ایجاد کرده باشد. در صورتی که شاه واقعاً [عقده] complex ندارد. فقط گاهی احساس می‌کنم، ممکن است از تملّق راضی بشوند آن هم از بس ما ایرانیها واقعاً عادت به تملّق گفتن داریم، خواه ناخواه طرف هم بالأخره خوشش می‌آید و باور می‌کند.

یکشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. چون دیروز شرفیاب نشده بودم کارهای جاری خود به خود زیاد شده بود، بیش از نصف را نتوانستم عرض کنم.

مطلب مهمّ، مذاکره دربارهٔ نامه دیروز سفیر آمریکا بود. فرمودند: جواب کتبی حالا زود است بدهید، بگو عصر سه‌شنبه بیاید با من مذاکره کند عرض کردم: اطاعت می‌کنم ولی وظیفهٔ غلامی و نوکری خود می‌دانم که به عرض برسانم مصلحت سیاست مستقلّ ملّی شاهنشاه نیست که چنین مسائلی با ما مطرح باشد و عنوان قرارداد به خود بگیرد. به هر صورت آنها به ما محتاجند و شاهنشاه هم که منطقاً قول همکاری فرموده و عملاً همکاری می‌فرمایید، این دیگر قرارداد نمی‌خواهد. به علاوه ما باید تعادل نگاهداریم. فرمودند: به من می‌گویی؟ مگر ما عربستان سعودی هستیم که کلنی بشویم؟ من تمام

۱- نامهٔ سفیر آمریکا به علم به دنبال این یادداشت آمده است. در این نامه پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک سالیانه‌ای شده که نمایندهٔ آمریکا در آن احتمالاً وزیر خزانه‌داری باشد و ایران هم قاعدتاً وزیر دارایی یا وزیر اقتصاد را تعیین خواهد کرد. در حاشیهٔ صفحه دوم نامه، شاه وزیر اقتصاد را برای این کار برگزیده است.

۲- دکتر علی‌اصغر مؤدّب نفیسی (مؤدّب‌الدوله) پسر بزرگ ناظم‌الاطبّاء حکیم مظفرالدین شاه بود. تحصیلات خود را در رشتهٔ پزشکی در دانشگاه لیون (فرانسه) تکمیل کرد. در کابینهٔ زودگذر سید ضیاءالدین طباطبایی (۱۳۰۰-۱۲۹۹) رئیس ادارهٔ صحیّه (با سمت وزیر و عضویّت در دولت) بود. پزشک مخصوص و سپس مربّی ولیعهد شد و به همراه او به سویس رفت. گویا مرد بسیار خشکی بوده است.

فکرها را کرده‌ام، همکاریها را که تاکنون داشته‌ایم توسعه می‌دهیم و بس. عرض کردم: می‌دانستم شاهنشاه غیر از این فکری نمی‌فرمودند ولی به هر حال من آن چه فکر کنم باید عرض کنم وگرنه در انجام وظایف چاکری خودم قصور کرده‌ام.

چون مذاکرات قدری جدّی شد و طولانی، صحبت را به مخدّرات کشاندم. فرمودند: خدا خواسته است که من به کسی دل نمی‌بندم. امّا اگر در هفته یکی دو بار انسان تفریح نکند، نمی‌تواند بار گرانی این چنین به دوش بکشد، به خصوص که در خانواده جز قرّولند خبر دیگری نیست. عرض کردم: کاملاً حق به شاهنشاه می‌دهم، متأسّفانه خانم‌های ما متوجّه این امور نیستند.

امروز شاهنشاه را قدری عصبانی یافتم.

دوشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم... عرض کردم: اتّفاقاً از این که شاهنشاه آجودانهای کشوری را مرخّص فرمودید مردم خیلی خوشحالند. فرمودند: جای تعجّب است اصولاً مردم از خرابکاری و سرکوبی خوششان می‌آید. شاید مقداری حسادت باشد و مقداری هم فخرفروشی این آقایان که این مقام را [سوءاستفاده] abuse می‌کنند.

راجع به شرفیابی زیاد خارجیها عرض کردم که اینها بعد از مدّتها معطّلی تازه اگر مرا ببینند باید متشکّر باشند. چون زیارت اعلیحضرت افتخار بسیار بزرگی است، مگر همه خارجیها که به چین می‌روند مائوتسه تونگ را می‌بینند؟ فرمودند: بلی زیاد شده، کم بکنید.

راجع به قیمت شِکر عرض کردم که نبودن جنس در بازار باعث گله و شکایت مردم است. باز هم چیزی نفرمودند. خیلی مایه تعجّب است. بعد هم عرض کردم: قیمت چغندر باید بالا برود وگرنه وقتی قیمت پنبه به ۲۱ تومان رسیده کسی چغندر کشت نمی‌کند. تصدیق فرمودند. قدری راجع به بارندگیهای زیاد عرض کردم که دیگر باعث زحمت شده و در خراسان هنوز نتوانسته‌اند کشت چغندر بکنند. در بیرجند هم صد هکتار کشت

چغندر مرا آب برد. عرض کردم: سردار معتمد رشتی [۱] پدر اکبرها یک سالی که در گیلان خشک سالی بود وقتی به اروپا می‌رفته، به برادرش گفته است اگر باران رحمت الهی نازل شد برای دلخوشی به من تلگراف کن. وقتی می‌رود باران و سیل زیاد جاری می‌شود و خرابی زیاد به بار می‌آورد. او به پاریس تلگراف می‌کند که باران رحمت الهی آن قدر بارید که به گور پدر بنده و شما و رعیت، همگی رید! شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند!

بعد مرخّص شدم، در دفترم در سعدآباد به کارهای جاری و ملاقاتها گذراندم.

بعد از ظهر هم همین طور در منزل تمام کار کردم. فقط یک ساعتی پیاده‌روی رفتم.

امروز دخترم از شوهرش غفّاری طلاق گرفت. پس از طلاق هر دو به منزل من آمدند. شوهر خیلی متأثّر بود، من هم متأثّر شدم که بعد از رفتن آنها کمرم به سختی درد گرفت به طوری که برای نیم ساعتی نمی‌توانستم راه بروم. خیلی عجیب است! اعصاب یعنی همه ساختمان انسان.

ملّا مصطفی بارزانی باز به طور محرمانه این جاست. این دفعه دیگر کردستان عراق به طور کامل مستقل می‌شود. ما هم همه جور کمک محرمانه خواهیم کرد. نمی‌دانم کی تشکیل یک کردستان بزرگ مایه دردسر خود ما را فراهم خواهد ساخت!

سه‌شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. مطلب زیادی نبود. عرض کردم: سفیر انگلیس عرض می‌کند موضوع کشتی جنگی [هلیکوپتر بر] through deck [۲] را اگر اعلیحضرت همایونی امر می‌فرمایند که ما بسازیم، البتّه فوری می‌سازیم و احتیاج به شش ماه معطّلی ندارد ولی اگر شاهنشاه می‌خواهند موقعی خریداری فرمایند که در سرویس بحریه انگلیس وارد

۱- صادق اکبر پسرعموی فتح‌الله اکبر (سردار منصور و سپس سپهدار) از بزرگترین زمینداران گیلان بود. در کابینهٔ سپهدار (پیش از کودتای ۱۲۹۹) سمت وزارت پست و تلگراف را داشت. حسن اکبر، یکی از پسران او، از دوستان نزدیک شاه و به لطیفه‌گویی معروف بود.

۲- through deck پیست پرواز کوتاهتری از ناو هواپیمابر دارد و می‌تواند برای هلیکوپتر یا هواپیماهایی که عمودی بلند می‌شوند (مانند هریر Harrier) مورد استفاده قرار گیرد.

شود، تا سیاست دفاعی ما روشن نشود، نمی‌توانیم هیچ نظری بدهیم. فرمودند: به هر حال بگویید زیاد نمی‌توانیم صبر کنیم.

...

از اخبار مهمّ جهان یکی نطق کیسینجر در سازمان ملل در مجمع فوق‌العادّه است که می‌گوید دنیا باید دور هم بنشیند و با اثرات اضافه قیمت نفت و انفلاسیون مبارزه کنند. این مطلب باز ما را با او سرشاخ خواهد کرد.[۱]

چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۳

صبح سفیر تایلند اعتبارنامه تقدیم کرد. بعد من شرفیاب شدم. فرمودند: به سفیر آمریکا بگو در مذاکراتی که دیروز کردیم، من فراموش کردم بگویم که در قسمت کشاورزی هم مایلیم در زمینه خیلی وسیع همکاری داشته باشیم. بعد هم نامه چند روز پیش سفیر آمریکا را به من مرحمت کردند. بعد فرمودند: دیدی کیسینجر چه گفته، گفتم: سخت جوابش را بدهند.

فلّاح گزارشی درمورد مقایسه دو معامله داده بود. آن چه مربوط به خودش بود خیلی تعریف کرده بود و آن چه که مربوط به دکتر [پرویز] مینا بود تقریباً رد کرده بود، با آن که من می‌دانستم به این شدّت اختلاف ندارد.[۲] وقتی به عرض رساندم، شاهنشاه خندیدند.

۱- کیسینجر در سخنرانی خود در مجمع فوق‌العادّهٔ سازمان ملل، با اشاره به مشکلاتی که افزایش بهای نفت برای همهٔ کشورهای مصرف‌کننده از فقیر و غنی به‌وجود آورده، یادآور شد که:

"The great issues of development can no longer be realistically perceived in terms of confrontation between haves and have nots... The transfer of resources from the developed to the developing countries... essential to all hope for progress... can only take place with the support of the technologically advanced countries. The politics of pressure and threats will undermine the domestic base of this support."

به زبان دیگر کیسینجر می‌فهماند که اگر کشورهای اوپک سیاست فشار و تهدید در پیش گیرند، با واکنش منفی کشورهای پیشرفته رو به‌رو خواهند شد. در همین اوان کیسینجر در مصاحبه‌ای یادآور شد که قطع نفت به‌روی کشورهای مصرف‌کننده ممکن است منجر به مداخلهٔ نظامی شود.

۲- دکتر پرویز مینا در این سال به سمت مدیر امور بین‌المللی شرکت ملّی نفت ایران منصوب شد و بازاریابی و صادرات

فرمودند: اینها نمی‌دانند که من همه را می‌شناسم و قبل از آن که ف بگویند ته دلشان را خوانده‌ام. عرض کردم: واقعاً اعلیحضرت معجزه می‌فرمایید که با این همه گزارشات و گفته‌های ضدّ و نقیض باز هم تصمیم می‌گیرید. فرمودند: آخر وارد به همه چیز هستم (و درست هم هست).

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. ناهار مهمان داشتم. پروفسور می‌لیز فرانسوی که خون مرا امتحان می‌کند...

دوباره به منزل برگشتم. سفیر چین دیدنم آمد دو ساعت نشست. می‌خواست به من تفهیم کند که این موضوع که شاهنشاه فرموده‌اند باید چوئن‌لای (نخست‌وزیر) به ایران بیاید تا من به چین بروم، چوئن‌لای البتّه اگر خارج شد به ایران خواهد آمد ولی نمی‌تواند حالا از چین خارج شود. من هم به او حالی کردم در این صورت شاهنشاه هم تشریف نخواهند آورد.

مدّتی راجع به سیاست ابرقدرتها و سیاست این منطقه از جهان صحبت شد. حرف اساسی آنها و ترس اساسی آنها از شوروی است و تسلّط شوروی بر سیاست هند و اقیانوس هند و سعی دارند کشورهایی را در این منطقه بر علیه هند و شوروی بشورانند. خیلی مایلند که بدانند ما در این جا چه رلی داریم و آیا نفوذ شاهنشاه می‌تواند در سیاست هند اثر بگذارد؟ گفتم: خطّ مشی هند مربوط به احتیاجات اوست که فعلاً در درجه اوّل غذا و بعد اسلحه است. البتّه ما تا جایی که بتوانیم نفوذ مالی بکنیم، مؤثّر هم خواهیم بود. الآن سیصد ملیون دلار به هند کمک کردیم و این در حکم قطره در دریاست. امّا به هر حال بی‌اثر نبوده‌ایم، چون تقریباً رفع مشکلات بین هند و پاکستان و بنگلادش را شاهنشاه باعث شدند و فشار آوردند. گفت: همین طور است.

سر شام رفتم، تلفن اردشیر آمد که کیسینجر از جواب دندان‌شکن تهران خیلی آزرده

نفت زیر نظر او بود. با این همه، دکتر رضا فلّاح قائم‌مقام مدیرعامل نیز که از سوی علم پشتیبانی می‌شد، هم چنان با تأیید شاه در این امور مداخله داشت. این تداخل چندین بار موجب اختلاف شدید میان موضع اصولی دکتر مینا و نظرات شخصی دکتر فلّاح شد. (نگاه کنید به: «تحوّل صنعت نفت ایران، نگاهی از درون» مصاحبه با پرویز مینا، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۸).

خاطر شده است و عرض می‌کند شاهنشاه می‌دانند احترام من نسبت به معظم‌له چه قدر زیاد است. من که اسم ایران را نیاوردم، راجع به کشورهای اوپک هم حمله نکردم، از این عکس‌العمل شدید ایران در تعجّب هستم.[۱] شاهنشاه فرمودند: به اردشیر بگو چه طور حرفی نزدی؟ شما ما را تهدید کرده‌اید که در قبال اوپک دسته‌بندی خواهید کرد. ما که از حرفهای شما سر درنمی‌آوریم و حالا چه می‌خواهید؟ اگر حرفی نزدید، چه طور نیجریه و چین هم به شما حمله کرده‌اند؟

اردشیر گفت: دوباره با او تماس می‌گیرد و به من می‌گوید.

...

پنجشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: دیشب اردشیر با کیسینجر تماس گرفته و همان وقت ساعت ۳ صبح مرا از خواب بیدار کرد که کیسینجر یکی از این سه شقّ را می‌خواهد که ما یکی را اعلام کنیم. این جا می‌گذارم. فرمودند: اینها هیچ کدام خوب نیست. اگر در شقّ اوّل بعد از not, that it was می‌گذاشت قابل قبول بود.[۲] این طوری هیچ قابل قبول و

۱- جمشید آموزگار، نمایندهٔ ایران در مجمع عمومی فوق‌العادّه سازمان ملل متّحد، به آنانی که ایراد می‌گرفتند اوپک با تعیین یک جانبهٔ بهای نفت، در عمل تبدیل به کارتل شده است، پاسخ داد. وی یادآور شد که نفت تنها کالایی نیست که بهای آن با تفاهم میان فروشندگان تعیین می‌شود و اشاعهٔ چنین نظری که تنها کارتل جهان اوپک است، یا از روی ریاکاری (hypocrisy) و یا نادانی‌ست. این گفتار به کیسینجر که می‌دانست روی سخن با اوست به شدّت برخورد و از آن پس از رو به رو شدن با آموزگار پرهیز داشت. به‌عنوان نمونه چندی بعد، در نخستین جلسهٔ مذاکرات شمال - جنوب در پاریس، هنگامی که نوبت سخنرانی به جمشید آموزگار رسید، کیسینجر جلسه را ترک گفت.

۲- شقّ مورد اشاره شاه به این شرح است:

An examinaition of the text of Secretary's speech indicates that it was a constructive description of the problems facing both the developing and developed world.

دو شقّ دیگر به شرح زیرند:

The Secretary's speech was a sincere attempt to find reasonable solutions to the differences that now exist between the developed and developing nations.

Early reports of the Secretary's speech to the United Nations General Assembly were misleading.

معقول نیست. بگویید ما می‌توانیم فقط یک حرف بزنیم. آن این که اظهارات سخنگوی ما درمورد نطقهای کیسینجر به هیچ وجه مانع نزدیکترین روابط بین دولت ایران و دولت آمریکا و شخص آقای کیسینجر نخواهد بود. بعد گزارش مذاکره با سفیر چین را به تفصیل عرض کردم.

مطالب و کارهای دیگر هم عرض شد و عرض کردم: متأسّفانه کسی که دیشب [می‌بایست] آمد وارد شد. هیچ چنگی به دل نمی‌زند. به جای این که عصبانی شوند، خندیدند، من خوشحال شدم.

ناهار وزیر خارجه سوئد مهمان بود. تمام صحبت‌های تجارتی و معاملاتی بود.

ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیئت امناء خانه‌های فرهنگ روستایی را داشتم و جای بسی تأسّف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چه قدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد یک درصد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند، البتّه چون در ایران قنات و چاه هست اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهار درصد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تأسّف. قطعاً شنبه به شاه عرض می‌کنم که با این پیشرفتهای کشور این ارقام غیرقابل قبول می‌باشند.

جمعه ۳۰ فروردین ۱۳۵۳

با آن که دیشب رئیس جمهور سابق فیلیپین[1] مهمان من بود، باز هم صبح سواری رفتم و هوا مثل بهشت بود و صحرا و به خصوص کوههای دره رزک پر از گل لاله زرد. خیلی خیلی عالی بود. دو ساعتی سوار شدم.

سر شام رفتم. عرض کردم: اردشیر نزدیک صبح به من تلفن کرد که کیسینجر با آن شرح راضی نشد و می‌گوید طرح سوم را به من بدهید، منتها لازم نیست اعلام شود. سفیر به طور خصوصی بنویسد بعد هم بگوید که این امور ربطی به نزدیکترین روابط صمیمانه

۱- دیوسدادو ماکاپاگال Diosdado Macapagal، استاد دانشگاه و رئیس جمهور فیلیپین (۱۹۶۵-۱۹۶۱)، به بررسی تجربهٔ کشورهای مختلف در زمینهٔ اصلاحات اجتماعی، به ویژه ارضی، علاقمند بود و به همین مناسبت از ایران دیدن کرد.

بین ایران و آمریکا و به خصوص بین مقامات ایرانی با آقای کیسینجر ندارد. شاهنشاه با این طرح موافقت فرمودند. من هم بعد از ظهر به اردشیر تلگراف کردم و با تلفن هم گفتم.

از اخبار مهمّ جهان یکی جنگ شدید در جبهه جولان است که سوریها ادّعا می‌کنند ۵۱ هواپیمای اسرائیل را سرنگون ساخته‌اند، البتّه موشکهای سام ۶ که قابل حمل و نقل هستند و مثل تفنگ شلیک می‌شوند، اگر هواپیمای خودی در آسمان نباشد، مزاحم هر هواپیمایی هستند که در آسمان ظاهر شود.

مطلب مهمّ دیگر این که سادات اعلام کرد اگر شورویها به مصر اسلحه ندهند به جای دیگر رو خواهند آورد (البتّه منظور آمریکا است) و سفیر مصر هم در واشینگتن خیلی زود توانست اعتبارنامه خود را تقدیم رئیس جمهوری کند.

مطلب سوم این که عربستان سعودی (صد ملیون دلار) و همچنین کویت به مصر کمک کردند.

...

چهارم این که [سایمون] Simon رئیس کمیته سوخت و انرژی آمریکا که چندی پیش به ما فحّاشی کرده بود، وزیر خزانه‌داری شد. گویا نیکسون شدیداً تحت فشار کنگره بود و مجبور به این کار شد.

شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۳

صبح در منزل پذیرایی زیادی داشتم، منجمله یک نفر آخوند خراسانی که اوقاتم را تلخ کرد. اصولاً آنها که زندگی‌شان از جهل و نادانی مردم تأمین می‌شود کم‌کم یک نوع عمل و حرف ساختگی جزء خمیره آنها می‌شود. حالا این مردکه یک تقاضایی از من دارد از این جا شروع می‌کند و مشورت می‌دهد که من باید بیشتر به تظاهرات مذهبی بپردازم و چون تاکنون این کار را نکرده‌ام، به این جهت در سالروز درگذشت مادرم مردم مشهد شرکتی نکردند. وقتی به او می‌گویم اتّفاقاً برعکس این بود. آن وقت می‌گوید، خوب قلباً شرکت نکرده بودند. مردکه پدرسوخته بی‌شرف، تو از قلب مردم چه خبر داری؟ بعد معلوم می‌شود با نماینده من در مشهد و بیرجند حرفش شده و تقاضاهایش انجام نگرفته

است.

بعد شرفیاب شدم. خوب بود که لااقلّ قبل از شرفیابی قدری در گلهای کاخ گردش کردم و آرام گرفتم. کارهای جاری باز هم زیاد بود که عرض کردم. یک عرض کردم که شاهنشاه خوشحال شدند و عرض دیگر که ناراحتشان کردم. عرض اوّلم این بود که امسال در فارس گندم زیاد است، شاید نیم ملیون تن اضافه داشته باشند. عزیزالله قوامی دوست من که دیشب آمده بود عرض می‌کرد باید از حالا فکر انبار بود، چون دولت خریدار منحصر به فرد اعلام شده، اگر انبار نباشد دچار ناراحتی خواهد شد. فرمودند: فوری با ولیان وزیر تعاون صحبت کن.

عرض دیگر این بود که در جلسه خانه‌های فرهنگ روستایی معلوم شد که روستاهای ایران فقط ۴٪ برق و ۱٪ آب آشامیدنی مطمئن دارند و این به کلّی مغایر نظرات شاهنشاه است. ما دو هزار خانه فرهنگ روستایی داریم و فقط در ۱۳۶ خانه برق هست. فرمودند: می‌دانم. عرض کردم: پس چرا اقدامی نمی‌فرمایید؟ فرمودند: آخر باید شبکه برق به تمام ایران برسد. عرض کردم: در بعضی جاها هم که رسیده برای انشعاب هر ده، وزارت آب و برق سی هزار تومان حق انشعاب مطالبه می‌کند. این کار که مضحک است، آن هم با این همه پول و مقدورات. به علاوه ۳ ریال کیلووات مطالبه می‌کنند. فرمودند: کار آسانی است و انجام می‌شود نگرانی ندارد. دیگر عرضی نکردم فقط عرض کردم: باید دهات ایران متراکم شود و این دهات کوچک در بزرگ‌ها ادغام گردد و بعد همه دهات نوسازی هم بشود که این شکل بسیار بسیار ناپسند است. فرمودند: می‌دانم و درست هم می‌شود.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم...

یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح پس از پذیرایی منزل شرفیاب شدم. عرض کردم: باز هم که به علّت اضافه افزایش درآمد نفتی کویت و قطر و شرکت آنها بیش از ۵۰٪ درآمد ما به طور اتوماتیک در حدود ۴ ملیارد دلار بالا می‌رود (برحسب قراری که بر پایه فروش با کمپانیها منعقد ساختیم هر نفعی دیگران بیش از آن چه در روز انعقاد ما داشته‌اند بردند، بر نفع ما به طور

خودکار اضافه می‌گردد). فرمودند: همین طور است. عرض کردم: خدا به اعلیحضرت عمر بدهد که نکته‌ای در جلب منافع ملّت ایران فروگذار نفرموده‌اید و اکنون درآمد خالص نفتی ما در سال ۲۲ میلیارد دلار می‌شود. فرمودند: با این پولها ایران بزرگ و متمدّن را خواهیم ساخت. واقعاً که شاه دائماً در اندیشه انجام این مهمّ است، خدا طول عمر بدهد و خودش بکند و ببیند. انشاءاله. راجع به حقوق والاحضرت عصمت[۱] همسر اعلیحضرت رضاشاه کبیر عرض کردم که کم است. فرمودند: با آن که این خانم بعد از رفتن پدرم بر من ادّعای ارث کرد، اضافه کنید. به خصوص که قیمت زندگی از پارسال تا حالا ۱۲٪ گرانتر شده. شاه واقعاً آقا است. من فضولتاً عرض کردم: خلاف عرض شده ۲۰٪ هم بیشتر است. فرمودند: چنین چیزی نیست من بهتر خبر دارم.

عصری به سالروز جشن نیروی هوایی رفتیم. واقعاً چشم‌گیر است، ۱۹ هزار نفر دانشجو در این دانشکده مشغول تحصیل هستند. یکی از بزرگترین دانشگاههای ما و مجهّزترین دانشگاههای ما است که کسی از آن هیچ خبری ندارد، بعد از دانشگاه تهران بزرگترین دانشگاهها است. لابراتوارها را ملاحظه فرمودند و آزمایشگاه الکترونیک را که جدیدترین و مدرنترین وسائل را دارد و وسائل هواپیما را هم می‌تواند تعمیر کند. خیلی مایه خوشوقتی و غرور شد. آن قدر شاهنشاه خوشحال شدند که بازدید را به جای یک ساعت دو ساعت طولانی کردند و جایی که قرار بود با هلیکوپتر بعد از این بازدید، گردش برویم، نرفتیم. وقتی به کاخ برگشتیم، آن قدر سر کیف بودند که فرمودند: بهتر از گردش بود که در نظر داشتیم. عرض کردم: ای کاش مردم ببینند و بدانند که چه داریم. فرمودند: اوّلاً محرمانه است و ثانیاً تظاهر چه معنی دارد؟

خیلی خسته بودم، سر شام نرفتم.

۱- عصمت‌الملوک دولتشاهی، آخرین همسر رضاشاه و به ترتیب مادر والاحضرت عبدالرّضا، احمدرضا، محمودرضا، فاطمه و حمیدرضا. پدر وی مجلّل‌الدوله از شاهزادگان قاجار بود (نگاه کنید به «رضاشاه، از تولّد تا سلطنت» نوشتهٔ دکتر رضا نیازمند، ص. ۵-۳۷۴، چاپ لندن ۱۳۷۵).

دوشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. امروز برنامه شاهنشاه مصاحبه با چند مخبر خارجی خیلی فشرده بود، به این جهت شرفیابی من خیلی کوتاه شد. مطلبی هم جز کارهای جاری مذاکره نشد... مرخّص شدم.

در اداره به کارهای جاری و ملاقاتهای زیادی رسیدم. بعد از ظهر... من منزل ماندم تمام کار کردم. فقط یک ساعتی با نوه بازی کردم و خوش گذشت.

از اخبار مهمّ جهان یکی جنگ اکراد با عراق است که سبیل عراقیها را دود می‌دهند. واضح است که با کمک ما و به این جهت است که چند شب است رادیو مسکو به ما نیش و کنایه می‌زند. دیگر اعلام سادات به این که اسلحه آمریکایی به جای اسلحه روسی خواهند گرفت. یک عقب گرد ۱۸۰ درجه. باید دید عکس‌العمل شورویها چه خواهد شد.

سه‌شنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۳

نمی‌دانم به چه مناسبت امروز حالت عجیبی پیدا کردم که صبح در ملاقاتهای منزل چند نفر زن و بچه شخص اعدامی آمده بودند که قرار است به علّت مواد مخدّر اعدام شود. مدّتی فیلسوف‌مآب شده بودم که آیا لازم است برای این کار یک نفر اعدام شود؟ عقل حکم می‌کند که از لحاظ منافع کشور و مردم باید این کار بشود، ولی عدالت و منطق چنین اجازه نمی‌دهد. لازمه بالا رفتن سنّ است که انسان را به این نوع فکر کردن می‌اندازد. حالا معلوم بود که این آدم، بیچاره هم هست و هروئین را در اسبابهای او که از تبریز می‌آمده یک قاچاقچی معروف گذاشته است. به هر صورت به عرض رساندم و فرمودند که برو به دقّت رسیدگی کن، مظلوم نباشد. بعد فرمودند: ولی من این کارها را به خاطر مملکتم می‌کنم و چاره‌ای نیست.

نامه[ای] از سفیر شاهنشاه در رباط رسیده بود که این جا می‌گذارم.[1] فرمودند: این که

۱- در نامهٔ عبّاس نیّری، سفیر ایران در مراکش، به دو نکته اشاره شده است. یکی این که مولای عبدالله برادر پادشاه مراکش به او گفته است که ملک حسن به او ظنین است و گمان می‌کند که شاه و ملک فیصل می‌خواهند با یک کودتا او را بر تخت بنشانند. سرچشمهٔ این سوءظن سرهنگ دلیمی رئیس سازمان امنیّت مراکش است که می‌خواهد میان او و

سفیر مصر در رباط گفته است می‌خواهیم کشور مصر را بیست سال عقب ببریم، منظورش این است که به قبل از ناصر برسانیم. عرض کردم: وضع ناصر بعد از مرگش برملا می‌شود. محال است دماگوژی و پدرسوختگی برای همیشه در تاریکی بماند. در هر کار باید یک حقیقتی نهفته باشد تا مآلاً بر قلب و دل مردم بنشیند و دردی هم از کشور بردارد.

مقاله[ای] از مجلّه بی.بی.سی رسیده بود خوب بود. دادم ملاحظه کرده، فرمودند: می‌خواهند با ما رابطه برقرار کنند، حالا دُم تکان می‌دهند و درست هم می‌فرمایند. پیامی به مردم هند دیکته فرمودند. عرض کردم: ممکن است زیاد برخورنده به پاکستان باشد، اصلاحی در آخر آن فرمودند: خیلی عالی شد.

بعد مرخّص شدم. سفیر لبنان و اسرائیل را پذیرفتم. با سفیر لبنان راجع به شیعه‌های لبنان صحبت کردم و به او گفتم که متأسّفانه موسی صدر،[1] دوست مشترک ما تو سرخ از کار درآمد، از همه‌کس پول می‌گیرد. عراق و مصر و مراکش و لیبی برایش فرق نمی‌کند (صدر یک ایرانی است که رئیس شیعه‌های لبنان شده). او گفت: ولی باید به شیعیان کمک کرد، شما به صدر چه کار دارید؟ حرفش حساب بود، ولی مطمئن هستم که شاهنشاه قبول نخواهند فرمود. با سفیر اسرائیل درمورد روابط اخیر ایران و اسرائیل که او خیال می‌کرد به سردی گراییده صحبت کردم. بعد از ظهر در منزل و در دفتر دربار کار کردم.

برادرش، ملک حسن، جدایی اندازد. نکتهٔ دوّم گفته‌های همسر سفیر مصر است (که به اشتباه در یادداشت علم به سفیر مصر نسبت داده شده است).

۱- موسی صدر، از روحانیان قم، در ۱۹۵۹ دعوت شد که رهبری مذهبی شیعیان لبنان را به‌عهده‌گیرد. وی توانست مدّتی کوتاه شیعیان را به‌گرد هم آورد و شورای عالی شیعی لبنان را برپا سازد و خود به ریاست آن برگزیده شود. در ۱۹۷۱ با صدور فتوایی که علویها شیعه هستند، به استواری موقع حافظ اسد (علوی مذهب) که در آن سال در سوریه روی کار آمده بود، کمک کرد. به دنبال جنگهای داخلی لبنان و آواره شدن شیعیان جنوب لبنان در اثر حمله‌های پیاپی ارتش اسرائیل، در ۱۹۷۵ سازمان افواج‌المقاومه اللبنانیه (امل) را تأسیس کرد. یکی از همکاران او در امل مصطفی چمران بود که پس از انقلاب ایران مدّتی وزیر دفاع بود و در جنگ با عراق کشته شد. با علم روابط کم و بیش دوستانه داشت و در زمان مورد گفت و گو، به او توصیه شد از نزدیکی بیش از اندازه با مخالفان ایران خودداری کند. صدر در اوت ۱۹۷۸ به دعوت قذّافی سفری به لیبی کرد و در آن جا سر به نیست شد.

شب مهمانی دیپلماتها در کاخ نیاوران بود. سفیر شوروی از من جویا شد از تو دعوت کرده بودم برای استراحت به سواحل دریای سیاه بیایی چه شد؟ گفتم: جواب خواهم داد. واقعاً خیلی تعریف دارد انسان در شوروی با خانم برود برای استراحت!

سفیر انگلیس گفت: فردا خواهش می‌کنم قطعاً به من وقت بدهی کارهای لازمی دارم.

چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود، عرض کردم. شرح مذاکرات سفیر لبنان و سفیر اسرائیل را عرض کردم. همان طور که حدس می‌زدم مطلقاً صحبتهای سفیر لبنان را قبول نفرمودند. فرمودند: تا صدر آن جا است ما هیچ کمکی به شیعیان نخواهیم کرد. عرض کردم: [قدر] سفیر شاهنشاه می‌گفت، فرموده‌اید یک شانس دیگر هم به صدر می‌دهیم. فرمودند: چاره نبود و نیست چون لبنانیها او را ول نمی‌کنند، به ما یک حرفی می‌زنند و با او طور دیگر رفتار می‌کنند، ما هم ناچاریم مدارا کنیم.

درمورد سفیر اسرائیل فرمودند: روابط به سردی نگراییده ولی این طرفداری که ما از اعراب می‌کنیم حرف حساب است و غیر از این نمی‌توانیم بگوییم، حتّی بعد از جنگهای ۱۹۶۷ و شکست اعراب هم همین حرفها را می‌زدیم.

صحبت آمدن کیسینجر شد. عرض کردم: مثل این که قهر کرده و سفیر آمریکا به غلام تلفن کرد که نخواهد آمد. فرمودند: به جهنّم! هیچ اعتنا نکنید. به اردشیر در واشینگتن هم مخصوصاً تلگراف کن که به هیچ وجه صحبت این که از او دعوت کنند یا احیاناً بگوید ما انتظارش را داریم ننماید. من از این سرسختیهای شاهنشاه خیلی خوشم می‌آید.

صحبت والاحضرت همایونی شد که قرار است تابستان تشریف ببرند انگلستان را ببینند. مدّتی صحبت کردیم که ماشاءالله چه بچّه باهوش و ملایم و متعادلی است. فرمودند: من خیلی خوش وقت هستم. عرض کردم: فقط باید ایشان را از شرّ این زن فرانسوی آزاد کرد. این همه زن نباید ایشان را احاطه داشته باشند. علیاحضرت شهبانو،

مادربزرگ، مادموازل ژوئل،[1] رئیس مدرسه،[2] معلّم پیش‌آهنگی، اغلب معلّمین، همه زن! این که نمی‌شود.

عرض کردم: ایشان چنان که مکرّر عرض کرده‌ام، یک لله مرد بلکه یک نظامی خشن لازم دارند که پیشکارشان باشد. فرمودند: در این فکر هستم. عرض کردم: دو سه سال است که می‌فرمایید و عمل نمی‌شود. فرمودند: آخر گرفتاری دارد. بعد هم باید فکر یک دختر بازی هم برایش بکنم! عرض کردم: هنوز خیلی زود است. فرمودند: نه، من در این سن‌ها کاملاً احساس این مطالب را می‌کردم. من عرض کردم: من که تا هفده سالگی هیچ سر در نمی‌آوردم، چون عشق من ورزش و به خصوص اسب بود و آن قدر در این راه افراط می‌کردم که فکر چیز دیگری نبودم. فرمودند: من که کاملاً احساس می‌کردم حتّی عاشق ایران تیمورتاش[3] شده بودم (تیمورتاش آن وقت وزیر دربار بود).

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم بعد از ظهر تمام کار کردم.

سفیر انگلیس را پذیرفتم. درمورد خرید کشتیهای جنگی به او گفتم: در صورتی هم که بسازید و تحویل بدهید ما آن را بدون هواپیمای Naval Harrier نمی‌خواهیم. راجع به کارهای جاری مابه‌الابتلای بین دو کشور و طرح عبّاس‌آباد (خانه‌سازی و شهرسازی عبّاس‌آباد) و بازار طلا و ساختمان پایگاه دریایی نظامی بندرعبّاس که به انگلیسها داده شده و حالا گرفتاری دارد صحبت زیاد شد و مشکلاتش را یادداشت کردم. بعد راجع به جلسه فوق‌العادّه سازمان ملل صحبت کردیم، که نتیجه نداشت جز آن که

۱- پرستار فرانسوی ولیعهد.

۲- بانو هما ضرّابی، دوست دوران تحصیل شهبانو فرح، که با پشتیبانی او می‌کوشید در محیط مدرسه تبعیضی میان شاگردان نباشد و با ولیعهد تاحدودی مانند دیگر همسالانش رفتار شود. علم هیچ گاه به این گونه پرورش ولیعهد اعتقاد نداشت.

۳- ایران تیمورتاش، فرزند ارشد عبدالحسین تیمورتاش (وزیر دربار رضاشاه) بود. با حسینعلی قراگزلو (پسر ناصرالملک نایب‌السلطنه) ازدواج کرد ولی پس از زندانی شدن تیمورتاش، شوهرش او را طلاق داد. در حدود ۱۰ سال از شاه بزرگتر بود. در ۱۳۷۰ در پاریس درگذشت. برخلاف برادرانش، هرگز با شاه، به‌علّت کشته شدن پدرش به‌دستور رضاشاه، آشتی نکرد. در دهۀ ۱۳۲۰ روزنامه‌ای تأسیس کرد و سپس در دهۀ ۱۳۳۰ برای مدّتی وابستۀ مطبوعاتی ایران در پاریس شد.

مصرف‌کننده‌ها را کیسینجر تشویق کرد که در مقابل کشورهای تولیدکننده نفت مقاومت کنند و ما هم سخت به او پریدیم. گفت: ولی نماینده ما نظر شاهنشاه را برای تأسیس یک صندوق کمک به کشورهای عقب‌افتاده تأیید کرد. گفتم: لطف فرمودید، این را هم نمی‌خواستید بکنید؟

درمورد این که اگر یک معلّم انگلیسی برای والاحضرت همایونی بخواهید، دختر من که هیجده سال دارد و خیلی دختر خوبی است، هیپی نیست، کمونیست هم نیست (من خجالت کشیدم که بپرسم خوشگل است یا نه؟)، گفتم: مطالعه خواهم کرد.

راجع به سیاست روسها و طرفداری آنها از سوریه و عراق صحبت شد که اگر در مصر بیشتر شکست بخورند، این دو کشور را بیشتر تقویت خواهند کرد و این که چشمش آب نمی‌خورد که برقراری روابط سیاسی آنها با عراق مسائل زیادی را حل بکنند. درمورد حملات عراق به مرزهای ایران هم او نظر مرا که سابق نوشته‌ام و این که می‌خواستند با این کار و آوردن نماینده سازمان ملل کار را به صورت حقوقی در بیاورند و از مذاکره دو طرفه فرار کنند، تأیید می‌کرد. راجع به کردستان می‌گفت: خوبست، موی دماغ عراق شده. به این صورت کویت نجات پیدا می‌کند! راجع به جزیره دیگو گارسیا می‌گفت: هنوز نه آمریکاییها تصویب کرده‌اند و نه دولت کارگری تصمیم قاطع دارد، چون دولت کارگری با هند رابطه نزدیکتری دارد، از ترس مخالفت آنها احتیاط می‌کند. گفتم: اگر هند عاقل باشد باید از خدا بخواهد که آمریکاییها به اقیانوس هند بیایند و آنها را از شرّ تکیه یک طرفی به روسها برهانند. گفت: نظر تو صحیح است ولی هندیها خیلی احتیاط می‌کنند. گفتم: دیدید چه طور شاهنشاه از ناو هواپیمابر کیتی هاوک بازدید فرمودند: این خیلی معنی داشت که بگویند ما در عین سیاست مستقلّ ملّی تنها نیستیم. گفت: شاهنشاه مسائل را طور دیگر می‌بینند که هیچ کس نمی‌بیند.

مدّتی راجع به نیکسون و این که وضع او روز به روز خرابتر می‌شود صحبت کردیم. از او پرسیدم: فکر نمی‌کند یهودیها او را می‌کوبند، چون با اعراب لاس می‌زند؟ گفت: نه، یهودیها هم از او راضی هستند.

از اخبار مهمّ جهان کمک خارجی پنج میلیارد دلاری آمریکا است که به مصر و اسرائیل

هم تعلّق خواهد گرفت، هر کدام حدود سیصد ملیون دلار. کار ابرقدرتها هم مثل ابرقدرت خداوندی است که به آهو می‌گوید بگریز و به تازی می‌گوید بگیر! نعوذبالله.[۱]

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است

هزار بار من این نکته کرده‌ام تقریر

دیگر حمله شدید سادات به لیبی و عراق که اینها هنگام جنگ مصر را تنهاگذاشتند. هم چنین حمله به شوروی که بعد از جنگ ۱۹۶۷ به ما اسلحه ندادند و تمام تظاهر بود و به این جهت ما حالا اگر شوروی با ما کنار نیاید از آمریکا اسلحه خواهیم گرفت. به هر صورت مصر کاملاً تغییر جبهه داده است.

پنجشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۵۳[۲]

صبح شرفیاب شدم. تیمسار هاشمی‌نژاد فرمانده گارد که شاهنشاه در نظر دارند به معاونت نیروی زمینی بگذارند، عرض کرده بود زیر دست ارتشبد اویسی نمی‌تواند کار کند. متغیّر شدند. فرمودند: به او بگو این حرف نظامی نیست، معلوم می‌شود شما مدّتی در دربار مانده‌اید، پشت‌تان باد خورده. ضمناً اجازه فرمودند برای معالجه به خارج کشور برود.[۳]

سفیر آلمان عرض کرده بود تکلیف سرمایه‌گذاری ما در امر نفت و پالایشگاه آبادان روشن نیست. فرمودند: به آنها بگو شما هم روشن نکردید که از این شرکت چه می‌خواهید و چه خواهید گذاشت. به هر صورت وقتی آلمان مصمّم به سرمایه‌گذاری شد، خودم با نفتیهای خودمان کار را تمام خواهم کرد. ماشاءالله به این حوصله شاهنشاه که تمام بار خرابی و سنگینی کار دستگاههای دیگر را هم شخصاً به دوش می‌کشند. بعد از

۱- [نَعُوذُبِاللّه، پناه می‌بریم به الله. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- در بالای صفحه این یادداشت، علم نوشته است: «این یادداشتهای مختصر را از روی دفترچه عرایض روزانه در اصفهان می‌نویسم، چون عقب افتاده بودند».

۳- به همراه این یادداشت رونوشت نامه‌ای از سپهبد هاشمی‌نژاد در پرونده بود که به دنبال این یادداشت آمده است. ولی روشن نیست این نامه را پیش از گفت و گوی شاه و علم در تاریخ ۵۳/۲/۵ نوشته است و یا پس از آن.

ظهر در منزل کار کردم. شام پیش دخترم خوردم.

جمعه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح سواری رفتم. هوا بهشتی و عالی بود ولی با عجله برگشته شرفیاب شدم. شاهنشاه بعداً با هلیکوپتر از سواری برگشتند ولی در فرح‌آباد حضورشان نرسیدم، چون صبح زود رفته بودم. کارهای جاری را در سلمانی نزدیک یک ساعت و نیم عرض کردم.

مسائل مهمّ راجع به جوانها و دانشگاهها بود که چرا باز هم ناراحتی دارند. عرض کردم: دلائل مختلف دارد، اوّلاً یاغی‌گری عمومی جوانها، ثانیاً نبودن گفت و شنود با آنها، ثالثاً ندانم‌کاری مسؤولین و این که چه جور باید با آنها تا کرد، رابعاً بدی عمومی وضع تبلیغات ما که مثل این است برای این می‌باشد که فقط و فقط به وضع ناهنجار تملّق‌آمیزی از اعلیحضرت همایونی تعریف می‌کنند که این همه کارهای بزرگ و عمیق را در این کشور می‌پوشاند.

قدری هم راجع به اقلّیت که در وضع بسیار بدی گرفتار شده، عرض کردم که زبان و قلم آنها بسته، در تقسیم مشاغل هم که سهمی ندارند، پس اشخاصی که به آن جا می‌روند، باید به عشق عُمَر در ته چاه مار بگیرند! هیچ نفرمودند.

قدری هم راجع به اشخاص صحبت شد، منجمله راجع به کسی که حالا همه‌کاره می‌باشد و شغلهای بسیار بزرگ دارد. فرمودند: این آدم وقتی در مقابل قدرت باشد، از نوکرهای من هم بیشتر کوچکی می‌کند و وقتی قدرتی در بساط ما نباشد، هیچ چیز جلودارش نمی‌شود.[1] چه خوب استنباط می‌فرمایند و چه قدر حوصله بازی کردن دارند که من از تعجّب نمی‌توانم خودداری کنم و از اعجاب. راجع به اقلّیت فرمودند: در هفته آینده حرفهایی خواهیم زد، تو خواهی دید! امّا چه خواهد بود، نمی‌دانم.[2]

۱- این داوری شباهت زیادی به مطالبی دارد که شاه پیش از این دربارهٔ شریف امامی گفته است. (نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد یکم، ص. ۳۲۷ - جلد دوم، ص ۲۵۴).

۲- این نخستین باری است که شاه سربسته به لزوم تعیین تکلیف حزب اقلّیت که دیگر مفهومی در نظام سیاسی ایران نداشت، اشاره می‌کند. ده ماه بعد در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ شاه ادغام همه حزبهای سیاسی ایران را در حزب جدیدی به نام رستاخیز ملّت ایران اعلام داشت.



تاریخ ---------- ماه.......... ۱۳

شماره........... پیوست...........

گارد شاهنشاهی

محرمانه و خصوصی است

جناب آقای علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی

محترماً در پاسخ اوامری که توسط آقای کتابی ابلاغ گردید به استحضار می‌رساند:

در اجرای اوامر مبارک و مطاع مبارک همایونی همواره آماده همکاری هستم. لیکن چون استفسار گردیده بود ناچار به عرض این مطلب هستم که علت اختلافات موجود در نحوه فرماندهی و طرز تفکر و روش کار با زیردستان تصور می‌رود که در صورتیکه ایشان عنصری ظنین نسبت به همه کس که از چند سال قبل تعلیم که به من ارزش نسبت اصولاً هیچگونه تفاوت و صمیمیتی را در ایشان نسبت بخود احساس نمی‌کنم. ایشان مرا بعنوان رقیب خود احساس و هم اکنون از هرگونه سازشی و موافقتی در کارهای خدمتی خودداری مینمایند.

با تقدیم احترام سپهبد هاشمی نژاد

عرض کردم: انگلیسها عرض می‌کنند اسلحه‌هایی که عراقیها از فرانسه‌ها خریده‌اند بیشتر تعرّضی است. فرمودند: به آنها بگو اینها که توله سگهای خود شما هستند، چرا به من این حرف را می‌زنید؟ بعد هم به من فرمودند: تو که می‌دانی که به فرانسویها خودمان گفتیم اسلحه به آنها بدهند، برای این که مقداری از نفوذ شوروی در آن جا کاسته شود.

بعد از ظهر در منزل ماندم، امّا سر ناهار رفتم، در گلهای لاله کاخ یک جام شراب خوردم، خیلی عالی بود.

...

شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح بیمارستان قلب تاج پهلوی را افتتاح فرمودند. واقعاً عالی است. این بیمارستان را علیاحضرت ملکه پهلوی بنیاد نهادند و تعقیب کردند تا تمام شد و به اسم ایشان هم تاج خوانده شده (نام ایشان نیمتاج[1] است). مجهّزترین بیمارستان دنیا در این رشته است و اطبّاء همه جوانهای ایرانی می‌باشند و در عمل قلب اعجاز می‌کنند.

دولت امروز ترمیم شد. در حقیقت بهانه‌ایست برای تقویت هویدا، در صورتی که کمیابی و گرانی ارزاق به حال خود باقی است. شاهنشاه هنگام معرّفی دولت فرمایشات مهمّی فرمودند، منجمله این که استانداران و فرمانداران باید خارج از حزب باشند، این که نمی‌شود که استاندار نماینده اکثریّت باشد، آنها فقط نماینده من هستند. به علاوه آموزگار وزیر اوّل کابینه که صاحب نشان تاج یک است (به علّت مذاکرات نفت سه سال پیش گرفت) وزیر کشور شد. فرمودند: برای این که انتخابات آزاد باشد، این کار را کردیم. این بود فرمایشات که روز جمعه به آن اشاره می‌فرمودند و البتّه بسیار مهمّ است. امّا نمی‌دانم دولت باز در مقابل چه حقّه خواهد زد. به هر صورت به نظر من می‌رسد که دولت استحکام فراوانی دارد. به چه دلیل نمی‌دانم و عجیب است که ندانم. باری درباره

۱- نام ملکهٔ مادر نیمتاج پهلوی (آیرملو) بود و پس از کودتای ۱۲۹۹ احمدشاه به او لقب تاج‌الملوک اعطاء کرد.

استحکام دولت حتّی این پیش‌بینی را می‌کنم که بعد از همه این آوانتاژها به اقلیّت (البتّه من فکر می‌کنم به ظاهر)، دولت دوباره انتخابات را خواهد برد که آن وقت برای چهار سال دیگر استحکام قطعی و بیشتری پیدا کند. تا کور شود هر آن که نتواند دید! ولی امیدوارم که این طور نشود چون واقعاً برای کارهای کوچک که قابلیت انجام آن را ندارند، باعث نارضایتی عمیق مردم شده‌اند و مسؤولیّتها را هم متأسّفانه شاهنشاه قبول می‌فرمایند. جای تأسّف بسیار است که این مرد بزرگ با این کارهای بزرگ مثلاً مسؤولِ نبودن گوشت بشود، یا گرانی شکر! افسوس و هزار افسوس.

چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح در منزل باز خانواده یک اعدامی دیگر هروئین آمده بود با هشت نفر بچه. چه خاکی باید به سر ریخت؟ این بچه‌ها چه تقصیری دارند؟ خوشبختانه یک تاجر معتبر دیدنم آمده بود، بزرگ کردن و تربیت آنها را به گردن او گذاشتم، قبول کرد. ولی به هر حال رفاه اجتماعی باید در این زمینه فکری بکند. بعد که شرفیاب شدم، به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: فوری تذکّر بدهید.

شرفیابی صبح بسیار مختصر بود. بعضی دستخط‌ها را توشیح فرمودند، منجمله به پرنسس برنهارد شوهر ملکه هلند. هلندیها از این که عدّه‌ای به سفارت ما توهین کردند، بعد هم در دادگاه بر علیه ایران تظاهر نمودند، حالا فوق‌العادّه پشیمان هستند. چند روز پیش که جشن تولّد ملکه آنها بود و شاهنشاه فرمودند: حالا مخصوصاً باید بروی که نشان بدهیم با خانواده سلطنتی قهر نیستیم. وقتی من به سفارت رسیدم، سفیر چیزی نمانده بود که پای مرا ببوسد! بی‌نهایت خوشحال شد. اتّفاقاً روز بعد مشکلات اقتصادی که برای آنها فراهم کرده بودیم رفع شد و فهمیدند که رفتن وزیر دربار خیلی معنی‌ها داشته است، البتّه همان ثانیه هم فهمیدند.

ناهار سردار نعیم‌خان برادر داوود خان رئیس جمهور افغانستان مهمان شاهنشاه بود. پیش از ناهار دو ساعت تمام دو نفری صحبت کردند. سر ناهار صحبت از پیشرفتهای ایران بود. شاهنشاه می‌فرمودند: بین من و ملّت من تفاهمی به وجود آمده که آنها

می‌دانند هرچه من می‌گویم، به نفع و صلاح آنهاست و برای خودم هیچ نمی‌خواهم. واقعاً درست هم می‌فرمودند. بعد هم صحبت از این شد که بالأخره در همه دنیا شخصیّت لیدر هر کشور در پیشرفت امور خیلی مؤثّر است. مدّتی صحبت دوگل و پمپیدو و غیره شد. نعیم‌خان از این که وقتی سالها قبل عمل چشم خود را در لندن انجام داد شاهنشاه از او مستقیماً احوال پرسی فرمودند، تشکّر کرد. شاهنشاه فرمودند: قدر مسلّم این است که وقتی انسان مسؤولیّت سنگین دارد، مراتب انسانیّت را نباید فراموش بکند وگرنه به هیچ نمی‌ارزد. خیلی قشنگ و صحیح فرمودند.

صحبت از این شد که در دوره استالین مرز رودخانه بین افغانستان و شوروی را خطّ تالوگ قرار داده‌اند با آن که استالین این همه سخت‌گیر بود و حالا عراقیها با ما بازی درآورده‌اند و قبول نمی‌کنند، حال آن که این مرز را در حقیقت امپراتوری انگلیس به ایران تحمیل کرده است. شاهنشاه حکایتی فرمودند که سختگیری مولوتف در وقایع آذربایجان باعث نجات آذربایجان شد و آن این بود که در جلسه شورای امنیّت که در لندن تشکیل شده بود [برنز] Byrnes وزیر خارجه آمریکا و بوین وزیر خارجه کارگری و مولوتف به طور خصوصی جلسه تشکیل دادند و قرار شد این سه کشور بزرگ قویاً به ما توصیه بکنند که نه تنها خودمختاری آذربایجان بلکه خودمختاری کردستان و خوزستان را ما باید قبول بکنیم. اوّل روسها موافقت کرده بودند، ولی روز بعد مولوتف بازی درآورده بود که ما قبول نمی‌کنیم و خوشبختانه چون این تصمیم به هم خورد، فرصت پیدا شد که ما دست و پایی بکنیم و خودمان را از قید برهانیم، چنان که پیش آمد و می‌دانید. من عرض کردم: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.[۱]

مدّتی راجع به این که اگر میتران در فرانسه سر کار بیاید چه خواهد شد، گفتگو شد. میتران سوسیالیست است و با کمونیستها ائتلاف کرده. نعیم عرض کرد، گویا ائتلاف خیلی پایه و مایه‌ای نداشته باشد. شاهنشاه فرمودند: به هر صورت سوسیالیستها خیلی بیشتر از دوگل در الجزیره جنگیدند و سخت‌گیری کردند. آن وقت مثل این که گی‌موله

۱- گفته شاه گزاف‌آمیز است. (نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد یکم، ص. ۲۳۸، پانویس ۱).



سفارت شاهنشاهی ایران
رم

سه اردیبهشت
۵۳

[illegible]

[illegible] را از

[illegible] قبل از اینکه [illegible]

[illegible]

و با ۵ اطاق خواب و [illegible] گاراژ [illegible]

دارد [illegible] ۱۵ کیلومتر [illegible]

[illegible]

۲۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

و سه اطاق خواب [illegible] دارد

[illegible]

[illegible] تعداد اطاقها [illegible]



سفارت شاهنشاهی ایران

رم

[illegible]

قربان

[illegible]

[illegible]

روز گذشته [illegible] ساعت ۸ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نخست‌وزیر بود.

مدّتی صحبت از عمل صحیح ملک فیصل و فهد، برادرش، از کمک به موقع به مصر شد و نعیم عرض کرد اخیراً در عربستان سعودی بود و آنها را مردمان بسیار عاقلی یافته است. صحبت از به هم خوردن اتّحاد مصر و لیبی و سوریه شد. شاهنشاه فرمودند: آن قدر قذّافی دیوانه است که آن دو کشور دیگر فکر کردند هر قدر هم قذّافی پول بدهد ارزش همکاری ندارد. من مثلی به خاطرم رسید البتّه عرض نکردم و آن این که از قدیم گفته‌اند نه به دیوانه... بدهید و نه... بگذارید! مجلس خیلی محترم‌تر و رسمی‌تر از آن بود که من چنین عرضی بکنم.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. منجمله سفیر ایتالیا را پذیرفتم، یک ساعت حرف زد. قدری با ابراهیم نوه‌ام بازی کردم، البتّه چند دقیقه.

شب عیدی امین،[1] رئیس جمهور اوگاندا، که غفلتاً از جدّه خواسته بود به ایران بیاید و بین ایران و عراق را آشتی بدهد، مهمان شاهنشاه بود. خیلی مسخره است، یک بوکسور و سرجوخه ارتش انگلیس بود، حالا ژنرال است! حرفهای عجیب و غریب مضحک می‌گوید و تلگراف مضحک‌تر می‌کند منجمله تلگراف مضحکی به نیکسون کرد که اگر بخواهی من حاضرم بیایم به ملّت آمریکا بگویم که در قضیّه واترگیت تقصیری نداشته‌ای!

فراموش کردم بنویسم، امروز صبح از پروفسور ژان برنار بزرگترین متخصّص خون که برای معاینه شاهنشاه آمده بود نامه‌ای داشتم که پس از مراجعت از ایران تجزیه خون شاه را با دقّت انجام داده و معاینه هم که از طحال به عمل آورده است معلوم می‌کند که الحمداللّه[2] مطلب مهمّی در بین نیست.[3] بی‌نهایت خوشحال شدم و نامه‌اش را

۱- با آن که امین سرزده رهسپار ایران شد، شاه با خوش‌رویی او را پذیرفت و علل تیرگی روابط ایران و عراق و سیاست زننده و ستمگرانه این دولت را از دید ایران برای او تشریح کرد. امین که سخت تحت تأثیر تشریفات و ابهت دربار ایران و سپس رفتار دوستانهٔ شاه قرار گرفته بود، هدف مأموریتی را که برای خود تعیین کرده بود، یکباره به فراموشی سپرد و از این که شاه تاکنون به حساب چنین همسایهٔ خطاکاری نرسیده است، اظهار تعجّب کرد. از آن پس نوبت شاه بود که امین را قانع کند توسّل به جنگ برای حل مسائل مورد اختلاف کار خوبی نیست! امین پس از یک شب توقّف در تهران، به‌کشور خود بازگشت.

۲- [اَلحَمدُلِلّه، سپاس خداوند را، ستایش خدا را، شکر خدا را. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

به شاهنشاه تقدیم کردم که خود نگه دارند. فرمودند: فکر می‌کنم طحال من هم از الرژی که دارم بزرگ می‌شود برای این که وقتی دوای ضدّ الرژی می‌خورم فوری کوچک می‌شود.

دیشب آخر شب شاهنشاه به من فرمودند: افغانها می‌گویند ما به‌کلّی تسلیم شما هستیم و آمده‌ایم که به ما کمک کنید. من هم گفتم: همه جور کمک به شما می‌دهیم و هیچ هم نمی‌خواهیم که ما بگوییم چه به شما می‌دهیم و چه باید بکنید. شما بگویید چه می‌خواهید و چه می‌توانید بکنید. بعد هم گفته‌اند کاملاً می‌خواهیم مستقل و جدا از نفوذ شوروی باشیم.

پنجشنبه ۱۹اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح به اختصار شرفیابی حاصل کردم، چون قرار بود بعد از ظهر در هواپیما تا پایگاه وحدتی دزفول مسائل عقب‌افتاده را عرض کنم. نامه به برنهارد (شوهر ملکه هلند) و چند خارجی دیگر را توشیح فرمودند. نامه‌ای که در جواب داوود رئیس جمهور افغانستان تهیّه کرده بودیم، فرمودند: کافی نیست، راجع به کمکهای دوجانبه با هم اسم ببرید، که دادم عوض کنند.

...

بعد از ظهر در راه از تهران تا پایگاه وحدتی که چهل دقیقه طول کشید تمام عرایضم را کردم ولی کار اداری بود و موضوع قابل ذکری نیست. شب در پایگاه وحدتی بودیم که بسیار عالی شده هم از حیث زیبایی و هم از لحاظ مؤثّر بودن جنگی. خدا به شاه عمر بدهد. واقعاً آن قدر پیشرفت می‌کنیم که نه تنها قلم، بلکه فکر هم از تشریح آن عاجز است. فعلاً این جا پایگاهی است که پانزده هزار نفر جمعیّت دارد و از لحاظ درختکاری هم بی‌نظیر است. صدها هزار درخت جنگلی زده‌اند که به بهترین شکل نمو کرده و

۳- این نامه صرفاً برای آسودگی خاطر شاه نوشته شده بود. پزشکان معالج به توصیه دکتر ایادی، پذیرفتند بیماری واقعی شاه را به صراحت برای او فاش نکنند.

هواپیماهای جنگی ما را در سینه خود پنهان ساخته‌اند.

در این جا علیاحضرت شهبانو هم تشریف دارند.

جمعه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر برای بازدید مزارع بزرگ [کشت و صنعت] agro-business رفتیم که یک قسمت در دست [شل کات] Shell Cot انگلیسی است که برای نمونه داده‌ایم ببینیم چه می‌کنند (حدود ده‌هزار هکتار)،[1] یک قسمت هم زیر کشت نیشکر است حدود ده هزار هکتار (در دست دولت)،[2] یک قسمت دست شرکت خصوصی [هاشم] نراقی[3] است پانزده هزار هکتار و همچنین قسمتهای کوچکتر دست اشخاص متفرّقه یا شرکتهای کوچکتر است. مجموعاً زیر سدّ محمّدرضاشاه ۹۵ هزار هکتار تمام از برکت همین سدّ آباد شده (یعنی سه برابر سیستان). وقتی این سدّ را می‌ساختیم، رسیدن به این ارقام را فرضیّه تصوّر می‌کردیم. گو این که مهندسین اطمینان می‌دادند و وقتی من نخست‌وزیر بودم که تازه سدّ تمام شده بود، فقط شبکه آبیاری ۱۱ هزار هکتار آماده بود. حالا این دشت وسیع تا چشم کار می‌کند صاحب همه چیز است، مزارع و باغات سرسبز و ملیون‌ها و شاید ملیاردها گنجشک و سایر مرغهای دیگر که دارند باعث زحمت می‌شوند.

سر ناهار صحبتهای متفرّقه بود. منجمله انتخابات فرانسه که سیاست خارجی هم وارد معرکه انتخاباتی شده است که مثلاً سفیر شوروی به دیدن ژیسکار دستن می‌رود و حزب کمونیست اعتراض می‌کند. صحبت بر سر این بود که آیا این یک حقّه است که کمونیستها به ژیسکار دستن می‌زنند که به ملّت فرانسه حالی کنند که او هم بی‌ارتباط با

۱- این شرکت به‌علّت ناآشنایی با کشت آبی، با شکست روبه رو شد.

۲- نیشکر هفت تپّه که زیر نظر سازمان آب و برق خوزستان اداره می‌شد، بسیار موفّق و بازدهی نیشکر آن، برابر بهترین جهان بود. پس از چند سال با استفاده از تفالهٔ نی، در همان محلّ نخستین کارخانهٔ کاغذسازی ایران تأسیس شد (نگاه کنید به «عمران خوزستان»، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، گفتار دکتر احمدعلی احمدی، ص. ۱۵۵-۱۲۷).

۳- هاشم نراقی پس از جنگ دوّم جهانی به‌کالیفرنیا رفت و کشاورز بسیار موفّق و سرشناسی شد. عملکرد شرکت کشت و صنعت او در خوزستان نیز از همه شرکتهای همانند بهتر بود.

کمونیستها نیست و ما نوکر شورویها نیستیم یا این که چون شورویها دیده‌اند او پیش است می‌خواهند با او تماس بگیرند. بعد هم ژیسکار قرارداد پنج ملیارد دلاری خود را با ایران جزء پلات فورم انتخاباتی خویش کرده و مسافرت قریب‌الوقوع شاهنشاه ایران به فرانسه را آتوی بزرگی برای خود قلمداد نموده است. صحبت نیروگاههای اتمی که باید در ایران نصب شود بود و شاهنشاه ایران امیدوارند به حدود ده‌هزار مگاوات برسد. ماشاءالله به این وسعت نظر (وزیر نیرو [ایرج] وحیدی[1] نیز حضور داشت).

بعد از ظهر سر سدّ رضاشاه کبیر رفتیم، که یکی از سه سدّ بزرگی است که باید روی کارون ساخته شود. این جا چه بهشتی است و چه بهشتی خواهد شد. این جا را هم شاهنشاه فرموده بودند به جای این سه سدّ یکدفعه یک سدّ به ظرفیّت ۹ ملیارد مترمکعب ساخته شود که زودتر به بهره‌برداری آبیاری برسد، آن وقت متخصّصین مخالفت کرده بودند که چون حصول برق از طریق سوختن گاز در خوزستان ساده‌تر است دلیلی ندارد که چنین خرجی بکنیم و حالا می‌فهمند که گاز در دنیا چه منفعتی دارد و چه قیمتی پیدا کرده و می‌فهمند که چه غلطی کرده‌اند که فرمایش شاه را گوش نکرده‌اند. البتّه بی‌پولی هم در آن تاریخ هفت سال قبل علّت دیگر تقسیم آن به سه سدّ بوده است که به تدریج ساخته می‌شود.

در هفت تپّه کارخانه نیشکر و کاغذسازی مورد بازدید قرار گرفت. کارخانه نیشکر ۱۰۰ هزار تن ظرفیّت دارد و کاغذسازی ۱۲۰ هزار تن کلش خشک یا ۲۲۰ هزار تن کلش تر مصرف می‌کند. ناهار را هم همان جا میل فرمودند. شاهنشاه تنها بودند و فقط من و وزیر نیرو در رکابشان بودیم. عرض کردم: من امروز در این گرمای جهنمی بهشت را مشاهده کردم از بس عالی و لذّت‌بخش بود. شاهنشاه تصدیق کردند که با این شبکه‌های آبیاری و ماشین‌آلات و غیره مثل یک کشور به تمام معنی پیشرفته است. و دائماً در فکر این بودند که باید سطح زندگی مردم این جا بالاتر بیاید و چرا این مردم بومی این قدر قانع هستند

۱- وزیر نیرو ایرج وحیدی، مهندس آب‌شناس، رئیس سازمان آب و برق خوزستان، وزیر نیرو و سپس وزیر کشاورزی بود.

که مثلاً چند روزی مزدی می‌گیرند و بعد میل دارند دنبال کار یا تنبلی خودشان بروند. عرض شد نسل جدید بهتر هستند و مایلند سهام این شرکتها را بخرند. فرمودند: فوری به آنها فروخته شود. در این جا هم فرمایش شاهنشاه تأیید می‌شود که همیشه می‌فرمایند باید به متخصّصین بگویند مطالعات خودشان را بکنند، وقتی نظر داده‌اند باید درست خلاف آن عمل کنید مخصوصاً در امور اقتصادی!

بد نیست درمورد خوزستان که این چنین مقدورات بزرگی دارد بگویم که علاوه بر منافع سرشار نفت و این زمینهای زرخیز، آب فراوانی از کارون و کرخه و دز نصیب آن می‌شود که دبی یکساله آن مساوی است با تمام ذخیره آبهای زیرزمینی ایران، اعم از قنوات و چاهها. یعنی در حدود تقریباً ۲۵ ملیارد مترمکعب.

امشب هم در پایگاه وحدتی بودیم که بسیار خوب بود.

شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۳[1]

صبح ساعت ۱۰ در هوای گرم، شاهنشاه نزدیک یک ساعت هواپیمای F5E را در فرودگاه وحدتی ملاحظه فرمودند. ماشاءالله به این قدرت و تحمّل! تمام مدّت بی‌کلاه هم بودند. قدرت این هواپیما از لحاظ سرعت و اوج گرفتن از F-4 بیشتر است. شکاری بمب‌افکن هم هست و ما در این جا تا دو سال دیگر هفت‌گردان آن را خواهیم داشت.

بعد شیراز آمدیم، هوا واقعاً بهشتی است. شاه چراغ، زیارت فرمودند. حرم مطهّر که از پول آستان قدس رضوی تعمیر می‌شود آیینه‌کاری بسیار عالی و ظریفی شده و از یادگارهای این عصر فرخنده باقی خواهد ماند. ساختمان صحن بزرگ بیش از امکانات بودجه آستان قدس رضوی است و حدود ۱۲۰ ملیون تومان می‌شود که از دولت خواهیم گرفت.

بعد از ظهر دانشکده جدیدالتّأسیس دامپزشکی دانشگاه پهلوی را در محلّ باجگاه ملاحظه فرمودند. خیلی عالی بود و مورد تحسین شاهانه قرار گرفت. جای تعجّب است،

۱- در یادداشتهای علم تاریخ این روز ۵۳/۲/۲۰ نوشته شده و این اشتباه تا سه‌شنبه ۵۳/۲/۲۳ ادامه دارد.

چون هیچ وقت تحسین نمی‌فرمایند. همچنین برنامه تعلیم دهاتی‌ها برای تشخیص امراض دامها مورد توجّه قرار گرفت.

شام به طور خصوصی در باغ ارم صرف شد. فقط من در باغ بودم. خیلی از هر جهت عالی و خوش گذشت!

یکشنبه ۲۲اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح من پیام همایونی را در کنگره الکترونیک که در دانشگاه پهلوی تشکیل شده است خواندم. بعد در رکاب همایونی برای افتتاح کارخانه کربنات دوسود که در جوار کارخانه کود شیمیایی شیراز تشکیل شده است رفتیم.[1] بسیار کارخانه مدرن ولی کوچکی است که توسّط رومانیها درست شده. کارخانه کود شیمیایی شیراز که کودهای ازته به ظرفیّت ۱/۵ ملیون تن در سال می‌سازد، چهارده سال پیش ساخته شد[2] آن وقت می‌گفتند در شیراز نباید ساخته می‌شد، چون مصرف آن برای ایران هم زیادی است و به علاوه راهی به شیراز نمی‌رود، یعنی راه نیست که این جنس به سایر نقاط کشور برسد. حالا معلوم می‌شود که این مقدار کود شیمیایی برای خود فارس هم کم است و کارخانجات بسیار بزرگی توسّط ژاپنیها و غیره در بندر شاپور و خوزستان ساخته می‌شود به ظرفیّت‌های بسیار بسیار بزرگ که هم به ایران و هم به دنیا [کود شیمیایی] fertilizer بدهد. به علاوه مشتقّات گازی دیگر از قبیل نخ و پارچه و نایلون و ادویه مختلف و حتّی پروتئین برای کشورهای کم‌غذا. خاطرم هست ابوالحسن ابتهاج که در آن تاریخ (چهارده سال قبل) رئیس سازمان برنامه بود گفته بود که این کار که به امر قاطع شاهنشاه انجام می‌شود خیانت است. مردکه حرف دهنش را نفهمید و مدّتی بعد از کار برکنار شد.

۱- در یادداشت علم بی‌کربنات دو سود نوشته شده است. در حالی که فرآوردهٔ اصلی این کارخانه کربنات دو سود است که مصرف اصلی آن در شیشه‌سازی است.

۲- ظرفیّت کارخانهٔ کود شیمیایی شیراز در آغاز کمتر از یکصد هزار تن در سال بود ولی به تدریج گسترش یافت و در سال مورد اشاره در زمان این یادداشت طرح تازه‌ای در دست اجرا بود که ظرفیت کارخانه را به حدود یک ملیون تن کودهای ازته می‌رسانید.

شاهنشاه شنیده بودند و فرموده بودند من خیال دارم از این خیانتها زیاد بکنم! ماشاءالله به این حوصله و بردباری! ولی گذشت نیست، بعد پدرش را درآوردند، یعنی حقّش بود.[۱]

بعد از ظهر سفیر آلمان و وزیر آموزش پاکستان شرفیاب شدند. بعد برای مشاهده تیراندازی تانکها با اشعه لیزر رفتیم. البتّه این سیستم هنوز تکمیل نشده است ولی خیلی جالب است و بسیار هم عالی تیراندازی شد که تماماً به هدف خورد به هدف ثابت و متحرّک و با مقایسه با تیراندازی با پریسکوپ خیلی عالی‌تر و بهتر است. البتّه اگر معایب آن که منجمله هوای سرد مه‌آلود یا گرد و خاک و غیره باشد برطرف شود. دیگر مشاهده اهداف وسیله تمرکز نور ستارگان در دستگاه پریسکوپ و تیراندازی به طرف آن بود که قابل توجّه بود. دیگر تانک کوچک [اسکورپیون] Scorpion انگلیسی که قدرت مانور سریع و سرعت عجیبی دارد، تمام قابل توجّه بود، گرچه دو ساعت سر پا ایستادیم ولی هیچ خستگی نداشت. واقعاً ارتش ما هم در ردیف سایر پیشرفتهای مملکتی پیشرفت سریع دارد. بعد به شیراز برگشتیم. من مقداری ملاقات با اشخاص و یک نفر آخوند محلّی داشتم، یا آیت‌اللّه! به هر صورت خوش می‌گذرد، هوا مثل بهشت است و ما هم استفاده کامل می‌کنیم.

بوسیدن لب یار جانا ز دست مگذار　　　کاخر ملول گردی از دست لب گزیدن

چرا نکنیم؟ اقبال شاهنشاه بلند است و امور به کام.

۱- ابوالحسن ابتهاج بیش از هفت سال رئیس بانک ملّی ایران (که در آن هنگام وظیفهٔ بانک مرکزی را نیز به‌عهده داشت) و در دههٔ ۱۹۵۰ برابر با (۱۳۳۸-۱۳۳۳) برای نزدیک پنج سال مدیر عامل سازمان برنامه بود و گامهای مهمّی در راه تدوین و اجرای برنامه‌های عمرانی برداشت. طرح جامع عمران خوزستان (سدّ دز، شبکهٔ برق منطقه‌ای، راهسازی و غیره) از یادگارهای اوست. از جملهٔ این طرحها ساختمان یک کارخانه کود شیمیایی در اهواز بود و از راه مناقصهٔ بین‌المللی برندهٔ آن نیز تعیین شد. ولی در همین هنگام، شریف‌امامی، وزیر صنایع وقت، از ناخرسندی شاه از یک‌دندگی و صراحت ابتهاج استفاده کرد و قرارداد کود شیمیایی شیراز را، از راه مذاکره، با یک گروه انگلیسی - فرانسوی بست (نگاه کنید به خاطرات ابوالحسن ابتهاج، جلد یکم، ص. ۴۳۸-۴۴۱، چاپ تهران، ۱۳۷۱). ابتهاج ناچار به استعفا شد و به بانکداری خصوصی (بانک ایرانیان) پرداخت. مدّتی به ناروا، در زمان حکومت امینی، توقیف و مورد تعقیب قرار گرفت. ابتهاج یکی از مدیران و خدمتگزاران برجستهٔ آن دوران بود و بسیاری از مدیران کارآمد کشور از دست‌پروردگان او در بانک ملّی ایران و سازمان برنامه بودند. داوری علم دربارهٔ ابتهاج، بازتاب نظر شاه و دور از انصاف است.

از اخبار مهمّ جهان فعّالیّت شدید کیسینجر است در خاورمیانه که هر ساعتی یا در دمشق یا تل‌آویو و بیت‌المقدّس و یا در قاهره و یا در عمّان می‌باشد. امروز از او پیغامی داشتم که برای زیارت شاهنشاه ولو چند ساعتی باشد فردا دوشنبه یا چهارشنبه به ایران خواهد آمد، یعنی سعی خواهد کرد بیاید مگر باز کار فوق‌العادّه پیش بیاید. ترتیبات را در اصفهان داده‌ام. چهارشنبه که تهران خواهیم بود.

دوشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح از شیراز به اصفهان آمدیم. دیشب تا ۲ صبح بیدار بودم که گفته بودند کیسینجر وارد تهران می‌شود، البتّه ترتیب پذیرایی را در اصفهان داده بودم. ساعت ۲ معلوم شد نمی‌آید. شب ما را ضایع کرد.

در فرودگاه اصفهان باز هم عیناً همان اشخاص و همان تشکیلات سال گذشته این وقت را دیدم که باز هم در رکاب همایونی آمده بودیم. نمی‌دانم به چه مناسبت از خود خجل شدم، یا به عبارت دیگر بیزار شدم! باز هم چرخ زمانه می‌گردد و من بر گرده مردم سوارم. با این تفاوت که سال گذشته با دوستم بودم و امروز با یک دختر دیگر! یعنی چه، یعنی چه؟ شاه من بزرگ است و مفید به حال مردم. نه تنها مفید به حال مردم، بلکه همه چیز ما بسته به وجود مبارک او است. امّا من که هستم و چه هستم که مردم باید مرا هم تحمّل کنند؟ نمی‌دانم چرا این احساس بسیار بد به من دست داد.

باری وارد شدیم. در این جا هیئت اقتصادی سرمایه‌گذاری فرانسه در ایران شرفیاب شدند. بعد هم فرمانده قوای هوایی انگلیس در قبرس شرفیاب شد.

بعد از ظهر [پایگاه] base هلیکوپتر نیروی زمینی را بازدید فرمودند. در این جا باید یازده هزار نفر دانشجو داشته باشیم، فعلاً دو هزار نفر بودند و تعلیمات آنها بسیار خوب بود. پس از آن با هلیکوپتر از آریاشهر و کارخانه ذوب آهن (محلّ توسعه آن تا ۲ ملیون تن و محلّ کارخانه آجرنسوز که فعلاً محصول می‌دهد و تازه به‌کار افتاده) و محلّ دانشگاه آریامهر که در اصفهان ساخته خواهد شد و محلّ پالایشگاه کوچک اصفهان و فرودگاه جدید [را] به دقّت بازدید فرمودند. در تمام این مدّت علی شیبانی مدیرعامل ذوب آهن

شرفیاب بود و عرایض خود را به عرض می‌رسانید. شاهنشاه هم شخصاً هلیکوپتر سیکورسکی خود را هدایت می‌فرمودند و شیبانی پشت سرشان ایستاده بود. داخل این هلیکوپتر خیلی گرم می‌شود، پوست همه ما کنده شد و عرق ما درآمد به خصوص شیبانی، امّا راضی بود که عرایض خود را کرده است.

باز امروز خبر رسید که کیسینجر چهارشنبه خواهد آمد.

از آن جا تهران آمدیم. برخلاف معمول علیاحضرت شهبانو به فرودگاه تشریف نیاورده بودند، مایه تعجّب من شد. به هویدا نخست‌وزیر در فرودگاه هم اعتنایی نفرمودند که مایه تعجّب شد.

بعد از ظهر در منزل قدری با نوه‌ها بازی کردم بقیه مدّت کار کردم. سر شام رفتم. بلقیس دختر پادشاه افغانستان و شاه محمود پسر دوّم پادشاه سر شام بودند. اینها با سفیر ما از رم آمده‌اند. شاهنشاه نهایت مرحمت را کردند. واقعاً شاه آقاست. وقتی بلقیس از کمکهای شاهنشاه تشکّر می‌کرد، مثل همیشه شاه سرخ شده بود و خجالت می‌کشید. خدا عمرش بدهد یک انسان به تمام معنی است. شام خیلی طولانی شد، زیرا اینها شرح کودتا و بدبختی بعدی خود را می‌گفتند، که البتّه برای ما روشن بود ولی با وصف این تأثّرآور بود. نکته‌ای که من توجّه کردم این بود که این مردمان ساده وقتی مقام و مسند داشتند همین حرفهای ساده آنها را ما به چه معنی‌ها می‌گرفتیم.

سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۳

دیشب نصف شب وزیر اقتصاد آقای هوشنگ انصاری به من تلفن کرد که به قرار معلوم عربها قبول کرده‌اند بر طبق پیشنهاد شاهنشاه به [صندوق پول بین‌المللی] International Monetary Fund کمک بدهند. عربستان سعودی هزار ملیون دلار، کویت پانصد ملیون، الجزایر و لیبی هم با شرایطی هر کدام قبول کرده‌اند کمکهایی بکنند. ولی ربح آنها ۷٪ باشد. در صورتی که ما ۸٪ پیشنهاد کرده بودیم و اگر ما ۷٪ را

فوری قبول نکنیم اثرات این پیشنهاد بزرگ شاهنشاه از بین خواهد رفت.[1] باید تا یک ساعت دیگر جواب بدهیم، فوری جواب می‌خواهم. من ناچار شاهنشاه را که حال هم نداشتند از خواب بیدار کردم، اجازه دادند. امّا خودم خیلی ناراحت شدم که چنین کاری کردم.

صبح قدری سر صبحانه، پس از جویا شدن از سلامتی شاهنشاه، عرض کردم: والاحضرت شمس دستپاچه هستند که والاحضرت اشرف نسبت به ثروت علیاحضرت ملکه پهلوی و این که به چه جور باید از آن مراقبت شود از طرف ایشان عرایضی کرده‌اند و ایشان عرض می‌کنند من خیلی ناراحت هستم که مبادا شاهنشاه ناراحت شده باشند. در صورتی که من فقط سلامتی و محبّت اعلیحضرت را طالبم. فرمودند: ایشان خیلی ساده و بی‌عقل است. یک وقتی به پدرم هم گفته بود پولی که بعد از مرگ شما به ما خواهد رسید قبل از آن یعنی همین حالا به ما بدهید! و پدرم سخت آزرده شده بود. حالا هم من عصبانیّت از این حیث دارم که چرا تا مادرمان زنده است این مزخرفات را می‌گویند. به هر صورت چون می‌دانم از روی سادگی و بی‌عقلی است، ایشان را می‌بخشم.

بعد مرکز آموزش تکنیکی سازمان شاهنشاهی از نظر مبارک گذشت. خیلی خیلی عالی و در سطح بالا بود. اتریشی‌ها معلّم داده‌اند، شاهنشاه خیلی راضی بودند. به نظر من نکته جالب این بود که تمام ماشین‌آلات تراش و ماشینهای سنگین که برای تجربه دانش‌آموزان نصب شده بود از کارخانه ماشین‌سازی تبریز بود. این نکته مرا به گریه شوق انداخت که سابقاً باید با قبول چه منّتهایی اینها را از فرنگ بیاوریم و حالا در تبریز ساخته می‌شود. فقط دو عدد هدیه اتریشی‌ها بود که از اتریش آورده بودند که حس کردم شاه را

۱- شاه در این طرح نقشی نداشت. صحبت چانه‌زنی برای نرخ بهره نیز در میان نبود و روشن نیست ایراد انصاری دقیقاً چه بوده است. ابتکار این طرح با یوهانس ویتیوین (Johannes Witteveens) رئیس وقت صندوق پول بین‌المللی بود. در کادر برنامهٔ به‌گردش انداختن دلار نفتی (Petro-dollar recycling concept) حسابی به نام تسهیلات نفتی (Oil Facility) در صندوق پول بین‌المللی باز شد و کشورهای اوپک به نسبت درآمد خود، هریک وامی با بهرهٔ ۷٪ به این حساب واریز کردند. سهم ایران ۹۹۰ میلیون SDR (حق برداشت مخصوص، واحد حساب صندوق، با برابری کمی بیش از یک دلار) بود که در دو نوبت در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ پرداخت شد. پس از انقلاب ایران و بالا رفتن دوبارهٔ بهای نفت، صندوق پول بین‌المللی تسهیلات نفتی تازه‌ای به نام Oil Facility2 به راه انداخت.

ناراحت کرد.

چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۳

امروز بسیار پرمشغله بود. صبح ملاقاتهای زیاد (به علّت آن که چند روزی تهران نبوده‌ام) داشتم. بعد شرفیابی و باز هم ملاقاتهای بی‌حد و حصر که بالأخره نصف آنها را ندیدم.

باری بر طبق معمول شرفیاب شدم. کارهای خصوصی و غیرخصوصی بسیار زیاد بود. منجمله نامه دیکته فرمودند که در جواب پادشاه افغانستان بنویسیم. صحبت انتخابات و وضع فرانسه پیش آمد. من عرض کردم: ژیسکار دستن می‌برد. فرمودند: خیلی قضاوت مشکل است، چون امروز روزنامه لوموند طرفداری میتران را کرده بود. عرض کردم: این بازی است که مردم را از میتران بترسانند و بی‌طرفها را بجنبانند که دنبال ژیسکار دستن بروند. به علاوه ژیسکار ۳۳٪ آراء را داشت، ۱۵٪ از گلیستها و ۳٪ از لیبرالها می‌گیرد، این می‌شود ۵۱٪. در صورتی که کمونیستها و سوسیالیستها در همان دور اوّل زور خودشان را نشان دادند و بیش از ۳۴٪ نیاوردند و این دور هم بیشتر نخواهند آورد. فرمودند: به هر صورت وضع اروپا خطرناک شده. باز در انگلیس و آلمان یک [سنّتهایی] tradition باقی مانده و امیدی به آنها هست. حالا فقط آمریکا است که می‌تواند نقطه اتکاء کشورهای آزاد باشد. عرض کردم: آن جا هم که به جان یک دیگر افتاده‌اند. فرمودند: این مسائل شخصی است، ولی آمریکا به هر صورت زرّادخانه و باستیون بسیار قوی برای دنیای آزاد است. عرض کردم: امروز صبح شنیدم که به نیکسون ایراد شده که هفده میلیون دلار که خرج به اصطلاح محافظت او شده، در دو محلّ خانه ییلاقی مقداری صرف استخر شنا و تجمّلات و این حرفها شده است. فرمودند: این دیگر به جان هم افتادن است ولی به هر صورت من اگر جای نیکسون بودم، چنین کاری نمی‌کردم. عرض کردم: اعلیحضرت که درمورد خودتان متّه به خشخاش می‌گذارید و اجازه نمی‌دهید که ما یک قران هم صرف سعدآباد که ملک شخصی خودتان است از بودجه دربار بکنیم. فرمودند: خوشبختانه خداوند به ما مختصر ثروتی داده، احتیاجی هم نداریم، ولی اگر نمی‌داشتم

هم اجازه نمی‌دادم و واقعاً درست می‌گویند، روحیهٔ شاه این است.

عرض کردم: باز پیامی از کیسینجر داشتم که هنوز آمدن او نامعلوم است ولی امید دارد که بیاید. امّا دیشب کاسیگین و برژنف به سیاست او حمله کرده و گفته‌اند آشتیهای جداگانه بین اعراب و اسرائیل فایده ندارد، باید مسئله اعراب در یک کادر عمومی خاورمیانه حل شود و این کار کیسینجر را مشکل خواهد کرد. فرمودند: من یقین دارم که روسها هیچ میل ندارند مسئله آتش بس و جدایی نیروها در سوریه عملی شود و به اعضاء [مدرسه جنگ] War College آمریکا هم که چند روز پیش پذیرفتم، این مطلب را گفتم.

سر ناهار رفتم که وزیر خارجه بلغارستان شرفیاب بود. مطلب مهمّی مذاکره نشد (قبل از ناهار شرفیاب شده بود و مطالبش را گفته بود).

برای شام، [احمدعثمان] نخست‌وزیر مغرب که دعوت کرده بود، نرفتم،[1] در منزل ماندم و کار کردم...

عصری پیام دیگری از کیسینجر مستقیماً برای شاهنشاه رسید که فوری به عرض رساندم.

پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه کسل بودند، از پریروز در اصفهان کهیر زده‌اند و ناراحت می‌باشند. به اعتقاد من رژیم غذایی شاه غلط است، فقط گوشت میل می‌کنند. می‌فرمایند چیز دیگر نمی‌توانم هضم کنم. میوه تازه و ماست و لبنیات تقریباً هیچ میل نمی‌کنند. ولی چون من طبیب نیستم به عرایضم توجّه نمی‌کنند.

کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که یک ایرانی که سابقاً استوار ژاندارمری بود و دزدی کرده بود و به حبس افتاده بود بعد از آن که با وساطت طبقه حاکمه فاسد، از

۱- نخست‌وزیر مراکش به دعوت هویدا به ایران آمده بود. در پایان این سفر، ایران ۳۰ ملیون دلار به مراکش برای توسعه کشاورزی وام داد.

حبس درآمد، به آمریکا رفته و حالا دشمن ما شده است. اخیراً در محاکم آمریکا بر علیه همه‌کس اقدام می‌کند و آنها را احضار می‌نماید. منجمله دکتر ایادی و ارتشبد طوفانیان را به محکمه احضار کرده است که در کار تعمیر تانک پول گرفته‌اند. به شاه عرض کردم خیلی کسل شدند. فرمودند: هر اقدام قضایی لازم می‌دانید توسّط اردشیر و راجرز وزیر خارجه سابق آمریکا بکنید (راجرز حالا مشاور قضایی املاک پهلوی است). اسم آن پسره هم افشار قُتُلی می‌باشد.[1]

عرض کردم: فریده خانم (مادرزن) می‌خواهند شیراز بروند. من گفتم: در باغ ارم منزل نکنند، به کاخ استانداری تشریف ببرند. نمی‌دانم خوب گفتم یا نه؟ فرمودند: بسیار خوب گفتی. کاخ ارم فعلاً کاخ سلطنتی است. هرکسی نمی‌تواند برود منزل کند. امّا قطعاً ایشان خوششان نخواهد آمد. عرض کردم: چاره نیست. فرمودند: این درویشی ساختگی پس برای چیست؟ از یک طرف می‌گویند ما درویش هستیم، با فقرا می‌جوشیم، چیزی نمی‌خواهیم، از طرف دیگر دائماً اضافه حقوق و کاخ و منزل مازندران و منزل پاریس می‌خواهند، منتها با بی‌اعتنایی! این تظاهرات برای چیست؟ برای کی تظاهر می‌کنند؟ که را می‌خواهند گول بزنند، مرا یا مردم را؟ در صورتی که طبیعی آنست که ایشان همه چیز داشته باشند، این اِداها برای چه؟ واقعاً هیچ معنی ندارد. اصولاً دستگاه سلطنت با درویش و درویشی، از اوّل خلقتِ فلسفه‌های مختلف زندگی، دو چیز به‌کلّی جدا و متفاوت بوده است. هر کس در دستگاه سلطنت است ولو قلباً هم مثل خود اعلیحضرت وارسته و درویش باشد ناچار باید جدا از درویشی باشد. آخر سلطان و دستگاه او نگاهدارنده مردم هستند، چه طور می‌خواهند درویش و جدا از مردم و یا با طبقه درویش بجوشند؟ اتّفاقاً خود شما از همه درویش‌ترید، به جهت آن که نه به پول اعتنا دارید، نه به زندگی و جان خودتان. این در ذات اعلیحضرت است، تظاهر هم نمی‌کنند، چیزی هم نمی‌فرمایند، در عوَض اجر خدا را در خدمت مردم جستجو می‌کنند. بعد شعری خواندم

۱- از این شخص در جلد سوم یادداشتهای علم (تحت عنوان افشار قوقولی) نیز نام برده شده است (ص. ۱۳۹ و پانویس ۱).

از سعدی:

صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه...[1]

شاهنشاه خیلی توجّه کردند.

چندی پیش اردشیر تلگرافی کرده بود که از فلان نماینده کنگره آمریکا، چون عضو حزب دموکرات است و دموکراتها در آینده بر سر کار می‌آیند، چنین و چنان پذیرایی کنید. شاهنشاه فرمودند: سخت به او جواب بده که وقتی نماینده مجلس ما به آمریکا می‌رود، مگر [کاخ سفید] White House چنین و چنان از او پذیرایی می‌کند؟ این چه طرز فکری است؟ مگر ما کلنی آمریکا هستیم؟ من هم تلگراف کرده بودم. دیروز با دستپاچگی بسیار زیاد جواب داده بود که به عرض رساندم، شاهنشاه خیلی خندیدند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. سر ناهار آمدم. نخست‌وزیر مراکش و خانم ایشان که والاحضرت لالا نزهه می‌باشد مهمان بودند. مطلب مهمّی سر ناهار مذاکره نشد، ولی او قبل از ناهار، تنها بدون حضور نخست‌وزیر ما، نزدیک دو ساعت شرفیاب بود.

عصری به دیدن والاحضرت بلقیس و شاه محمود فرزندان پادشاه افغانستان، در شاه‌دشت رفتم. دخترم ناز را هم بردم، چون با دختر والاحضرت بلقیس دوست بودند (اینها برای چند روزی به تهران آمده‌اند). دستخط شاهنشاه را در جواب نامه پادشاه افغانستان به آنها دادم و به پسر هم گفتم که به اعلیحضرت پدرتان بگویید ناامید نباشند و رابطه خود را با افغانستان حفظ کنند، معلوم نیست چرخ نیلوفری چه بازیها زیر سر دارد.

امشب مهمانی منزل مجید اعلم بود که شاهنشاه تشریف داشتند. من هم رفتم. آیت‌اللّه میلانی از مشهد تلفن کرد که به عرض شاهنشاه برسانم که آیت‌اللّه خوئی از بغداد محرمانه جویا شده که اگر از دست ظلم و تعدّی عوامل بعثی عراق فرار کند، به حمایت

۱- اشاره به شعر سعدی:

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه — بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم و عارف چه فرق بود — تا اختیار کردی از آن، این فریق را

گفت، آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج — این، سعی می‌کند که بگیرد غریق را

ایران می‌تواند امیدوار باشد و می‌تواند به ایران بیاید؟ فرمودند: بگو البتّه می‌تواند بیاید. ما هیچ توقّعی از ایشان نداریم و گذشته‌ها را هم فراموش می‌کنیم (هنگام اصلاحات ارضی همه این آقایان عرّ و تیز زیاد کردند، منجمله خود میلانی، که به جایی نرسید و من که نخست‌وزیر بودم سخت آنها را کوبیدم و شاهنشاه پشتیبانی بی‌سابقه فرمودند و مسئله آخوند برای همیشه در ایران تمام شد). به میلانی توسّط ولیان نایب‌التّولیه جدید که سابقاً وزیر تعاون بود، جواب دادم.

جواب نامه‌هایی که پادشاه و داوود عرض کرده‌اند هر دو را این جا می‌گذارم که بیچاره شاهنشاه ما باید غم هر دو را بخورد و چاره‌ای هم نیست![1]

امشب شاهنشاه به من فرمودند: فردا بوتو نخست‌وزیر پاکستان خواهد آمد چند ساعتی مرا ببیند، پذیرائی آماده باشد.

جمعه ۲۷اردیبهشت ۱۳۵۳

امروز جمعه را آقای بوتو نخست‌وزیر پاکستان به‌کلّی خراب کرد. به هر صورت از ساعت ۱۱ تا نیم بعد از ظهر در سلمانی شرفیاب بودم، کارهای جاری را عرض می‌کردم. ساعت نیم با هلیکوپتر به فرودگاه رفتم، بوتو به اتّفاق وزیر خارجه و وزیر دفاع پاکستان، عزیزاحمد، آمد. به کاخ رفتیم. بوتو با شاهنشاه تنها ناهار خورد. من و وزیر خارجه ایران و پاکستان و دو سه نفر دیگر پاکستانی با هم جداگانه ناهار خوردیم. باز هم برای گدایی آمده است. ساعت سه و نیم ناهار شاهنشاه تمام شد و دیگر کنفرانسی هم با همراهان بوتو تشکیل ندادند.

وقتی به فرودگاه رسیدیم، هواپیمای بوتو حاضر نبود. او مرا به کناری کشید و خلاصه مطالبی را که به شاه عرض کرده بود برای من گفت و خواهش کرد که دنبال کنم به این قرار:

«موضوع پاکستان را عرض کردم که چه بستگی با ایران دارد و غیر از این نمی‌تواند

۱- پاسخ شاه به محمّد داوود خان به پیوست این یادداشت است. [بنگرید به صفحه ۱۰۰] نامه شاه به محمّدظاهر شاه در پرونده پیدا نشد.

باشد. عرض کردم: موضوع هند را می‌فهمم که علّت نزدیکی شاهنشاه با هند چیست و می‌دانم که برای ما هم مفید است. ولی مردم خیابان پاکستان این مطلب را درک نمی‌کنند، بنابراین باید به یک صورتی به او تفهیم کرد.» و می‌خواست حالی کند که این هم بدون کمک مالی ایران به پاکستان مقدور نیست. ولی این جا به صراحت نگفت. راجع به سیاست چین و این که چه قدر بر علیه شوروی هستند و چه قدر به دوستی ایران و پاکستان اهمّیّت می‌دهند و بالأخره جان کلام که: «اگر من با لیبی قرار امضاء کردم و دنباله آن قرار نظامی بستم، برای این بود که نظامی‌های ما معتقدند باید کمک نظامی مخصوصاً برای تهیّه اسلحه از هر کس که ممکن است بگیریم ولو از شیطان باشد. ولی من به آنها گفته‌ام که هیچ کمکی از هیچ جا نمی‌گیریم مگر ایران. حالا هم قرار بود (در کیش قرار شد) ایران ۱۲۰۰ ملیون دلار سه ساله بدهد. شاهنشاه بیش از ۴۵۰ ملیون دلار تصویب نفرموده‌اند. استدعای من این است که حدّاقلّ سیصد ملیون سال اوّل، دویست ملیون سال دوّم، دویست ملیون سال سوم مرحمت شود. در این موقع هواپیما حاضر شد و رفت. آمدنش را هم محرمانه نگاه داشتیم. هنگام حرکت به من گفت: شاهنشاه قول دادند دو روزه به من جواب مرحمت کنند. خواهش می‌کنم جواب را زودتر برایم بفرستید.

سر شب وزیر خارجه پیش من آمد که خوب حالا آمدیم قرض دادید. برگشت آن با فرع ۲/۵ درصد در ظرف پنج سال و دو سال هم [فرجه] grace period خیلی مشکل است. انگلیس و آمریکا و حتّی استرالیا و غیره به ما قرض‌الحسنه به مدّتهای مدید داده‌اند. خواهش می‌کنم نظر مبارک را به این نکته جلب کن بدون آن که از طرف ما تقاضایی باشد.

بوتو موضوع افغانستان را هم گفت که به شاهنشاه عرض کردم، به افغانها اطمینان بدهند که ما هرگز خیال حمله به آنها نداریم. آنها اگر ما را اذیّت نکنند ما کاری نداریم. ولی افغانها به شاهنشاه عرض می‌کنند آن چه ما درمورد پختونستان می‌گوییم فقط [حرف] lip service است در صورتی که نیست.



حضرت محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان

برادر گرامی

پیام مورخ ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ آنحضرت که حاکی از احساسات مودت آمیز همسایه برادر بوسیله نماینده مخصوص‌تان جناب محمد نعیم برادر گرامی آنحضرت ارسال فرموده بودید با کمال احترام دریافت داشتم. متقابلاً بهترین آرزوهای قلبی خود را برای سلامت، سعادت و رفاه و تعالی ملت نجیب افغانستان ابراز میدارم.

از ملاقات با جناب محمد نعیم و انجام مذاکرات سودمند با ایشان درباره مسائل مورد علاقه فیمابین بسیار خوشوقت شدم. ایشان مرا از نظریات آنحضرت در مورد تحکیم بیش از پیش روابط میان ایران و افغانستان آگاه ساختند. در تبادل نظر با جناب محمد نعیم داشتم علاقه قلبی خویش را نسبت به تقویت هرچه بیشتر مناسبات دوستی و همکاری بین دو کشورمان و نقشی که ما میتوانیم مشترکاً در پیشرفت این منطقه حساس و تأمین ثبات و امنیت آن ایفا کنیم به اطلاع ایشان رسانیدم

ما همواره نسبت به مشکلات کشورهای در حال توسعه توجه خاصی مبذول میداریم، بطوریکه استحضار دارید شخصاً پیشنهادی درباره تأسیس صندوق بین‌المللی بیطرف با شرکت کشورهای صادرکننده نفت و کشورهای صنعتی جهان جهت کمک بکشورهای در حال رشد ارائه داده‌ام و امیدوارم که بتوان از این راه کشورهای جهان سوم را در پیشرفت خود بطور مؤثر یاری دهیم. در مورد کشور برادر و همسایه افغانستان دستورات لازم بمقامات ذیصلاحیت دولت خودم صادر کرده‌ام تا آنچه را که درباره کمکهای دوجانبه مورد علاقه دولت آنحضرت باشد با نظر دوستانه و در نهایت سرعت مورد بررسی جدی قرار دهند و آمادگی هر نوع همکاری را داشته باشند.

از مساعی دوستانه و حسن نیت آنحضرت و دولت افغانستان در مورد راه حل اختلاف میان ایران و عراق کمال تشکر را دارم. جناب محمد نعیم را در جریان آخرین تحولات در روابط ایران و عراق گذارده‌ام که به استحضار آنحضرت خواهند رسانید.

من مطمئن هستم که نتایج دیدار جناب محمد نعیم از ایران به تحکیم و توسعه هرچه بیشتر مبانی وداد و همکاری میان دو کشور برادر ایران و افغانستان سهم بسزائی خواهد داشت و دولت شاهنشاهی ایران از هرگونه کوشش جهت تأمین این هدف دریغ نخواهد کرد.

بدینوسیله آرزوهای خالصانه و احترامات دوستانه خویش را به آن برادر گرامی ابراز میدارم.

هنگام شرفیابی صبح مطلبی در خصوص اقلیّت پیش آمد که حدس چند روز قبل مرا در خصوص استحکام هویدا و باز هم تقویت بیشتر او چنان که در یادداشتهای اصفهان یا شیراز فکر می‌کنم نوشته باشم، تأیید کرد. آن این که به شاهنشاه عرض کردم: تکلیف اقلیّت چیست؟ عامری اجازه شرفیابی می‌خواهد. فرمودند: قابلیّت ندارد. عرض کردم: پس چه کند؟ فرمودند: اگر قابل بود خودش را نشان می‌داد. عرض کردم: با این فرمایشاتی که در خصوص استانداران که نباید جزء هیچ حزبی باشند، فرمودید و هم‌چنین وزیر کشور نباید حزبی باشد، اینها می‌توانند خیلی استفاده کنند. فرمودند: به همین مناسبت هم دیگر در انتخابات آینده به اقلیّت هیچ کمکی مثل سابق نخواهد شد تا ببینند چند مرده حلاّجند؟ عرض کردم: اگر زبان و قلم آنها باز باشد خیلی و اگر نباشد هیچ. فرمودند: باید بدانند که گه زیادی نباید بخورند. عرض کردم: پس هیچ گهی نخواهند شد. فرمودند: معلوم است! باری فکر می‌کنم حالا حالاها هویدا مهمان ماست، باز هم نمی‌دانم چرا. خداکند ادامه زمامداری او به اساس رژیم و به شخص شاه لطمه وارد نکند و من با کمال تأسّف چنین پیش‌بینی می‌کنم و نمی‌دانم با چه زبانی باید به شاه عرضه بدارم.

تشریف بردن به خراسان را تائید فرمودند ولی سفر آذربایجان را باز تصویب نفرمودند. نمی‌دانم چه سرّی است. با آن که من اصرار کردم و عرض کردم: سالی دو دفعه به جنوب کشور تشریف‌فرما می‌شوید، یک دفعه به خراسان. غرب سه چهار سال است فراموش شده و آذربایجانیها هم حسّاس هستند. چیزی نفرمودند.

شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. قبل از من به اندازه ده دقیقه نخست‌وزیر شرفیاب بود. من که شرفیاب شدم، فرمودند: به این مردکه عامری بگو در روزنامه [حزب مردم] گفته‌اید باید فرهنگی‌ها پاداش بگیرند، این [خرابکاری] subversion است. می‌خواهید معلّمین را بشورانید؟ فرهنگی که در سال سه ماه تعطیل دارد این حرفها درباره‌اش درست نیست. بگو شما را تنبیه می‌کنم، این چه مزخرفات است؟ معلوم می‌شود نخست‌وزیر مایه آمده

بود. من دیگر عرضی نکردم. عرض کردم: چشم، ابلاغ خواهم کرد. چه بگویم؟

دربارهٔ مجازات اعدام، عرض کردم که باز هم که برای گرانفروش مجازات اعدام طرح شده، این صحیح نیست، برای هر چیزی اعدام؟ در شأن اعلیحضرت همایونی و کشورتان نیست. فرمودند: در شوروی چه می‌شود. عرض کردم: چه ربطی به ما دارد؟ بعد عرض کردم: برای بچه‌های قاچاقچیان موادّ مخدّر هم که اعدام شدند باید فکری کرد. فرمودند: صحیح است با علیاحضرت صحبت کن و ترتیب تربیت آنها را بدهید. درمورد اوّل هم باز فرمودند: این از آن قانونهایی است که برای ترساندن است. عرض کردم: چه اصراری است خودمان را بدنام بکنیم؟ به علاوه اصل عمل صحیح نیست.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. ناهار رفتم، شیخ شارجه، شیخ سلطان القاسمی آل‌مکتوم،[1] برادر مرحوم شیخ خالدالقاسمی آل‌مکتوم ناهار مهمان بود. این برادر شیخ سابق شارجه است که به علّت توافقی که بر سر جزیره ابوموسی با ایران کرد از طرف اعراب رادیکال به قتل رسید. جوان تحصیلکرده و خوبی است خیلی هم طرف مرحمت قرار گرفت.

بعد از ظهر منزل دخترم بودم، که نخست‌وزیر مراکش و خانمش والاحضرت لالا نزهه آن جا مهمان بودند. من هم تأدّباً رفتم و خیلی خسته شدم. بعد پیام شاهنشاه را به مناسبت روز اقبال [لاهوری] خواندم. بعد سفارت مراکش رفتم. در کوکتل نخست‌وزیر شرکت کردم. به اندازه یک ساعتی یک دختر خانم ایرانی را دیدم و چای خوردم، نفسی کشیدم!

ساعت ۸ بعد از ظهر اگنیو معاون سابق رئیس جمهور آمریکا را دیدم.[2] دل پری از نیکسون داشت که نگذاشته است از خود دفاع کند و خیال کرده اگر او برود نیکسون نجات

۱- شیخ سلطان بن محمّد قاسمی (متولد ۱۹۳۹)، دارای لیسانس کشاورزی از دانشگاه قاهره، در سالهای ۷۲-۱۹۷۱ وزیر آموزش و پرورش امارات متّحدهٔ عربی بود و پس از قتل برادرش، فرمانروای شارجه شد.

۲- اسپیرو اگنیو Spiro Agnew، نخست فرماندار ایالت مریلند و سپس در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۶۹ معاون ریچارد نیکسون، رئیس جمهور آمریکا، شد. به‌علّت اتّهام به تقلّب مالیاتی و گرفتن رشوه ناچار به استعفا شد. مسافرت او به ایران نیز برای فروش موادّ اوّلیه بود.

پیدا خواهد کرد. نسبت به شاهنشاه و پیش‌بینی‌های معظم‌له احترام فوق‌العادّه داشت. از جهودها بسیار بد می‌گفت که اینها خیال می‌کنند نیکسون ممکن است آنها را زیر فشار بگذارد. تمام بازیهای واترگیت دست آنهاست. برای این که نیکسون ضعیف بماند و بر له اعراب اقدامی نکند. بعد هم از اثر یهودیها در دستگاه حکومتی آمریکا حکایتها می‌گفت. امّا خودش خیلی بیچاره شده و عجیب است که دو روز است در تهران می‌باشد، از من می‌خواهد وقت بگیرد، نمی‌توانم وقت بدهم.

سر شام رفتم، تازه‌ای نبود. علیاحضرت ملکه پهلوی با شاپور غلامرضا خیلی سر به سر گذاشتند که شما کِنِس هستید، باز هم بی‌ربط به اروپا می‌روید. برای چه؟ چه طور دلتان می‌آید پول خود را به فرنگی‌های پدرسگ بدهید؟ شاهنشاه خیلی خندیدند (اصولاً علیاحضرت ملکه پهلوی با اصول قدیمی خود خیلی ایران‌پرست هستند).

یکشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. تلگرافاتی از [امیر خسرو] افشار سفیر شاهنشاه در لندن رسیده بود در خصوص موضوع جاسوسی که این روزها آقای ویلسن یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلیس، عنوان کرده که یک ایرانی در انگلستان جاسوسی می‌کند! جواب مرحمت کردند که دولت کارگری در مجلس بگوید. تعجّب است که کارگرها این همه به ما محبّت می‌کنند و جوابی که می‌خواهند بدهند، از ما می‌پرسند.

مطلب قابل توجّه امروز این بود که عرض کردم: وزیر کشاورزی عرایضی دارد به او وقت داده نمی‌شود. گویا قدغن شده که وزرا شرفیاب نشوند. فرمودند: چه مطلبی است که باید به من بگوید؟ عرض کردم: مطالب زیاد و همیشگی اوست. فرمودند: این مطالب را باید در دولت بگوید. یک دفعه من تکان خوردم و احساس کردم که این اوامر چه معنی می‌دهد! اگر وزیر کشاورزی غیرحزبی تعیین می‌شود، نمی‌تواند شرفیاب گردد.[1] صورت کار هم این است که خود شاهنشاه قدغن فرموده‌اند. خیلی خیلی به فکر فرو رفته‌ام که

۱- وزیر کشاورزی وقت منصور روحانی بود. تفسیر علم روشن نیست زیرا روحانی عضو حزب ایران نوین بود.

این چه بازی است و هویدا چه خیالاتی دارد. چون موضوع شرفیاب نشدن وزرا را هرگز از هیچ دولتی شاهنشاه قبول نفرموده بودند، مگر از دولت مصدّق که موضوع علیحدّه‌ایست.[1] البتّه حرف از لحاظ اداری حساب است، ولی شاهنشاه چه گونه قبول فرموده‌اند؟ خیلی خیلی تعجّب دارم. و باز این فکر در من تقویت می‌شود که این موضوع بی‌طرفی استاندار و فرماندار برای حزب اقلّیّت آبی گرم نمی‌کند. فقط برای این است که در انتخابات آینده هویدا با چهره ملّی‌تر و محکم‌تری بر سر کار بیاید. عجیب است که من ندانم چرا این طورها می‌شود.

نخست‌وزیر مراکش استدعا کرده بود اجازه فرمایند پلیس مخفی آنها با ساواک تماس بگیرد و تماس دائم داشته باشد. اجازه فرمودند.

نطقی از سنگور رئیس جمهور سنگال از چین رسیده بود که مائو را به خدا رسانده.[2] مایه تعجّب من بود. به عرض رساندم خیلی خندیدند.

...

سر شام دیپلماتها رفتم (مهمانی سالیانه که در سه نوبت می‌دهیم، که همه می‌توانند شرکت کنند و در این ضمن ایرانیهایی با مقامات مختلف دعوت می‌کنیم، از عالم، فیلسوف و صنعتگر و تاجر و زارع که مخلوط می‌شوند). این دفعه استاد [جلال] همائی جزء مهمانها بود.[3] البتّه در تمام طول شام و بعد از شام تا نصف شب صحبت از انتخابات فرانسه بود که بالأخره معلوم شد ژیسکار برنده است. میتران تقریباً ۴۹٪ آراء را آورد و ژیسکار ۵۱/۸٪ و باز نفس راحتی کشیدیم که فرانسه از شرّ کمونیست بازی رها شد. البتّه

۱- در دولت امینی هم جز وزیران جنگ و امور خارجه دیگران به حضور شاه نمی‌رفتند، مگر به دستور امینی. اصولاً گسترش مداخلهٔ شاه در امور کشور تدریجی بود. در دههٔ ۱۳۲۰ نفوذ شاه محدود بود، ولی در دههٔ ۱۳۳۰ پس از روی کار آمدن دولت دکتر اقبال مداخلهٔ شاه روزافزون شد و در زمان هویدا به اوج خود رسید.

۲- لئوپولد سدار سنگور Leopold Sedar Senghor، ادیب و سیاستمدار، از بزرگترین شاعران فرانسه زبان نسل خویش و عضو آکادمی فرانسه است و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ رئیس جمهور سنگال بود. در زمان او، ایران و سنگال روابط نزدیکی با یک دیگر داشتند.

۳- جلال همائی استاد دانشگاه تهران، پژوهشهای ارزنده‌ای دربارهٔ فرهنگ و ادبیات ایران کرده است. [متولد ۱۲۷۸ در اصفهان بود و سال ۱۳۵۹ در تهران درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ما با فرانسه با ژیلبر کان رئیس ستاد انتخاباتی ژیسکار در تماس بودیم (ژیلبر کان فعلاً رئیس رادیو تلویزیون فرانسه است) و آن بیچاره هم هر نیم ساعتی خبر می‌داد که من به عرض می‌رساندم و شاهنشاه تعجّب داشتند که چه طور این قدر دقیق جریانات را وارد هستیم. همچنین همه دیپلمات‌ها از تعجّب نمی‌توانستند خودداری کنند و شاهنشاه از این جهت راضی و خوشحال بودند که دستگاه دربار ایشان این طور کار می‌کند. ما تقریباً تمام دستگاه تبلیغاتی آینده فرانسه را در دست داریم که بی‌اهمّیّت نیست.

سر شام پهلوی دست علیاحضرت شهبانو نشسته بودم. برحسب تصادف زندگی پدرم و روابط او با اعلیحضرت رضاشاه کبیر و علّت مرحمت فوق‌العادّه اعلیحضرت فقید که پدرم را مردی شرافتمند و قابل اعتماد می‌دانست، برای علیاحضرت شهبانو با ذکر تاریخچه تحویل قشون نیم رفورم[1] پدرم در بیرجند و سیستان به اعلیحضرت فقید با تمام تجهیزات که بهترین ارتش آن روز ایران بود، برای شهبانو شرح دادم. خیلی دقیق گوش کردند و لذّت بردند و مرا تشویق کردند که این مسائل را بنویسم. هم‌چنین برای ایشان برخورد آخرین پدرم و اعلیحضرت رضاشاه کبیر را در روزهای ماقبل شهریور ۱۳۲۰ تعریف کردم که پدرم به رضاشاه پیشنهاد می‌کرد باید با متّفقین ساخت و رضاشاه ظنین شدند. بعد فهمیدند که چه قدر عاقلانه می‌گفت و در آخرین جلسه دولت رضاشاه، که پدرم در آن وزیر پست و تلگراف بود، به پدرم گفت: تو همیشه شرافتمند بودی و تنها کسی بودی که حقایق را به من گفتی و من گوش ندادم. افسوس که دیگر دیر شده است، چون روسها و انگلیسها حمله کرده بودند.

از اخبار مهمّ جهان انفجار بمب اتمی هند است که خیلی معنی می‌دهد و تعادل نیروها را در آسیا به هم می‌ریزد. تعجّب است یک جا خانم گاندی سه هزار ملیون دلار (فقط سه هزار ملیون دلار!) از ما گدایی می‌کند، از طرف دیگر بمب اتم می‌سازد و ملّت گرسنه هند را به حال خود می‌گذارد. من فکر می‌کنم به جای آن که بمب اتمی را روی سر

---

۱ - منظور واحدهای نظامی محلّی‌ست که در چهارچوب رفورم آرتش در پایان دورهٔ قاجاریه، برخی از اصول نظام نوین را فراگرفته بودند.

دیگران بریزد، جمعیّت هند خود منفجر خواهد شد. ولی به هر صورت این موفقیّت، اسلحه بزرگی است که کشورهای بزرگ آمریکا و شوروی هر کدام به نحوی از آن استفاده کنند.

...

دوشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. ابتدا تلگراف تبریک به ژیسکار دستن را که خیلی گرم تهیّه کرده بودم، دادم امضاء فرمودند. فرمودند: خیلی خوب شد که لااقلّ فرانسه برای هفت سال از شرّ بازیهای سوسیالیستی و کمونیستی رهایی یافت. عرض کردم: به قراری که باز هم از پاریس به ما اطّلاع می‌دهند ژیسکار به میتران کار خواهد داد و سوسیالیستها را از کمونیستها جدا خواهد کرد. فرمودند: خدا کند این طور بشود. عرض کردم: ملاحظه فرمودید پیش‌بینی این ژیلبر کان تا چه حد درست درآمد. پس مطالب دیگری هم که می‌گوید صحیح است. فرمودند: به هر حال حالا فرانسه و آلمان گردش به سمت راست کرده‌اند، می‌ماند ایتالیا که نمی‌دانم چه می‌شود. فرمودند: مثل این که ما هم ۲۲ ژوئن به فرانسه خواهیم رفت، چون ژیسکار قبل از... [انتخابات] گفته بود اگر من انتخاب شوم، شاه ایران را فوری برای مذاکره دعوت می‌کنم و آن دعوت مرحوم پمپیدو به قوّت خود باقی است.

تلگراف مهمّی از کیسینجر رسیده بود که دارم در سوریه موفّق می‌شوم. فرمودند: شما هم جواب گرمی بدهید.[۱] جواب عریضه نخست‌وزیر هند را فرمودند: بنویسید و بگویید آخر سپتامبر به هند خواهم آمد و دعوت شما را قبول می‌کنم. قریب شش ماه پیش، نامه‌ای از رئیس جمهور فنلاند درمورد معرّفی یک نفر رسیده بود که شاهنشاه آن شخص را هم پذیرفته بودند، ولی جواب نامه رئیس جمهور را نداده بودند، به علّت آن که نامه روی میز شاهنشاه مانده بود. فرمودند: چه کار کنم؟ عرض کردم: دیگر دیر شده و حالا

۱- پیام کیسینجر و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. [بنگرید به صفحه‌های ۱۱۱ تا ۱۱۳].

معنی ندارد. ولی شوخی کردم، عرض کردم: اگر این کار را یکی از اعضاء دربار کرده بود، به خدمتش خاتمه می‌دادم! شاهنشاه خیلی خندیدند.

دانشگاه جرج واشینگتن می‌خواهد درجه دکترای افتخاری به شاهنشاه تقدیم کند، چون به آن جا تشریف نمی‌برند، رئیس دانشگاه به این جا می‌آید. نطقی که در روز خاتمه تحصیل دانشگاه کرده فرستاده بود، خیلی احمقانه بود. چون کپی آن را فرستاده، فرمودند: تصحیح کنید. عرض کردم: ایراد شده، ولی جای تعجّب است نطق رئیس دانشگاهی که یک مرکز علمی در ستودن یک رئیس کشور به کارهای سطحی و جاری او اشاره کند نه به کارهای عمیق مثل اصلاحات ارضی یا قوانین مترقّی کار و ملّی کردنها و یا سرویسهای بهداشت و فرهنگ مجّانی.

بعد مرخّص شدم. در دفترم چند نفری را پذیرفتم و برگشتم سر ناهار. چون معاون نخست‌وزیر مصر[1] (نخست‌وزیر خود سادات است) که در حقیقت نخست‌وزیر می‌باشد، سر ناهار می‌آمد. مدّتی از وضع مصر صحبت شد که می‌خواهند خرابیهای ناصر را ترمیم کنند و نرخ رشد اقتصادی را لااقلّ به ۷٪ برسانند.

امروز والاحضرت همایونی با هواپیما [تنها] solo پرواز کردند. ما اعلامیه دادیم که بعد از این دیگر به علّت مصالح عالیه مملکتی [تنها] solo پرواز نخواهند کرد. بعد از ظهر به شاهنشاه عرض کردم، به هر حال کار خوبی نبود. فرمودند: نه، ولیعهد خیلی آرام و مطمئن و خونسرد است و می‌داند چه می‌کند، نگرانی ندارد.

سه‌شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۳

امروز سه سفیر اعتبارنامه تقدیم کردند. سفیر کره جنوبی، سفیر ایتالیا و سفیر ویتنام جنوبی. بعد من مدّت بسیار کوتاهی شرفیاب شدم که شاهنشاه فقط چند تلگراف و نامه خارجی را توشیح فرمودند، منجمله نامه‌ای به نخست‌وزیر هند که دعوت او را برای

۱- عبدالعزیز حجازی، معاون اوّل نخست‌وزیر، برای شرکت در نخستین کمیسیون مشترک همکاریهای اقتصادی ایران و مصر، به ایران آمده بود.

بازدید از هند در آخر سپتامبر مورد قبول قرار دادند.

ناهار منزل خواهرم مهمان بودم.

بعد از ظهر به سفارت مصر رفتم و در کوکتل به افتخار نایب نخست‌وزیر برحسب امر شاهنشاه شرکت کردم. بعد امیر ابراهیم نوه‌ام... را دیدم. یک ساعتی هم با یک دختر انگلیسی بودم و چای خوردم! دختر خوبی بود.

شب به افتخار سفیر عربستان سعودی در منزل مهمانی داشتم که کلیه سفراء عرب و وزیر خارجه ما بودند. عصری که منزل آمدم، باز خانم علم بداخلاق بود، خیلی هم بداخلاق بود، به طوری که سر شام نیامد.

چهارشنبه ۱ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. کارهای غیر حسّاس زیاد بود که تمام به عرض مبارک رسید. تلگرافی از سفیر شاهنشاه در افغانستان رسیده بود که داوود از دستخط همایونی خیلی ممنون و سپاسگزار است. مقاله‌ای هم اتّفاقاً [مجلّه][1] اکونومیست در این زمینه داشت که به نظر مبارک رساندم و به دقّت ملاحظه فرمودند.

درمورد پرواز سولوی والاحضرت همایونی، من عرض کردم: مثل این که امر فرمودید سر و صدایی نشود، به این جهت من هم عریضه تبریکی که به والاحضرت عرض کردم: نمی‌فرستم. فرمودند: برعکس بفرستید، خود روزنامه‌ها چیزی ننوشتند. به این جاکش‌ها بگو، پرواز ولیعهد کشور حتّی از خبر یک چاقوکشی هم کمتر است که هیچ نمی‌نویسید؟ نمی‌خواهیم فشار بیاوریم، بالأخره حیای گربه کجاست؟ خیلی از این فرمایش شاهنشاه متأثّر شدم، چون خودشان هم با تأثّر فرمودند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. به سفیر آلمان که از ایران می‌رود نشان همایون مرحمت شده بود، تسلیم کردم. نایب نخست‌وزیر مصر به دیدنم آمد. یک ساعتی با او حرفهای متفرّقه زدیم. او هم مثل اگنیو معتقد بود که جریانات علیه نیکسون در

۱- در یادداشت «روزنامه» نوشته شده است.

آمریکا دست یهودیها است.

بعد از ظهر علیاحضرت شهبانو به من تلفن فرمودند و احضارم کردند. معلوم شد ناراحت هستند که موضوع کمک به آفریقایی‌ها را والاحضرت شاهدخت اشرف شروع کرده‌اند. عرض کردم: این یک موضوع داخلی و مربوط به اجلاس جلسه تبلیغات است که نمی‌خواستند در تهران بشود، این راه را پیش گرفتند. مربوط به موضوع اصلی که استدعای دبیر کلّ سازمان ملل از حضور علیاحضرت برای سرپرستی بین‌المللی این قضیّه می‌باشد، نیست.[۱] و بالأخره قرار شد ما اعلامیه بدهیم. بعد که به شاهنشاه عرض کردم، فرمودند: تا رسماً خبر از والدهایم نرسیده چه طور می‌خواهید همچو ادّعایی بکنید؟ این خبر را که [فریدون] هویدا نماینده ما به طور خصوصی داده است و خلاصه سه ساعت وقت ما که صرف این کار شد بیهوده بود!

سر شام رفتم. اسناد عجیب یعنی نمونه دستخطهای شخصی رضاشاه را که در دربار داریم جمع‌آوری می‌کنیم، به نظر شاهنشاه و شهبانو و والاحضرتها رساندم. خیلی لذّت‌بخش بود.[۲] مطلب مهمّ دیگری نیست جز پیش‌بینی موفّقیّت کیسینجر در جدا کردن نیروهای سوریه و اسرائیل در ارتفاعات جولان...

پنجشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۳

یک جنجالی آقای ویلسون نماینده مجلس عوام[۳] (غیر از نخست‌وزیر) راه انداخته

۱- دعوت کنگره بین‌المللی سازمانهای تبلیغاتی که قرار بود فردای آن روز در تهران تشکیل شود، به‌وسیلهٔ مدیر بزرگترین شرکت تبلیغاتی ایران که تبلیغات سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را در دست داشت، صورت گرفت. برای توجیه گشایش این کنگرهٔ خصوصی به وسیلهٔ والاحضرت اشرف که ریاست کمیتهٔ ایرانی حقوق بشر را به‌عهده داشت، عنوان کنگره را «تبلیغات در خدمت حقوق بشر» نهادند که البتّه عنوانی بی‌معنی بود. در این کنگره گفت و گوی کمک به آفریقا پیش آمد.

۲- یکی از سندهای موجود در پرونده یادداشتهای علم فتوکپی شناسنامه رضاشاه هنگام میرپنجی اوست که به دنبال این یادداشت آمده است. یکی از شاهدها نایب دوّم قزاق‌خانه، کریم آقای بوذرجمهری، سرلشکر بعدی دورهٔ سلطنت رضاشاه و شهردار تهران است. [بنگرید به صفحه ۱۱۴].

۳- ویلسون از نمایندگان حزب کارگر و مخالفان سرسخت شاه بود و با دانشجویان ایرانی مخالف شاه همکاری نزدیک داشت و در پاره‌ای از تظاهرات آنان شرکت می‌کرد.

است که سفارت ایران خواسته توسّط یک دختر انگلیسی (که اصلاً ایرانی است و حالا مدّعی است زن یک انگلیسی شده در صورتی که ازدواجی صورت نگرفته)، می‌خواستند بین دانشجویان ایرانی جاسوسی کنند. روزنامه‌های انگلیس هم سر و صدای زیادی راه انداختند. آقای ویلسون هم از دولت سئوال کرده و دولت کارگری جواب داده است ابداً چنین چیزی نیست و ما نمی‌توانیم او را از کشور اخراج کنیم. این جریان را به دقّت ملاحظه فرمودند. ماشاءالله به این حوصله شاهنشاه. فرمودند: به امیرخسرو افشار تلگراف کن اوّلاً به جرائد تفهیم کند که این دختر هنوز ایرانی است، ثانیاً این آقای ویلسون چرا به دولت انگلیس تاخت آورده است که علّت این که با ایران مدارا می‌کند این است که ایران در عمّان بر علیه ظفار می‌جنگد. پس معلوم می‌شود دل این مردکه برای ظفاریها سوخته و از عمال آنهاست. همه اینها را افشار منعکس کند.

راجع به تمرین موشکهای ماوریک توسّط نیروی هوایی، عرض کردم که یکشنبه خواهد بود. تشریف می‌برید یا کارشان را انجام دهند؟ فرمودند: باشد برای سه‌شنبه، خودم خواهم رفت. چندتا می‌خواهند شلیک کنند؟ نمی‌دانستم! البتّه نباید هم بدانم، ولی خجالت کشیدم.

ظهر بیمارستان یکصد و پنجاه تختخوابی دربار را بازدید کردم و همان جا با اطبّاء، ناهار خوردم. بیمارستان خوب و تمیز است، ولی تشخیص و معالجه خوب نیست چون اطبّاء، یعنی عموم ایرانیها، وظیفه‌شناس نیستند.

...

جمعه ۳ خرداد ۱۳۵۳

صبح نسبتاً آرامی گذراندم. یک ساعتی با نوه‌ام نیلوفر در منزل بازی کردم. بعد قدری باغبانی کردم و ناهار با دختر و نوه‌ام خوردم. قدری هم توت‌فرنگی از باغچه باغ با خانم علم چیدم.

SECRET

Tehran, May 20, 1974

Dear Mr. Minister:

Secretary Kissinger has asked me to convey to His Imperial Majesty the following message which was dispatched from Jerusalem late yesterday:

"Your Imperial Majesty:

Since my message to you several days ago, we have now made significant progress in the negotiation of a Syrian/Israeli disengagement agreement. Yesterday's meeting with President Asad resulted in a crucial step forward, and I want to bring you up to date on where matters stand.

As you know, the discussion of where the disengagement line should be drawn narrowed down in the past few days to the issue of how the town of Quneitra could be returned to Syrian administration in such a way as to allow the Syrians to repopulate the city without feeling that they are closely encircled by Israelis. In order to advance the negotiations on the disengagement line in this critical area, I decided yesterday to put forward an American proposal. President Asad has accepted this proposal in principle, and I returned last night to Jerusalem to get the approval of the Israeli Cabinet. Given the political situation in Israel and the fact that the

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

SECRET

present Cabinet is in its last week, this will be extremely difficult, but I am determined to make an all-out effort. I am confident I shall succeed.

At the request of the parties I have decided to stay in the area for another few days in an effort to conclude an agreement this week. As I have written Foreign Minister Khalatbari, I very much regret that this will necessitate my absence from the CENTO meeting in Washington, but I am sure you will agree that a Syrian/Israeli agreement would be of such importance in advancing the interests of us all as to justify my staying here now.

Even after we reach agreement on a disengagement line, several important issues will have to be resolved: UN presence, limitation of forces and similar matters. Difficult negotiations lie ahead, and agreement is not yet assured. Therefore, I know you will appreciate the importance of keeping this report in confidence. If we succeed this week, I believe an important corner will have been turned in the Middle East. I know that I have your full support and this is why I wanted you to have this immediate report. I hope to have the opportunity of exchanging views with you in the near future.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger."

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

20th May, 1974.

Dear Mr. Secretary,

I thank you for your message of 19th May 1974 in which you have informed of the latest developments in your peace mission in the Middle East.

I wish to congratulate you very warmly on having paved the way for a final agreement between Syria and Israel on the issue of the military disengagement of the two countries.

I have followed with much interest your laudable efforts in these vital negotiations and I sincerely wish you every continued success in bringing about a final agreement between both sides which will have a very important bearing on international peace and security.

With cordial regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi

The Honourable
Henry A. Kissinger,
Secretary of State of the United States of America.



وارد اظهارنامه ۵۹۶۳

نمره ۵۹۶۳

تاریخ (۱) [illegible] اداره سجل احوال [illegible]

(اظهار نامهٔ ولادت)

اسم – آقای رضاخان

اسم خانواده – پهلوی

سن – چهل و چهار

شغل – سرتیپ قزاق

منزل – کوچه [illegible]

درجه نسبت (پدر یا قیم وغیره) خود

اظهار کنندهٔ ذیل (۲) [illegible]

به معیت شهود ذیل (۳) [illegible]

شاهد	شاهد
اسم – آقای [illegible] خان	آقای کریم آقا
اسم خانواده – [illegible] سلطان	[illegible]
سن – [illegible] سال	[illegible]
شغل – [illegible]	[illegible]
منزل – کوچه [illegible] الدوله	خیابان [illegible] الدوله

در نزد ما که مامور سجل احوال هستیم حضور بهم رسانیده سجل احوال خود را بطریق ذیل اظهار داشت

	پدر	مادر
اسم – آقای رضاخان	داداش بیک مرحوم	نوش آفرین خانم مرحومه
اسم خانواده – پهلوی	پهلوی	–
سن – چهل و چهار سال	[illegible]	پنجاه و پنج سال
شغل – سرتیپ قزاق	[illegible] سوادکوه	–
منزل – کوچه [illegible]	الاشت سوادکوه	[illegible]
محل تولد – الاشت سوادکوه		
تاریخ تولد (۱) [illegible]		

اظهار کننده: [illegible]

محل امضاء شهود: [illegible]

مامور سجل احوال: [illegible]

۳۲-ل

بعد از ظهر سواری رفتم. از سفیر آلمان[1] که مأموریتش سر آمده پرسیده بودم چه جور مهمانی برای خداحافظی او بدهم، گفته بود که یک سواری! بنابراین او را با خودم بردم با چهارتا فرزندانش دو دختر و دو پسر. چون عدّه زیاد بود، اسب من خیلی عصبانی شد و بی‌نهایت خسته‌ام کرد. به هر صورت دو ساعت سواری بسیار خوبی کردم.

سر شام نرفتم، چون بسیار خسته بودم.

شام در منزل خوردم و کار کردم. کارهایی که باید فردا در راه خراسان به شرف عرض برسانم، چون امشب فرصت کافی داشتم، توانستم کارها را چنان که دلم می‌خواهد، به ترتیب پشت سر هم بگذارم که توفیق بیشتری در تصویب رساندن آنها داشته باشم. من اگر شاه را یکسره باکارهای خسته‌کننده مشغول سازم، شاید اغلب کارها بدون نتیجه بگذرد. بالأخره شاه هم بشر است و فرسوده و خسته می‌شود، باید ضمن کارها خاطر عزیزش قدری انبساط پیدا کند و باز دوباره کارهای جدّی را دنبال کنیم. به هر صورت کارها را به همین ترتیب پشت سر هم گذاشتم. شاه در ضمن کارهای خسته‌کننده از دو چیز تفریح می‌کنند که اوّلی کارهای موفّقیّت‌آمیز در هر رشته از امور مملکتی است. و بعد از نامه‌های دوستانه[ای] که برای معظم‌له می‌رسد و آن هم فقط به توسّط من می‌رسد که اغلب پاره می‌کنند، بعضی را هم می‌فرمایند نگاه دار.

شنبه ۴ خرداد ۱۳۵۳

صبح در رکاب همایونی به مشهد رفتیم و مشرّف شدیم. در راه من کارهای عقب‌افتاده را که دیروز عرض نکرده بودم، عرض کردم. چون هواپیمای خود شاهنشاه حاضر نبود که خلبانی بفرمایند، با ایران ار رفتیم و فرصت زیادی بود.

یک ساعت هنگام رفتن و یک ساعت برگشتن شرفیاب بودم. راجع به قیمت قند و چغندر صحبت شد که قیمت هر دو باید بالا برود وگرنه کسی چغندر نخواهد کاشت و قند

۱- سفیر آلمان جورج فون لیلینفلد (George Von Lilienfeld) مرد ورزشکاری بود و به قلّهٔ دماوند نیز رفته بود. خانوادهٔ او از آلمانهای بالتیک و پدربزرگش وزیر مختار روسیهٔ تزاری در آمریکا بود.

هم صرف نخواهد کرد. راجع به قیمت گندم صحبت شد که در بازار بین‌المللی قیمت کاهش یافته از ۲۲۰ دلار به ۱۹۰ دلار رسیده است. شاید هم امسال کشور احتیاج نداشته باشد. ما همیشه اوّل سال این را می‌گوییم و بعد می‌بینیم که اشتباه کرده‌ایم. ولی امسال بارندگی تقریباً در همه جا خوب بود و قیمت گندم را هم که دولت از زارع ششصد تومان می‌خرید، به هزار تومان رساندیم (دولت که مخالف بود فقط با امر صریح شاهنشاه این کمک به زارعین شد).

راجع به اساسنامه شورای اندیشمندان که حسب‌الامر خود شاهنشاه از اساتید دانشگاهها تحت نظر دانشگاه تهران تشکیل شده و از جریان انقلاب نقّادی می‌کند، عرض کردم: باید فرمان صادر فرمایید (این یک حزب غیررسمی و ظاهراً دستگاه مطالعاتی است) و به پیشنهاد وزیر دربار هم باشد. دیدم خیلی از این مسئله اکراه دارند. دلائلی فرمودند که آخر فرمان چرا؟ عرض کردم: آن هم به امر مبارک خودتان است. فرمودند: این که حزب نمی‌شود. عرض کردم: حزب که البتّه نیست وگرنه فرمان صادر نمی‌فرمودید. خلاصه خیلی اشکال فرمودند و من دانستم که راه دستشان نیست و علاقه به این کار ندارند یا باز رعایت دولت را می‌فرمایند. این هم یک معمّای بزرگی است.

عرض کردم: اگر اجازه فرمایید از طبقات مختلف به خصوص دانشگاهیها برای صرف چای در پیشگاه مبارک دعوت کنیم، چون این دعوت چند نفر ایرانی که با دیپلماتها برای شام می‌کنیم، خیلی اثر زیاد در محافل ایرانی دارد. فرمودند: البتّه بکنید ولی طبقه بخصوص نباشند، مخلوط کنید.

به حرم مطهّر مشرّف شدیم. واقعاً که عالی و زیبا شده است مثل یک دسته گل. سر ناهار تمام صحبت از کارهای نه تنها خراسان بلکه ایران بود. ماشاءالله فکر شاه دائماً مشغول امور است و به خصوص پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران و نیل به تمدن بزرگ.

بعد از ظهر نقشه‌های امور عمرانی آستان قدس که توسّط فرانسویها تهیّه کرده‌ایم و هم‌چنین طرح جامع دانشگاه و طرح جامع فلکه صحن مطهّر را ملاحظه فرمودند و اوامری صادر کردند. خسته و مانده عصری به تهران برگشتیم، ولی من سر شام رفتم چون

مهمانی علیاحضرت ملکه پهلوی را نمی‌شود نرفت. این پیرزن با کاراکتر قلباً رنجیده می‌شود.

از اخبار مهمّ جهان احتمالاً جدا کردن نیروهای سوری و اسرائیل توسّط کیسینجر است که اگر به نتیجه برسد، خیلی اهمّیّت دارد.

یکشنبه ۵ خرداد ۱۳۵۳

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم مطلب مهمّی نبود. فقط عرض کردم: اجازه فرمایید این باغ چال را که از دکتر فرهاد خریدیم و سابقاً متعلّق به سرلشکر ناصرالدّوله بود و حالا جزء بیوتات است، خانه فرهاد را تعمیری بکنیم به عنوان منزل وزیر دربار. فرمودند: چرا؟ به درد گردش ما که نمی‌خورد، چون چسبیده به کاخ نیاوران است و بچّه‌ها دائماً آن جا بازی می‌کنند. عرض کردم: برای این منظور عرض نکردم. منظورم این بود که اگر روزی از خانه خودم فرار کنم، بی‌منزل نباشم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: مگر همچو جربزه‌ای هم داری؟ عرض کردم: جربزه را دارم، ولی یک مطلب همیشه جلوگیر هرگونه اقدام رادیکال من است و آن این است که با مرحوم قوام، پدر خانم، واقعاً دوست بودم. دلم نمی‌آید این حقّ دوستی را به هم بزنم و به دخترش صدمه برسانم. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند... بعد از ظهر سفیر کانادا را پذیرفتم که می‌گفت: تمام کمکهای اتمی به هند را به علّت انفجار اتمی آن جا قطع کرده‌اند. بعد جلسه عمران کیش را داشتم. آن قدر خسته شدم که سر شام نرفتم.

دوشنبه ۶ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. پیامی بوتو به مناسبت انفجار هسته‌ای هند عرض کرده بود که ملاحظه کرده و فرمودند مطالعه شود، جوابی تهیّه کنید. عرض تشکّری از نایب نخست‌وزیر مصر رسیده بود. چون خیلی لحن گرمی داشت فرمودند: با آن که معمول نیست، سفیر ما از او تشکّری بکند. بعد هم فرمودند که ما را به مصر هم دعوت کرد، باید

آن جا برویم. فقط بپرس که آن جا باید واکسن ضدّ تب زرد زد یا نه؟ (چون شاهنشاه به واسطه آلرژی حالا هیچ نوع واکسنی را تحمّل نمی‌کنند).

سفیر پاکستان عرض کرده بود حالا که به ما کمک شده، در روزنامه‌ها بنویسند که برای بوتو آبرویی بشود. اجازه مرحمت کردند.

عرض کردم: عامری دبیر کلّ حزب مردم استدعای شرفیابی دارد. فرمودند: گه خورده! مردکه نوشته است دولت ضدّانقلابی! عرض کردم: «این چنین چیزی ننوشته، من ندیدم. آن احمق دیگر، رئیس حزب پان‌ایرانیست[1] نوشته.» و قدری هم خندیدند، نفهمیدم چرا. این جا مطلبی به نظرم رسید. عرض کردم: هیث نخست‌وزیر سابق انگلیس و لیدر فعلی اقلّیّت، به چین رفته، از او استقبال بی‌نظیری مثل یک نخست‌وزیر کرده‌اند. گویا علّت آن هم این باشد که رابطه با چین در سطح سفارت برقرار کرد و به علاوه چینیها اروپای متّحد مستقل را در قبال شوروی خیلی تقویت می‌کنند و هیث لیدر این کار بود. امّا مطلب مضحکی که بی بی سی می‌گفت این بود که در این جا هیث را به نام لیدر اقلّیّت نمی‌گویند، او را نخست‌وزیر سابق می‌خوانند، چون مردم چین نمی‌دانند که لیدر اقلّیّت یعنی چه. شاهنشاه تبسّمی فرمودند ولی حس کردم خوششان نیامد.

بعد که مرخّص شدم در اتاق کار خودم در کاخ نیاوران سه ساعت معطّل شدم و تمام اوامر شاهانه را در سفر مشهد که تا امروز نتوانسته بودم چه در کارهای عقب‌افتاده و چه در کارهای جاری، و اوامر مشهد، ابلاغ کنم، ابلاغ کردم و بالنتیجه یک دیدار خوب را از دست دادم. چون دیگر بیش از این نمی‌شد معطّل کرد. دو روز عقب افتاده بود و اوامر شاه باید فوری اجراء شود. وجداناً خیلی ناراحت بودم، ولی سه ساعت وقت راگیر نمی‌آوردم. ماشاءالله اوامر عجیبی است و جزئی و کلّی و دقیق. مثلاً کارخانه سیمان چرا دود می‌کند و گرد و خاک می‌پراکند؟ ابلاغ کنید باید ظرف یک ماه فیلتر بگذارند. تکلیف بیمارستان بزرگ خراسان ظرف ۲۴ ساعت تعیین شود. قیمت قند و شکر و چغندر چه بشود و غیره

۱- محسن پزشکپور. [متولد ۱۳۰۶ از نمایندگان مجلس شورای ملی و از بنیان‌گزاران حزب پان ایرانیست بود. موقع جدایی بحرین از ایران نطقی در مجلس کرد که بازتاب‌هایی پیداکرد. در ۱۶ دی ماه ۱۳۸۹ در تهران درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

و غیره.

ظهر پیش مادرزنم بودم. ملاقات صبحی را بعد از ظهر انجام دادم و با دختر خانم سوئدی که از ایران می‌رفت، خداحافظی کردم، به قدر نیم ساعت. بعد در دفتر و منزل کار کردم و اشخاص مختلف را پذیرایی نمودم. حالا نصف شب است که هنوز در منزل مشغول کار هستم.

از اخبار مهمّ جهان این که ژیسکار دستن رئیس جمهور جدید فرانسه، ژاک شیراک وزیر کشور سابق فرانسه را که گلیست شدیدی است به نخست‌وزیری تعیین کرد. امّا از یک کار ژیسکار خوشم نیامد که از منزل به الیزه پیاده برود و در تشریفات ورود الیزه مردم ژاکت نپوشند. حالا که این قدر دست راستی است و همین طور هم شناخته شده و به همین دلیل هم اکثریّت را برده است این حرکات به نظرم جلف می‌آید.

سه‌شنبه ۷ خرداد ۱۳۵۳

صبح قدری دیرتر از هر روز شرفیاب شدم چون شاهنشاه برای مشاهده تیراندازی موشکهای ماوریک تشریف برده بودند و ده و نیم برگشتند. اوقات شاهنشاه را تلخ یافتم. فکر کردم باز تیراندازی موشکها بد بود، ولی آن چه اظهار فرمودند این بود که «تشریفات برای اشخاصی که خودش دلش می‌خواهد وقت می‌دهد. کی من گفتم به احمدعلی ابتهاج[1] وقت بدهید؟» و خیلی عصبانی بودند. به هر صورت کارهای امروز ما خوب پیش نرفت. امّا باز هم من خیال می‌کنم تیراندازی موشکها خوب نبود!

راجع به آقای [ملیش] Robert Melish که [رئیس فراکسیون پارلمانی] whip حزب کارگر[2] است و فردا شرفیاب می‌شود، بیوگرافی او را عرض کردم که تقریباً همه کاره

۱- احمدعلی ابتهاج، برادر ابوالحسن ابتهاج، مؤسّس کارخانه سیمان تهران، صاحب صنعت موفّقی بود. همسرش، هما ابتهاج (اعلم)، از دوستان نزدیک والاحضرت اشرف بود. [احمد علی ابتهاج متولد ۱۲۸۵ رشت، در سال ۱۳۵۳ حین عزیمت به شمال کشور در جادهٔ چالوس بر اثر سقوط خودرو به دره‌ای کشته شد. پیکر وی هم پیدا نشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- در یادداشت علم به اشتباه حزب محافظه‌کار نوشته شده است.

ویلسون نخست‌وزیر کارگری است.

راجع به بازیهای آسیایی المپیک عرض کردم که کار خیلی بزرگ است و خیلی به شوخی گرفته شده، این کار یک فرمانده لازم دارد، مثل جشنها که من بودم وگرنه خراب خواهد شد و حیف است که این همه ساختمان و مخارج دیگر کرده‌ایم، تازه اسم خودمان را در دنیا خراب کنیم. فرمودند: گفته‌ام دو کمیسیون، یکی امنیّتی و یکی تشکیلاتی، بر این کار نظارت کنند. عرض کردم: کمیسیونها خوب و لازم است ولی هر دو یک فرمانده یا یک حَکَم می‌خواهند که مسائل را بین آنها ببرّد که قاعدتاً باید خود نخست‌وزیر باشد. دیگر چیزی نفرمودند.

راجع به طایفه گورگیج و بلوچها عرایضی کردم و اوامری فرمودند و قدری از تاریخچه چخانسور نزدیک سیستان و چگو نزدیک دُرج[1] قائنات را به عرض رساندم. باز هم اوقات تلخی شاهنشاه بهبود نیافت، تا آن که یک نامه خصوصی مطبوع تقدیم کردم، بهتر شد.

بعد مرخّص شدم. تلگراف گرمی در جواب شاهنشاه از ژیسکار دستن رسیده بود، حضورشان فرستادم و جوابی مرحمت کردند.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان این است که کیسینجر می‌خواست بدون اخذ نتیجه جدا کردن نیروهای اسرائیل و سوریه، خاورمیانه را ترک کند. برنامه‌اش را به هم زد و توقّف کرد. معلوم می‌شود امیدی به هم زده است. ضمناً پریشب وزیر خارجه شوروی غفلتاً به سوریه آمد، معلوم می‌شود روزنه امیدی پیدا شده است. نخست‌وزیر فرانسه هم که گلیست است، گویا اکثریّت گلیستها در مجلس با او موافق نیستند، چون در انتخابات به جای آن که به شابان دلما کمک کند، به ژیسکار کمک کرده و دنبال او رفته است، با آن که گلیستها در مجلس اکثریّت دارند. ژیسکار حقّ دوستی به جا آورد و فعلاً او را نخست‌وزیر گذاشت. از این ژست او خوشم آمد، مردانگی داشت.

۱- [دُرُخْ، به ضم "د" و "ر" و سکون "خ"، از توابع شهرستان "درمیان" در شرق بیرجند. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

چهارشنبه ۸ خرداد ۱۳۵۳

شرفیاب شدم... برنامه‌های مسافرت استرالیا و نیوزلاند و هند و فرانسه را عرض کردم. عرض کردم: والاحضرت همایونی قرار است جمعه با هواپیمای کوچک بونانزا به کرمانشاه تشریف ببرند. با این هواپیمای کوچک مصلحت نیست. فرمودند: خلبان ورزیده[ای] او را همراهی می‌کند. عرض کردم: خلبان ورزیده که با کوهها نمی‌تواند کاری بکند، کوهها سر راه هستند. فرمودند: من که از تو بهتر می‌دانم، به علاوه ولیعهد پسر من است! به علاوه حالا گفته‌ام و اجازه داده‌ام، حرفم را برنمی‌گردانم. اگر در برگشتن هوای بعد از ظهر بد باشد، جت استار من برود او را بیاورد. مقداری کارهای آستان قدس را به عرض رساندم.

عرض کردم: نرخ فروش اطّلاعات و کیهان دو روزنامه مهمّ عصر پایتخت به علّت گرانی کاغذ از ۵ ریال به یک تومان بالا رفت. دیروز عصر مدیران آن پیش من آمده بودند و شکایت داشتند که مردم آنها را بایکوت کرده، نمی‌خرند و می‌گفتند چنان که در دنیا به جرائد کمک می‌شود، تا حدّی که حتّی تاکس از آنها نمی‌گیرند، اجازه مرحمت فرمایند دولت به ما هم کمک کند و بعد ما برحسب امر اعلیحضرت همایونی اعلام کنیم که روزنامه پنج ریال شد. فرمودند: این آقایان می‌خواهند به من هم رشوه بدهند؟ به علاوه ما چرا از این کشورها تقلید کنیم؟ آنها که مملکت نیستند! پول مردم را می‌گیرند و برای نگاهداری خودشان به جرائد رشوه می‌دهند. خیر، باید به همان یک تومان بفروشند. بعد مردم طبعاً خواهند گرفت هر کس روزنامه‌خوان واقعی باشد به همین قیمت هم خواهد خرید. بعد مرخّص شدم، این خبر بد را به مدیران جرائد، عبّاس مسعودی و مصطفی مصباح‌زاده، دادم. سبیل آقایان آویزان شد.

ناهار مستر ملیش، رئیس فراکسیون پارلمانی حزب کارگر در مجلس انگلستان، مهمان من بود. بسیار آدم بانمک و حرامزاده‌ای بود. با آن که تحصیلات زیادی ندارد و انگلیسی را کوکنی[1] حرف می‌زند ولی بسیار بامزه بود. بعد از شرفیابی به پیشگاه شاهانه آمده بود و عاشق شاهنشاه شده. می‌گفت: چنین لیدری برای اروپا لازم است، ما که لیدر

۱- Cockney لهجهٔ مخصوص منطقهٔ کارگرنشین شرق لندن است.

نداریم و این درد بی‌درمان اروپا است. می‌گفت: ما سوسیالیست هستیم به این جهت کمونیستها با ما خیلی بد هستند، چون زمینه کار آنها را خراب می‌کنیم. خود من رویالیست [طرفدار سلطنت] هستم و دشمن کمونیست. سفیر انگلیس هم مهمان بود. بعد که آنها رفتند، پیامی از کیسینجر رسید که فوری تقدیم کردم.

بعد از ظهر کار کردم. سر شام رفتم. جوابی که شاهنشاه باید به کیسینجر مرحمت کنند، اصلاح فرمودند. سر شام هم مطلب مهمّی نبود، همان صحبتهای ظهر ملیش را عرض کردم. امیدوارم کسی خیال نکرده باشد که من به شاهنشاه تملّق عرض می‌کردم.

جمعه ۱۰ خرداد ۱۳۵۳

تمام در منزل ماندم و با نوه‌ها بازی کردم. ناهار قلی ناصری پیش من بود، خوش گذشت. والاحضرت همایونی به سلامتی کرمانشاه رفتند و برگشتند. جان ما به لب رسید، غروب وارد شدند.

عصری من سواری رفتم. سواری کوتاهی بود ولی هوا بسیار عالی بود.

امروز ظهر جمعه، علیاحضرت شهبانو تلفن فرمودند پنجاه هزار دلار وجه نقد لازم دارم. با آن که جمعه بود، برایشان راه انداختم.

از اخبار مهمّ جهان امضاء قرارداد جدا کردن نیروهای سوریه و اسرائیل در ژنو است که فتح و فیروزی بزرگی برای کیسینجر و نیکسون، هر دو بود. قرار شده نیکسون به زودی به خاورمیانه بیاید. امیدوار است که در مسئله واترگیت هم به این صورت گشایشی حاصل شود. در آخر ماه ژوئن هم به شوروی خواهد رفت. امشب در اخبار گفتند با آن که برنامه‌اش ممالک عربی خاورمیانه است، ممکن است به زیارت شاهنشاه هم بیاید. من تقریباً مطمئن هستم که با کیسینجر خواهد آمد. فردا در این خصوص عرایضی به شاهنشاه خواهم کرد که از طرف ما اظهار علاقه[ای] به این کار بشود. سر شام نرفتم، چون بی‌نهایت خسته بودم.

شنبه ۱۱ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. خیلی به اختصار دو تلگراف خارجی را عرض کردم. تلگرافی از اردشیر زاهدی سفیر ما در آمریکا رسیده بود که روزنامه واشینگتن پست فلان مقاله را چنین و چنان نوشته و افکار اشخاص متنفّذ را درباره آن شرح داده بود. امر فرمودند: تلگراف کنید شما چرا این قدر به روزنامه‌ها و نوشته‌های آنها اهمیّت می‌دهید؟ این همه خوب و بد نوشتند، مگر توانستند ما را از راهی که می‌رویم باز دارند؟ پس ایران را که به این جا رساند؟ مقالات روزنامه‌های خارجی یا خود ما؟

عرض کردم: در اخبار شنیدم که ممکن است نیکسون بیاید. گفته است به زودی به خاورمیانه خواهد رفت و شاید هم با آن که کاری با ایران در این سفر نیست، به ایران سفر کند. آیا اجازه می‌فرمایید که از طرف شاهنشاه اظهار تمایل بشود که بیاید؟ فرمودند: ابداً. سابقاً گفته بود که بعد از شوروی به ایران می‌آید، آن آخر ژوئن است. در این سفر که با ما کاری ندارد. به هر صورت ما که کاری نداریم، اگر او خواست بیاید البتّه پذیرایی می‌کنیم. به علاوه کارهای ما با آمریکاییها در حد اعلای همکاری است، دیگر کاری نداریم. ولی من خیال می‌کنم به هر صورت وضع بد و ضعیف نیکسون در داخله باعث این تصمیم شاهنشاه است که علاقمند نباشند. بعد از من هویدا نخست‌وزیر که از سفر رومانی و یوگسلاوی و فرانسه (این آخری خصوصی بود) برگشته بود، شرفیاب شد.

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود، الّا این که شاهنشاه می‌فرمودند حال آلرژی من بهتر است، ده روز است که عسل و قهوه صبح نمی‌خورم (مقداری عسل و قهوه و عسل و کره برای کسب انرژی میل می‌کردند و مقداری هم عسل و آب لیمو، هر روز صبح). من عرض کردم که مکرّر حضورتان عرض می‌کردم رژیم غذایی اعلیحضرت صحیح نیست، به علاوه عسل را در طبّ قدیم می‌گفتند یک غذای گرم. با گوشت و ویتامینهای مصنوعی که میل می‌فرمایید، دیگر اینها زیادی می‌کند. فرمودند: مثل این است که درست می‌گویی و به هر حال من بهترم. بزرگی طحال هم که احساس می‌کردم، کمتر شده است. عرض کردم: الحمدالله. حکایات مفصلّی از سلامتی شاه‌عبّاس و نادرشاه نقل کردم.

مقاله جوابیه سفیر شاهنشاه در لندن را به عرض رساندم که در روزنامه تایمز درآمده و

جواب آقای ویلسون نماینده مجلس و همچنین جرائد دیگر را داده است.

یکشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. خیلی به اختصار کارها را عرض کردم، چون می‌دانستم وقت کم است و ظهر برای صرف ناهار بسیار خوبی تشریف خواهند برد. علیاحضرت شهبانو هم برای بازدید کاشان تشریف خواهند برد.

برنامه مسافرت فرانسه را عرض کردم، یک عدّه ملتزمین رکاب را که پیشنهاد کرده بودم رد فرمودند. معلوم بود یا علیاحضرت شهبانو نخواسته‌اند یا قریب رئیس تشریفات سوسه دوانده که امیر متّقی معاون من نرود. چون امیر متّقی خیلی به‌کارهای فرانسه وارد است، قریب خیال کرده از قدر و قیمت او کم خواهد شد. تمام مسائل در ایران روی امور خصوصی من و تو است. صحبت شاه و کشور در میان نیست. چون متّقی معاون من خیلی به من نزدیک است، نتوانستم در حضور شاهنشاه اصرار کنم، فقط عرض کردم چنان که قبلاً به عرض مبارک رسانده بودم، خیلی به درد خواهد خورد. تقریباً تمام وزرای فرانسه و رئیس تبلیغات آن جا و همه روزنامه‌ها را می‌شناسد. فرمودند: آخر احتیاج به آنها نداریم! این قدر مقام ما بالا است که روزنامه‌ها خودشان همه کار خواهند کرد. دیگر من عرضی نکردم. بالأخره کار، کار شاهنشاه است و وقتی خودشان نخواهند دیگر من چه حرفی دارم بزنم؟

بعد مرخّص شدم به‌کارهای جاری رسیدم و ملاقاتهای زیادی داشتم. واقعاً آن قدر توقّع بر دوشم هست که نمی‌دانم چه کنم. ولی چه کنم که چون نوکر شاهم، باید همه این مردم را ببینم و توقّعات آنها را گوش کنم. بعد از ظهر سه چهار ساعت با دوست خودم که پریشب آمد (از پاریس) گذراندم. باید اذعان کنم که اندکی استراحت کردم و بسیار زمان خوشی گذشت.

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. حالا نصف شب است هنوز در منزل کار می‌کنم. تاوان بعد از ظهر را که کار نکردم، می‌دهم، ولی اقلاً ارزش دارد.

صبح در شرفیابی عرض کردم: چیز عجیبی است که شرکت [بریتیش پترولیوم] BP

امسال شش برابر سال قبل منافع برده است. فرمودند: خدمتشان خواهیم رسید، حالا اینها به ما ایراد می‌کنند که چرا نفت را گران می‌کنید.

دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. کارهای زیادی را عرض کردم. از جمله این که والاحضرت همایونی فرموده‌اند این هواپیمای مشقی را که اکنون مورد استفاده سایر مردم هم هست، در آشیانه سلطنتی بگذارند که هر وقت خواستند پرواز فرمایند. فرمودند: ابداً! هر وقت خواست استفاده کند، چرا جلوی استفاده مردم و ارتش را بگیریم؟

راجع به امر حقوق هیئت علمی دانشگاه صنعتی آریامهر عرض کردم که باید تغییر کند و بالا برود چون قیمت زندگی خیلی بالا رفته. فرمودند: خیلی که بالا نرفته، ولی خوب حرفتان را بزنید. عرض کردم: به هر حال بالا رفته یا نرفته، تقاضای ۱۵٪ اضافه دارند و اجازه فرمایید، چون عجله هست، بدون احاله کار به شورای دستمزدها، هیئت امناء تصویب کند. فرمودند: بکنند. با آن ایرادی که قبلاً به من فرمودند، اجازه دادند.

عرض کردم: دو سه روز است که در شهر نان نیست و اگر هست گران است و جای تعجّب است که در سیلو یک ملیون تن گندم داریم و نان در شهر نیست. فرمودند: دکانهای آزاد (بدون سهمیه دولتی) را بسته‌اند. عرض کردم: غلط است، چرا بسته‌اند؟ باید گندم به همه بدهند، این بستن‌ها و باز کردن‌ها روی هیچ حسابی نیست. یک ماه پیش شکر نبود، با آن که انبارها پر از شکر بود. نهایت بی‌لیاقتی در اداره این گونه امور به چشم می‌خورد. بعد عرض کردم: تازه نان زیاد بشود و گندم توزیع بکنند، چون حالا دولت گندم را تنی هزار تومان می‌خرد، قیمت را هم گران کرده‌اند، در صورتی که نان جای آن دارد که [یارانه] subside بگیرد و گران شدن آن یک دفعه، به میزان یک ثلث قیمت، هیچ مصلحت نیست، بلکه خطرناک است، و استدعای غلام آن است که واقعاً به این مسئله دقّت شود. دیشب دو نفر سرباز به منزل من تلفن کرده‌اند که برای خانواده خود نان به دست نیاورده‌ایم. این هم می‌شود حرف، که در یک همچو عصر درخشانی نان گیر سرباز نیاید؟ پس وای به حال مردم! خیلی تعجّب کرده و فرمودند: فوری به دفتر

مخصوص بگو کمیسیونی همین حالا از مسؤولین امر تشکیل بدهد و به این کار رسیدگی نمایند. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. سری به دوستم زدم و قهوه با او خوردم. نیمساعت خوبی بود.

سفیر آمریکا دیدنم آمد و یادداشتی درمورد موافقت جداسازی نیروهای اسرائیل و سوریه تسلیم کرد که بعد از ناهار تقدیم کردم. راجع به این که ما به روسها برای افزایش قیمت گاز فشار می‌آوریم و آنها هم تاکنون زیر سبیل در کرده و حالا به فحش دادن ما پرداخته‌اند، می‌گفت: به قرار اطّلاعی که سفیر ما از مسکو می‌دهد، اینها با آن گاز ارزان شما وسائلی ساخته و می‌فروشند و تعهّداتی کرده‌اند که اگر قیمت بیشتری برای گاز بدهند در آن تعهّدات خیلی ضرر می‌بینند. به این جهت این قدر در تجدید نظر اشکال می‌کنند (قبلاً ۲۲ سنت می‌گرفتیم، یک دفعه تجدید نظر شد به ۳۰ سنت رسید؛ حالا گاز را مترمکعّبی ۳۰ سنت می‌دهیم، در صورتی که باید ۹۰ سنت حدّاقلّ باشد) و خود روسها به ۱/۸ دلار می‌فروشند.[1] درمورد تحویل هواپیماهای کهنه فانتوم به اردن، از من پرسید: چه طور شد؟ گفتم: خبر ندارم، ولی موضوع پول آن است. چه طور اردن می‌تواند قیمت آن را بپردازد؟ گفت: «قرار است مجّانی بدهید» و خیلی از اردن طرفداری کرد. گفتم: به عرض شاهنشاه خواهم رساند.

سر ناهار رفتم، وزیران خارجه و برنامه‌ریزی بنگلادش شرفیاب بودند. بسیار مردم فهمیده و واردی بودند که مایه تعجّب شد. البتّه اینها هم برای گدایی آمده‌اند.

بعد از ظهر منزل ماندم کار کردم. مقدار زیادی پذیرایی داشتم، شب هم منزل ماندم.

از اخبار مهمّ جهان... تشکیل جلسه اوپک است که همه اعضاء در افزوده شدن قیمت نفت پافشاری دارند و عربستان سعودی یعنی زکی یمانی در تنزّل دادن قیمت نفت. خیلی عجیب است و بلاتردید تحت فشار کیسینجر این کار می‌شود...

درمورد دانشگاهها و این که باید سطح حقوق آنها بالا بیاید عرایضی کردم، البتّه مذاکره درمورد آریامهر بود که من رئیس هیئت امناء هستم. ولی خواه ناخواه صحبت

۱- واحد گاز مورد گفت‌وگو می‌بایست ۱۰۰۰ پای مکعّب (برابر با ۲۸/۳۳ مترمکعّب) باشد.

سایر دانشگاهها هم پیش آمد که این اضافه حقوق به علّت گرانی هزینه زندگی و قرار استخدامی که ما با استادان داریم، باید ناچار با ضریب خاصّی به استادان داده شود. این را که دادیم سایر دانشگاهها خواهند خواست و حق هم دارند. فرمودند: چاره نیست، باید به همه داد.[۱]

درمورد هوشنگ نهاوندی و جمعیّت اندیشمندان عرض کردم که تحقیق لازم در این زمینه کردم و حالا جریان را به عرض می‌رسانم. در کنگره فرهنگیان در بهمن ۱۳۵۱ امر فرمودید که یک کنگره از دانشگاهیان تشکیل شود. در ۱۴ بهمن دفتر مخصوص به دولت ابلاغ کرد که چنین کنگره‌ای باید تا آخر اردیبهشت ۵۲ تشکیل شود، مضافاً یک گروه دائمی تشکیل شود برای تائید روحیه انقلاب و سنجش دائم تجربه‌های ایران در مقیاس جهانی که در همان اردیبهشت این گروه شرفیاب شدند. در آن جا خود شاهنشاه فرمودید گروه شما باید دائمی، مثل انقلاب، باشد و این فورم جدید مشارکت هست و بالاترین شکل مشارکت هست که یک عدّه روشنفکر در کارهای کشور به شاهنشاه کشور اظهار نظر کنند. بعد از آن دفتر مخصوص ابلاغ کرد که دستگاههای دولتی باید همه نوع اطّلاعات در اختیار آنها بگذارند و متعاقب آن اساسنامه موقت این گروه تهیّه شد که برای یک سال بود و توسّط وزیر دربار به عرض رسید. امر فرمودید برای یک سال تصویب می‌شود تا بعد اساسنامه دائمی تهیّه شود. در این کنگره اخیر ۵۳ این کار شده و اینک اساسنامه تقدیم گردیده است. در یک شرفیابی که نهاوندی رئیس دانشگاه تهران داشت، امر فرموده‌اید خودش رئیس گروه باشد. من می‌دانستم که علّت تأمّل شاهنشاه برای صدور فرمان ریاست گروه این بود که باید از طرف وزیر دربار پیشنهاد شود و این وزیر دربار چنان کسی است که واقعاً بی‌جهت نخست‌وزیر از او وحشت دارد، در صورتی که وزیر دربار جز به میل و اراده شاه که قدمی برنمی‌دارد و حالا هم میل و اراده شاه نیست که به ترکیب نخست‌وزیر دست بخورد. امّا چه باید کرد؟ این وحشت باقی است! به خصوص

۱- در بالای این صفحه علم نوشته است: دنباله ۵۳/۳/۱۳. گویا باقی یادداشت را با فاصله از بخش نخستین آن نوشته است و به همین دلیل برخی مطالب تا حدودی تکراری است.

که وزیر دربار قهراً با یک عدّه روشنفکر (به اصطلاح!) به این صورت مرتبط می‌شود. باری چون این مطلب برایم روشن بود و پیشنهاد هم شده بود (توسّط باهری) که به هر حال فرمان باید به استدعای وزیر دربار صادر شود، عرض کردم: با این سابقه که من مطالعه کردم احتیاجی به این که ریاست گروه به استدعای وزیر دربار فرمان بگیرد، نیست. اجازه فرمایید فرمان او مستقیماً صادر شود چون در حقیقت که فرمان گرفته و برحسب امر همایونی مشغول کار است.

بعد مرخّص شدم. خبر دیگری از جدایی نیروهای اسرائیل و سوریه رسیده بود که به عرض رساندم. ناهار منزل دخترم ناز مهمان بودم. عصری در منزل کار کردم. سر شام هم به اختصار رفتم. مطلب مهمّی نبود. فقط عرض کردم: فروشنده هواپیمای اختصاصی ۷۰۷ که شش ملیون دلار قیمت تعیین کرده بود، به پنج ملیون راضی شد (چون دست دوّم و متعلّق به راکفلر است). چون پنج ملیون قابل قبول ما بود، اجازه می‌فرمایید بخریم؟ اجازه دادند. به اردشیر تلگراف کردم هواپیما را بخرد و بفرستد.

بعد منزل کار کردم. از اخبار مهمّ جهان این که معلوم شد سوریها قبول نکرده‌اند جلوگیری نفوذ تروریستهای فلسطینی از سوریه به اسرائیل را بر عهده بگیرند. ولی کیسینجر این مسؤولیّت را شخصاً پذیرفته. به این صورت که این عمل را مغایر انسانیّت و مغایر روح قرارداد آتش بس دانسته است. از مسئله فلسطین هم در این قرارداد ذکری نیست.

ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه هم باز قدری عوام‌فریبی کرده که به کشورهایی که قرار باشد اسلحه که از فرانسه می‌خرند برای خاموش کردن صدای ملّت‌هایشان به کار ببرند، اسلحه نخواهد فروخت.

سه‌شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. احساس کردم که شاهنشاه ناراحت هستند. عرض کردم: آیا کسالت دارند؟ فرمودند: نه! و بعد فرمودند: چرا این اشخاص که ما با آنها صحبت می‌کنیم خودشان را گم می‌کنند؟ امیرهوشنگ دولّو جدّاً از من خواسته است که او را با خودم

به فرانسه ببرم. آخر فکر نمی‌کند که این کار برای من چه نتایجی دارد؟ با آن سابقه امیرهوشنگ (اشاره به سه سال قبل که متهّم به حمل قاچاق و تریاک شد و من در کتابهای سابق فکر می‌کنم نوشته‌ام) حالا می‌خواهد با من بیاید. آخر فکر نمی‌کند این کار برای من زحمت دارد؟ از این جهت زحمت دارد، از جهت علیاحضرت زحمت دارد که ایشان را به نق‌نق زدن می‌اندازد. به هر صورت هیچ‌کس فکر من نیست، همه به فکر خودشان هستند، تا آن جا به فکر من هستند که مورد استفاده باشم. من خیلی افسرده شدم که این طرز فکر برای شاهنشاه پیش آمده است. فرمودند: به هر صورت برو ابلاغ کن که نباید بیاید. ولی اصولاً چنین توقّعی از من نباید بکنند. به من می‌گوید چون برای موفّقیّت ژیسکار دستن گل فرستاده‌ام، مرا همراه ببرید. این هم شد حرف؟ غلط کردی گل فرستادی! تو که هستی که برای رئیس جمهور گل بفرستی؟ عرض کردم: شأن نزول ما این است که خدمتی به اعلیحضرت بکنیم و زحمتی کم کنیم، البتّه اگر میسّر باشد، نه آن که زحمتی بیفزاییم. فرمودند: متأسّفانه حالا که این طور هست. همه‌کس از من همه چیز می‌خواهد و هیچ خدمتی از روی قلب انجام نمی‌دهد مگر از ترس.

در این ضمن پیام نیکسون را که من منتظرش بودم، پیشخدمت مخصوص آورد و خوشبختانه موضوع صحبت فرق کرد. فرمودند: جوابی تهیّه کن.

نامه ملک حسین را به من مرحمت فرمودند که تقاضای هواپیماهای [اف ۵] F-5 کرده بود. همان حرفی که دیروز سفیر آمریکا به من زد. فرمودند: به هر صورت به او خواهیم داد. چه معنی دارد هواپیمایی که جای دیگر نمی‌توانیم بفروشیم، حالا پولش را از بیچاره ملک حسین بگیریم؟ عرایض دیروز سفیر آمریکا را عرض کردم. فرمودند: نمی‌گفت روسها از عمل ما کلافه هستند؟ عرض کردم: چنین چیزی که نمی‌گفت، ولی علّتش را همان گرفتاری اقتصادی آنها ذکر می‌کرد.

مقداری نسبت به عبّاسعلی خلعتبری وزیر خارجه و امیرخسرو افشار سفیر شاهنشاه در لندن صحبت شد. از خلعتبری که آدم معتدلی است تعریف کردند. فرمودند: افشار هم خیال می‌کند خیلی زرنگ و باهوش است، همین طور هم هست. به این جهت لازم بود به او بفهمانیم که گهی نیستی. ولی به هر صورت چیزی می‌فهمد و صمیمی هم هست.

ولی آن درس را لازم بود به او بدهیم (مراد همان ایراد شدیدی است که چهار پنج ماه قبل به او فرمودند که چرا امر مرا در مذاکره با ویلسون به تأخیر انداختی؟). عرض کردم: به هر حال به نظر من نسبت به اعلیحضرت همایونی صمیمی است. فرمودند: همین طور است.

بعد مرخّص شدم. سری به دوستم زدم. چای با او خوردم. رفتم به کارهای جاری رسیدم. ملاقاتهای زیادی بود. جواب پیام نیکسون را آماده کردم...

بعد از ظهر در منزل تمام کار و پذیرایی کردم. شب هم افشار میهمان بود، دیگر ممکن نشد کار بکنم. برنامه والاحضرت همایونی را برای مسافرت به انگلستان تمام کردیم.

یکی از اشخاصی که امروز دیدم، جولین امری[1] وزیر مشاور دولت محافظه کار بود. یک ساعت و نیم صحبت از وضع بد اقتصادی انگلیس و وضع اجتماعی آن جا می‌کردیم. می‌گفت: ویلسون در اکتبر امسال ممکن است انتخابات را انجام دهد چون [افزایش حقوق بازنشستگی] pensions که به مردم رشوه داده‌اند هنوز در آن موقع اثرش باقی خواهد بود ولی بعد که باید حساب آن را پس بدهند حزب کارگر دچار تزلزل می‌شود.

چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. موضوع بارندگی پیش آمد چون هوا خیلی سرد شده. فرمودند: لابد یک جایی بارندگی شده، از هواشناسی بپرس کجا باران آمده. باز فرمودند: اگر در بهار در نقاط سردسیر یک باران دیگر می‌زد، دیگر غصّه‌ای نداشتم. ماشاءالله به این علاقه شاه به این سرزمین. درمورد فارس عرض کردم: وضع آن جا بسیار خوب است ولی گندم گرمسیرات از بندر خمیر به شیخ‌نشینها صادر می‌شود. فرمودند: فوری رسیدگی نمایند. راجع به آمدن رئیس جمهور ایتالیا عرض کردم که می‌خواهد بیاید. فرمودند: در اکتبر

۱- جولین امری Julian Amery، نمایندهٔ مجلس و چندین بار در دولتهای محافظه‌کار سمت وزارت داشت و در سالهای ۷۴-۱۹۷۲ وزیر مشاور در وزارت خارجه Minister of State, Foreign and Colonial Office بود. پدرش، لئوپولد امری، از دوستان نزدیک چرچیل و در کابینهٔ زمان جنگ او وزیر مستعمرات و یکی از کسانی بود که با محمّدحسن میرزا (برادر احمدشاه) نزدیک شده و در اندیشه بود پسر او، حمید قاجار، را پادشاه ایران کند. جولین امری بهترین مجموعهٔ نقّاشی دوره قاجار را داشت که در همین اوان از سوی دربار ایران خریداری شد.

ترتیب کار را بدهید.

من دیگر مرخّص شدم چون امروز کار زیاد بود و رئیس دانشگاه [جورج واشینگتن] George Washington آمریکا آمده بود درجه دکترای افتخاری به شاهنشاه تقدیم کردند...

بعد به دفتر رفتم. ملاقاتها و کارهای جاری را گذراندم. بعد از ظهر هم تمام کار کردم، سفیر افغانستان را پذیرفتم. نامه خصوصی از داوود که به او نوشته بود برای من آورد که عیناً بخوانم. اوّلاً در مورد این که پاکستان گفته است و وسیلهٔ شاهنشاه به افغانستان پیغام داده است که ما نمی‌خواهیم با افغانستان جنگ کنیم، نوشته بود: افغانستان از این حرفها نمی‌ترسد و پاکستان نمی‌تواند با ما جنگ کند. چون در این صورت جنگ بین ما و پاکستان تنها نخواهد بود. ثانیاً، ما میل داریم مسئله پختونستان را با مسالمت حل کنیم، ولی پاکستان دائماً در آن جا تحریک می‌کند و وضع غیرعادی به وجود می‌آورد (همیشه در دنباله این حرف فشار پاکستان به برادران بلوچ را هم اضافه می‌کرد ولی در این جا چیزی ننوشته بود). بعد هم نوشته بود که خوب شد آمدن والاحضرت شاهدخت بلقیس به تهران را وزیر دربار شاهنشاهی تکذیب کردند، گرچه آمدن یا رفتن ایشان اهمّیّتی ندارد ولی به هر حال ما انتظار داشتیم اگر چنین چیزی بود ما را در جریان می‌گذاشتند. من گفتم، من کی گفتم که ایشان نیامده‌اند؟ خیر، ایشان آمدند و موضوع هم این بود که می‌خواستند از سلامتی عبدالولی شوهرشان اطّلاع حاصل نمایند و مطمئن شوند و شاهنشاه هم فرمودند که شما، سفیر افغانستان، اطمینان داده‌اید که ایشان سالم هستند. از این که من به این صراحت مطلب را گفتم، خیلی تعجّب کرد. گفت: من برای این که بین دو کشور به هم نخورد، گفته بودم که از طرف دربار به من گفته‌اند که چنین مطلبی حقیقت ندارد. از او درمورد مقرّری که دولت افغانستان به پادشاه می‌پردازد جویا شدم. گفت: ماهیانه هفت هزار دلار برای پادشاه، دو هزار دلار برای ملکه و برای هریک از پسرها هزار دلار می‌فرستیم. ولی پادشاه خواسته است قیمت املاک شخصی خود را بگیرد که نمی‌توانیم بدهیم. (شاهنشاه [ماهی] ده هزار دلار مرحمت می‌کنند، مضافاً یک منزل به قیمت دویست و پنجاه هزار دلار برای پادشاه خریدیم).

راجع به مسافرت داوود خان به مسکو می‌گفت خیلی اهمیّت دارد. ما رفته‌ایم حساب خودمان را با مسکو تصفیه کنیم. یعنی بگوییم شما از ما دوستی بخواهید، دیگر به امور داخلی ما کاری نداشته باشید و گمان می‌کنم توفیق پیدا کند. خیلی از کمونیستها بد می‌گفت و می‌گفت پس از مراجعت از مسکو داوود خان آنها را پاک می‌کند. و به پادشاه ایراد می‌کرد که چرا این دموکراسی مضحک را در افغانستان راه انداخته و دست کمونیست روسی و چینی را برای هر نوع تبلیغات باز گذاشته بود و دیگر حالا نمی‌توان جلوی آن را گرفت.

راجع به وضع داخل افغانستان زیاد صحبت کردیم. گفتم: ما صمیمانه می‌خواهیم داوود خان موفق شوند، ولی ایشان برای این کار ابزار لازم دارند که از همه مهمّتر ارتش است. آیا ارتش را در دست دارند؟ و آیا در مقابل ارتش عشایر را دارند؟ جوابی نداد، جز این که اهمّیت ارتش را قبول کرد و می‌گفت: عشایر با اسلحه امروزی دیگر در مقابل ارتش نمی‌توانند عرض اندام کنند که تا حدّی درست است.

بعد سفیر انگلیس با گریفیتس وزیر [دون پایه] junior کابینه محافظه کار دیدنم آمدند. این جوان برای آینده خیلی شانس دارد. قریب ۱/۵ ساعت صحبت کردیم. راجع به شاهنشاه صحبت کرد. از عاشقان ایشان است. مدّتی راجع به اروپا و بازار مشترک و انتخابات انگلیس، که فکر می‌کرد در اکتبر انجام می‌شود [و] باز محافظه کاران شکست می‌خوردند، [صحبت کردیم]. راجع به اعراب از من می‌پرسید که سیاست شما چیست؟ گفتم، تا آن جا که می‌توانم بگویم، همگامی با آنها است. مدّتی راجع به انفلاسیون [و] قیمت نفت صحبت کردیم. و مدّتی راجع به این که چه طور عربستان سعودی می‌خواهد قیمت نفت خود را تقلیل بدهد. من گفتم، یا می‌داند که نمی‌شود و اقدام می‌کند، برای این که زکی یمانی مرد خوبی در دنیا معرّفی شود و در عین حال کار هم که انجام نمی‌گیرد، یا واقعاً آن قدر مرد بزرگی است که راجع به دنیا فکر می‌کند. این هم که بعید است و یا از جایی دستور می‌گیرد که از همه احتمالات به حقیقت نزدیکتر است! خندید. گفت: شاید درست باشد (منظورم از آمریکا بود).

راجع به عراق حرف زدیم که معلوم نیست از کجا دستور می‌گیرند از روسها یا از شما،

یا از اشخاص دیگر؟ گفت: شما هنوز خیال می‌کنید که ما ممکن است چنین قدرتی باشیم؟ من گفتم، ابداً با این وضع مفلوک شما من چنین خیالی نمی‌کنم، ولی هنوز بعضی احمق‌ها ممکن است چنین خیالهایی ببافند. در این جا جواب مرا داد که ما [علی‌الاصول] basically قوی هستیم، چون یک دموکراسی با تراديسيون قوی می‌باشیم. قدرت دموکراسی چنین وضع است که ما داریم. چون وقت گذشت دیگر من وارد بحث نشدم که دموکراسی غیر از هرج و مرج است. او که رفت، باز سفیر انگلیس پیش من ماند و یادداشتی برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت به من داد.

سر شام رفتم. شاهنشاه خیلی عصبانی فرمودند: این مسعودی (مدیر روزنامه اطّلاعات) را از دور می‌بینم و شاخ و شانه می‌کشد که بیاید با من حرف بزند (در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی، شاهنشاه و خاندان سلطنت جدا شام می‌خورند، مهمانها در سالن دیگر، من هم در حضور شاهنشاه شام می‌خورم). شاهنشاه فرمودند: روزنامه اطّلاعات، ارگان مصدّقی‌ها و توده‌ای‌ها شده، مثلاً امروز از قول تاکسیرانها نوشته است که ما مثل سگ زحمت می‌کشیم و این شرکت تعاونی تمام عایدات را می‌خورد. مگر شرکت تعاونی مال کیست؟ آن هم که مال خودشان (یعنی تاکسیرانها) است.[1] چون عدّه‌ای مثل دامادها و علیاحضرت شهبانو سر شام بودند، من جرئت نکردم یک و دو بکنم، و عرض کردم: خوب روزنامه باید مطلب را بگوید و جواب هم داده شود و آن را هم منعکس کند. به هر صورت برخاستم و به بدبخت مسعودی گفتم که حق ندارد شرفیاب شود و بعد از این هم در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی دعوت نخواهد شد. چیزی نمانده بود سکته کند. ولی چون آدم مجرّبی است، گفت: پریشب در همین جا مطلبی را شاهنشاه به من فرمودند که بر خلاف میل هویدا بود و اصرار فرمودند که به وزیر اطّلاعات هم بگویم. من

۱- شرکت تعاونی تاکسیرانی با نیّت کمک به دارندگان تاکسی، برای تهیّه لوازم یدکی و دیگر نیازمندیهای آنان برپا شد ولی مانند بیشتر کارهایی که دولت بر افراد تحمیل می‌کند، بسیار بد از آب درآمد. رئیس شرکت به جای این که انتخابی باشد از سوی مقامهای دولتی گماشته شد و برادران رشیدیان که بانک تعاونی تهیّه و توزیع را در اختیار داشتند، به‌وسیله مسؤولان امر در نخست‌وزیری، شهرداری تهران و خود شرکت تعاونی، بر آن دست انداختند. تصوّر شاه دربارهٔ این شرکت، بر پایهٔ گزارشهایی که دریافت می‌کرد، با واقعیّت امر به‌کلّی تفاوت داشت.

هرگز از این غلط‌ها نمی‌کردم، ولی چون امر بود اطاعت کردم. گویا مطلب به هویدا نخست‌وزیر گران آمده و مطالبی به شاهنشاه عرض کرده، و به هر حال من چوب این کار را می‌خورم. والله اعلم بحقایق الامور[1]. بعد در آن جا امر مبارک شاهانه را به امیرهوشنگ دولّو ابلاغ کردم که حق ندارد استدعا کند او را به پاریس ببرند. به او هم گران آمد ولی چاره نبود، حق کاملاً با شاهنشاه بود.

...

پنجشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، پس از آن که در منزل عدّه زیادی را راه انداختم. چه قدر کار جانکاهی است. به تفصیل ملاقات با سفیر افغانستان و سفیر انگلیس و وزیر سابق کابینه انگلیس را به عرض رساندم که خیلی طول کشید. درمورد قیمت نفت فرمودند: به سفیر انگلیس که می‌گوید تاحدّی انفلاسیون و قیمت وسائل ساخته شده تثبیت شده، بگو که به ما جواب دهد که از ژانویه تاکنون قیمتها چه قدر افزایش یافته‌اند؟ این جواب را که داشتیم، جواب مطالب دیگر او را خواهیم داد.

فرمودند: بسیار خوب کردی که جواب سفیر افغانستان را درست و با صراحت گفتی. ولی خبر آمدن بلقیس را قطعاً روسها به افغانها اطّلاع داده‌اند وگرنه تصوّر نمی‌شود از دربار کسی به سفارت افغانستان تلفن کند که والاحضرت بلقیس این جاست (چون سفیر می‌گفت از دربار شما شخص ناشناسی به من تلفن کرد که والاحضرت این آجاست و بعد هم من از دولتشاهی پرسیدم، چون او گفت نیست، من هم به داوود نوشتم که خبر دروغ است، آن هم از قول وزیر دربار!)

نامه بدبخت مسعودی را دادم خواندند. فرمودند: بگو مسئله عفو شما بسته به رفتار آینده شما خواهد بود.[2] بعد مرخّص شدم، پیش دوستم رفتم. یک قهوه خوردم و به دفتر

۱- [«وَاللّهُ اَعلَمُ به حقایقِ الاُمور»، خداوند به حقیقت کارها آگاه‌تر است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- نامهٔ عبّاس مسعودی به دنبال این یادداشت آمده است.

رفتم. ملاقاتی با وزیر علوم جدید در خصوص دانشگاهها داشتم.[۱] بعد رئیس دانشگاه جورج واشینگتن را به ناهار دعوت کرده بودم، با همراهان مهمان من بود. به او گفتم، یک ملیون دلار برای تأسیس قسمت ایران به شما مرحمت خواهد شد. خیلی خوشحال شد. بعد از ظهر باز پیش دوستم رفتم. یک ساعتی با او بودم. بقیه در منزل کار کردم. سر شب حضور والاحضرت همایونی شرفیاب شدم و برنامه مسافرت انگلیس را حضورشان عرض کردم. مدّتی مرا نگاه داشتند. خیلی حرف زدیم. قدری تاریخ انگلیس را برایشان گفتم که با دقّت گوش کردند. خدا حفظ کند، واقعاً بچه معقول، آرام، مؤدّب و به تمام معنی قابل است. این هم انشاءالله یکی از شانسهای کشور ما خواهد بود.

منزل آمده، با آن که شب جمعه است کار کردم. چون آن قدر حضور والاحضرت ماندم که ساعت شام اعلیحضرت همایونی گذشت، سر شام نرفتم.

جمعه ۱۷ خرداد ۱۳۵۳

تمام صبح منزل ماندم. قدری با هر سه نوه‌ام بازی کردم و بقیه کار کردم. ظهر افشار سفیر شاهنشاه در لندن مهمان من بود. برنامه مسافرت والاحضرت همایونی را به او دادم که آماده کرده طرح نهائی را به من بدهد. بعد از ظهر نیم ساعتی پیش دوستم رفتم. صحبت از عروسی خودش می‌کرد که سه نفر خواستگار پیدا کرده است، یک آلمانی، یک انگلیسی، یک فرانسوی. البتّه بیشتر فکر می‌کنم خواستگار پول او باشند. البتّه حق به او می‌دهم، چون به این صورت نمی‌تواند روی من حساب کند، با آن که از لحاظ مالی همه جور زندگانیش را تأمین کرده‌ام. کار خوبی در یک شرکت نفت به او داده‌ام و منزل در انگلیس برایش خریده‌ام (البتّه بسیار کوچک ولی برای او بسیار خوب است). خودش هم از محلّ صرفه جوییهای چند سال گذشته، منزلی در جنوب فرانسه خریده، از هر لحاظ

۱- دکتر عبدالحسین سمیعی، استاد کنونی دانشگاه کرنل نیویورک، از پزشکان برجسته ایران است. وی پایه‌گذار فرهنگستان علوم و هم‌چنین دانشگاه رضاشاه کبیر در مازندران (برای دوره فوق‌لیسانس و دکترا) و یک مرکز پزشکی پیشرفته در تهران بود. گویا واحد اخیر، پس از انقلاب، به نام دانشگاه ایران به‌کار پرداخته است. [سال ۱۳۷۹ در امریکا درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

شماره

تاریخ پنجشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۵۴ پیوست

جناب آقای علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی

ادام‌الله ظله‌العالی که دیشب به بنده ابلاغ فرمودید تازیانه سهمگینی بود که بر پیکر و جانم وارد آمد

و با همه بیزاری تمام شب خواب بچشمم بازنگشت چون من خودم را خاک در درگاه سلطنت

میدانم و از جان و دل شیفته عنایات شاهنشاه محبوب خود و خاندان جلیل سلطنت هستم [illegible]

در کار انتشار اخبار و مطالب روزنامه [illegible] [illegible]

داشته و دارم که [illegible] [illegible]

در ضمن [illegible] [illegible]

مطالب روزنامه را شخصاً کنترل کنم و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

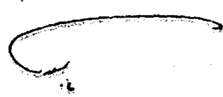
[illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible]

شماره　　　　　　　　تاریخ　　　　　　　　پیوست

و شدیداً مواظب باشند. این قبیل افراد دارای روح منفی هستند و در آنها عجین شده و چون با وجود
تذکرات مکرر تغییر جهت نمی‌دهند ناچار تغییر داده خواهند شد و این کار همین امروز و فردا از سفر
برگردم انجام خواهد شد و جوابیات مطالب [illegible] نوشته شده جبران خواهد شد
[illegible] خاطر مولانا بیش از [illegible] و نمیدانم چه باید کرد چون تجربه میدانم که اگر ذره‌ای
از عنایات شاهانه از این [illegible] کاسته شود [illegible] مطبوعات [illegible] بر سر این بنده باشد
با وجود [illegible] اگر [illegible] هر کار اعمال شود نابود خواهد شد
[illegible] را به [illegible] شاهانه [illegible] [illegible] را [illegible] برسانند و [illegible]
[illegible] از این [illegible] [illegible]
[illegible] از پیشگاه مولانا شرف صدور یابد مطاع است



تأمین دارد. ولی همه اینها جای علاقه و عشق را نمی‌تواند بگیرد. مرا که عملاً هیچ وقت نمی‌بیند و حساب هم روی من نمی‌تواند بکند. ناچار باید فکر دیگری بکند و من از این حیث خوشوقت هستم که این بار وجدانی را زمین می‌گذارم. وقتی هم که گردن گیر من شد، به این جهت بود که آن هفته که به انگلیس رفته بود که با نامزد خود عروسی بکند، یک دفعه به خیال من از این عروسی منصرف شد و خانواده هر دو طرف عروس و داماد دچار ناراحتی و آشفتگی شدند و عشق من پیش آمد. امّا به هر صورت، این مشکل هم قابل دوام نبود و نیست.

شب در منزل زیاد کار کردم و به همه کارهای عقب‌افتاده رسیدم. دیشب دکتر فلّاح یادداشتی به من داده بود که برای شاهنشاه فرستادم و عیناً برگشت فرمودند.[1]

شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۳

امروز صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری را عرض کردم، قدری هم طول کشید. یک مسئله بامزه پیش آمده که از گودهای جنوب شهر که مسکن اشخاص هم هست، آب می‌جوشد. صبح شهردار گزارش به من داده بود که من هم به عرض رساندم. فرمودند: آبیاری بالای شهر زیاد شده، قهراً از این جا می‌زند بالا. فوری به دولت ابلاغ کنید که باید این آب را اصولاً برای زراعت ببرند یا تصفیه کرده مجدّداً برای شرب به تهران برگردانند. مگر نه این است که آب رودخانه [تیمز] Thames را پنج دفعه مردم می‌خورند و خارج می‌کنند و باز می‌آشامند. عرض کردم: اصولاً گودها هم فوق‌العادّه وضع بدی دارند. این نیم ملیون نفر را که آن جا هستند به آسانی می‌شود به شهرک کوچکی در خارج تهران برد و بعد آنها را می‌توان با دو...[2] با جاده بزرگی به تهران مربوط کرد. این نقشه را غلام هنگام نخست‌وزیری داشتم و با نداشتن پول خواستم شروع کنم و پول آن را سرشکن به سایر مردم تهران نمایم که دیگر عمر نخست‌وزیری من وفا نداد و همان وقت هم

۱-گزارش دکتر فلّاح به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- یک کلمه خوانا نیست.



شماره ______

تاریخ ______

پیوست ______

دربار شاهنشاهی

مذاکرات با نمایندگان کنسرسیوم در اطراف ضریب تعدیلی Balancing Margin

این مذاکرات روز چهارشنبه به بن‌بست رسید و قطع گردید. اینجانب بعد از ساعت
[illegible] حضور داشتم
ظهر امروز اوامر شاهانه . از طرف [illegible] اینجانب ابلاغ گردید مبنی بر اینکه
برای . به منافع ایران و مذاکرات آینده ایران هیچ‌گونه لطمه وارد نشود و حصول
مبلغی [illegible] ترتیب داده شود
اینجانب [illegible] نمایندگان کنسرسیوم را منزل دعوت کردم و در جلسه‌ای [illegible]
نامه‌ها تهیه شده و نظر شاهانه که در جهت اجرای اوامر شاهانه بود
فقط نمایندگان کنسرسیوم اظهار داشته که ظهر امروز مراکز خود را مطلع داده‌اند
که [illegible] وجوهی که در بانک‌ها برای پرداخت به ایران [illegible] شده . دیگر
[illegible] و برای پرداخت روز ۱۴ ژوئیه (که [illegible] شرط [illegible]
[illegible] اظهار داشتند [illegible] صبح پنجشنبه (امروز)

خبر داده‌اند که در صورت توافق در هفته جاری برای پرداخت درآمد تا این تاریخ (۸ میلیون دلار)

وجود خواهد بود

پیشنهاد شده که رقم ۳ میلیون دلار [illegible] که بقیه توافق شد [illegible]

و [illegible] این رقم پرداخت [illegible] را به ۴ $\frac{1}{2}$ میلیون دلار [illegible]

[illegible] ۵۰ دلار [illegible] [illegible] نظر قرار گرفت

[illegible] ۵۰ دلار [illegible] [illegible] مورد مطالعه شد

[illegible] که مورد توافق [illegible] قرار گرفت [illegible]

ایران ۵۰ دلار [illegible] نظرات [illegible] [illegible]

[illegible] داشته

[illegible] [illegible] مربوط [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] این مبلغ [illegible]

تا ۵ میلیون دلار تا روز [illegible] حواله شود

[illegible]

۵۲/۲/۱۶

تصویب فرموده بودید. بعد گروه مترقّی[1] روی کار آمد و این کار مرتجعانه را انجام نداد و هنوز هم نداده است! فرمودند: درست می‌گویی، قطعاً باید یک فکری بکنیم، پول هم که حالا داریم.

دیگر مطلب مهمّی نبود. بعد مرخّص شده به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر کار کردم. سر شام نرفتم، در رکاب علیاحضرت شهبانو به مجلس شب‌نشینی که به نفع کودکان عقب‌افتاده بود رفتم.

یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۵۳

صبح سفیر آلمان اعتبارنامه تقدیم کرد. شاهنشاه پدرش را درآوردند. وقتی پیش‌نویس نطق خود را فرستاده بود، من در نطق دیدم که گفته است ایران و آلمان سالها همکاری نزدیک داشته‌اند. به این صورت که آلمان تکنیک و [دانش فنّی] know-how در اختیار می‌گذاشته و ایران مقدورات دیگر، و امیدوار است این امر ادامه یابد. به او توصیه کردم که این نکته را حذف کند، چون مورد پسند شاهنشاه نخواهد بود. چون ایران امروز ایران آن روز نیست. یقین داشتم حذف خواهد کرد. وقتی آمد باز هم در نطق خود این مطلب را گفت و شاهنشاه تو دهنی عجیبی به او زدند که در یک تشریفات رسمی خیلی عجیب بود. شاهنشاه در جواب فرمودند: ابداً به [دانش فنّی] know-how شما احتیاج نداریم. اگر مثل بچه آدم معقول و منطقی بخواهید با ما همکاری کنید فبها وگرنه پی کار خودتان خواهید رفت. من واقعاً، هم از پیش‌بینی خودم خوشم آمد، و هم از فرمایشات شاه مغرور و مفتخر شدم. امّا می‌ترسم بدبخت سفیر خیال کند این تحریک شاهنشاه توسّط من بوده است و حال آن که ابداً چنین نیست، با دانستن روحیهٔ شاهنشاه این توصیه را به او کردم. متأسّفانه نفهمید!

شاهنشاه منتظر نامه از طرف وزیر دفاع آمریکا برای معامله هواپیماهای F-14 بودند

۱- منظور از گروه مترقّی، کانون مترقّی‌ست که حسنعلی منصور در حوالی ۱۳۴۰ بر پا ساخت و اعضای برجستهٔ آن هسته اصلی دولت او را در اسفند ۱۳۴۲ تشکیل دادند.

که رسید، تقدیم کردم. فوری تلفن فرمودند که ترتیب معامله را با رئیس بانک مرکزی و ارتشبد طوفانیان بدهم.

...

بعد از ظهر من هیئت امناء دانشگاه ملّی را اداره کردم.

شب مهمانی سوّم دیپلماتها در کاخ نیاوران بود. توفان عجیبی شد ولی مهمانی خوب برگزار شد. سر شام من پهلوی دست علیاحضرت شهبانو رو به روی شاهنشاه نشسته بودم. عرض کردم: دکتر [فریدون] مهدوی، وزیر بازرگانی، عرض می‌کند در ایتالیا بوده وضع آن جا خیلی بحرانی است، هم از جهت نداشتن پول و هم از جهت نداشتن لیدر، و آرزو می‌کنند یک شخصی مثل شاه ایران خداوند برای آنها برساند. فرمودند: من حاضرم خودم را برای مدّت کوتاهی به اجاره بدهم! با علیاحضرت شهبانو صحبت شد. فرمودند: با این همه پیشرفتها مردم قدر نمی‌دانند. چون بعضی مسائل مابه‌الاحتیاج مردم مثل گوشت، نان، برق، قند و شکر و وضع ادارات و غیره و غیره مرتّب نیست. من چون عقیده به این امر دارم، تصدیق کردم. شاهنشاه خوششان نیامد. هر چه رشته بودم پنبه شد. ولی چه کنم؟ خلاف عقیده باطنی خودم نمی‌توانم حرف بزنم.

ناهار هم [تقی‌الدّین] صلح، نخست‌وزیر لبنان، مهمان بود. ناهار مطلب مهمّی سیاسی گفتگو نشد، چون خانم‌ها حضور داشتند و صبح هم قبل از ناهار یک ساعت شرفیاب شده و حرفهای خودش را زده بود.

امروز شاهنشاه جواب سادات را امضاء فرمودند. عجیب است که درمورد شجاعت ارتش مصر هم سادات و هم ما می‌دانیم که مطلب دروغ است، ولی ناچار باید این تعارفات را به جا بیاوریم.[۱]

دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۵۳

صبح هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارایی پیش من بود. مدّتی راجع به مسائل

---

۱ - در نامهٔ شاه به سادات آمده است که «... شجاعت و شایستگی مصر در جنگ اخیر خاورمیانه همواره در تاریخ ضبط خواهد ماند.»

اقتصادی و مسائل مابه‌الابتلاء کشور صحبت کردیم. برای من مایه تعجّب است که چه طور با این همه قدرت شاهنشاه، باز هم بعضی رعایتها و اغماضها می‌شود که کارها از مسیر عادی خارج می‌شود. مثلاً اگر آموزگار، وزیر دارایی سابق، حالا وزیر کشور شده، به چه مناسبت باید حالا هنوز مسئله نفت و کار اوپک را اداره کند؟ درست است که او در این کار سابقه دارد، ولی این سابقه یک مطلب بغرنج نیست که از فهم اشخاص دیگر خارج باشد. با یک ماه کار به دست می‌آید، جز این که بگوییم رعایت اشخاص می‌شود. برای چه؟ نمی‌دانم.

بعد شرفیاب شدم. مطلب مهمّی جز مسافرت نیکسون به خاورمیانه مطرح نشد. شاهنشاه را قدری متوجّه این مسئله یافتم که چه طور نیکسون در عربستان سعودی سه روز می‌ماند؟ (نیکسون قرار است به عربستان سعودی و سوریه و اردن و اسرائیل برود). سه روز در عربستان سعودی برای رئیس جمهور آمریکا خیلی مدّت طولانی است. عرض کردم: مسائل را از دو نقطه نظر باید در نظر گرفت. یکی پروپاگاند شخصی برای نیکسون که تا اندازه‌ای فشار واترگیت را در داخله کم کند. فرمودند: فکر نمی‌کنم زیاد مؤثّر باشد، برای مدّت کوتاهی ممکن است، ولی دوباره دستجات نسبت به هم جبهه می‌گیرند. امّا مسئله دوّم و اصلی این است که عربستان سعودی با آن همه نفت و آن همه نوکری نسبت به آمریکا، خواستار تقلیل قیمت نفت است. و بالأخره هم فکر می‌کنم در کاراکاس، عربستان و سایر اعضاء اوپک و ما دست به یقه خواهیم شد. کیسینجر با سماجت جبلّی سعی خواهد کرد که تقلیل قیمت نفت را علیرغم سایر اعضاء اوپک به کرسی بنشاند. فرمودند: اگر بتواند!

عرض کردم: با آن که ازدیاد قیمت نفت به نفع آمریکاست و قیمت نفت استخراجی از ذغال و هم چنین قیمت انرژی اتمی را برای آمریکا قابل تحمّل می‌سازد، معلوم نیست چرا این کار را دنبال می‌کند. فرمودند: برای حالا شاید گرفتاری داشته باشد. عرض کردم: اگر ژاپن و اروپا هم به زانو درآیند آن هم که به نفع آمریکا است. معلوم نیست این پافشاری تقلیل قیمت نفت برای چیست. فرمودند: به هر حال این توقّف طولانی نیکسون در عربستان قابل توجّه است. عرض کردم: همین طور است و اگر جسارت نباشد

غلام نگران این امر هستم. دیگر چیزی نفرمودند.

شاه را قدری نگران دیدم. کارها را رها کردم و به تقدیم بعضی نامه‌های خوب و بحث در بعضی مسائل خوب وقت گذراندم. آخر این مرد، که به هر صورت فولاد نیست، ساییده می‌شود و حیف است که ساییده شود و از بین برود، خدای ناکرده. با از بین رفتن او همه چیز تباه است. پس باید حتّی نفس او را حفظ کرد. بعد از یک ساعت مرخّص شدم.

در رکاب علیاحضرت شهبانو به فرودگاه رفتم. ملکه اردن آمد به دعوت علیاحضرت، که کارهای رفاه اجتماعی ما را از نزدیک مطالعه کند. بعد از ظهر تمام به کارهای جاری رسیدم. اقلاً پنج جور ملاقاتی آمریکایی، ایرانی و اروپایی داشتم. خیلی وقت صرف شد. شب هم تمام در منزل کار کردم. از اخبار مهمّ جهان برکناری سروان شربر از کابینه ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه است.[1] او لیدر یک گروه مترقّی در فرانسه است که با ژیسکار همکاری کرد و به این جهت به عنوان وزیر فواید عامه بر سر کار آمد. ولی چون با انفجارهای اتمی فرانسه به رغم حضور در کابینه، مخالفت کرد، ژیسکار با کمال قدرت او را برکنار کرد. امروز در فرودگاه علیاحضرت می‌فرمودند حیف شد، چون واسطه بین چپ و راست در فرانسه بود. عرض کردم: اتّفاقاً از قاطعیت ژیسکار خوشم آمد. دوران دماگوژی و لاس زدن با چپ و راست سر آمده است.

دیگر از اخبار مهمّ جهان قبول دفاع دسته جمعی آسیا از طرف افغانستان است که در مسافرت داوود به مسکو پیش آمده که در حقیقت دفاع از تز شوروی بر علیه چین می‌باشد، که قهراً بر علیه پاکستان نیز می‌باشد. حالا نمی‌دانم در کارهای داخل افغانستان دست او را باز گذاشته‌اند یا نه؟ به هر صورت مفهوم استقلال به آن شکل که در سر بچه‌های مدرسه می‌باشد به کلّی از بین رفته است. در هر قسمت از دنیا به یک طور از بین رفته است. آن حرفها برای دلخوشی است و حرف حساب فقط از دهن توپ و قدرت خارج

۱- ژان ژاک سروان شربر (Jean-Jacques Servan-Schreiber) روزنامه‌نویس و سیاست‌پیشهٔ فرانسوی، مؤسّس مجلّهٔ اکسپرس L'Express، نمایندهٔ مجلس و رئیس حزب رادیکال در دههٔ ۱۹۷۰. در ۱۹۷۴ به‌عنوان وزیر اصلاحات Ministre des Reformes برگزیده شد ولی پس از ۳۱ روز به دلیلی که در یادداشت آمده است، برکنار شد. [کتاب او با عنوان "تکاپوی جهانی" به فارسی ترجمه شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

می‌شود. همان حکم دائمی طبیعت که الحکم لمن غلب[۱] است و همان قانون جنگل و بس! بچه‌ها خودشان را مسخره می‌کنند. فقط یک مطلب را من قبول دارم که اعتقاد عمیق به اصول، در محیط غالب و مغلوب به هر حال مؤثّر است. چه قدر می‌شود چنین اعتقادی به وجود آورد؟

سه‌شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۵۳

جواب بنگلادش را به عرض مبارک رساندم، تصویب فرمودند.[۲] منتها وزارت خارجه در متن انگلیسی اشتباهات مضحک کرده بود، عرض کردم. فرمودند: تذکّر بدهید که این کار مایه خجلت است. به هر صورت دو بار اصلاح کردند.

عرض کردم: در کنفرانس وزرای خارجه اروپا در بن به اتّفاق آراء تصمیم گرفته‌اند که متّفقاً با اعراب نزدیک شوند، به علاوه در این نزدیکی از [رهبری] leadership آمریکا الهام بگیرند. این خیلی معنی دارد و مسلماً تنزّل قیمت نفت که مورد نظر کیسینجر است در این تصمیم دخالت کلّی خواهد داشت و کار ما را مشکل می‌کند. فرمودند: اوّلاً تمام مسئله قیمت نفت در انفلاسیون فقط یک درصد دخالت داشته است.[۳] به علاوه اگر قیمت [موادّ خام] commodities، مناسب باشد که ما مرض نداریم قیمت نفت را بالا ببریم. اگر یک دلار حالا مثل یک دلار سابق برای ما جنس تدارک کند، چه مرضی راجع به اضافه قیمت داریم؟ ولی صحبت این جاست که قیمت [موادّ خام] بالا رفته. عرض کردم: در همین جلسه صحبت شده است که انفلاسیون به آن صورت که تصوّر می‌رفت نیست و [رکود] recession هم در اروپا پیش نیامده است. بنابراین باید تصمیم دستجمعی بگیرند که وضع بدتر نشود و مفهوم دیگر این تصمیم دستجمعی جلوگیری از

۱- [«اَلحُکمُ لِمَنْ غَلَبَ»، رأی نهایی را کسی می‌دهد که پیروز و غالب است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- به احتمال قوی اشاره به نامه‌ایست که قاعد تاً رئیس جمهور بنگلادش به شاه نوشته و به وسیله وزیر خارجهٔ این کشور در شرفیابی به حضور شاه تقدیم شده است. (یادداشت ۵۳/۳/۱۳)

۳- میزان تورّم در کشورهای صنعتی غرب، بین ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ در حدود ۸٪ تا ۱۰٪ و عامل اصلی آن بالا رفتن بهای نفت بود. روشن نیست رقم ۱٪ مورد اشارهٔ شاه بر چه پایه‌ایست.

افزایش قیمت نفت است. فرمودند: در این صورت ما تولید را کاهش می‌دهیم، تا ببینم چه می‌کنند. ممکن است عربستان سعودی تولید را افزایش دهد، ولی نمی‌تواند با همه کشورهای تولیدکننده درافتد. عرض کردم: به هر صورت فعلاً درگیری شدیدی با عربستان سعودی و آمریکا داریم. فرمودند: ما هم تنها نیستیم بقیه کشورهای تولیدکننده با ما هستند.[1]

مقاله اکونومیست را تقدیم کردم، خواندند. فرمودند: فوری در جرائد ایران منتشر شود که وضع عربستان برای مردم روشن شود. راجع به قیمت نفت در نیجریه تلگرافی از سفیر شاهنشاه، شاهرخ فیروز، رسیده بود که منتظر نظر شاهنشاه ایران می‌باشند. مایه خوشوقتی خاطرشان گردید.

جواب وزیر دفاع آمریکا را دادم توشیح فرمودند و تشکّر فرمودند که درمورد خرید هواپیما خیلی طرف ایران راگرفته است. کارهای والاحضرت شهناز را عرض کردم. همه را تصویب فرمودند. وضع ایشان به حمدالّله حالا خیلی بهتر شده و شاهنشاه خوشنودند. راجع به وضع دانشگاهها که باز ناراحتی در آنها پیدا شده، گزارشاتی عرض کردم. فرمودند: جای تعجّب است که هنوز این عدّه معدود بدخواه، با وضعی که در ایران به وجود آمده، پیدا می‌شوند. عرض کردم: هیچ راهی نیست. بالأخره یک عدّه ناراحت هستند و یک عدّه‌ای را هم ناراحت می‌کنند و به هر صورت این وضع کلّی دنیا است.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. ناهار با عبّاس آرام، سفیر شاهنشاه در چین که دوست من است، مهمان خواهرم بودم. آرام قبلاً وزیر خارجه بود و مرد مجرّبی است. او را هم از وضع آمریکا و عربستان سعودی نسبت به ایران ناراحت یافتم.

بعد از ظهر هیئت امناء دانشگاه صنعتی آریامهر را تشکیل دادم. بعد به یک مجلس فاتحه رفتم. از آن جا سری به دوستم زدم. شب در مهمانی کاخ نیاوران که برای ملکه

۱- شاه به جمشید آموزگار، نماینده ایران در اوپک، دستور داد که باید در جلسهٔ بعدی اوپک قیمت نفت را افزایش دهند و برای تأکید بیشتر گفت: «اوپک را به آتش بکشید» (گفت و گوی ویراستار با جمشید آموزگار). در نتیجه همهٔ کشورهای عضو اوپک به استثنای عربستان سعودی و ابوظبی بهای نفت را ۱۰٪ افزایش دادند و زکی یمانی وزیر نفت عربستان با قهر جلسه را ترک گفت. شش ماه بعد عربستان هم با قیمت تازهٔ نفت موافقت کرد.

اردن بود شرکت کردم. شب خوبی بود.

از اخبار مهمّ جهان تهدید کیسینجر است به این که اگر هموطنان من و جرائد آمریکا بخواهند، چنان که شروع کرده‌اند، پای مرا در موضوع واترگیت وارد کنند، در مراجعت از خاورمیانه (به اتّفاق نیکسون آمده است) استعفا می‌دهم. آفرین بر این قدرت!

حالا یک صبح است، از کاخ برگشته‌ام، باکمال خستگی باید کار بکنم. از ساعت ۹ شب تاکنون باران شدیدی می‌بارد، مثل زمستان.

چهارشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. یک ساعت و نیم شرفیاب بودم و تمام کارهای جاری و عقب‌افتاده به عرض مبارک رسید. درمورد نیشهایی که حالا در رادیو ما به شورویها می‌زنیم عرض کردم: آیا واقعاً لازم است؟ فرمودند: البتّه لازم است. پراودا هم به ما نیش می‌زند.

درمورد والاحضرتها قدری صحبت شد. عرض کردم: وضع والاحضرت شهناز به حمدالله خوب شده. فرمودند: بلی بهتر شده، کارهایش را هم انجام بدهید. در مورد والاحضرت اشرف که باز تقاضاهایی برای انجام کارهایی فرموده بودند، فرمودند: آخر اگر شما احتیاج به این کارها دارید، چرا آن همه ثروت را وقف می‌کنید، یا می‌خواهید بکنید؟ از قدیم گفته‌اند چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. خیر، ابداً من موافقت نمی‌کنم. چه اصراری است که آدم به این مزخرفات گوش بدهد. تمام کار بی‌ربط بدون منطق و فقط از روی هوی و هوس. شهرام هم برای business [معامله] به ژاپن رفته، گفته من خواهرزاده شاه ایران هستم. من گفتم: غلط کرده، از هیچ کس نمایندگی ندارد، فقط نماینده خودش می‌باشد (خیلی با عصبانیّت).

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. ناهار در کلوب شاهنشاهی در حضور علیاحضرت شهبانو و ملکه اردن صرف شد. بعد از ظهر کار کردم. فقط یک ساعتی به مجلس تجلیل از خدمات سپهبد فرج‌الله آق‌اولی به شیر و خورشید سرخ رفتم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود، فقط صحبت از گذشته‌ها بود که وکلای مجلس چه

سر و سرّهایی با سفارتخانه‌های خارجی داشتند.

از اخبار مهمّ جهان استقبال فوق‌العادّه از نیکسون در قاهره است که برای هیچ کس و هیچ وقت جز هنگام مرگ ناصر چنین جمعیّتی سابقه نداشته... امروز دوست من رفت. باز هم ناراحت هستم....

پنجشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۳

عرایض سفیر انگلیس را عرض کردم، درمورد تنزّل قیمت موادّ اوّلیّه به استثناء شکر و استدعای او که قیمت نفت در کنفرانس اوپک بالا نرود. هم چنین در مورد اقیانوس هند و هیئتی که از طرف والدهایم دبیر کلّ سازمان ملل به آن جا رفته که درمورد بی‌طرفی اقیانوس هند گزارش بدهد. این گزارش آن قدر مغرضانه تهیّه شده که هم روسها، هم آمریکاییها، هم انگلیسها و هم خود والدهایم آن را رد کرده‌اند (متن گزارش را بعد خواهد فرستاد). یک نفر دریادار بازنشسته ایرانی به نام دریادار صفوی، که اتّفاقاً من می‌شناسم، جزء هیئت بوده است. فرمودند: مسئله قیمتها را بده به وزیر اقتصاد، ولی به سفیر بگو خیال نکند چون یک ایرانی در این هیئت است، احیاناً نظر ما را منعکس ساخته است. اتّفاقاً ما چون احساس می‌کنیم که شورویها از اقیانوس هند بیرون برو نیستند، به هیچ وجه میل نداریم آمریکا و انگلیس هم بیرون بروند و میل داریم که پایگاه [دیگو گارسیا] Diego Garcia را نگاه دارند و تقویت کنند.

درمورد خرید گندم که دیروز عریضه عرض کرده بودم که به بانک عمران صدمه می‌خورد و فرموده بودند که ترتیب کار داده شود، باز دکتر هوشنگ رام مدیر بانک عریضه دیگری عرض کرده بود. عصبانی شدند و به نخست‌وزیر تلفن بسیار تند و شدیدی فرمودند که می‌گویم بعد از این بانک عمران مداخله نکند تا دولت هر غلطی می‌خواهد بکند. نخست‌وزیر خیلی ترسید. به هر صورت به من هم بعد فرمودند: به رام بگو این معامله گندم را ول کند. چه تأثیری برای بانک عمران خواهد داشت که یک یا دو ملیون یا ده ملیون دلار از این راه که روزی مردم است فایده ببرد؟ بانک مربوط به من نباید در

ارزاق مردم مداخله کند.[1] عرض کردم: خدا به اعلیحضرت عمر بدهد، خیلی درست می‌فرمایید.

فرمودند: ببین با آموزگار که برای اوپک به کاراکاس رفته چه شکل می‌توان تماس گرفت. با نخست‌وزیر صحبت کردم، نمی‌دانست. با شرکت نفت، دکتر اقبال، صحبت کردم، نمی‌دانست. با دفتر خود آموزگار صحبت کردم، نمی‌دانست. با معاونش صحبت کردم، نمی‌دانست. بالأخره به ونزوئلا تلفن کردم و از سفیر شاهنشاه در آن جا خواستم آموزگار را پیدا کند و ترتیب ارتباط تلفنی و تلگرافی ما را با او بدهد! حقیقتاً نمی‌دانم این چه طرز کار کردن است؟ در یک مسئله حیاتی به این اهمّیّت که الان ما با آمریکا و عربستان سعودی جنگ جدّی داریم، اهمال‌کاری می‌شود.

ناهار وزیر خارجه قطر مهمان بود. سر ناهار رفتم. جوان بی‌سواد ولی گردن‌کلفتی بود... سر شام رفتم، تلگرافی از سفیر شاهنشاه در نیجریه رسیده بود که آنها جدّاً تصمیم گرفته‌اند قیمت نفت را تنزّل ندهند. مطبوع واقع شد. همین طور ترتیب برقراری رابطه با آموزگار را عرض کردم.

جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۵۳

امروز صبح در رکاب اعلیحضرتین و ملکه اردن به سد لتیان (سدّ فرحناز) رفتیم و ناهار در آن جا صرف شد. خوش گذشت. درختکاری اطراف سدّ در آینده بسیار خوب خواهد شد. این هم از یادگارهای بزرگ این شاهنشاه بزرگ خواهد بود که در این کشور این همه درختکاری شده است. در اطراف تهران تنها تا حالا بیش از ۱۲ ملیون درخت در پارک آریامهر، همین تپه‌های لشگرک و لتیان و فرح‌آباد و غیره غرس شده است.

شاهنشاه وقتی وارد شدند قدری اوقات تلخ بودند که در خبر کردن مهمانها از طرف

---

۱ - موضوع نامه‌های رئیس بانک عمران درباره خرید ۷۰۰ هزار تن گندم از سوی وزارت بازرگانی‌ست. سالیان درازی بود که به دستور شاه، دولت خرید گندم از خارج را در انحصار بانک عمران قرار داده بود. فریدون مهدوی، وزیر وزارت نوپای بازرگانی، که عهده‌دار تأمین غلّهٔ کشور شده بود، به این انحصار خاتمه داد و دولت خود خرید گندم از خارج را به عهده گرفت.

علیاحضرت شهبانو اشتباهاتی رخ داده بود. ولی تقصیر با کسی نبود.

شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. جریان معامله گندم را باز عرض کردم که به هر حال یک جایی خرابکاری شده. فرمودند: باید همین طور باشد وگرنه چه طور ۴ ساعت بعد از جلسه شورای اقتصاد دولت دستور خرید گندم می‌دهد و فوری هم یک ملیون تن می‌خرند. جواب بوتو را تصحیح فرمودند به صورتی که خیلی به نفع هند بود (یعنی او نامه شکوائیه درمورد آزمایش اتمی هند نوشته بود و جواب شاهنشاه باید مرحمت می‌شد). درمورد اشخاص مدّتی مذاکره شد و این که چه اشخاصی چه ثروتهایی به هم زده‌اند، بعضی از راه حلال و بعضی هم شاید غیرحلال! ماشاءالله شاهنشاه از همه چیز و همه جزئیّات خبر دارند، منتها اگر به روی خود نیاورند مسئله دیگر است.

باز درمورد امیرهوشنگ دولّو فرمودند که از من تقاضا دارد قطعاً مرا همراه ببرید. عرض کردم: از بس اعلیحضرت همایونی خلیق هستند، حالا اجازه بفرمایید خودم ابلاغ کنم که نیاید. فرمودند: هر کار می‌خواهی بکن.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تلفن مستقیم من زنگ زد. خود شاهنشاه آن طرف تلفن بودند. فرمودند: به تمام این گندها که پیش ما می‌آیند و در مهمانیها می‌بینم، بگو هیچ حق ندارند راجع به کارها و معاملات خودشان و مسائل خصوصی با من صحبت کنند! اگر کاری یا شکایتی از دستگاهی دارند به تو بگویند یا بنویسند. نفهمیدم علّت صدور این امریه چه بود! فکر می‌کنم خیلی از مرحمت و خلیق بودن شاهنشاه سوء استفاده کرده‌اند که بالأخره شاهنشاه این تصمیم را اتّخاذ فرمودند. عصری رئیس اینتلیجنس سرویس انگلیس در تهران دیدنم آمد و به من گفت: این خانم فلورانس انگلیسی که در کاخ سرایدار است با رئیس NKVD سفارت شوروی رفت و آمد برقرار کرده.[1] خیلی باعث تعجّب و هم چنین وحشت من شد. یاللعجب از این کار

۱- NKVD مسؤول امنیّت داخلی شوروی بود. گمان می‌رود منظور KGB باشد.

شورویها و حرامزادگی خود انگلیسها!

سر شام رفتم. مقدار زیادی کارها را عرض کردم. چون قرار است فردا به پاریس برای معاینه طبّی بروم، به تمام «گندها» هم امر بعد از ظهر شاهانه را ابلاغ کردم. خیلی سبیل‌ها آویزان شد! موضوع خانم فلورانس را عرض کردم. شاهنشاه هم خیلی تعجّب فرمودند و فرمودند: همین حالا بیرونش کن.

بعد مرخّص شدم. حالا ساعت یک صبح است هنوز کار می‌کنم، ساعت ۴ هم باید به فرودگاه بروم. چیز عجیبی است، یک مسافرت پنج روزه چه قدر کار سر انسان می‌ریزد.

یکشنبه ۲۶ تا جمعه ۳۱ خرداد ۱۳۵۳

در پاریس بودم. برای معاینه طبّی رفته بودم. یک مرض مضحک پارسال گرفته بودم که گلبول سفید خونم زیاد شده بود، بالأخره پروفسور میلیز و انستیتو پاستور پاریس متوجّه شدند که یک ویروس باعث این مرض شده، یک معالجه یک ساله به من دادند و در این سفر معلوم شد که معالجه شده‌ام و تعداد گلبولها به میزان طبیعی رسیده. پروفسور ژان برنار هم مرا معاینه کرد. او بزرگترین طبیب خون دنیا است.

... امّا راجع به دوست من پس از آن که ناراحتیهای روز اوّل گذشت، شبها در بیمارستان به دیدنم می‌آمد و ساعتها با هم می‌گذراندیم. برای ناهار هم گاهی قاچاق می‌شدیم و روی هم رفته بد نگذشت. ولو در بیمارستان با دوست بودن خوش می‌گذرد، به قول مولوی:

هر کجا باشد شه ما را بساط — هست جنّت گر بود سِمّ‌الخِیاط [1]

هر کجا تو با منی من خوش دلم — گر بود در قعر چاهی منزلم

به هر صورت نتیجه معاینات هم خوب بود و از این حیث راضی هستم. در مراجعت با جمبوجت یعنی ۷۴۷ آمدم که چهارصد نفر مسافر دارد. بسیار چیز بی‌ربطی است.

۱- [در نسخه اصل کتاب به همین صورت آورده شده، اما صورت درست این اصطلاح "سَمّ‌الخِیاط" است به معنی سوراخ سوزن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

از اخبار مهمّ جهان در این چند روزه... خاتمه کنفرانس نفتی کاراکاس است که بالأخره زکی یمانی وزیر نفت عربستان کاری از پیش نبرد، گرچه قیمت نفت را اوپک ترقّی نداد، ولی به مالیات ۲٪ افزود (البتّه برای کشورهایی که هنوز قرارداد مشارکت و امتیاز دارند، ولی آن وقت بی‌گمان به ما هم که قرار فروش داریم اضافه درآمدی تعلّق می‌گیرد.) حالا معلوم می‌شود علّت پافشاری عربستان در تنزّل دادن قیمت نفت، قول آمریکاییها به زکی یمانی است که اگر قیمت را تنزّل بدهد به جای ۶۰٪ مشارکت فعلی ۱۰۰٪ را واگذار کنند و با عربستان قراری شبیه به قرارداد ما منعقد سازند. حالا آمریکاییها ۴۰٪ نفت را به قیمت ۷ دلار می‌خرند و ۶۰٪ را به قیمت بالای ۹ دلار یعنی در حدود ۱۲ دلار. اگر بخواهند این ۴۰٪ را هم واگذار کنند و بعد حدود ۱۲ دلار بخرند، خیلی متضرّر می‌شوند به این جهت اصرار در پایین آوردن قیمت دارند.

...

دیگر سفر قریب‌الوقوع شاهنشاه به فرانسه است که اوّلین رئیس کشوری می‌باشند که بعد از روی کار آمدن ژیسکار به آن جا مسافرت می‌فرمایند و از لحاظ حجم قرارهایی[1] که با فرانسه خواهیم بست، در حدود پنج میلیارد دلار، از اخبار مهمّ جهان به شمار می‌رود. به علاوه شاهنشاه ایران وزنه مهمّی در سیاست بین‌المللی است.

امروز اوقاتم تلخ است که دیدم رئیس تشریفات احمق ما موضوع همراهی ژیسکار دستن را هنگام بازدید نقاط دیدنی فرانسه به طور خصوصی از طرف شاهنشاه در برنامه نگذاشته است. می‌گوید (سفیر از قول او) جزء پروتکل آنهاست. خیلی عجیب است، کشوری که می‌خواهد پنج میلیارد از ما پول بگیرد، رئیس جمهوری آن جا چرا نباید همه جا در رکاب شاه حتّی پیاده بدود؟ دوگل از ملکه انگلیس، با آن که مریض بود و پرستات داشت، همه جا پذیرایی کرد. برای برژنف که نه رئیس کشور و نه نخست‌وزیر است، بلکه رئیس حزب می‌باشد، بیست و یک تیر توپ در همین فرانسه شلیک کردند. باری بگذریم.

خبر دیگر مرگ مارشال ژوکف مدافع معروف مسکو و بالأخره فاتح برلن است. بیچاره

۱- [در نسخه اصل کتاب همین واژه آورده شده و باید منظور، قرارداد باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

وقتی سوار بر اسب سفید به عنوان فاتح برلن وارد مسکو شد، مورد غضب استالین قرار گرفت و به سیبریه تبعید شد. چه باید کرد؟ الملک عقیم[1] است. بعد در زمان خروشچف وزیر جنگ شد، ولی چون سر او بوی قرمه سبزی می‌داد و طرف توجّه مردم بود او هم او را کنار گذاشت.

شنبه ۱ تیر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. خیلی اظهار مرحمت فرمودند. عرض کردم: بیچاره عبّاس مسعودی مرده (وقتی اروپا بودم مرده بود). اجازه فرمایید از خانواده‌اش تفقّدی بشود، به خصوص که هفته قبل مورد بی‌مرحمتی قرار گرفت. فرمودند: البتّه بکنید.

راجع به سیاست عربستان سعودی درمورد نفت مذاکره کردیم. فرمودند: به طور خصوصی یک چیز می‌گویند، به صورت رسمی چیز دیگر. عمر سقّاف، وزیر خارجه‌اش، تو که نبودی این جا آمد، اصلاً موافق تنزّل قیمت نفت نیست. عرض کردم: به این صورت که می‌خواهند تمام سهام را مثل ما تصاحب کنند به نفع آنها تمام می‌شود، به علاوه خواست آمریکاییها هم که هست، فرمودند: شاید این طور باشد. بقیه کارهای جاری عرض شد...

عصری خودم مجلس فاتحه مسعودی رفتم... سر شام رفتم. صحبت تمام از مسافرت فردای فرانسه بود.

یکشنبه ۲ تیر ۱۳۵۳

صبح به اختصار شرفیاب شدم. شاهنشاه دستخط به پادشاه مراکش درمورد دادن هواپیماها [را] امضاء فرمودند. بعد نخست‌وزیر، وزیر اقتصاد و چند تن از وزرا برای بحث

۱- ["اَلمُلکُ عَقیمٌ"، یعنی حکومت و پادشاهی عقیم است و فرزند نمی‌شناسد. مشابه این عبارت در فارسی، گفته عامیانه‌ای است که: سیاست پدر و مادر ندارد. عبارت عربی مورد بحث را نخستین بار هارون‌الرشید، خلیفه عباسی خطاب به پسرش مأمون بر زبان آورده و از آن پس ضرب‌المثلی شایع شد. عَلَم این عبارت را به‌کرات آورده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

درباره قیمتها شرفیاب شدند. شاهنشاه مقرّر فرموده‌اند ارتش قیمتها را کنترل کند. در این زمینه بحث بود چون رئیس ستاد هم در اتاق مجاور با تمام مشاورین خودش بود. من... به شهر رفتم [و] در فرودگاه منتظر تشریف‌فرمایی ماندم. شاهنشاه حرکت کردند که به سلامتی شب زوریخ بروند و فردا به فرانسه.

[یادداشت دوشنبه ۵۳/۴/۳ که حاوی نکته قابل ذکری نیست، حذف شد]

سه‌شنبه ۴، چهارشنبه ۵، پنجشنبه ۶ تا جمعه ۷ تیر ۱۳۵۳

در گاجره به اتّفاق خانم علم و دخترم رودابه و نوه‌ام نیلوفر و عزیزالله قوامی، دوستم، گذراندم و استراحت کردم. هوا بسیار عالی بود. در حدود ۷ درجه از تهران خنک‌تر بود.

با کمال دقّت برنامه مسافرت شاهنشاه را تعقیب می‌کردم و به این مرد بزرگ دعا می‌کردم که تا این اندازه باعث سربلندی ما در جهان شده است. ضمناً سه هزار فرمان مدال جشنهای شاهنشاهی را هم که هنوز باقی مانده است امضاء کردم. تا حالا هیجده هزار امضاء کرده‌ام. یعنی برای تمام کسانی که در جشنها با من کار می‌کردند. دوستم می‌گفت: این چه زحمتی است که می‌کشی؟ مگر مهر امضاء نداری؟ گفتم: مهر این فایده را ندارد و به هر حال انسان باید مالیات سهام خود را بپردازد. مقدار زیادی هم کارهای عقب‌افتاده داشتم که همه را مرتّب کردم.

شنبه ۸ تیر ۱۳۵۳

صبح سفیر انگلیس به دیدنم آمد. مطالب مختلفی داشت با من صحبت کرد که کارهای جاری است و قابل ذکر نیست، فقط موضوع تأسیس کارخانه اسلحه‌سازی اصفهان قابل توجّه بود که به عرض شاهنشاه برسانم. کارهای آن عقب است (این کارخانه بزرگ را انگلیسها می‌سازند). هم‌چنین گزارش هیئت سازمان ملل در اقیانوس هند را آورده و مطالب آن را رد کرده بود و خیلی خوشحال بود که دبیر کلّ سازمان ملل هم با ردّ این مسائل نظر موافق دارد و گزارشی داد که به شرف عرض ملوکانه برسانم...

بعد از ظهر شاهنشاه با کنکورد وارد شدند. فاصله بین پاریس تهران را در ۲ ساعت و ۳۵ دقیقه طی کردند. خیلی راضی بودند، در هر ارتفاع ۵۷ هزار پا و با سرعت مافوق صوت! این هواپیما هنوز به کار نیفتاده و له و علیه زیاد دارد. ساخت مشترک فرانسه و انگلیس است و تاکنون نزدیک ششصد ملیون پوند خرج ساختن آن کرده‌اند، البتّه هر دو کشور، ولی هنوز در مرحله [آزمایشی] prototype است. وقتی وارد شدند امر فرمودند من در رکابشان به سعدآباد رفتم. فرمودند: فوری به سفیر آمریکا بگو این چه حرفی است که گفته‌اید به ما [اورانیوم غنی] نمی‌دهید؟ از مسافرت فرانسه خیلی خیلی راضی بودند. فرمودند در مقام بسیار بسیار مساوی با ما عمل می‌کنند. عرض کردم: باید آنها پایین‌تر باشند چون به ما احتیاج دارند و من از این که ژیسکار دستن در رکاب شما هنگام بازدید خصوصی نیامد، دلگران هستم و عرض کردم: دوگل با ملکه انگلیس چه کرد. قدری شاهنشاه فکر کردند و فرمودند: خوب، پروتکل آنها این طور است. عرض کردم: خیر چنین نیست، ولی حالا مطلب که گذشته و من به هر حال به اعلیحضرت تمام مدّت دعا می‌کردم و سرفراز بودم.

... سر شام رفتم. تمام مدّت صحبت از کنکورد بود، چون فرمانده نیروی هوایی، ارتشبد خاتمی، داماد شاهنشاه هم حضور داشت. هم چنین شاهنشاه از هواپیمای خصوصی که برایشان خریدم اظهار رضایت زیاد کردند.

بعد از شام امری به من دادند که چون قدری مفصّل باید بنویسم می‌گذارم برای فردا.

از اخبار مهمّ جهان، جریان مسافرت نیکسون به شوروی است که هنوز توافقهای آنان اعلام نشده، ولی نیکسون به متّفقین اروپایی خود در بروکسل قول داده است که بدون مشورت آنها امتیازی به شورویها نخواهد داد.

امّا امر دیشب شاهنشاه:

موضوع بر سر این است که باز آقای دولّو از اصفهان به تهران تریاک حمل می‌کند با آن که چون معتاد رسمی قلمداد شده، از طرف مقامات دولتی به او تریاک به طور رسمی می‌دهند. باری ایشان سی کیلو تریاک از اصفهان به تهران می‌آورد که اتومبیل او برگشته (البتّه خودش نبوده) و زن راننده کشته می‌شود و به این علّت دادستان و بازپرس قم

پرونده تشکیل می‌دهند (قتل غیرعمد همسر راننده) و معلوم می‌شود در این اتومبیل سی کیلو تریاک هم بوده. اتومبیل مال کیست؟ مال آقای دولّو! شاهنشاه فرمودند: چون اجازه کشت تریاک در اصفهان گرفته بود، اشکالی ندارد که اقدام کنید گرفتار نشود.

من بعد از شام فوری رئیس ژاندارمری را خواستم و او به من گفت که علاوه بر تریاک، هروئین هم در این اتومبیل بوده است. آن هم به مقدار زیاد! مثل این که دنیا بر سر من خراب شد. ما که برای یک گرم هروئین یک خانواده را به بدبختی می‌نشانیم و صاحب آن را اعدام می‌کنیم، به چه صورت می‌توان جلوی این قضیّه راگرفت؟ چه طور من این حرف را به شاهنشاه عرض کنم؟ عکس‌العمل شاه چه خواهد بود؟ چه قدر باید این مرد بزرگ را زحمت بدهیم؟ بر فرض محال اگر فرمودند باز هم اقدام کن، تکلیف من و وجدان من چیست؟ یقین دارم که چنین امری نمی‌کنند ولی اگر کرد چه کنم؟ مدّتی راه رفتم و سیگار کشیدم تا بالأخره تصمیم خودم راگرفتم و آن این که اگر شاه چنین امری فرمودند، تقاضای مرخّص شدنم را بکنم. وقتی تصمیم گرفتم، راحت شدم و به رئیس ژاندارمری تلفنی گفتم: تحقیق دیگری بکند، چون از خود دولّو پرسیدم گفت: چنین چیزی حقیقت ندارد. در حدود یازده شب به منزل آمدم و خوشبختانه به محض ورود رئیس ژاندارمری تلفن کرد، موضوع هروئین دروغ بود. بسیار خوشوقت شدم. موضوع تریاک چون خودش معتاد رسمی است، تا حدّی محمل می‌توان جست.

یکشنبه ۹ تیر ۱۳۵۳

دیشب سخت بیمار شدم. ساعت یک صبح دچار قی و اسهال بسیار شدیدتر شدم. حدس خودم این است که به علّت فشار روحی شدید که دیشب دو سه ساعتی داشتم (چنان که در یادداشتهای دیشب نوشتم) ناخوش شده باشم و به کلّی معده‌ام فلج شده باشد. به این جهت در منزل ماندم و نتوانستم شرفیاب شوم. سفیر آمریکا تلفن کرد و گفت: موضوع ندادن اورانیوم غنی از طرف آمریکا به ایران این نیست که ما حالا مشتری تازه پیدا کرده‌ایم (یعنی عربها) چنان که شاهنشاه پریروز اشاره فرمودند، بلکه مطالب دیگری است که می‌خواهم شرفیاب شوم و به عرض برسانم. من با تلفن با شاهنشاه

صحبت کردم و مطلب را به عرض رساندم و ضمناً عرض کردم که کار دولّو هم تمام شد و ترتیب آن را دادم. ولی باید عرض کنم که دیشب چند ساعتی دچار بدبختی بودم چون گفته بودند که هروئین هم در اتومبیل بود و من نمی‌دانستم اگر می‌بود چه می‌کردیم؟ فرمودند: حالا که نبوده. عرض کردم: خوشبختانه خیر، و برای این که شاهنشاه بخندند باید عرض کنم به جای آن که دولّو جویا باشد که به چه صورت از این مخمصه جان به در برد، یا آن که بر سر راننده بدبخت زخمی او چه آمده و زنش که کشته شده، چه باید بشود، دائماً تلفن می‌کند که اصل جنس، یعنی تریاکها، چه شد؟ خیلی هم خندیدند. فرمودند: خوب اینها مطالب دیگری جز تأمین نظر پلید خود را درک نمی‌کنند.

از اخبار مهمّ جهان، توافق اقتصادی ده ساله‌ای است بین آمریکا و شوروی. این توافق در یالتا بین برژنف و نیکسون امضاء شد. درمورد محدود کردن سلاحهای اتمی نیز مذاکرات جریان دارد.

پرون دیکتاتور ۷۸ ساله آرژانتین که دو سال است به آن جا برگشته و باز زمام امور را در دست گرفته بود، سخت بیمار شده و زنش ایزابل که یک رقّاصه بود، حالا زمام امور را به عنوان نایب رئیس جمهور و قائم‌مقام او در دست گرفته و عجیب است که مردم آرژانتین چون به پرون علاقمند می‌باشند او را تحمّل می‌کنند. حتّی دست چپیها گفته‌اند تا پرون زنده است دست به عملیّات تروریستی و گریلایی نخواهیم زد. دیگر مسافرت بوتو نخست‌وزیر پاکستان به بنگلادش است که خود او می‌گوید موفّقیّت‌آمیز بود و بنگلادشی‌ها می‌گویند نبود!

دوشنبه ۱۰ تیر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه اظهار مرحمت و خوشوقتی کردند که زود حالم خوب شده. نزدیک دو ساعت شرفیاب بودم، خیلی کارها زیاد جمع شده بود. از مسائل مهمّ این که شاهنشاه فرمودند: نطق دیشب ویلسون نخست‌وزیر انگلیس را در کنگره سوسیالیستها شنیدی؟ عرض کردم: بلی شنیدم. فرمودند: غلطهای زیادی در خصوص قیمت نفت کرده بود که باید پایین بیاید، از کیسینجر تقلید می‌کند. عرض کردم: به هر

صورت حرف ما حساب است. می‌گوییم شما قیمت موادّ ساخته شده را ظرف چند سال اخیر چه قدر بالا برده‌اید؟ قیمت نفت را هم روی آن حساب کنید. فرمودند: گوش شنوا ندارند. عرایض سفیر انگلیس را عرض کردم، از جمله در خصوص ساختمان کارخانه اسلحه‌سازی اصفهان که کار عقب است. هم چنین عرایض سفیر آمریکا را درمورد خرید گندم بانک عمران (چون وسیله برادرش انجام می‌پذیرد) و این که عرض کرد من چون برادرم آلوده است، دست به این کار نمی‌زنم. امّا حق با اینهاست. فرمودند: دستوراتی به دولت دادم. عرض کردم: کار بانک عمران که غلط نبود. فرمودند: قراردادهای مضحک که به هر صورت داشته‌اند یعنی متن قرارداد خط‌خوردگی دارد. عرض کردم: بعید است. فرمودند: دولت این طور می‌گوید. عرض کردم: سفیر شوروی مرا به شام دعوت کرده. فرمودند: قبول کن، با آن که حاضر به اضافه کردن قیمت گاز نشده‌اند. عرض کردم: مجبورند بالأخره قبول کنند، حالا شیر گاز در دست ماست.

درمورد امیرهوشنگ باز مدّتی صحبت شد و خندیدیم. بعد مرخّص شده به کارهای همه روزه و ملاقاتها گذشت...

سه‌شنبه ۱۱ تیر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. قدری صورت شاهنشاه را ملتهب دیدم. از حالشان جویا شدم. فرمودند: باز گرفتار آلرژی شده‌ام، در صورتی که خیال می‌کردم حالا که عسل نمی‌خورم دیگر این گرفتاری پیش نخواهد آمد. عرض کردم: کمتر که شده، آیا اخیراً چه میل فرموده‌اید؟ فرمودند: شاه توت! عرض کردم: بعید می‌دانم که شاه توت آلرژی بدهد، مگر آن که به گرد و خاکهایی که در طول زمان روی آن می‌نشیند آلرژی داشته باشید. فرمودند: به هر حال خیلی ناراحتم. من هم ناراحت شدم و دانستم که امروز پیشنهادهای من اغلب رد خواهد شد. حق هم همین است، آخر یک مرد به این زیبایی و عظمت حیف است که دچار آلرژی و صورت پف‌کرده بشود. من هم چون قلباً این شخص را می‌پرستم، چون یک انسان کامل‌العیار است، واقعاً ناراحت شدم.

با وصف این تمام کارهای گذشته و زمان غیبتشان را عرض کردم: دو ساعت طول

کشید، چون امروز بی‌کارتر بودند. منجمله عرض کردم: موضوع جنگ عمّان را که امر فرمودید زودتر از انتخابات مجدّد انگلیس باید تمام شود (چون ممکن است پس از انتخابات و فتح مجدّد حزب کارگر، جناح چپ جلوی مداخله انگلیسها را حدّاقلّ بگیرد) انگلیسها اطّلاع می‌دهند (یعنی فرمانده انگلیسی قوای خود عمّان) که هرچه بجنبیم زودتر از یک سال دیگر تمام نمی‌شود و چاره هم نیست، چون فصل بارانهای موسمی شروع شده و تا سه چهار ماه دیگر نمی‌توان عملیّات را شروع کرد. بعد هم از شجاعت و جنگی بودن ایرانیان تعریف می‌کنند. فقط می‌گویند سربازان و افسران شما خیلی به تجمّل عادت دارند که با وضع بدبختی عمّان درست درنمی‌آید. فرمودند: آن را که خود ما می‌رسانیم، چرا آنها ناراحت هستند.

درمورد قیمت فروش نفت به اسرائیل، عرض کردم که وقتی در بهمن ما ۴۰۰ هزار تن به قیمت ۱۷ دلار به آنها فروختیم، قرار بود ۱۳۰ هزار تن هم به قیمت ۴ دلار که قبلاً خریده بودند به آنها بدهیم که ندادیم و در این جا حق گله و شکایت با آنهاست. اجازه فرمایند تجدید نظری در قیمت معاملات آنها بشود. فرمودند: عیبی ندارد، ولی با اکراه اجازه فرمودند. درمورد خرید گندم هم باز توضیحاتی عرض کردم. این که دولت عرض می‌کند قرارداد مخدوش بود، صحیح نیست. آخر کار شاهنشاه از این که در این چند روزه وقتشان را تلف کردم و ترتیبات صحیحی فراهم نبود، اظهار عدم رضایت فرمودند. من هم بسیار ناراحت شدم. بعد با ناراحتی مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.

ناهار منزل خواهرم بودم... شب منزل ارتشبد اویسی رئیس نیروی زمینی مهمان بودم. از اخبار مهمّ جهان مرگ پرون رئیس جمهور آرژانتین است.

چهارشنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. باز هم قدری صورت مبارک شاهنشاه را ملتهب دیدم، ولی به روی خود نیاوردم، چون اغلب اوقات لوس‌گریها و احوالپرسی‌های بی‌مورد، بیشتر باعث ناراحتی مریض می‌شود.

دیشب سفیر آمریکا شرفیاب شده بود و پیام نیکسون را تقدیم کرده بود که از مسکو

فرستاده. فرمودند: جواب گرم بدهید، که هر دو را این جا می‌گذارم.[۱] بوتو پیامی عرض کرده بود که دیشب سفیر پاکستان به من داد که هنگامی که از مسکو روز دهم ژوئیه مراجعت می‌کند، بیاید شرفیاب گردد. فرمودند: البتّه بیاید. راجع به تمدید مأموریت امیرخسرو افشار سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن عرض کردم. فرمودند: یک دفعه شده، دیگر نمی‌شود، ولی از او راضی هستیم و احضار او دالّ بر بی‌مرحمتی نیست. کارهای جزئی دیگر عرض کردم...

بعد مرخّص شدم، در دفتر به کارهای جاری رسیدم. جوابهای زیادی برای رؤسای مختلف کشورها باید حاضر می‌شد تهیّه و تقدیم کردم که توشیح فرمایند. چون معاون اداره خارجی من [همایون بهادری] مسافرت می‌رود، می‌خواستم قبلاً حاضر باشد. آقای بهادری مرد ملاّیی است و دیگران نمی‌توانند به این خوبی بنویسند.

ناهار منزل دخترم بودم و بعد از آن با عجله فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو ورود فرمودند. شاهنشاه هم به فرودگاه تشریف آوردند، با همه والاحضرتها.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود جز آن که عرض کردم: مسافرت بوتو به مسکو عقب افتاد، بنابراین به این جا هم نخواهد آمد و عرض معذرت کرده. از اخبار مهمّ جهان اعلامیه نیکسون - برژنف در مسکو است.

پنجشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۳

صبح به اختصار شرفیاب شدم. بیست دقیقه بیشتر طول نکشید. راجع به تشییع جنازه پرون فرمودند: سفیر ما شرکت کند. پرون دیکتاتور آرژانتین مرد بزرگی بود. یازده سال دیکتاتور بود. خواست [اوا] Eva زن محبوب خود را که از سرطان مرد،

۱- پیام نیکسون و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. نیکسون در پیام خود از گسترش روابط ایران و آمریکا و زمینه‌های تازهٔ همکاری دو کشور (به دنبال تشکیل کمیسیون مشترک) یاد و به‌عنوان نمونه به سفر "Chairman Ray" به ایران اشاره می‌کند. شخص مورد گفت و گو دیکسی لی ری (Dixy Lee Ray) بانوی زیست‌شناسی بود که در آن تاریخ ریاست کمیسیون انرژی اتمی آمریکا را به عهده داشت و سپس به ترتیب معاون وزارت امور خارجه و فرماندار ایالت واشینگتن شد. مسافرت او قاعدتاً در رابطه با پیشنهاد آمریکا برای ساختن نیروگاه اتمی برای ایران بود.

Moscow, July 1, 1974

Your Imperial Majesty:

As I have traveled to the Near East and now to the Soviet Union attempting to consolidate new relationships and to nurture those which we have been building over the past two years, I have reflected on how fortunate the United States is to have such a sound and enduring relationship with Iran and how fortunate I am to count personally on Your Majesty's steady friendship.

I am pleased at the work which has begun in our two Governments to identify the areas where new breakthroughs are possible in U.S.-Iranian cooperation and to concentrate on sharpening the focus of our work there. The range of common interests and complementary activities which our two nations pursue is so broad that only this unique approach to moving our cooperation forward is suited to the relationships between us. Chairman Ray's visit was a good example of how such discussions in depth can enrich our relationship, and we look forward to more such specialized discussions.

I am sorry, Your Majesty, that my own travels do not bring us together this spring. You are unquestionably as pleased as I am with the sharp shift in the political direction of the key Arab nations, and I am sure you have understood my need and Secretary Kissinger's over the past few months to devote an unusual amount of time to confirming the judgment of Arab leaders that this shift is justified.

My visit to the Soviet Union is principally an opportunity to enlarge the areas of cooperation which we have begun to plot for ourselves over the past two years as we have moved from confrontation to negotiation and now to developing concrete areas for cooperation. You may be confident that our position on issues affecting the Middle East will remain as I have consistently described it in our conversations.

The constancy of our relationship is a continuing source of gratification, Your Majesty, and I shall follow closely the effort to bring our nations even closer.

Sincerely,

Richard Nixon

3rd July, 1974.

Dear Mr. President,

I thank you very cordially for your letter of 1st July 1974, the contents of which I have noted with particular interest.

It is indeed a source of unbounded satisfaction for me to observe the firm bonds of friendship and co-operation linking Iran and the United States of America together, based as they are on mutual trust and cordial understanding. These relations are continuously being strengthened by our very close and beneficial partnership in various fields of interest to our two countries. The wide range of our common interests and the numerous activities that we are jointly pursuing bear vivid testimony to the unique relationship that has grown between our two countries over the years.

I would like to assure you, Mr. President, how much I appreciate your great personal contribution to the consolidation of our ties and your deep abiding interest and understanding for Iran and its role in the world today. The deep personal friendship that has developed between us is one that I have always highly valued.

I regret very much that it was not possible for you to visit my country this Spring. However, it is with great satisfaction that I have noted the outstanding success of your visits to certain countries of the Middle East and of your current visit to the Soviet Union. I fully welcome the sharp shift that has taken place in the political direction of the key Arab nations and I am sure that this together with your fruitful negotiations with the Soviet leaders which has culminated in a new agreement between the United States of America and the Soviet Union to limit missile defence systems and to make new efforts to restrict offensive nuclear weapons

will pave the way for the achievement of a just and durable structure of peace in the world.

I also deeply appreciate your constant stand on the issues affecting the Middle East and I will be very happy to have the opportunity of discussing with you ways and means of increasing the collaboration between our two countries in diverse domains.

As the Anniversary of the Day of Independence takes place tomorrow, I would like to convey my warmest congratulations to you and the American people and to wish you every happiness and continued success in the admirable work you are doing for your nation.

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi

The Honourable
Richard M. Nixon,
President of the United States of America,
WASHINGTON, D. C.

معاون رئیس جمهور کند، نظامیها کودتا کردند و نگذاشتند[1] البتّه [اوا] Eva هم قبلاً مرد. به هرصورت او را اخراج کردند. ۱۷ سال بعد با رأی ملّت مجدّداً رئیس جمهور شد و به وطن برگشت. چون آرزو داشت در خاک وطن بمیرد. زن دوّم خود را معاون رئیس جمهور کرد که حالا هم رئیس جمهور شده است. به طبقات متوسّط کمک زیاد کرد، آنها هم قدردانی بزرگی از او کردند. البتّه این کارها مطابق ذوق و سلیقه من نیست، زیرا که دنیا را به مسخره می‌گیرم. ولی در عین حال در جای خود قابل تقدیر است، زیرا او با جبر تاریخ جنگید و موفّق شد پس از بیست سال، مطابق میل خود، زنش را باز هم به معاونت رئیس جمهوری برساند و خودش هم به عنوان رئیس جمهور در خاک وطن بمیرد.

فرموده بودند از رئیس شهربانی سؤال کنم علاوه بر مبارزه با قاچاقچیان هروئین، اوامری که درمورد تعقیب معتادین کرده‌اند به کجا رسیده؟ گزارش عرض کردم که کمیسیون مخصوصی مرکّب از چند نفر وزیر مشغول رسیدگی هستند که طرح قانونی تهیّه کنند. فرمودند: راستی فکر کرده‌ایم اعدام قاچاقچیان تریاک کار صحیحی نیست. این همه که اعدام می‌کنیم به جایی نمی‌رسد و در عوض در فرانسه ما را «قصّاب» می‌خوانند. عرض کردم: صحیح است، اعدام حد و اندازه دارد و از آن مسخره‌تر اعدام گرانفروشان است که چندی قبل هم به عرض رساندم. این قانون مسخره است، ولی برای قاچاقچیان هروئین قابل درک و فهم است. هم چنین برای قاچاقچیان [ال.اس.دی] LSD[2] و امثالهم که نسل را منقرض می‌کنند.

درمورد کمیسیون تجدید نظر در قانون برنامه پنجم که در رامسر تشکیل خواهد شد، عرض کردم: در آن موقع علیاحضرت ملکه پهلوی آن جا در کاخ هستند، برای ما از هر حیث (هم از لحاظ کار و هم از لحاظ تفریح) مشکلات فراهم می‌شود. فرمودند: فکری بکن. بعد هم عرض کردم: خدا عمر بدهد به شما، چه کسی تصوّر می‌کرد که در این برنامه

۱- این نوشته درست نیست. اوا پرون در ۱۹۵۲ مرد و خود پرون پس از درگیریهای اقتصادی، ناآرامی کارگران و تکفیر از سوی واتیکان به دنبال یک کودتای نظامی در ۱۹۵۵ برکنار شد. دوران نخستین ریاست جمهوری او نیز از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۵، حدود ۹ سال بود و نه ۱۱ سال.

۲- علم به اشتباه LST نوشته است.

در این مقیاس بزرگ تجدید نظر بشود؟ عرض کردم: دیشب باز بعد از شام چـند نـفری مزاحم شدند و با اعلیحضرت صحبت کردند. چه می‌فرمایید به آنها تذکّر بـدهم یـا نـه؟ فرمودند: نه اینها را خودم خواستم صحبت کنند. بقیه کارهای جاری بود.

بعد مرخّص شدم به جشن استقلال سفارت آمریکا رفتم (چون معاون رئیس جمهور برای عید تولّد شاهنشاه در سفارت ما در واشینگتن حاضر می‌شود)...

ناهار در دفترم مهمان داشتم. بعد از ظهر و شب تمام کار کردم.

جمعه ۱۴ تیر ۱۳۵۳

امروز تمام در منزل به استراحت گذراندم و اتّفاقاً کسی هم مزاحم نشد! نه اقوام و نه دوستان! دخترم ناز و تمام نوه‌ها آمدند و روز بسیار خوب امّا بسیار گرمی بود. موفّق شدم تا اندازه زیادی به نیلوفر شنا یاد بدهم.

سفیر انگلیس از طرف ملکه انگلیس از والاحضرت همایونی که تعطیلات تابستان را امسال به انگلستان تشریف می‌برند، برای بیست و یکم ژوئیه دعوت کرد کـه نـاهار را بـا ایشان بخورند.[۱] نیکسون توسّط سفیر آمریکا پیام دیگری بـرای اعـلیحضرت هـمایونی فرستاده که تقدیم کردم و امر فرمودند جواب داده شود که این جا می‌گذارم.[۲]

متأسّفم که نتوانستم به سواری بروم چون در اثر خوردن ویتامین ب نشیمن‌گاه من جوش زده و مانع سواری است. خیلی خیلی دلم برای اسبم تنگ شده. در عوض عصری دکتر فلّاح آمد و مدّت زیادی در خصوص امور نفتی مرا روشن کرد. فلّاح تازه از اروپـا و آفریقا برگشته. در خصوص یکسان کردن قیمتهای مختلف نفت یعنی قیمت عرضه شده به کنسرسیوم و بازار آزاد برای ما و قیمت عرضه شده و buy back برای عربها پیشنهادات معقولی دارد که فردا به عرض می‌رسانم. هم چنین در خصوص گرفتن گاز از ذغال سنگ به صورتی که خیلی به صرفه نزدیک است، تقریرات یک پروفسور آمریکایی را می‌گفت که

۱-گزارش علم به پیوست است.

۲- پیام نیکسون که مانند پیام چند روز پیش او تأکید زیادی روی دوستی و پشتیبانی ایران می‌کند، به پیوست است.

خیلی جالب بود. فردا عرض می‌کنم شرفیاب شود و به عرض برساند.

شنبه ۱۵ تیر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم و جوابی که برای نیکسون تهیّه کرده بودم تقدیم داشتم. پسندیدند. کمی پس و پیش فرمودند ولی مجموعاً آن را پسندیدند. بعد فرمودند: چه طور است من قدری از مسافرت خودم به فرانسه و احساسات خودم را درباره اروپا بنویسم که فقط جواب به مطالب او نباشد. به علاوه لابد انتظار دارد وقتی او به ما این همه اطّلاعات می‌دهد ما هم به او اطّلاعاتی بدهیم. عرض کردم: بسیار عالی است. پس یک قسمتی دیکته فرمودند.[1] در این حین در باز شد، والاحضرت همایونی تشریف آوردند. مدّتی شاهنشاه با کمال خونسردی جواب سؤالات ایشان را دادند. ماشاءالله پسر باهوش و درخشانی است.

من برخلاف همیشه که هیچ وقت مداخله و فضولی در امور داخلی شاهنشاه نمی‌کنم، خوشمزگی کرده، به عرض رساندم که آیا والاحضرت می‌دانند که توسّط ملکه انگلیس برای ناهار دعوت شده‌اند؟ شاهنشاه فوری اشاره فرمودند که چیزی نگو. بعد هم با سؤالاتی حواس ایشان را پرت کردند. بعد که والاحضرت تشریف بردند، فرمودند: هیچ وقت به رضا نمی‌توانیم چیزی را تحمیل بکنیم. اگر از حالا بگوییم، اصرار خواهد کرد که نمی‌روم. ولی در لندن وقتی به او بگویند که جزء برنامه است و برای کشور لازم است که قبول بفرمایید، فوری قبول می‌کند و خوب هم از عهده برمی‌آید. عرض کردم: از این فضولی خودم معذرت می‌خواهم. فرمودند: نه! چیزی نیست، خبر نداشتی. بعد هم فرمودند: بگو که نه والاحضرت همایونی، نه والاحضرتها حق ندارند همین طور در اتاق مرا

۱- پاسخ شاه به نیکسون به پیوست است. در این پیام شاه به سفر اخیر خود به فرانسه اشاره کرده و خاطرنشان می‌کند که اروپای غربی می‌تواند روی تأمین نفت و گاز مورد نیازش از سوی ایران اطمینان داشته باشد و می‌افزاید «امنیّت منطقه‌ای اروپا، از امنیّت منطقهٔ ما جداناپذیر است. سرنوشت و ثبات اروپا به اندازه‌ای برای ما حیاتی است که همهٔ مساعی خود را برای کمک به دولتهای فرانسه، انگلیس و ایتالیا به منظور کاهش گرفتاری اقتصادی آنها به کار خواهم برد.» شاه همواره آرزو داشت به نحوی ایران را به پیمان ناتو نزدیک کند و یا شاید روزی بتواند عضو این پیمان شود. تأکید او روی همبستگی منافع ایران و اروپای غربی از این دید نیز شایان توجّه است.

شماره ________

تاریخ ________

پیوست ________

دربار شاهنشاهی

۱۲ - ۴ - ۵۳

پیشگاه بزرگوارم

دیشب سفیر انگلیس به غلام تلفن کرد که ملکه انگلیس از اعلیحضرتین همایونی [illegible]

دعوت [illegible] روز ۲۵ ژوئیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۰:۳۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

غلام هم جواب دادم که بعد جواب عرض خواهم داد

[illegible]

[illegible]

البته با سر قبول کرد

July 4, 1974

Your Imperial Majesty:

As I conclude my visit to the Soviet Union, I want you to know particularly that our position and strategy in relation to the Middle East remain as we have consistently described them to you in recent months.

The Soviets pressed hard for immediate resumption of the Middle East Peace Conference in Geneva. While we of course agreed to cooperate in the early resumption of the work of the Conference, I explained that we interpret "early resumption" to mean no earlier than September. I also made clear that we would continue to choose the negotiating procedure for each issue in the light of judgment on what is most likely to produce results. General Secretary Brezhnev acknowledged that bilateral consultations would be expected to continue. It is our strong view that we must maintain the negotiating momentum we have established.

I also maintained the position that we cannot move to an Arab-Israeli peace settlement all in one step or in one meeting of the Geneva Conference. It remains our firm view that it is essential to formulate the issues at any given time in such a way that they can be handled politically by those negotiations. This approach also requires that careful attention be

given to the timing of the negotiations on each issue so that forcing an issue prematurely will not paralyze the negotiation and so that time can be taken to build political support for each decision that must be made. The Soviets also pressed for formal participation of the Palestinians in the Conference from the outset. Our position has consistently been that this issue must be discussed at the Conference. The language on participation in the U.S.-Soviet communique signed at the end of my visit is the same language agreed to by all members of the Conference in December as a basis for their own participation in the Conference. This issue will have to be dealt with but timing will be critical.

I believe that we leave Moscow with the foundation for the continued pursuit of peace in the Middle East firmly intact. We will continue to cooperate with the Soviet Union, and we will continue our own intensive effort to advance the negotiations which have been launched.

Again may I say, Your Majesty, what a satisfaction it is to count on your friendship and Iran's steady support in the pursuit of peace.

Sincerely,

Richard Nixon

در ساعات رسمی باز بکنند و برای خودشان بیایند به داخل اتاق. باید قبلاً اجازه بگیرند، بعد بیایند و این مقرّرات هم از همین امروز اجراء بشود. عرض کردم: اطاعت مـی‌کنم و بسیار هم خوب است که معنی دیسیپلین را از حالا بدانند.

نطق ویلسون را ملاحظه فرمودند (متن این نطق را سفیر انگلیس برایم فرستاده بود، به طور رسمی). عرض کردم: استدعا می‌کنم شاهنشاه بخوانند، چون حائز اهمّیّت است و خوب هم حرف زده...

البتّه امروز خاطر شاهانه از بارندگی شدید سراسر شمال که بی‌نهایت مفید به زراعت برنج و پنبه است بی‌نهایت خوشوقت بود. می‌فرمودند: اقلاً پانصد ملیون تومان تـفاوت معامله است. نه تنها این تفاوت بلکه خرسندی و خرّمی مردم هـزاران مـلیون مـی‌ارزد. هوای تهران هم خیلی سرد شده.

ترکها کشت تریاک را از سر گرفتند و آمریکا کمکی را که از این بابت به ترکیه می‌کرد، در حدود ۱۰ ملیون دلار، قطع کرد. ممکن است ۱۵۰ ملیون دلار کمک نظامی خود را هم قطع بکند. سفیر خود را هم فرا خوانـد. دولت تـرکیه بـه آنـها گـفت: چـون در انـتخابات به مردم قول داده بودیم و حالا پیروز شدیم نمی‌توانیم زیر قول خودمان بـزنیم. حـرف کاملاً حسابی است.

یکشنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۳

مقدار زیادی کارهای دانشگاهها را عرض کردم و اقداماتی کـه از طـرف وزارت عـلوم به عمل می‌آید که اختیارات فوق‌العادّه هیئتهای امناء دانشگاه پهلوی و دانشگاه آریامهر را کم کنند و قانونی در دست تنظیم دارند که این نظر را تأمین کنند. فرمودند: قانون را بخواهید که من ببینم، قبل از آن که به مجلس می‌دهند.

جواب نامه سفیر انگلیس را که دیکته فرموده بودند تقدیم کردم که باید من امـضاء کنم. تصحیح کرده و فرمودند که به سوابق نطقهای من در این زمینه هم اشاره کن. بقیه کارهای جاری بود، مقدار زیادی کارهای آستان قدس رضوی و غیره. البتّه از باران دیشب تهران و هم چنین مازندران فوق‌العادّه خرسند بودند. دیشب در تهران توفان و رعد و برق

6th July, 1974.

Dear Mr. President,

It gives me pleasure to acknowledge receipt of your letter of 4th July 1974 informing me of your discussions with Mr. Leonid Brezhnev, Gen Secretary of the Communist Party of the U.S.S.R. in connection with the Middl East, which was presented by your Ambassador in Tehran.

I am in full accord with your views that the question of establishing peace in the Middle East should be pursued systematically and that the essential of maintaining the negotiating momentum with the U.S.S.R. in this regard is a prime factor which cannot be overlooked.

Indeed, the fundamental and vital issue in the resolution of this problem is the question of Palestine and the Palestinians. Any prediction in this matter is difficult unless all countries concerned and the Palestinians them selves, collectively and earnestly endeavour to cooperate in its resolution. Therefore, this matter in itself is an issue to be put forth for discussion at the Geneva Conference. However, the exact timing when the countries who are dire or indirectly involved in the consequences of its resolution will be prepared to participate in these discussions, is a matter which you, in your wise judgement foresight, will come to discern in due course.

Mr. President, your recent visit to the U.S.S.R. and the exchange of views held with the leaders of that country was a most fruitful and beneficial step not only towards the attainment of peace in the Middle East but also towards the maintenance of peace throughout the world. Your Excellency's endeavours have opened a new vista in the history of politics which can rightly b called the chapter of " Negotiation " for the Resolution of International Problem and which replaces the former chapter of confrontation.

I earnestly hope and pray that you will meet with marked success in the achievement of these high and humane ideals aimed at securing international peace and friendship among nations.

I consider of special value Mr. President, your personal friendship and the warm sentiments which you have always extended to me and I should like you to know that it is of special significance for the Iranian nation to enjoy the friendship and support of the American people; while at the same time, we should also like you to know that we fully support your efforts in establishing lasting peace based on honour. Furthermore, with reference to my most recent visit to France, I would like to note that because of our assured supply of energy in terms of oil and natural gas to Europe, the regional security of Europe is inseperable from that of our own part of the world. The fate and stability of Euro

is so vitally important to us that we will try our best to assist the French, the British and the Italian governments in alleviating their economic difficulties.

Please accept, Mr. President, my warmest and most amicable sentiments together with my best wishes for your continued good health, happiness and success, and the ever-increasing prosperity of the American People.

Sincerely,

The Honourable
Richard M. Nixon,
President of the United States of America,
Washington, D.C.,

شدیدی شد و تا صبح باران آمد. هوا فوق‌العادّه سرد شده است.

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم.

سر ناهار رفتم، عبدو دیوف نخست‌وزیر سنگال شرفیاب بود.[1] مرد معقول کم‌حرفی بود، ولی نادان نبود. قد بسیار بلندی دارد. صحبتها تمام دربارهٔ پیشرفتهای ایران دور می‌زد... بعد در دفتر به کارهای آستان قدس دو ساعتی رسیدگی کردم. سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود.

دوشنبه ۱۷ تیر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. کارهای اداری زیادی را عرض کردم، منجمله دستخط شاهنشاه در جواب اعلام ریاست رئیس جمهوری جمهور برزیل، و تعیین تاریخ تشریف‌فرمایی به مصر برای ۱۱ ژانویه و بعضی پولها که والاحضرتها خواسته بودند. چهار ملیون تومان قیمت منزل والاحضرت شاهدخت فاطمه که در جوار کاخ نوشهر قرار می‌گیرد و باید خراب شود، عرض کردم: دولت حاضر است بدهد. فرمودند: دولت غلط می‌کند، در زمین و منزل من است باید خودم پولش را بدهم. پولهایی هم والاحضرت شهناز خواسته‌اند برای تعمیر منزل و سایر احتیاجات خودشان، در حدود سه ملیون تومان مرحمت کردند. خیلی خوشحال شدم که نظر شاهنشاه نسبت به والاحضرت شهناز به‌کلّی تغییر کرده است. درست است که رویّه والاحضرت و شوهرشان به‌کلّی تغییر کرده و به هر حال جهانبانی از هیپی‌گری درآمده و دیگر استعمال [موادّ مخدّر] drug نمی‌کند، ولی باید بگویم علیاحضرت شهبانو در بهبود روابط سهم به سزایی داشته‌اند.

عرایض فلّاح را درمورد نرخ فروش نفت و مسئله استخراج گاز از ذغال عرض کردم. فرمودند: بگو به شمال بیاید گزارش بدهد.

علیاحضرت فرموده بودند در زمینهای اقدسیّه یک مهمانسرا برای مهمانان خارجی

۱- عبدو دیوف (Aabdo Diouf) پس از کناره‌گیری لئوپولد سنگور در ۱۹۸۱، به ریاست جمهوری سنگال برگزیده شده تا سال ۲۰۰۰ در این مقام باقی ماند.

بسازیم. وقتی به عرض رساندم، با عصبانیّت رد کردند. موضوع این است که علیاحضرت با ساختمان کاخ برای خودشان، نمی‌دانم به منظور دماگوژی یا واقعاً قلباً، مخالفت دارند و شاهنشاه از این امر ناراحت هستند. فرمودند: به علیاحضرت بگو باید برای خودمان کاخ بسازیم و این کاخ نیاوران را برای مهمانها بگذاریم. همین و بس! آن قدر عصبانی شدند که من دیگر نتوانستم بپرسم کاخ خودتان را کجا و چه جور می‌خواهید بسازید؟ باز مقداری به کاغذهای خوب و خبرهای بهجت‌افزا پرداختم. آخر این وجود مقدّس پولاد نیست که دائماً تحمّل بار بتواند بکند. قدری شکایت فرمودند که باز کسالت دارم و وضع اسافل اعضاء نامرتّب و دارای سوزش است. عرض کردم: به احتمال قوی همین حالت به اصطلاح گرمی و به اصطلاح امروز آلرژی شاهنشاه است. چیز دیگر نمی‌تواند باشد...

قرار بود یک دعوت عمومی از نمایندگان طبقات مختلف برای چای در پیشگاه اعلیحضرتین در سعدآباد بکنم. صورتی تقدیم کردم که نمایندگان کشاورزان، دانشجویان، سپاهیان ممتاز، تجّار، اصناف، استادان دانشگاهها، [قلم‌زن‌ها] craftsmen و غیره و غیره باشند. فرمودند: چه جور انتخاب می‌کنی که باعث رنجش نشود، چون عدّه هر طبقه خیلی زیاد است. عرض کردم: مطالعه می‌کنم.

بعد مرخّص شدم. نخست‌وزیر سنگال را پذیرفتم. نشان تاج از طرف شاهنشاه به او دادم. خیلی تحت تأثیر شاهنشاه قرار گرفته و بسیار خوب جواب مرا داد.

بعد از ظهر در منزل کار کردم. ناهار منزل مادرزنم بودم. واقعاً این مهمانیها برای من کشنده است، چون هر کجا که می‌روم، مادرزن و خواهر و دوست و قوم و خویش یا در کاخ هر جا که هستم یک عدّه ردیف آماده‌اند که یقه مرا بچسبند و هر کس چیزی از من بخواهد. من هم بنا بر مقام و شغل خودم باید تحمّل آن را بکنم. امّا واقعاً ساییده می‌شوم.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان مسافرت رئیس جمهور سوریه بعد از سی سال قطع رابطه، به آمریکاست که امشب اعلام شد. دیگر باز هم طغیان ارتش در اتیوپی است که تمام بستگان و نزدیکان امپراتور را گرفتند. فقط به خودش احترام گذاشتند و تا حالا توقیفش نکردند. و دیگر موضوع مسافرت کیسینجر به همه پایتختهای اروپاست که آنها را در

جریان مذاکرات مسکو بگذارد و ضمناً راجع به قیمت نفت با آنها گفتگو کند. سیمون وزیر خزانه‌داری آمریکا هم برای مذاکره با اعراب در جهت تقلیل قیمت نفت به خاورمیانه سفر خواهد کرد. بعید نمی‌دانم آمریکاییها به هر صورت با ما سرشاخ بشوند و خواهند شد. با روسها هم که بر سر قیمت گاز درافتاده‌ایم!

سه‌شنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۳

صبح دو سفیر شرفیاب شدند، سفیر استرالیا و سفیر ژاپن، و استوارنامه تقدیم کردند. سفیر ژاپن به زبان فرانسه نطق کرد، جای تعجّب شد.

بعد من خیلی به اختصار شرفیاب شدم. ترتیب شرفیابی وزراء خارجه حبشه، سودان و هلند را در شمال دادم. فرمودند: به جای نوشهر بروند رامسر، در آن جا شرفیاب شوند. علیاحضرت ملکه پهلوی هم آن جا تشریف دارند. شاهنشاه فرمودند: یکی دو دفعه بی‌جهت می‌رویم که بعد هم بتوانیم برای رامسر رفتن بهانه داشته باشیم. عرض کردم: صحیح می‌فرمایید! چند نامه و تلگراف خارجی منجمله دستخطی به پادشاه عمّان، سلطان قابوس، توشیح فرمودند که البتّه خیلی گرم و برادرانه بود. بعد در رکابشان به فرودگاه رفتم. در راه صحبت فرمودند که به حمدالله نتیجه تجربه‌ها هیچ نشان نداده و خیلی اسافل اعضاء سالم است شاید در نتیجه یبوست زیاد ناراحت می‌باشد. عرض کردم: چه بهتر! و مدّتی از این مقوله گفتگو شد تا به شهر رسیدیم.

از اخبار مهمّ جهان فعّالیّت شدید کیسینجر برای امنیّت اروپاست که مسئله نفت را هم با آن مخلوط کرده است و می‌خواهد در پایین آوردن قیمت نفت توفیق حاصل کند...

در فوتبال دنیا هم بالأخره آلمان غربی برنده شد. هلند و آلمان به آخر رسیدند و هلند مغلوب شد، روی یک گل!

شاهنشاه امروز اجازه فرمودند که از ملکه مادر انگلیس برای نیمه دوّم آوریل سال آینده دعوت کنیم که به ایران بیاید.

بعد از ظهر سواری رفتم خوب بود. شب تمام در منزل کار کردم.

چهارشنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۳

امروز شاهنشاه تشریف ندارند و به شمال تشریف برده‌اند ولی کارهای جاری من در جریان است. طبق معمول صبح عدّه‌ای را در منزل راه انداختم، بعد بـه دفـتر آمـدم. در دفتر هم پذیرایی داشتم، منجمله سفیر آمریکا به دیدنم آمد. شرح ملاقات او را فوری با عریضه عرض کردم و با هواپیمای مخصوص به شمال فرستادم.[۱] جوابهایی که فرموده‌اند ضمیمه است و این جا می‌گذارم.

مطلب مهمّ دیگری نبود...

بعد جلسه هـیئت امـناء دانشگـاه آریـامهر بـود. در هـمین بـین هـم وزیـر خـارجـه، [عبّاسعلی] خلعتبری، را ملاقات کردم و اوامر شاهنشاه را ابلاغ نمودم.

در هیئت امناء دانشگاه آریامهر طرح موقت تحقیقاتی که باید در دانشگـاه آریـامهر به وجود بیاید به تصویب رسید. امروز بنت[۲] معاون خزانه‌داری آمریکا هـم حـرفهای پـر معنی زده است که دیر یا زود باعث برخورد ما خواهد بود. معلوم نیست آمریکاییها دارند چه می‌کنند. کیسینجر به جایی رسیده که خیال می‌کند آن چه می‌گوید و فکر می‌کند صحیح است و هیچ کس را یارای مقاومت با آن نیست. البتّه موفّقیّتهای چشمگیری هم در خاور دور و خاورمیانه داشته است. حالا که سیاست نفتی او با کنفرانسی که چهار ماه قبل راه انداخت که کشورهای مصرف‌کننده را در قبال تولیدکننده متّحد سازد، شکست خورده است، قطعاً دست بردار نخواهد بود...

از اخبار مهمّ جهان یکی لغو [تحریم صدور] embargo نفت از طرف اعراب به هلند است. دیگر رفتن کیسینجر به دادگاه، که شخصاً رفت و البتّه تا حد زیادی باعث تخفیف سختگیریهای خودخواهانه دادگاههای آمریکا می‌شود (گو این که مربوط بـه واتـرگیت نیست و مربوط به شهادت درباره کسانی است که رفتند در محکمه طـبیب روانشـناس

۱- گزارش علم به شاه پس از این یادداشت آمده است.

۲- جک فرانکلین بنت (Jack Franklin Bennett)، اقتصاددان، در زمان مورد اشاره معاون وزارت خزانه‌داری آمریکا بود. سابقهٔ کار در چندین شرکت نفتی داشت و پیش از پیوستن به کابینهٔ نیکسون، میان سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱، نایب رئیس شرکت نفت اسو اینترنشنال (Vice President, Esso International) بود.

ببینند از الزبرگ جاسوس اسناد پنتاگون می‌توانند سندی به دست بیاورند یا نه). دیگر اظهارات سفیر شوروی است دربارهٔ حل مسئله نفت به صورت دوستانه... و دیگر جواب ما به اظهار بنت معاون خزانه‌داری آمریکا می‌باشد.

[متن گزارش علم به شاه. نامه سفیر آمریکا به علم و دستور شاه در حاشیه صفحهٔ دوّم نامه در صفحات بعد است]

۱۹ تیرماه ۱۳۵۳

پیشوای بزرگ من،

صبح امروز سفیر آمریکا از غلام وقت فوری خواست و به دیدنم آمد. وقتی آمد گفت: آمده‌ام به تو بگویم که کیسینجر مرا خواسته است که برای پاره‌ای مذاکرات به واشینگتن بروم. آمدم توسّط تو به پیشگاه مبارک همایونی گزارش بدهم که اوّلاً چون حالا دو سفیر ما در ترکیه و سودان بر سر مسئله تریاک و محاکمه فدائیین احضار شده‌اند، احضار من تعبیر و تفسیری نشود. ثانیاً بگویم که برای کارهای جاری و [مشروع] legitimate هست! خوشبختانه در این چند روزه کار مهمّی ندارم، یعنی ملاقاتی ندارم که اگر به هم بخورد، مردم بپرسند چرا به هم خورد. حتّی خواستم فردا پنجشنبه بروم، چون پنجشنبه شب یک مهمانی به افتخار دکتر اقبال هست و من هم دعوت دارم، فکر کردم بمانم و آن جا هم بروم، بعد صبح روز جمعه حرکت کنم.

مطلب دیگر من اینست که نوشته‌ام و به تو می‌دهم (ضمیمه است) در خصوص تقاضای بحرین دائر به برچیده شدن پایگاه آمریکا. این کار به ما خیلی صدمه می‌زند. نه تنها به ما بلکه به شما و به تمام خلیج فارس لطمه می‌زند. ما خیلی میل داریم که حتّی‌الامکان کمکی به ما بشود. پرنس فحد[1] به ما قول داده است که به طور خصوصی با بحرینیها صحبت کند ولی تاکنون هیچ خبری نشده. البتّه می‌دانی که عربها یک چیزی می‌گویند و یک چیز دیگر عمل می‌کنند. غلام

۱- [در متن اصلی به همین صورت آمده و ضبط درست این نام «فهد» است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

گفت: شاهنشاه من همیشه فرموده‌اند که خلیج فارس باید از قوای خارجی مصفّی شود ولی این در صورتیست که روسها این رعایت را بکنند که با این وضعی که در عراق پیش گرفته‌اند خیلی بعید به نظر می‌رسد که چنین رعایتی بنمایند.

گفت: در نامه نخواستم تقاضای کمک بکنم و به آن صورت نوشتم. ولی خودم آوردم نامه را به تو بدهم که بگویم تا چه حد ما به این مسئله اهمّیّت می‌دهیم و اگر شاهنشاه کمک بفرمایند فوق‌العادّه ممنون می‌شویم. غلام گفت: اگر بحرینیها زیر بار هیچ جور توصیه نرفتند چه خواهید کرد؟ گفت: مسئله خیلی مشکل می‌شود، چون قطر که قطعاً توافقی نمی‌کند، شیخ‌نشینها هم هنوز دولت قابل اطمینانی با هفت نفر عضو نشده‌اند که بتوانند تصمیمی بگیرند.[1] عربستان هم وقتی بحرین چنین کاری کرد، نخواهد توانست عملی بکند. تنها راه‌حل این است که بحرین موضوع را به خصوص با تحوّلات اخیر خاورمیانه و طرفداری آمریکا از اعراب و رویّه مصر و سوریه نسبت به آمریکا مسکوت بگذارد.

غلام گفت: البتّه موضوع را به عرض خاکپای همایونی می‌رسانم. البتّه خیلی میل داشت قبل از حرکت شاید اطّلاعی از تصمیم شاهنشاه پیدا کند که غلام قول نداد. ضمناً می‌گفت: تا آن جا که اطّلاع دارد، امیر و ولیعهد موافق باقی ماندن پایگاه می‌باشند، ولی وزیر خارجه دو طرفه بازی می‌کند و رویّه صریح و مطمئنی ندارد و نمی‌گذارد که اینها تصمیم بگیرند و می‌گوید از مجلس بیم دارد.

این خلاصه مذاکرات بود که به عرض خاکپای مبارک رسید. وقتی خواست برود، غلام گفت: یک مشورتی می‌خواهم شخصاً با شما بکنم، چون دیروز شاهنشاه به من فرمودند: معلوم نیست آیا کسالت رئیس جمهور قابل آن هست که از ایشان احوالپرسی بشود؟ و آیا احوالپرسی باعث تشویش پرزیدنت نخواهد شد؟ اینها قابل مطالعه است. این است که من، حالا که دیدنم آمدید، از فرصت

۱- منظور امارات متّحدهٔ عربی است که هفت شیخ‌نشین ابوظبی، دوبی، شارجه، عجمان، امّ‌القوین، رأس‌الخیمه، و فجیره عضو آن می‌باشند.

استفاده می‌کنم از شما می‌پرسم آیا نظری می‌توانید بدهید؟ قدری فکر کرد و بعد گفت: فکر می‌کنم به هر صورت پرزیدنت خیلی خوشحال بشود، منتها به صورتی باشد که حالا که بحمدالله کسالت رفع شده است. غلام یک پیش‌نویس تهیّه کرده که به عرض مبارک می‌رسد و ضمیمه است. در صورتی که مورد تصویب ذات اقدس شهریاری باشد، به توشیح مبارک خواهد رسید.

راجع به آمدن سیمون به اروپا و مصر و عربستان سؤال کردم که منظورش چیست. گفت: حقیقت این است که می‌خواهند سیمون یک تجربه پیدا کند! غلام گفت: در روزنامه‌ها خواندم که برای تشویق عربستان در سرمایه‌گذاری در آمریکا می‌باشد. گفت: ممکن است چنین نظری هم داشته باشد. گفتم: پس چرا به اروپا می‌رود؟ آیا می‌خواهد امنیّت اروپا را با قیمت نفت مرتبط سازد؟ گفت: فکر نمی‌کنم چنین مسئله[ای] در میان باشد، چون قیمت نفت به عوامل گوناگونی بستگی دارد که مهمّترین آن موضوع طرز مشارکت عربستان با آرامکو می‌باشد. بعد هم [قیمت] buy back کشورهای عرب است و بعد هم مسئله اوپک. و به هر صورت قول می‌دهم وقتی برگردم، تو را کاملاً راجع به این مسئله با کمال راستی و درستی آگاه سازم. آخر که می‌رفت، از غلام پرسید: آیا شاهنشاه جواب آخرین پیام پرزیدنت را مرحمت فرمودند؟ گفتم: بلی به‌گرمی هم مرحمت فرمودند.

فکر می‌کنم می‌خواست از مضمونش مطّلع باشد که چون غلام اجازه نداشت به روی خود نیاورد. حالا اگر اجازه مرحمت می‌فرمایید قبل از حرکت بدهم ببینند والّا که هیچ لازم نیست. بسته به امر مطاع مبارک شاهنشاه محبوب معظّم من خواهد بود. بیش از این قدرت جسارت ندارد و با تمام قلب پابوس است.

غلام خانه‌زاد - علم

تلگرافی هم به احوالپرسی فرانکو تهیّه شده و ضمیمه است که اگر مورد پسند بود، توشیح خواهند فرمود.

پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۵۳

صبح باز هم به کارهای جاری گذشت. دکتر رام رئیس بانک عمران پیش من آمد که دولت می‌خواهد از این پرونده خرید گندم استفاده دیگری بکند و نشان بدهد که بانک در این معامله استفاده کرده است. به این جهت خواسته که فروشندگان پرونده خرید و فروش را نشان بدهند. من گفتم: چه مانع دارد، بگو نشان بدهند، البتّه بانک که عامل خرید بود، برای رضای خدا که این کار را نکرده، برای منفعت بوده است. گفت: بدون اجازه شاهنشاه می‌ترسم چنین دستوری بدهم. گفتم: عریضه عرض می‌کنم، فوری برو شمال و مطلب را به عرض شاهنشاه برسان. همین کار را کردم و رفت.

از اخبار مهمّ داخلی ما انفجار لوله گاز ما در نزدیکی رشت می‌باشد که جریان گاز را قطع کرد. البتّه تصادف بود! و به هر حال گاز تا دو هفته قطع خواهد بود. جلوی تصادف را که نمی‌شود گرفت! خوب بود که دستگاههای خودکار به موقع جریان گاز را قطع کردند وگرنه حریق بزرگی ایجاد می‌شد و جنگلهای سرسبز مازندران و گیلان می‌سوخت.

عصری سواری مفصّلی رفتم. تقریباً دو ساعت و ربع تاخت و تاز کردم. هوا هم گرم بود. امشب آن قدر آب می‌خورم که می‌ترسم بترکم.

جمعه ۲۱ تیر ۱۳۵۳

تمام در منزل ماندم. مقدار زیادی با نوه‌ها بازی و شنا کردم و عکس گرفتم.

عصری فقط وکیل مدافع مرحوم منیژه حجازی را پذیرفتم. چون منیژه حجازی بی‌تقصیر و به طرز فجیعی در بهمن ماه گذشته کشته شد. دوست رودابه دختر من بود و بسیار دختر خوبی بود. شرح ماوقع را که وکیل مدافع او گفته و در روزنامه آمده این جا می‌گذارم. عکسهای خصوصی او را هم که پیش من است و واقعاً انسان متأثّر می‌شود این جا می‌گذارم.[1] بشر از هر حیوانی درنده‌تر و خطرناک‌تر است و این... پدرسوخته یک حیوان به تمام معنی بود.

۱- برش روزنامه و عکسهای مورد اشاره در پرونده علم موجود است.

[یادداشت شنبه ۵۳/۴/۲۲ حاوی هیچ مطلب ارزنده‌ای نبود و حذف شد].

یکشنبه ۲۳ تیر ۱۳۵۳

صبح به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. ناهار را هم در حضور شاهنشاه خوردم. بعد از ظهر کارهایم را نزدیک دو ساعت عرض کردم. موضوع نیکسون را عرض کردم که وضع او دارد خیلی خراب می‌شود. شاهنشاه فرمودند: باید پشت سر این مسئله یک امر دیگر باشد که این طور او را سرازیر کرده‌اند. عرض کردم: ممکن است یهودیها باشند. فرمودند: خیر تصوّر نمی‌کنم. من فکر می‌کنم که این را [سیا] CIA و صاحبان صنایع و یک عدّه مردم متنفّذ نشناخته اداره می‌کنند. همین‌ها کندی را کشتند و بعد هم معلوم نیست با نیکسون چه حسابی دارند. عرض کردم: تصوّر می‌فرمایید اینها این قدر با فهم و شعور باشند که برای اداره کشورشان و البتّه دنیا این اندازه فکر بکنند؟ فرمودند: این فکر من و شاید [امید بی‌پایه] wishful thinking من باشد و خدا کند که این طور باشد وگرنه کارها خیلی بی‌بند و بار است و اتکّاء دنیای آزاد هم بر آب!

راجع به آمدن پادشاه یونان عرض کردم که علیاحضرت اصرار می‌فرمایند هواپیمای مخصوص بفرستیم، چه لزومی دارد؟ فرمودند: چون علیاحضرت می‌فرمایند بفرست، ولی این آقا دیگر شانسی ندارد. عرض کردم: آمریکاییها اعتنایی به او ندارند. فرمودند: برای این است که می‌ترسند اگر آن جا دیکتاتوری نظامی جای خود را به حکومت [بر پایه قانون اساسی] constitutional بدهد، کار از دستشان خارج بشود و به دست چپها و کمونیستها بیفتد و صحیح هم هست.

راجع به خرید گندم باز عرض کردم که امروز دکتر رام را فرستادم که آن تقاضای دولت را عرض کند و ببینم که چه امر می‌فرمایید. فرمودند: وقتی وزیر اقتصاد آمد به او گفتم: شما اگر می‌خواهید سوابق خرید بانک عمران را ببینید، من هم به بانک عمران دستور می‌دهم سوابق خریدهای شما را ببینند. آن قدر دستپاچه شد که خنده‌ام گرفت، هرچند توانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم.

Tehran, July 10, 1974

Dear Mr. Minister:

As a result of the tensions generated by the October 1973 Arab-Israel war, the Government of Bahrain informed the United States that it wished to terminate the agreement for homeporting the flagship of Commander, Middle East Force, in Bahrain. Under the terms of that agreement, a year's notice is required for its termination to take effect. Therefore, unless revoked, Bahrain's request to end the agreement would take effect in October 1974.

Senior officials of the Government of Bahrain have indicated that they regret the decision, which was taken at a time of high emotion, to give the United States a notice of termination of the agreement. Although they would like to reverse that decision, they find it somewhat difficult to do so in the context of Bahrain's internal politics. For reassurance, these officials have expressed an interest in the views of Bahrain's neighbors, particularly Iran and Saudi Arabia. We have approached Saudi Arabia on this matter.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

As Iran is aware, Bahrain has recently been disturbed by serious labor difficulties and the activities of other radical elements on the island. We feel that the precipitate withdrawal of the Middle East Force at this time would have the effect of encouraging radical forces in Bahrain and placing the Government of Bahrain under greater pressure to make further concessions to these radicals. The small, symbolic presence of Middle East Force in Bahrain tends to reinforce the authority of the Government of Bahrain and to reflect United States interests in its stability.

Iran is also aware that the USSR continues to be actively involved in the development of the Iraqi Navy. The Soviets are providing the Iraqi Navy with significant equipment, including two additional OSA-class patrol boats during the past six months. A Soviet repair ship has been stationed at Basra for the past two months and there have been frequent port calls by Soviet ships to Basra and Om Qasr. These visit appear to be used for logistical support purposes for Soviet ships operating in the Persian Gulf and Indian Ocean. During recent months there has been a permanent Soviet patrol at the Strait of Hormoz. At present, a Soviet mine sweeper is located in those waters; for a month during May - June an intelligence collection vessel was located there. Were Middle East Force required to leave Bahrain, the United States would find it difficult to provide the continuing presence which emphasizes for the USSR United States interests in the area.

The United States hopes that Iran will agree that it is in the best interests of our countries

وزیر خارجه به سفیران
در بحرین این مطلب
[illegible]
[illegible]
در عراق و [illegible]
منطقه [illegible]
[illegible]
به نظر ما [illegible]
[illegible]
و امریکا به نفع ما
نخواهد بود این مطلب
را در بحرین به اطلاع برسانند

for Middle East Force to remain in Bahrain as
a factor for stability in this region, as well
as a brake on Soviet and radical aspirations.
We would welcome the view of Iran on this matter.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

بقیه کارهای جاری بود که عرض شد. بعد از آن حضور علیاحضرت شرفیاب شدم، راجع به تشریف بردن والاحضرت همایونی به زئیر برنامه چیدم، همچنین یک برلیان که رئیس جمهور زئیر برایشان فرستاده بود تقدیم کردم.

وقتی برگشتم، وزیر مختار آمریکا دیدنم آمد. باز از قول سیمون معاون خزانه‌داری آمریکا Banker Magazine شرحی نوشته بودند که به شاهنشاه ما اسائه ادب کرده بود. از سیمون تلگرافی آورد که چنین چیزی نگفته.[1] من خیلی عصبانی شدم و به او و سیمون فحش دادم و گفتم که اصلاً حوصله شنیدن این مزخرفات را ندارم. به التماس افتاده که خواهی دید به زودی در همین مجلّه سیمون تکذیب می‌کند. گفتم: ببینم و تعریف کنم.

۵۳/۴/۲۳

پیشوای بزرگ من،

عصری که غلام مراجعت کرد میکلاس وزیر مختار آمریکا تلفن کرد که کار خیلی خیلی فوری دارد و ناچار است که شخصاً غلام را ببیند. به او وقت دادم، آمد یادداشت خود را به غلام داد. وقتی خواندم به او گفتم: آن چه مسلّم است این آقا خودش son of a bitch[2] است، وگرنه چه طور تمام این گونه حرفها باید به ایشان نسبت داده شود؟ گفت: با کمال ناراحتی باید بگویم که در دل من هم چنین سوءظنّی هست، که چرا دائماً چنین نسبتهایی از طرف جرائد به ایشان می‌دهند؟ (البتّه باید به عرض مبارک برسانم که son of a bitch را غلام خیلی در حالت شوخی گفت که هم از دهان خودم و هم از دهان میکلاس با هم درآید) که توهین به یک مقام رسمی، آن هم با این تلگراف که مخابره کرده است، نشود.

بعد غلام گفت: به هر صورت هرچه از این مزخرفات آقای سیمون بگوید،

۱- متن پیام سیمون و هم چنین گزارش علم به شاه، در همین زمینه، پس از این یادداشت آمده است. بنا به نوشتهٔ این مجلّه، سیمون شاه را «پرت» خوانده بود.

۲- در گزارش علم به جای a، the، نوشته شده است.

An article will appear in the *American Banker* Monday, July 15, 1974, containing unfavorable comments about the Shah of Iran attributed to me.

The *American Banker* has a circulation of 15,000 and does not release materials to non-subscribers. The editor, William Rappaleye, is traveling with the press accompanying the Simon trip. Reference to the above is "The Shah Is A Nut."

I recommend issuing the following statement in response to any query regarding the reference to the Shah:
In talking with the reporters from the *American Banker* I made no statement intended to characterize the Shah in an offensive manner. The article prepared by the reporter was the result of a gross misunderstanding of my views, since in fact I have the greatest respect and admiration for the Shah's leadership in his country's far-reaching economic and social development programs.

به مقام والای شاهنشاه بزرگ من برنمی‌خورد! چون شما فارسی می‌دانید، این شعر را برای شما می‌خوانم:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند ‌ ‌ ‌ ‌ هر کسی بر طینت خود می‌تند

ولی اگر آقای سیمون بخواهد واقعاً حسن نیّت خود را به ظهور برساند باید شدیداً و قویّاً در همین مجلّه موضوع را به کلّی تکذیب نماید. گفت: مطمئن باش همین طور خواهد شد.

خودش بدون این که غلام سؤال بکند، شرحی درباره موضوع مسافرت سیمون که بیشتر جنبه کمک به مصر و جذب دلارهای عربستان سعودی را دارد، شمّه‌ای گفت و به خصوص که تأکید می‌کرد که هیچ رابطه‌ای با پایین آوردن قیمت نفت ندارد. غلام به هیچ وجه علاقه‌ای به حرفهایی که او می‌زد نشان نداد. سؤالاتی هم نکرد، چون واقعاً هم عصبانی شده بود و هم این که خواست خود را به کلّی بی‌علاقه به مانورهای این سیمون نشان بدهد (الان رادیو BBC خبر داد که سیمون در مصر گفته ممکن است قیمت نفت پایین بیاید!).

ساعت نه و نیم امشب زن سفیر به غلام تلفن کرد که اطّلاع بدهد شوهرش روز جمعه برمی‌گردد و به محض مراجعت به غلام تلفن خواهد کرد.

راجع به کار [برادر شوهرش] brother in law به این نحو پرسید که گویا می‌خواهد برود. آیا از جریان کار او غلام اطّلاعی دارد و کسب اطّلاعی کرده است؟ غلام جواب داد که فکر می‌کند با مقامات دولتی باید صحبت بکنند و ادامه بدهند. امّا مطمئن هستم که اوامر مطاع شاهانه صادر شده است که عادلانه باید در کار آنها قضاوت بشود و اجحاف نشود.

درست نیم ساعت بعد یاتسویچ[1] تلفن کرد که می‌خواهد برای مشاوره

۱- سرهنگ یاتسویچ سالیان درازی نمایندهٔ سیا در ایران بود. از قرار معلوم گفت و گوهای انتقادآمیز سپهبد تیمور بختیار با مقامات سیا را در واشینگتن به آگاهی شاه رساند و تلقین کرد بختیار در اندیشهٔ کودتاست. همین امر موجب تقرّب او به شاه شد. همسرش از خانواده‌های نسبتاً قدیمی آمریکایی بود و خودش نیز ادّعا می‌کرد که نیاکانش از نجبای

برگردد به آمریکا، آیا غلام مشورتی دارم به او بدهم؟ گفتم: مگر تا حالا به شما مشورتی داده بودم که از من سؤال می‌کنید؟ گفت: نه! گفتم: پس چه سؤالی است می‌کنید؟ گفت: می‌خواستم بدانم که آیا باید همین طور تحت فشار باقی بمانیم؟ غلام گفت: آن چه که اطمینان دارم این است که اوامر مؤکّد دائر به‌رسیدگی دقیق به‌کار شما از طرف شاهنشاه بزرگ من به دولت صادر شده و شما باید جریان کار خود را از آنها بپرسید. امّا مطمئن باشید که به شما اجحاف نخواهد شد. اصرار کرد بیاید غلام را ببیند. گفتم: وقت ندارم، فردا صبح هم به مسافرت می‌روم و پنج روز غایب خواهم بود. دیگر خداحافظی کرد.

درمورد نمایندهٔ شیخ محمّدالقاسمی که باید پنجشنبه افتخار شرفیابی حاصل کند، آن که تعیین شده تا دهم مرداد نمی‌تواند حرکت کند.[1] ولی به جای خود دیگری را که صاحب همان اطّلاعات و قوم و خویش اوست، خواهد فرستاد[2] که در وقت معیّن افتخار شرفیابی حاصل کند.

با تمام قلب پابوس است. غلام خانه زاد علم

دوشنبه ۲۴ تیر ۱۳۵۳ تا چهارشنبه ۲ امرداد ۱۳۵۳

از دوشنبه ۵۳/۴/۲۴ تا امروز که ۵۳/۵/۲ می‌باشد، نتوانستم یادداشتی بنویسم. علّتِ این بود که از دوشنبه تا جمعه ۲۸ یک گردش سواره از الموت قزوین تا کلاردشت رفتم. از راه بسیار سخت یعنی از طریق علم کوه با اسب تا ۴۶۰۰ متر ارتفاع بالا رفتم. علاوه بر این سختی، باران و تگرگ همه روزه اذیّتمان کرد، به طوری که واقعاً ناراحت‌کننده می‌شد، به خصوص که شب باید در چادر بگذرانیم و گرم شدن در چادر کاری بس مشکل است، آن هم بدون داشتن بخاری. واقعاً سال عجیبی است. در تهران هم تگرگ و باران شدید

لهستان بوده‌اند. از این رو رفت و آمد خود را در ایران محدود به خانواده‌های بزرگ قدیمی کرده بود. در هنگام مورد اشاره در این نامه، بازنشسته، و به شغل دلّالی گندم سرگرم بود.

۱- در حاشیهٔ گزارش، شاه نوشته است: «تحقیق شود چرا».

۲- در حاشیهٔ گزارش، شاه نوشته است: «با همان شرایط امتحان».

باریده و مردم را گرفتار کرده است ولی سرمای هوا بسیار عالی است یعنی همین حالا ما در شمیران در اتاق دربسته با پتو می‌خوابیم، امّا سایر نقاط ایران گرم است، مخصوصاً خوزستان خیلی گرم شده.

وقتی در این سفر بودم در قبرس کودتا شد و نظامیان یونانی آن جا اسقف ماکاریوس را از کار برکنار کردند، یعنی خواستند او را بکشند، ممکن نشد و ماکاریوس از [پایگاه] base انگلیسها فرار کرد. چون نظامیان کودتا کردند یونانیانی که در ارتش ماکاریوس خدمت می‌کردند، (برحسب قرار سه جانبه یونان، انگلستان، ترکیه دربارهٔ حفظ استقلال قبرس) و معلوم بود که به تحریک رژیم نظامی یونان است و بلاشک مقدّمه «انوسیس»[1] یعنی الحاق قبرس به یونان می‌باشد. ترکها سخت برآشفتند و پس از مذاکرات بی‌نتیجه با انگلیسها و آمریکاییها به قبرس نیرو فرستادند و پیش بردند و کاملاً در آن جا مستقر شدند. در نتیجه رژیم کودتاچیان در قبرس سقوط کرد و بلافاصله رژیم نظامی یونان هم سقوط کرد، معاون رئیس جمهور... در قبرس، رئیس جمهور شد و کارامانلیس نخست‌وزیر اسبق یونان که دست راستی است، از طرف رئیس جمهوری نظامی به یونان احضار و دولت تشکیل داد و با شادی فراوان مردم رو به رو گردید. بعید نیست پادشاه یونان هم به عنوان یکی از پایه‌های حکومت قانونی به آن جا برگردد ولو برخلاف میل آمریکاییها باشد یا آن که آمریکاییها به این طریق عمل احمقانه گذشته خود را تعدیل کنند.

این مسافرت بسیار عالی بود و مرا خیلی راحت کرد، گو این که فوق‌العادّه خسته می‌شدیم و روزانه حدّ متوسّط ۹-۸ ساعت سوار بر اسب بودیم و راه هم بسیار دشوار بود. مطلب قابل توجّه مهمانداری و مهمان‌نوازی همه مردم است که بدون آن که ما را بشناسند، چه محبّتها به ما کردند. واقعاً این عادت ایرانی یک پدیده خدایی است. خدا کند تمدّن جدید آن را از بین نبرد!

امّا از مسائل مهمّ که اکنون ما با آن مواجه می‌باشیم، قدرت فوق‌العادّه روحی و نظامی

۱- در یادداشت علم، به اشتباه «یوناسیس» نوشته شده است.

ترکهاست. من قلباً هیچ بی‌میل نبودم که تا این اندازه ترکها موفّق نشوند. چون ترکها همیشه توفّق [1] نظامی نسبت به ما داشته‌اند (توفّق روحی) و این دفعه هم نشان دادند که واقعاً سربازان قابلی هستند. به علاوه از لحاظ سیاسی، رژیمی که وجودش بستگی به آمریکا دارد، از یک طرف بدون توجّه به تمایل آمریکا کشت تریاک را شروع می‌کند و می‌گوید چون در انتخابات به مردم قول داده بودم، این کار را می‌کنم و دیگر از مخالفت آمریکا هم هراسی ندارم. آمریکا سفیر خود را احضار می‌کند و بعد با کمال خجلت پس از موفّقیّت ترکها در قبرس او را برمی‌گرداند! ثانیاً تمام کمک نظامی به ترکها از طرف آمریکاست و هیچ نوع بستگی به شوروی ندارد و به هیچ کشور خارجی دیگر هم ندارد چون پول ندارد که از کسی بتواند اسلحه بخرد. با وصف این، با تمام قدرت تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند و انصافاً خوب عمل می‌کند. ترکها ۵۰ نفر کشته و دویست نفر زخمی و ناپدید دادند و از گارد یونانی قبرس یک هزار نفر کشتند. فرمانده قوای اعزامی هم کشته شد. پس فرمانده ترک هرگز نمی‌گوید به پیش! می‌گوید دنبال من بیایید!

صحنه سیاسی خاورمیانه را هم عوض کردند، یعنی حکومت قبرس و یونان و طرز حکومتها یعنی رژیمها را عوض کردند و خود با پرستیژ فوق‌العادّه در حقیقت با دست خالی پیروز و موفق از صحنه درآمد. برای ما گران است و گران خواهد بود.

من پس از مراجعت روز یکشنبه ۳۰، رفتم نوشهر، شرفیاب شدم و در همین زمینه‌ها صحبت کردم. آن وقت هنوز رژیم یونان متزلزل نشده بود. عرض کردم: ملاحظه می‌فرمایید که آمریکاییها به چه پیسی افتاده‌اند؟ به خصوص که روسها و انگلیسها (روسها صریحاً و انگلیسها در پرده) از رژیم قبرس طرفداری کرده‌اند. فرمودند: هر وقت آمریکاییها به حرف من گوش نمی‌دهند به همین پیسی می‌افتند.

روز یکشنبه فقط ناهار خوردم و فوری برگشتم. چون امر فرمودند بیایم و فوری ملّا مصطفی بارزانی رهبر کردها را که در تهران زیاد معطّل شده بود برای شرفیابی به شمال

۱- [این واژه که دو بار در این سطر آورده شده در متن اصلی نیز به همین صورت آمده، پیداست که منظور «تفوق» است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

بفرستم، ترتیب این کار را با نصیری رئیس سازمان امنیّت دادم...

روز سه‌شنبه ۵۳/۵/۱ صبح شاهنشاه به تهران تشریف آوردند که از ملک حسین استقبال بفرمایند، فرصت مذاکرات زیادی نشد، چون صبح سفیر آمریکا شرفیاب شد. من فقط مذاکره با سفیر شوروی را درمورد این که به من گفته بود سعی می‌کند مذاکرات درباره قیمت گاز از سر گرفته شود، به عرض رساندم. هم‌چنین سفیر گفته بود که آنها می‌خواهند قیمت در ۱۲/۶ روبل بدهند ما ۱۶ روبل [برای هر هزار مترمکعّب] مطالبه می‌کنیم، به علاوه ما قیمت را از یکسال پیش می‌خواهیم که مقرّر شود و روسها از حالا می‌خواهند حساب کنند. به سفیر شوروی گفتم: مسلّماً در روز تغییر نفت شما هم طبق قرارداد باید قیمت گاز را تغییر بدهید. او گفت: آخر ما هم وسائل دیگر را ارزان با شما حساب کرده‌ایم. گفتم: اولاً این مطلب در قرار گاز ما نیست. ثانیاً ما از کجا بدانیم که شما وسائل را ارزان با ما حساب کرده‌اید؟ تازه پولش را گرفته‌اید. بالأخره گفت: خیلی محاسبات هست که نشده، شما باید مسئله گاز را در یک کادر وسیعتر مورد ملاحظه قرار بدهید نه فقط از لحاظ تجارتی و یک میسیون غیر فنّی در سطح بالاتر برای مذاکره بفرستید. گفتم: اتّفاقاً این مسئله تمام فنّی است. گفت: ولی یک ملاحظات دیگری هم باید بکنید. تمام را به عرض رساندم. فرمودند: کاش می‌گفتی قیمتی که برای گاز ما پیشنهاد می‌کنیم تازه نصف قیمت بین‌المللی است. عرض کردم: در محاسبه روبل به دلار در آن لحظه مذاکرات نمی‌توانستم خودم را درست توجیه بکنم. فرمودند: پس همین امروز مجدّداً به سفیر شوروی تلفن کن.

سفیر آمریکا پس از مرخّصی از پیشگاه همایونی پیش من آمد و یادداشتهایی داد.

از خبرهای مهمّ داخلی که یک خبر مهمّ خارجی را هم تشکیل می‌دهد، خرید ۲۵٪ سهام کارخانه معروف کروپ است از طرف ایران[1] هم چنین کمک ما به انگلستان به مبلغ

۱- کروپ از دو شرکت تشکیل می‌شد. یکی فولاد کروپ Krupp Steel و دیگری ماشین‌سازی کروپ. ایران با خرید ۲۵/۴٪ سهام هریک از این دو شرکت، یکی از صاحبان سهام اصلی، با حقّ وتو در هیئت مدیره شد. معاملهٔ کروپ از نظر انتقال دانش فنّی سودمند بود و به‌ویژه شرکت ملّی صنایع فولاد ایران که سهام ایران در فولاد کروپ را در اختیار داشت، از امکانات خود به خوبی بهره برد. ایران دفتر کوچکی در فولاد کروپ برای خرید ماشین‌آلات موردنیاز خود تأسیس کرد و

۵۰۰ میلیون لیره استرلینگ که صنایع انگلستان را فعلاً از ورشکستگی نجات می‌دهد.[۱] از عجایب این که دولت کویت که آن همه زحمت می‌کشید که تمام سهام کمپانیهای نفتی را در دست بگیرد، حالا دارد به آنها می‌گوید که از سهامی هم که گرفته‌ام، حاضرم هرچه بخواهید به شما برگردانم. این هم برای من یک معمّا است!

ملک حسین آمد و بعد از ظهر به اتّفاق شاهنشاه به نوشهر رفت، به اتّفاق ملکه عالیه، خواهر و دو فرزندش.

جمعه ۴ امرداد ۱۳۵۳

به نوشهر برای شرفیابی رفتم، صبح دو ساعت شرفیاب شدم، کارها تمام نشد. فرمودند: شب هم باش، فردا دوباره کار خواهیم کرد، چون بعد از ظهر تمام گرفتار پذیراییهای خارجی، مثل شرفیابی وزیر خارجه عمّان و چند نفر آمریکایی و غیره بودند. اطاعت کردم. مسائل مهمّ مورد مذاکره راجع به بیچارگی نیکسون بود و این که موضوع [خلع] impeachment او نزدیک است و کمیسیون منتخب کنگره به زودی این رأی را خواهد داد و بعد چه خواهد شد.

ژیسکار دستن تلگراف بسیار گرمی در جواب تلگراف تبریک شاهنشاه به مناسبت ۱۴ ژوئیه کرده بود. با وصف این اجازه نفرمودند رئیس شرکت نفت فرانسه که برای عقد

کروپ اطّلاعات فنّی و بازرگانی خود را در اختیار این دفتر نهاد. به این سان ایران با پرداخت ۱٪ کمیسیون، از تخفیف مخصوص خریدهای کروپ (۱۰ تا ۱۵٪) استفاده می‌کرد. هم چنین هنگامی که ایران تصمیم به سرمایه‌گذاری در معدن آهن کودرموک Kudremuk هندوستان گرفت، هیچ گونه تجربه‌ای در بازار بین‌المللی سنگ آهن نداشت. کروپ قراردادهای محرمانهٔ خود را در اختیار ایران گذاشت و به بستن قرارداد سرمایه‌گذاری و مشارکتی که حافظ منافع ایران باشد، یاری کرد. از این گذشته کروپ کارشناسان فنّی خود را در صورت نیاز، همواره به سرعت در اختیار ایران می‌نهاد. این گونه همکاریها در شرایطی صورت گرفت که روابط سیاسی ایران و آلمان صمیمانه بود و مدیریت شرکت ملّی صنایع فولاد ایران را اشخاص کارآمدی (نخست محمدرضا امین، سپس فرّخ نجم‌آبادی، و در پایان داوود اردبیلی) به عهده داشتند. ایران هنوز هم سهام کروپ را در اختیار دارد ولی نحوهٔ همکاری کنونی آن با شرکت کروپ روشن نیست.

۱- وام به انگلستان به دو شرکت دولتی گاز و آب و مجموعاً ۱۲۰۰ میلیون لیره بود که می‌بایست در سه قسط سالیانه، هریک به مبلغ ۴۰۰ میلیون لیره، پرداخت شود. ولی گویا فقط قسط اوّل پرداخت شد. از سال بعد، به رغم خوشبینیهای آغازین، ریخت و پاشهای بی‌حساب، دولت را دچار گرفتاری مالی و کمی بعد ناچار کرد از نو از بازارهای خارجی وام بگیرد.

قراردادی در لارستان به ایران آمده، افتخار شرفیابی حاصل کند! این شخص می‌خواست که درمورد خرید نفت و هم چنین اطّلاعاتی که روسها درباره تحقیقات زیر آبی نفت از آنها می‌خواهند تا در بحر خزر استفاده کنند و هم چنین درمورد مشارکت فرانسه با ایران در [پخش فرآورده‌های نفتی] down stream مذاکره کند. فرمودند: هیچ کدام احتیاج ندارد مرا ببینید.

مذاکره با سفیر شوروی را به عرض رساندم. فرمودند: خودش هویدا را دیده و پیشنهاد کرده که معاون وزارت سوخت آنها به ایران بیاید و البتّه از جریان مذاکره تلفنی من با او که می‌گفت: آخر ما که پرداخت ارزی داریم و من می‌گفتم به ما چه مربوط است، مدّتی خندیدند.

گزارشی درباره جنگ قبرس که انگلیسها داده بودند، به عرض رساندم که ترکها در این جنگ به هیچ وجه به [هدفهای] objectives خود نرسیدند و بسیار بد و ناشیانه نقشه کشیدند و بسیار بد جنگ کردند و به هیچ وجه اطّلاعات قبلی درمورد قوّه مقاومت طرف نداشتند و به این جهت هست که پس از متارکه، هنوز قشون پیاده می‌کنند تا نقاط ضعف خود را پر کنند. عرض کردم: من از این گزارش خیلی خوشحالم. ولی دنیا که آن را نمی‌داند و به هر حال چیزی که در اذهان عمومی هست این است که اینها در این کار موفّق شدند و حق باید داد که از لحاظ سیاسی تا حالا برد با آنهاست. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

شب مهمانی در خانه ییلاقی والاحضرت شاهدخت فاطمه پهلوی بود برای ملک حسین. بد نبود، خوش گذشت. شاهنشاه هم تشریف داشتند، ولی من زود به منزل برگشتم، چون بسیار خسته بودم.

شنبه ۵ امرداد ۱۳۵۳

باز هم صبح یک ساعت و نیم شرفیاب شدم، مقدار زیادی کارها را عرض کردم. دیگر چیزی باقی نماند. مسئله مهمّی مذاکره نشد، جز درباره کارمندان دولت که عرض کردم: این اشخاص دو رو و دو روبازی کن، برای دستگاه شما از دزدها و منحرفین خطرناکترند.

تصدیق فرمودند.

بعد مرخّص شدم. خواستم به تهران برگردم، ملک حسین رسید، قدری با شاهنشاه صحبت کرد (چون ملّا مصطفی امروز صبح با او هم ملاقات کرده بود). شاهنشاه مرا احضار فرمودند و در حضور ملک حسین این اوامر را به انگلیسی به من فرمودند که او هم وارد شود. فرمودند: همین الآن برو سفیر آمریکا را احضار کن و به او بگو که منابع مصری به ما می‌گویند ممکن است عراقیها بخواهند تغییر جهت سیاسی بدهند و با سایر برادران عرب خود راه بروند. ما (یعنی من و ملک حسین) این مطلب را قبول نداریم و فکر می‌کنیم که حالا چون عراقیها در زحمت افتاده‌اند این مسئله را عنوان می‌کنند. به محض رفع گرفتاری همان رویّه سابق را خواهند گرفت. ما از آمریکاییها می‌خواهیم که اوّلاً دربارهٔ این مسئله تحقیق بکنند و ثانیاً وقتی نظر ما برای آنها ثابت شد، خودشان مطلب را به مصریها بگویند که مصریها خیال نکنند ما [مغرض] prejudiced هستیم (البتّه گرفتاری عراق راجع به مسئله کرد است و اختلاف بین هیئت حاکمه آنها). من دیگر فوری به تهران برگشتم. بعد از ظهر تمام به ملاقات و کار گذشت. منجمله مصاحبه یک ساعت و نیم با مخبر مجلّه [فرچون] Fortune آمریکا داشتم.

کنفرانس ژنو مرکب از وزرای خارجه انگلیس، ترکیه و یونان کار خود را از سر گرفت. این کنفرانس به بن‌بست رسیده بود. معلوم می‌شود آمریکاییها وساطت کردند و به ترکیه فشار آوردند که به رژیم غیرنظامی یونان (حکومت کارامانلیس) که مورد علاقه خود ترکهاست و هنوز چند روز بیشتر از عمر آن نمی‌گذرد، این همه فشار وارد نکنند و ترکها هم قبول کرده‌اند. وزیر خارجه انگلیس از دورنگری دو نفر همکار خود امشب سپاسگزاری کرد.

۵ مرداد ۱۳۵۳

پیشوای بزرگ من،

به محض مراجعت، غلام میکلاس را احضار کرد و مقتضای رأی انور مبارک را درمورد عراق به او ابلاغ نمود. او از من سؤال دربارهٔ این که در کمیسیون مشترک

ایران و آمریکا نماینده ایران که خواهد بود (گویا انصاری[1] با سفیر در این خصوص مذاکره کرده باشد) از طرف سفیر داشت، و دیگر این که تاریخ آمدن کیسینجر کی باشد بهتر است؟ غلام جواب داد: در قسمت اوّل خواهم پرسید و هرچه مقتضای رأی انور همایونی باشد، به شما جواب خواهم داد و در قسمت دوّم به سفیر هم گفتم که فکر می‌کنم اواخر اکتبر بهترین موقع باشد، چون موکب مبارک سوّم اکتبر مراجعت از خاور دور می‌کند و اگر انصاری هم نماینده ایران باشد، اوایل اکتبر تا نیمه دوّم اکتبر در صندوق پول بین‌المللی در آمریکا گرفتار خواهد بود. با وصف این، همه این مسائل را روشن می‌کنم و به شما جواب قطعی خواهم داد.

عرض دیگر غلام در خصوص مخبر مجلّه Fortune است که امروز غلام را دید. مذاکراتی درمورد برنامه روزانه شاهنشاه و طرز کار شاهنشاه و برنامه‌های کشوری شاهنشاه و غیره تا جایی که غلام می‌توانست به او گفت. ولی او یک مطلبی را می‌گفت که تا حدّی غلام به او حق می‌دهد. می‌گفت: مجلّه من چنان که می‌دانی، مورد مطالعه سرمایه‌دارهای بزرگ و هم چنین سناتورها و محافل مسؤول واشینگتن می‌باشد. گو این که خواننده زیاد ندارد، ولی مؤثّر است. به این جهت هم من نزدیک یک ماه است که در این جا مشغول جمع‌آوری اطّلاعات گوناگون می‌باشم ولی به نظرم می‌رسد این اطّلاعات ابداً [انسجام] coherence ندارد، یعنی یک روح باید در آن دمیده شود و آن هم زیارت شاهنشاه می‌باشد. این مطلب را غلام صد درصد قبول دارد و این بیچاره راست می‌گوید! حال بسته به امر و نظر مبارک همایونی است که چه اهمّیّتی به او می‌دهند. باید به عرض خاکپای مبارک برساند که اردشیر هم قبلاً استدعای شرفیابی او را کرده بود و به عرض مبارک رسانده بود که این مجلّه مؤثّر می‌باشد. به خود او هم گفته که امکان زیادی دارد که شرفیاب شود. غلام به او گفت: شاهنشاه ایّام تعطیل خود را می‌گذرانند و این امر بسیار مشکل است. یا شانس می‌آوری که باز هم با آن که ایّام

۱- هوشنگ انصاری.

تعطیل است به شما اجازه مرحمت شود که این افتخار را حاصل کنی و اگر این اجازه مرحمت نشد، من اجازه می‌گیرم که به سؤالات شما تا آن جا که بتوانم جواب بدهم و آن چه که نتوانم از خاکپای همایونی بپرسم. دیگر بسته به امر و نظر مبارک خواهد بود.

فلّاح به عرض خاکپای مبارک می‌رساند، با توجّه به این که به رؤسای شرکتهای نفتی آمریکا و انگلیس (آن دو نفر) اجازه شرفیابی مرحمت شده و توقّعات فعلی فرانسویها از خاکپای مبارک، آیا اجازه مرحمت نخواهد شد که رئیس شرکت نفت فرانسه ولو برای چند دقیقه، افتخار شرفیابی حاصل کند، به خصوص که بعضی مطالب او جالب است و در فرانسه هم روزنامه‌ها نوشته‌اند که آمده است کسب افتخار شرفیابی حاصل کند. این است که غلام مجدّداً جسارت می‌ورزد و مطلب را به عرض خاکپای همایونی می‌رساند.

با تمام قلب پابوس است، غلام خانه‌زاد - علم

یکشنبه ۶ امرداد ۱۳۵۳ تا دوشنبه ۷ امرداد ۱۳۵۳

تمام در دفتر یا منزل کار کردم و واقعاً صدها نفر ملاقات‌کننده را پذیرفتم.

چون مردم می‌دانند من در تهران هستم، روی سر من ریخته‌اند و هر کسی به جوری و به طرفی می‌کشد. تمام فعّالیّت من صرف امور خصوصی مردم است. شاید یک دهم در این دو روزه کار مملکتی نبود. جای تعجّب است که امروز صبح سفیر انگلیس را پذیرفتم و به جای مذاکرات سیاسی تمام صحبت [معامله] business کرد که گرچه اقلام بسیار مهمّی است، ولی ابداً ارزش ذکر ندارد. از جمله طرح شهرسازی عبّاس‌آباد است که به انگلیسها واگذار شده بود و طرح بسیار بزرگی است، حدود یک ملیارد پوند. حالا مثل این که نمی‌توانند چنان که تعهّد کرده بودند، پول تهیّه کنند. می‌گویند پول را دولت ایران به شهرداری تهران بدهد، ما هم شریک می‌شویم. عریضه به شاهنشاه عرض کردم که جواب با تلفن مرحمت کردند.

از اخبار مهمّ جهان باز همان تقویت هرچه بیشتر قوای ترک در قبرس که گویا به سی

هزار نفر رسیده و سختگیری آنها در کنفرانس صلح ژنو می‌باشد. گویا به هر صورت انگلیسها بی‌میل نباشند که ترکها در آن جا برای سرکوبی احتمالی کمونیستها به شدّت تقویت شوند. حالا البتّه وزیر خارجه انگلیس دارد میانجیگری می‌کند! و امشب در اخبار بود که امیدی به فاز اوّل مذاکرات می‌رود.

مسئله دیگر تسریع سقوط نیکسون است که دیگر کاملاً به سرازیر افتاد و حتّی امشب باز یک [مورد] case دیگر بر علیه رشوه‌گیری و دزدی وزیر خزانه‌داری سابق او جان کانالی[1] که بسیار مرد قوی و بزرگی بود در دادگاههای آمریکا فاش شد.

چو بد آید هرچه آید بد شود　　　یک بلا ده گردد و ده صد شود

در تلگرافی که در جواب تبریک شاهنشاه، نیکسون مخابره کرده، مشاهده می‌شود چه قدر به التماس افتاده است و وضع بسیار بدی دارد.[2]

سه‌شنبه ۸ امرداد ۱۳۵۳

باز هم به پذیرایی گذشت و کارهای مختلف. سفیر چکسلواکی را پذیرفتم و باز هم صحبت [معامله] business بود. مسئله عجیبی است همه حرفها روی معاملات است! امّا امروز لااقلّ یک کار عمومی انجام دادم. ناهار مهمان خواهرم فاطمه خزیمه علم بودم. بالأخره موضوع سرپرستی خانواده افرادی را که به علّت حمل موادّ مخدّر اعدام می‌شوند با خواهرم که رئیس خیریه فرح پهلوی می‌باشد و واقعاً سرش برای این کارهای خیر درد می‌کند، حل کردیم. خدا عمرش بدهد. درست است که علیاحضرت شهبانو امر صادر

۱- جان کانالی John Connally نخست عضو حزب دموکرات و به‌عنوان فرماندار تگزاس در هنگام کشته شدن کندی در دالاس، همراه او بود و زخمی شد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۸ گروهی به نام دموکراتهای هواخواه نیکسون برپا ساخت و در دورهٔ دوّم ریاست جمهوری نیکسون، وزیر خزانه‌داری شد. در تاریخ مورد اشاره در یادداشت، متّهم شد از شرکت Dairy Associates که انحصار پخش شیر در تگزاس داشت، رشوه گرفته است. اگرچه این پرونده به جایی نرسید، ولی به حیثیّت او لطمه زد. اصولاً شهرت به بی‌مرامی و رشوه‌گیری داشت. شاه را خوب می‌شناخت و همواره می‌ستود.

۲- پیام نیکسون به دنبال این یادداشت آمده است.

July 16, 1974

" Your Imperial Majesty:

Your message of concern of July 10 was most kind and I wish to thank you for your thoughtfulness. Your Majesty's abiding friendship has always been a source of inspiration to me.

I want to add, too, that I have read with interest Your Majesty's thoughtful messages with regard to my missions to the Middle East and the Soviet Union and the role that both our nations have to play in developing a framework for lasting peace. I very much appreciated your sharing your views with me in this timely way and want you to know that I look with great satisfaction on our close personal relationship.

With warm regards,

Sincerely,

Richard Nixon "

فرموده‌اند، ولی باید یک کسی صمیمانه دنبال این کار برود. تا حالا ۲۵۰ نفر اعدام شده‌اند و خانواده آنها سرگردانند. حتّی فکر می‌کنم خانواده اعدامیهای چند سال قبل را نتوانیم پیدا کنیم. این جانکاه‌ترین صحنه‌هاست که هفته‌ای لااقلّ یک دفعه، صبح جلوی منزل من یک عدّه زن و بچه بی‌سرپرست شیون و ناله دارند و تا مغز استخوان من می‌سوزد. چند نفر از اینها را به چند نفر از دوستان پولدارم تحمیل کرده‌ام، ولی دیدم با این کارها بار ما به جایی نمی‌رسد. این است که استدعا کردم علیاحضرت توجّه بفرمایند و فرمودند و امروز حل شد. بسیار خوشحالم.

بد نیست بنویسم وقتی من نخست‌وزیر بودم و پانزدهم خرداد بلوای ایران پیش آمد و دویست نفر کشته شدند، تقریباً خانواده هشتاد و پنج نفر آنها را بلافاصله پیدا کردیم و همان تاریخ برای آنها شهریّه برقرار کردم. و باز بد نیست که بنویسم بعضی از همان دوستان و وزرای من که در روزهای سخت بلوا به قول معروف پیش خانه را به پس خانه باخته بودند در جلسات بعدی هیئت دولت مرا منع می‌کردند که این کار جایزه دادن به خیانت است و نباید چنین کاری کرد! نمی‌توانم مردم را متّهم بکنم، امّا شاید به خیال این که با این حرف موجبات رضایت خاطر شاهانه را فراهم می‌کنند، حال آن که نمی‌دانستند که درست برعکس است.

بعد از ظهر شاهنشاه با ملک حسین تشریف آوردند. ملک حسین رفت. در فرودگاه چند نفر شرفیاب شدند، از جمله مهندسین سازمان عمرانی کیش. بعد من یک ساعتی شرفیاب بودم، فقط کارهای فوری را عرض کردم، مطلب مهمّی گفتگو نشد.

عرض کردم: سفیر انگلیس به برگشت کنستانتین به یونان امیدوار است. فرمودند: من که به آمریکاییها خیلی فشار آوردم. عرض کردم: علیاحضرت ملکه پهلوی از شاهنشاه گله‌مند هستند. فرمودند: معنی ندارد، از چه گله دارند؟ عرض کردم: به هر حال مادر است، هر چه خواست باید کرد. فرمودند: دفعه دیگر که بیایم، دیدنشان می‌روم. عرض کردم: سفیر پاکستان پیش من آمده، از اعلیحضرت همایونی دعوت می‌کند که زمستان به آن جا تشریف ببرید. بعد هم نسبت به تجمّع قوای هند و افغانستان در مرزهای پاکستان خیلی اظهار نگرانی می‌کند تمام تقاضاهای لیبی را برای همکاریهای نظامی

محض خاطر اعلیحضرت همایونی رد کردیم. شاهنشاه لبخندی زدند. عرض کردم: آیت‌الله شریعتمداری از قم رفت به مشهد. من به استاندار گفتم: نباید از او دیدن کند، معاون خود را بفرستد کافی است. فرمودند: نه! عیبی ندارد، بگو دیدن او برود.

از اخبار مهمّ جهان این که کنفرانس ژنو درمورد قبرس به نتیجه رسید، جای تعجّب بود که روسها خواستند وسیله شورای امنیّت مداخله بکنند و به این کنفرانس ناظر بفرستند، در صورتی که طبق قرار علیحدّه یونان و ترکیه و انگلیس تضمین‌کننده استقلال قبرس می‌باشند. وضع نیکسون باز هم رو به تنزّل است. حالا به او ایراد می‌گیرند که چرا کامبوج را بی‌رحمانه بمباران کرده است. بمباران کامبوج هم وارد قضیّه واترگیت شده است. شاهنشاه پیام مهمّی برای استقرار حاکمیّت مطلق ایران بر صنعت نفت دادند که در روزنامه‌های مهمّ درج شده است.[۱]

پنجشنبه ۱۰ امرداد ۱۳۵۳ تا شنبه ۱۲ امرداد ۱۳۵۳

از پنجشنبه ۱۰ مرداد تا شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۳ در رامسر کنفرانس تجدیدنظر در برنامه پنجم بود که شاهنشاه مرتّباً هر روز از نوشهر تشریف آوردند و عصری به نوشهر مراجعت می‌فرمودند. ارقام و اعداد به نظر ما سرسام‌آور می‌آید. به قدری درشت و بزرگ است که حساب از دست می‌رود. خلاصه آن که دو سال قبل، برنامه پنجم را در حدود ۲۴ میلیارد دلار بستیم و حالا آن را به حدود ۶۸ میلیارد دلار (البتّه با بخش خصوصی) رساندیم، یعنی دولتی حدود ۴۲ میلیارد دلار و بخش خصوصی در حدود ۲۶ میلیارد دلار.

من یقین دارم دوره محمّدرضاشاه دوره طلایی تاریخ ایران در ۲۵۰۰ سال تاریخ سلطنتی ما خواهد بود. ماشاءالله چه هوش و تیزبینی و واقع‌بینی و آینده‌نگری دارند. خداوند یک گوهری به قیمت خیلی بالاتر از همه ثروتها به ملّت ایران اعطاء فرموده است که انشاءالله به زودی از ما نگیرد. خوب است و نخواهد گرفت. برای این مرد انسان هرچه

۱- پیام شاه، به مناسبت روز نفت، یادآور شد که «امروز سیاست ما از یک سو در جهت ایجاد تعادل صحیح بین بهای نفت و بهای سایر فرآورده‌های صنعتی که ایران و سایر کشورهای تولیدکننده ناچار به خرید آنها می‌باشند، استوار است و از سوی دیگر مبتنی بر استقرار یک توازن معقول و عادلانه بین قیمت این ماده انرژی‌زا و سایر منابع انرژی‌زا می‌باشد.»

بکند کم کرده است.

در فرمایشات شاهنشاه یک مسائلی را اشاره فرمودند، منجمله این که ترورهای دو سال قبل را مربوط به مذاکرات نفت فرمودند. من خصوصی در خارج جلسه پرسیدم: آیا شاهنشاه دلائل قاطع دارند؟ فرمودند: نه! ولی یک مسائلی است که به دل مردم می‌نشیند، ما هم بی‌دلیل تمام نیستیم. من درگیری خودم را با انگلیسها وقتی که پدرم فوت شد، در زمان آخر جنگ دوّم و این که آنها می‌خواستند به من وکیل تحمیل کنند و من زیر بار نمی‌رفتم و بالأخره حزب توده را به جان من انداختند و باز هم من، با مخارج گزاف موفّق شدم حرف خودم را به‌کرسی بنشانم و کاندیداهای خودم را از بیرجند و سیستان به وکالت برسانم عرض کردم. خیلی با دقّت گوش کردند، چون جلسه بسیار خوب و خوش دو سه نفری بعضی بعد از ظهرها می‌داشتیم. این دفعه الحمداللّه شاهنشاه خوشحال و راضی از همه چیز بودند.

دوشنبه ۱۴ امرداد ۱۳۵۳

با آن که عصری جشن مشروطیت است، به شمال رفته‌ام. صبح دو ساعتی شرفیاب شدم، تمام کارهای جاری را عرض کردم، با وصف این تمام نشد. امر فرمودند: عصری ساعت ۵ برگرد. باز هم یک ساعتی شرفیاب بودم تا تمام شد. امشب نتوانستم به مجلس بروم، چون شب هم در منزل مهدی شیبانی،[۱] دوست من و استاندار سابق، در شاه چشمه[۲] مهمانی همه ساله است که شاهنشاه تشریف می‌برند. دیگر برگشتن به تهران و مراجعت خیلی خسته‌کننده می‌شد. به وسیله نامه به رئیس مجلس تبریک گفتم ولی دیشب به مجلس سنا رفتم.[۳] نخست‌وزیر هم در مهمانی امشب بود. پس از خاتمه

۱- مهدی شیبانی در دولت علم، معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان جهانگردی بود. مدّتی نیز استاندار مازندران شد.

۲- شاه چشمه (در حدود بیست کیلومتری جنوب چالوس) را شاه به شیبانی بخشید. رضاشاه در آن جا ساختمان کوچک و زیبایی، در جنگل در کنار رودخانه چالوس ساخته بود.

۳- جشن مشروطیّت را نخست مجلس شورای ملّی و شب بعد از آن مجلس سنا جشن می‌گرفت.

پذیرایی رئیس مجلس، با هواپیما به نوشهر آمد.

در شرفیابی امروز مطلب مهمّ سیاسی گفتگو نشد. گزارشی [سیا] CIA درباره طرز نفوذ روسها در آفریقا داده بود، به عرض رساندم. شاهنشاه سؤال فرمودند: انعکاس کنفرانس رامسر بین مردم چه بود؟ عرض کردم: بسیار عالی. چیزی که هست مردم این ارقام را نمی‌توانند درک بکنند، به علاوه به زبان ساده هم به آنها گفته نمی‌شود که قابل درک باشد. حتّی خود من هم در جلسه گیج شده بودم، چون ریال را به تومان و تومان را باید به دلار برگردانیم. تازه ارقام آن قدر بزرگ بودند که در ذهنم درست نقش نمی‌بست. شاهنشاه خندیدند. عرض کردم: یک مطلب دیگر که همه این برنامه‌ها را برای مردم قابل فهم می‌کند، سرویسی است که باید به مردم داده شود. انفلاسیون که هست و مردم از گرانی رنج می‌برند، اغلب سرویسها هم خوب کار نمی‌کند. مردم می‌گویند شاهنشاه این همه پول تدارک دیده و این همه نقشه‌ها آماده دارند، پس چرا این کارهای کوچک انجام نمی‌گیرد؟ قدری فکر فرمودند و دیگر چیزی نفرمودند. بعد فرمودند: خوب ما که حتّی خود مردم را هم به علّت تنبلی [فاسد] corrupt خواندیم، در این باره چیزی نمی‌گویند؟ عرض کردم: خیر! هیچ کس حرفی ندارد، چون یک حقیقت است. شاهنشاه فرمودند: وقتی انسان منتظر آراء مردم نباشد (منظور انتخاب رئیس جمهور) هرچه مصلحت کشور است می‌تواند بگوید. عرض کردم: همین طور است و اتّفاقاً در انگلیس هم یک مردی که اسمش خاطرم رفته است در مجلس لردها گفته است بهتر است کشور ما هم به صورت حکومت فردی صالح اداره شود، شاید از این بلاتکلیفی و بدبختی رهایی یابیم. فرمودند: عجب است! عرض کردم: ولی روزنامه تایمز پدرش را درآورده، محال است در کشورهایی که طعم دموکراسی را چشیده‌اند، چنین پیش آمدی بشود. فرمودند: یعنی هرج و مرج ادامه یابد؟ عرض کردم: هرج و مرج است و به حضیض ذلّت و بدبختی هم خواهند افتاد، ولی دست از آزادی برنمی‌دارند. حالا ما شانس آورده‌ایم که شخصی مثل اعلیحضرت همایونی قدرت فائقه و مطلق است که واقعاً خیرخواه و از خود گذشته و فنا در راه وطن می‌باشید، همیشه این طور پیش نمی‌آید و این واقعاً عقیده قلبی من است، نخواستم به شاه تملّق عرض کنم.

بعد قدری راجع به وضع نیکسون گفتگو شد. باز هم شاهنشاه معتقدند که یک نقشه معیّن دارد او را می‌کوبد، نه این که قضیّه واترگیت تنها باشد. عرض کردم: در بنگلادش سیل آمده و تلفات زیادی وارد کرده، کمکی نمی‌فرمایید؟ فرمودند: برود از مسکو بگیرد. عرض کردم: سفیر فرستاده، خود مجیب‌الرّحمن هم که استدعای شرفیابی کرده. فرمودند: هنوز زود است که ما اقدامی بکنیم. قدری در خصوص موشکهای condor صحبت شد که از فاصله هفت میلی به هدف به طور افقی اصابت می‌کند. فرمودند: آمریکاییها از فاصله شصت میلی هم اخیراً ساخته‌اند که خیلی دقیق و مؤثّر است (با هواپیما پرتاب می‌شود) ولی گویا روسها از فاصله ۱۲۰ میلی هم درست کرده و حتّی شنیده‌ام به عراق هم از آنها داده‌اند.

شب در مهمانی خوش گذشت. در گوشه‌ای با شاهنشاه صحبتهای ماهرویان مختلف را می‌کردیم. گزارش سفیر پاکستان را هم که باز روسها و هندیها در بلوچستان تحریک می‌کنند و قشون هند در مرز کشمیر تجمّع می‌کنند، عرض کردم، و عرض کردم: بوتو استدعا دارد به آن جا تشریف ببرید. فرمودند: یک وقتی در زمستان خواهد بود. عرض کردم: چون در سفر استرالیا از هند هم بازدید می‌فرمایید، اگر اجازه فرمایند قبل از آن، تاریخ تعیین شود که چه موقع به پاکستان تشریف می‌برید. چیزی نفرمودند.

سه‌شنبه ۱۵ امرداد ۱۳۵۳ و چهارشنبه ۱۶ امرداد ۱۳۵۳

در منزل و اداره کار کردم، خیلی سنگین و شدید. هم ملاقاتها و هم ابلاغ اوامر شاهانه را به دستگاههای مختلف، چه وسیله دفتر مخصوص و چه مستقیماً خودم، ابلاغ کردم. معمولاً کارهای مربوط به دولت وسیله دفتر مخصوص ابلاغ می‌شود و امور مربوط به سیاست خارجی و خارجیها و خارج کشور مستقیماً وسیله خودم. مگر آن چه که باید رسماً وسیله وزارت خارجه باشد که در آن صورت به وزارت خارجه می‌نویسم که آنها رسماً عمل بکنند.

از اخبار مهمّ جهان اعتراف نیکسون به گناهان است. یعنی چاره‌ای نداشت، پس از آن که نوارها را ناچار شد بر اثر رأی دیوان عالی تسلیم دادگاه بکند، دیگر همه چیز برملا

می‌شد. بیچاره نیکسون می‌خواست بزرگترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا باشد، به این جهت هم در کاخ سفید برای همه مذاکرات خویش نوار گذاشت که برای [آینده] posterity و تاریخ ضبط شود. دیگر به نظرم راهی جز استعفا باقی نمی‌ماند و خواهد رفت.

خبرهای داخلی خودم یک عروسی در خانواده بود. دختر همشیره خانم مجدّداً عروسی کرد. همان روز من هم دو ساعتی با یک دختر خانم ایرانی ملاقات داشتم که خیلی خوب بود. ولی روز چهارشنبه که به خانم علم گفتم: می‌خواهم تنها به اروپا بروم و قدری استراحت کنم، باز تآتر معمولی و معهود شروع شد. ولی من خیلی جدّی جواب دادم که همین است که هست. می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید جدا شوید. معنی ندارد که دم شما به دم من همیشه گره خورده باشد! امّا باید بگویم که خودم ناراحت شدم. اخیراً حالی پیدا شده که نمی‌خواهم به احدی زیان برسانم و هیچ‌کس را ناراحت بکنم. این ندای وجدان من است. علّت هم این است که چند سال است وزیر دربار می‌باشم. پس از چند ماهی که وزیر دربار بودم، با خود اندیشیدم که من شب و روز همدم شاهنشاه، بزرگترین و مقتدرترین شاهنشاهان ایران هستم. می‌توانم با یک کلمه خانواده‌ای را آباد کنم یا بر باد بدهم. پس باید بدی و خباثت از ذات من ریشه‌کن بشود، یعنی چنان پاک و صاف باشم که بد هیچ‌کس را نخواهم و روی این امر تمرین کرده‌ام. جز برای مصالح شاهنشاه و کشورم، عرضی نمی‌کنم و باید بگویم حتّی فکری نمی‌کنم. همه را خوب می‌بینم و خوب می‌دانم و نمی‌خواهم بدخواه احدی باشم، شکر خدا را توفیق یافته‌ام.

اگر بر علیه طرز کار دستگاهها عرضی می‌کنم، برای این است که می‌ترسم خدای نکرده چنین وضعی ما را بر باد دهد و حیف است، خیلی هم حیف است. این هم وظیفه و ندای وجدان است وگرنه چیزی نمی‌گفتم. به هر صورت بد هیچ‌کس را نمی‌خواهم.

کفر است در طریقت ما کینه داشتن   آیین ماست سینه چو آیینه داشتن

پنجشنبه ۱۷ امرداد ۱۳۵۳

صبح کار کردم. ظهر به دشت ناز، ملک والاحضرت شاهپور عبدالرّضا، نزدیک ساری

رفتم که از شاهنشاه مهمانی کرده بودند. الحق جای خوبی ساخته‌اند و از لحاظ کشاورزی هم باید بگویم [آباد تمام عیار] fully developed می‌باشد. خیلی عالی است. تمام ایران باید این طور باشد. لااقلّ زراعتهای بزرگ باید این طور باشد. البتّه ۲۸۰۰ هکتار بیش نیست، ولی ایشان زحمت کشیده‌اند. بیست سال پیش که من رئیس املاک شاهنشاه بودم، املاک را بین زارعین تقسیم می‌کردیم، این قطعه را که مخروبه بود و زارع نداشت، شاهنشاه به ایشان مرحمت کردند. من در این جا مکرّر قرقاول شکار کرده بودم. خانم ایشان والاحضرت پری‌سیما، دختر مرحوم زند، هم بسیار خانم خانه‌داری است. پذیرایی در حد اعلا بود و مهمان هم بسیار زیاد منجمله نخست‌وزیر هم بود. من با نخست‌وزیر رفتم و برگشتم. خانم علم با من آمد، البتّه با قیافه بسیار گرفته و ناراحت. به هر حال معلوم شد سختگیری من اثر خود را کرده است وگرنه قهر می‌کرد و نمی‌آمد. همه تفریح کردند، ولی من باز یک ساعت و نیم بعد از ناهار شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. شاهنشاه مرحمت زیاد دارند. مقداری هم گفتگوهای مختلف می‌فرمایند که کار به درازا بکشد و کس دیگر مزاحم‌شان نشود. اتّفاقاً این مسئله باعث گله اغلب اشخاص شد، منجمله نخست‌وزیر که بعد از من او را فقط برای بیست دقیقه پذیرفتند. قدری هم علیاحضرت گله فرمودند. در عرایض امروز مطلب مهمّی نبود. بعضی اوامر فرمودند که همان جا درمورد کارها به نخست‌وزیر بگویم و حل کنم. این کار را کردم. فقط ضمن عرایض، عرض کردم رئیس حزب مردم، بدبخت عامری، عرض می‌کند مقرّری ما را دولت بریده، من که پولی ندارم که چرخ حزب را بگردانم. فرمودند: البتّه باید ببرد. ایشان که ادّعا می‌کنند بین مردم اکثریّت مطلق دارند، بروند پولشان را هم از مردم بگیرند. من عرض کردم: بدبخت اگر این ادّعا را هم نکند، پس چه بکند؟ انتقاد که نمی‌تواند بکند، دست کسی را هم که نمی‌تواند بگیرد و کمکی به‌کسی بکند، این حرف را هم نزند؟ هر اقلّیّتی ناچار است این حرفها را لااقلّ برای دلخوشی بگوید و بد جوری خندیدم. حس کردم شاهنشاه خوششان نیامد. دیگر نتوانستم دنباله حرفم را بگیرم، درز گرفتم.

بعد دست شاهنشاه را بوسیدم و اجازه گرفتم که به اروپا بروم. فرمودند: بالأخره تنها می‌روی یا با خانم علم؟ عرض کردم: تنها می‌روم ولی بعد پیش من خواهد آمد.

سر ناهار شاهنشاه و شهبانو و نخست‌وزیر و والاحضرت پری‌سیما و من سر یک میز بودیم صحبت از وضع نیکسون و پادشاه یونان بود که چه طور شد به جای آن که او را فوری برگردانند، مراجعتش را به آراء عمومی گذاشتند؟ شاهنشاه عقیده دارند که آمریکاییها او را نمی‌خواهند.

جمعه ۱۸ امرداد ۱۳۵۳

در منزل تمام به کار گذشت. فقط ظهر با نوه‌ام قدری شنا کردم. بچه‌ها و نوه‌ها تمام پیش من بودند. خانم علم در حال کدورت و قهر بود ولی به هر حال در همه چیز شرکت می‌کرد.

دیشب نیکسون استعفا داد و فورد رئیس جمهور شد. اوّلین رئیس جمهوری است که در تاریخ آمریکا استعفا می‌دهد و فورد که رئیس جمهور شده، اوّلین رئیس جمهوری است که قبلاً به علّت سناتور بودن وضع او از هر لحاظ چک شده است! مردم او را مرد درستکار و شریفی می‌شناسند. محافظه‌کار و دست راستی است.

تلگراف تبریکی به فورد تهیّه کردیم، با تلفن برای شاهنشاه خواندم. درمورد این که بگوییم، برای نگهداری صلح جهانی مثل ماقبل خود، یا [درخشان] illustrious ماقبل خود، یا [برجسته] eminent ماقبل خود، موفّق شوید، یا این تعارفات را اصولاً حذف کنیم، دو سه دفعه با تلفن با نوشهر با شاهنشاه صحبت کردم. بالأخره به علّت توجّه به وضع داخلی آمریکا و ناراحتی که اغلب مردم از [دستگاه اداری] administration نیکسون دارند، قرار شد این تعارفات را حذف کنیم. ولی شک نیست که نیکسون در سیاست خارجی بسیار قوی بود. در چین و شوروی و خاورمیانه به موفّقیّت‌های چشمگیر رسید که دنیا بعداً قضاوت خواهد کرد. مرد با تجربه و گردن کلفتی بود.

عصری سفیر آمریکا دیدنم آمد. مدّتی در این باره گفتگو کردیم، متن نطق استعفای نیکسون را داد. هم چنین طرحی که کیسینجر برای کمیسیون مشترک همکاری ایران و آمریکا می‌دهد (کیسینجر طرحی داده که خیلی مسائل را شامل می‌شود...) شرحی که مربوط به راست‌گرایی عراق قبلاً نوشته بودم، ضمن یک گزارش تأیید کرد و خیلی عجیب

است. عریضه مفصّلی به شاهنشاه عرض کردم و همه مذاکرات و این گزارشات را تقدیم داشتم.

باز هم در منزل کار کردم. خانم علم سواری رفت، من نرفتم. نه به علّت قهر بلکه به علّت آن که کار زیاد داشتم. ساعت ۱۰ و نیم شب سفیر آمریکا مجدّداً تلفن کرد که همین الان یعنی درست سه ساعت و نیم پس از مراسم تحلیف، پیامی از رئیس جمهور جدید برای شاهنشاه آمده است که چون اوّلین پیام رئیس جمهور جدید و بعد هم حائز کمال اهمّیّت است میل دارم خودم به تو بدهم. گفتم: البتّه بیایید. ساعت ۱۱ آمد. پیام بسیار گرم و حاکی از رعایت همه تعهّدات آمریکا نسبت به دوستان آمریکا بود و عرض ادب و احترام فوق‌العادّه نسبت به شاهنشاه. رئیس جمهور البتّه با راهنمایی کیسینجر این پیام را فرستاده است. سفیر بسیار خوشحال و شنگول بود که چنین ژستی از طرف رئیس جمهور شده است که سه ساعت پس از تحلیف تلگراف می‌رسد. گفتم، البتّه حائز نهایت اهمّیّت است، امّا فکر می‌کنم از ریزه کاریهای کیسینجر باشد. خندید، امّا گفت: به هر حال هر چه هست حاکی از اهمّیّتی است که کشور من به کشور شما و شاهنشاه شما می‌دهد. تصدیق کردم. دیدم ژست فوق‌العادّه‌ای شده، سفیر هم شنگول است یک شامپانی باز کردم تا نصف شب گیلاسی به سلامتی وجود مقدس شاهانه و گیلاسی به سلامتی رئیس جمهور جدید نوشیدیم و تا نصف شب حرف زدیم.

باری، نیکسون مغلوب شد. به نظر من مغلوب اصول شد و هیچ جریان پشت پرده، چنان که شاهنشاه تصوّر می‌فرمایند، در کار نبود. قدرت آمریکا و ممالک دموکراتیک همین چیزهاست. البتّه آثار ثانوی تأخیری در همه امور دارد. چنان که واقعاً در یک ساله اخیر بدبخت نیکسون را فلج کرده بود و دیگر او در هیچ گفتگو و مذاکره، از پرستیژی برخوردار نبود. ولی قدرت دموکراسی همین است. چرچیل در خاطراتش می‌گوید هیچ طرز حکومتی را پرعیب‌تر از حکومت دموکراسی نیافتم و هیچ حکومت بهتری را هم از دموکراسی نتوانسته‌ام بیابم. حرف بزرگی است. در حکومت صدر اسلام هم وقتی عُمَر در مسجد راجع به یک امری صحبت می‌کرد یکی از اعراب به پا خاست و به او گفت: ای خلیفه مسلمین، من حیث یک نفر مسلمان به تو می‌گویم که اگر کج رفتی ما با

شمشیرهای کج خود (شمشیرهای عربی) تو را راست خواهیم کرد (یعنی به راه مستقیم خواهیم برد). در کشور من شانس آورده‌ایم که تنها فرد راست شاخص، شخص رئیس مملکت است و به این جهت با سرعتی خارق‌العادّه به جلو می‌رویم و قدرت مطلقه او را گردن می‌نهیم (یعنی من که با رغبت این کار را می‌کنم چون راه بهتری نمی‌بینم) و این کلمات را هم برای تملّق نمی‌نویسم، چون سالها پس از مرگ من منتشر می‌شود. ولی از حکومت مردم بر مردم فاصله زیادی داریم، و نمی‌دانم به چه صورت این عیب مرتفع خواهد شد و کشور بر پایه و اصول مستحکم قرار خواهد گرفت. حالا فرض این است (یعنی فرضیّه شاهنشاه) که چون کارگر در کارخانه شریک است، چون زارع صاحب ملک خودش است، و چون انجمن دهات و خانه‌های انصاف و غیره و غیره در همه، مردم شریک هستند، پس یک نوع مشارکت همگانی در کارها هست و این خود یک نوع جهت گرفتن به طرف دموکراسی است. به عبارت دیگر اقتصاد دموکراتیک، اوّلین سنگ بنای حکومت دموکراتیک است. این در جای خود صحیح است. ولی در جایی که دولت در جواب اقلّیّت می‌گوید چه بخواهید و چه نخواهید، من بودجه سال آینده و بودجه‌های سالهای آینده را هم به مجلس خواهم آورد و اقلّیّت نتواند حتّی ادّعای توفیق در انتخابات را بکند باید تصدیق کرد که خیلی دور از این مرحله هستیم.

شنبه ۱۹ امرداد ۱۳۵۳

تنها در هواپیما در راه ژنو هستم. دوست عزیز من مهندس علینقی اسدی و دوست عزیز دیگرم صادق عظیمی در ژنو منتظر من می‌باشند. عظیمی را آن قدر دوست دارم که برادر می‌دانم. دوست من هم از پاریس امشب به لوزان پیش من خواهد آمد. هنوز باور نمی‌کنم که این امر تحقّق یافته باشد، با آن که در هواپیما با سرعت هزار کیلومتر در ساعت به سوی این سرنوشت (البتّه به ظاهر وگرنه خدا می‌داند!) می‌روم.

It is too good to be true!

یکشنبه ۲۰ امرداد ۱۳۵۳

هـزار نـقش بـرآرد زمـانه و نـبود　　　یکی چنان که در آیینه تصور ماست

دیشب چنان که منتظر بودم، دوستم وارد شد. اسدی هم این جا بـود. شب بسـیار خوش گذشت. صبح دیر وقت از خواب برخاستیم. دوست من پس از صبحانه گفت: امروز یکشنبه است تلفنی به مادرم بکنم، چون حال ندار بود. به انگلیس تلفن کرد و از آن طرف از مادرش شنید که پدرش همان دقیقه مرده است! بازی چرخ عجیب است. من پس از یک سال باید بتوانم ده روز مرخّصی دلخواه بروم و به این صورت بیفتد! باری، فوری او را به لندن فرستادم و خودم تنها ماندم و تا امروز ۵۳/۵/۲۴ که قرار است برگردد تنها ماندم، چون حوصله ولگردی ندارم.

چو پیر شدی حافظ، از میکده بیرون رو　　　رنـدی و خـراباتی در عـهد شـباب اولی

پریروز در یک مغازه این جا دختر خوشگلی دیدم، قرار شد بیاید با من شام بخورد. سر شب تلفن کرد که نمی‌تواند بیاید. من هم به [اویان] Evian به قمار رفتم گو این که قمار را دوست ندارم، ولی اتّفاقاً زیاد بردم!

با وصف این از آزادی که دارم لذّت می‌برم. چه نعمت بزرگی است که قرقر [۱] و پرسش جلوی انسان نباشد! به مطالعه آفاق و انفس مشغولم و درختهای قشنگ را تماشا می‌کنم. امّا باید بگویم که اروپا دیگر به من کیفی نمی‌دهد، زیرا مردم در سطح مادّی خیلی پایین هستند، یعنی در مادّیات غوطه‌ورند و از معنویات هیچ خبری نیست.

از اخبار مهمّ جهان همان مسئله نیکسون بیچاره و روی کار آمدن فـورد و مـوضوع قبرس است که ترکها شدیداً پافشاری نسبت به تجزیه قبرس به دو منطقه ترک‌نشین و یونانی‌نشین دارند و هر آن ممکن است جنگ بین ترکیه و یونان در بگیرد. یک اشتباه نیکسون و یک اشتباه دولت سرهنگها در یونان، خطّ تاریخ را عـوض کـرد. امّـا بـه قـول

۱- [در اصل به همین صورت نوشته شده اما صورت درست آن غرغر است. در صفحات دیگر این مجلد و مجلدهای دیگر هم این واژه با همین نگارش تکرار شده است. از آوردن توضیح مکرر خودداری خواهد شد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

تولستوی، شاید اینها بازیچه تاریخ و جبر زمان هستند، نه سازنده تاریخ.

از اخبار داخلی ما این که در ترکیه با عراقیها به مذاکره نشسته‌ایم و در عین حال در مرز به ما تجاوز می‌کنند، و از اخبار خارجی دیگر این که هنوز هم سیمون پدرسوخته وزیر خزانه‌داری آمریکا در پایین آوردن قیمت نفت پافشاری دارد و نقشه می‌کشد. فعلاً که از شاهنشاه ما که قیادت اوپک را بر عهده دارند، هم او و هم غلام حلقه بگوشش، زکی یمانی، شکست خورده‌اند، تا ببینیم چه می‌شود. حالا می‌خواهد به خیال خودش صلح را به اعراب برگرداند که در عوض، آنها قیمت نفت را تقلیل بدهند.

شنبه ۹ شهریور ۱۳۵۳

ساعت یک امروز صبح از پاریس وارد تهران شدم. صبح که برخاستم و قصد شرفیابی داشتم معلوم شد شاهنشاه برای بازدید مانور لشکر گارد تشریف برده‌اند. خیلی افسوس خوردم که من نمی‌دانستم و نرفتم، چون این مانور را بسیار دوست می‌دارم. در کاخ سعدآباد ماندم تا شاهنشاه نیم بعد از ظهر تشریف فرما شدند. دست مبارکشان را بوسیدم. بی‌نهایت اظهار مرحمت کرده و فرمودند: فردا صبح بیا که مرا مفصّل ببینی، حالا دیر شده خیلی هم کار دارم.

بعد از ظهر وزیر مختار شوروی (سفیر در مرخّصی است) تلفن کرد که کار فوری دارد. وقت دادم، منزل آمد با آن که در منزل رفت و آمد، به علّت ورود من، بیش از حد معمول بود، او را چند دقیقه دیدم. گفت: قراری سفیر در پیشگاه شاهنشاه داده بود که یک سفر خصوصی به مسکو تشریف‌فرما شوند، آمده‌ام به عرض برسانم که تاریخ ۱۸ تا ۲۰ نوامبر مناسب می‌باشد. این دعوت خصوصی است و شاهنشاه تنها (بدون شهبانو) تشریف خواهند داشت. بعد قدری متفرّقه صحبت کردیم، منجمله صحبت حل شدن مسئله قیمت گاز پیش آمد. او اظهار خوشوقتی کرد که بالأخره با اوامر صریح شاهانه مطلب حل شد. من گفتم: باید خیلی هم قدر بدانید، چون باز هم این قیمت از قیمت بین‌المللی یک سوّم پایین‌تر می‌باشد.

شب سر شام رفتم. صحبت مهمّی نبود، فقط صحبت از بزرگی و عظمت رضاشاه کبیر

و در عین حال شوخ طبعی ایشان بود. شاهنشاه می‌فرمودند با آن که در خارج ایشان خیلی خشن می‌نمود، ولی در باطن شوخ طبع بود. با ادا درآوردن از امراء ارتش که شخصاً انجام می‌دادند، شخصاً هم قاه‌قاه می‌خندیدند و می‌گفتند یک وقتی که ما در رشت ساخلو بودیم، جنده‌های رشت به ما می‌گفتند تو که فرمانده سیصد سواری، یک قدری ابرو بینداز!... (من این یادداشت را در رامسر می‌نویسم).

یکشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۵۳

صبح سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم. مطالب عقب‌افتاده، بسیار زیاد بود، دو ساعت تمام به عرض رساندم. البتّه سعی داشتم که شاهنشاه را خسته نکنم، در ضمن عرایضم مطالب مطلوب یا مطالب خنده‌داری عرض می‌کردم. یک ربعی هم والاحضرت همایونی و والاحضرت فرحناز و علیرضا و لیلا آمدند، قدری بازی کردند. والاحضرت همایونی با سگ‌ها به صورت خشنی بازی می‌کردند یعنی آنها را با دمشان به هوا می‌پراندند، به نظرم می‌خواستند به این صورت جلب توجّهی بکنند. شاهنشاه خوششان نیامد و ایشان را با قدری اوقات تلخی منع کردند، والاحضرت کمی خجل شدند.

امروز مطلب سیاسی مهمّی مذاکره نشد. موضوع دعوت شوروی را عرض کردم، فرمودند: ببین اگر با آمدن رئیس جمهور ایتالیا تقارنی پیدا نکند خواهم رفت. عرض کردم: نمی‌کند، فرمودند: پس جواب مثبت بده. ضمناً فرمودند: فکر می‌کنم سیاست روسها فرق کرده باشد، چون آنها اصرار می‌کنند که ما به آن جا برویم. در مصر سر خورده‌اند، در آفریقا سر خورده‌اند، فقط برای آنها به ظاهر عراق و سوریه مانده که به آنها هم قلباً مطمئن نیستند، ناچار می‌خواهند با ما نزدیکتر بشوند و دست از تحریکات بردارند. عرض کردم: انشاءالله. عرض کردم: در قبرس هم علیرغم پشتیبانی آمریکاییها از یونان، اوّل به کمک ترکها آمدند و بعد راهشان را عوض کردند. فرمودند: البتّه همین طور است.

نامه‌ای از سفیر شاهنشاه در رباط آمده بود که به نظر مبارکشان رساندم.[۱] فرمودند: همین که استنباط کرده، عیبی ندارد. عرض کردم: سابقاً به من فرمودید اگر دلت می‌خواهد به آن جا برو. چون من این طور هوسها ندارم، بروم چه کار بکنم؟ اگر کاری می‌بود یک حرفی، حالا بروم بگویم چی؟ این طور تعبیر شده. فرمودند: عیبی هم ندارد که چنین تعبیر بشود. مردکه[۲] باز با شیخ زائد (حاکم ابوظبی) اعلامیه امضاء کرده و به جای خلیج فارس، خلیج عربی گذاشته‌اند. فرمودند: به جای فردا، امشب بعد از تشریفات افتتاح استادیوم برای المپیک آسیایی، به رامسر می‌رویم. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. ظهر به منزل رفتم، مطلب را که به خانم علم گفتم، باز مجلس کربلا شد و ناهار را بر من و خودش زهر مار کرد. خودش که ناهار نخورد! بر فرض ما خواستیم خانم بازی کنیم، امشب و فردا چه فرقی دارد؟ عصر مراسم افتتاح هفتمین دوره بازیهای المپیک آسیایی برگزار شد. بسیار آبرومند بود. این یادداشتها را در رامسر می‌نویسم. امشب من برخلاف تصوّر خانم علم تنها هستم ولی از این تنهایی و آسودگی و آزادی لذّت فراوان می‌برم.

دوشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۵۳

امروز چند دقیقه قبل از جلسه در اتومبیل بین ویلا و کاخ در حضور شاهنشاه بودم.[۳] مردم به طور خیلی ساده سر راه نسبت به شاهنشاه اظهار احساسات می‌کردند، خیلی طبیعی و عالی بود. عرض کردم: ملاحظه می‌فرمایید مردم کوچه و خیابان نسبت به شما

۱- نامهٔ عبّاس نیّری سفیر ایران در مراکش دربارهٔ سفر علم به مراکش است و تأکید شده که دعوت از علم از سوی شخص سلطان حسن است و نه وزیر دربار او (ژنرال مولای حفیظ). نیّری می‌افزاید که «روابط ایران و مغرب که انعکاسی از روابط ذات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت ملک حسن دوّم و دربار شاهنشاهی و دربار مغرب می‌باشد، گرمی و صمیمیت خود را، لااقلّ تا آن جا که برای بنده قابل فهم و درک است، از دست داده و از آن می‌ترسم موضوع عدم قبول دعوت اعلیحضرت از طرف جناب عالی آن را به مرحله‌ای برساند که مورد نظر جناب عالی نباشد».

۲- اشاره به سلطان حسن پادشاه مراکش.

۳- شاه برای کنفرانس سالانه آموزشی به رامسر آمده بود. منظور از ویلا و کاخ مورد اشاره، ویلای محلّ اقامت شاه و کاخ مرمر کوچکی است که در کنار هتل رامسر قرار دارد.

چه می‌کنند؟ فرمودند: خوب احساسات دارند، چه باید کرد؟

بعد مذاکره بر سر ساده‌لوحی آمریکاییها پیش آمد. فرمودند: احمق کندی به من می‌گفت: آخرین شانس ایران دکتر امینی[۱] (نخست‌وزیر اسبق قبل از من) و آخرین شانس یونان کارامانلیس است.[۲] یعنی در حقیقت می‌خواست که ما نظر او را نسبت به امینی بدانیم. حالا ببین امینی چه غلطی کرد که اگر گذاشته بودم ادامه بدهد، کشور را به ورشکستگی می‌کشاند. کارامانلیس هم که ناچار شده به علّت حماقت آمریکاییها و بر سر کار آوردن یک حکومت نظامی بر علیه خود آمریکاییها قد علم کند و چاره‌ای هم ندارد ولو این که در دلش غیر از این بخواهد. عرض کردم: صبر و حوصله و تدبیر و مآل‌اندیشی شاهنشاه بر همه مشکلات و خطرات فائق آمد. فرمودند: هرچه به آمریکاییها گفتم، رژیم نظامی در یونان پیشرفت ندارد و روی آن این همه حساب نکنند، به خرجشان نرفت که نرفت. عرض کردم: رژیم دموکراسی آن جا هم که خیلی تو در تو شده بود و پادشاه عقل درستی ندارد. فرمودند: بلی او گافهایی کرد، ولی مسلّم است در یونان دیکتاتوری نظامی کاری از پیش نمی‌برد. بعد جلسه کنفرانس آموزشی تشکیل شد. ماشاءالله شاهنشاه با چه دوربینی و وسع نظر مسائل را مورد بحث قرار می‌دادند. من قلباً لذّت بردم. بعد از ظهر نمایندگان مصر و عربستان شرفیاب شدند. یعنی رئیس سازمان اطّلاعات عربستان (کمال ادهم)[۳] و پرنس سعود[۴] که گویا ملک فیصل میل دارد به جای زکی یمانی رئیس شرکت نفت آن جا بگذارد، هم چنین [محمّداشرف مروان]

۱- نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد یکم صفحات ۳۸ تا ۴۰.

۲- کنستانتین کارامانلیس، میان سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۶۳، به استثنای دو دورهٔ کوتاه، نخست‌وزیر یونان بود. تلاش او برای اصلاح نظام سیاسی کشور و محدود ساختن اختیارات شاه (همانند تجربهٔ دکتر مصدّق در ایران) با مخالفت دربار و شکست رو به رو شد.

۳- شیخ کمال ابراهیم ادهم (متولّد ۱۹۲۸) از نخستین دانشگاه‌دیده‌های عربستان سعودی است (ویکتوریا کالج اسکندریّه و ترینیتی کالج کمبریج). وی برادر یکی از همسران ملک فیصل و مشاور سیاسی او بود. شریک تجارتی او عدنان قاشقچی بود.

۴- سعود الفیصل در آن تاریخ قائم مقام زکی یمانی در وزارت نفت و منابع معدنی بود و سپس وزیر خارجه شد. وی خواهرزادهٔ کمال ادهم است که نقش سرپرست شاهزاده سعودی را به عهده داشت. سعود الفیصل دارای لیسانس اقتصاد از دانشگاه پرینستون است.

نماینده مصر که حامل پیامی از طرف سادات بود. به قراری که شاهنشاه می‌فرمایند، اینها (مصر و عربستان) اصرار دارند بگویند که عراق می‌خواهد به تدریج خودش را از زیر یوغ شوروی خلاصی بخشد. خدا کند که چنین باشد. البتّه این مطلب از طرف آمریکاییها هم تأیید می‌شود، امّا خیلی بااحتیاط، یعنی مطلب امروز و فردا نیست.

باز من تنها هستم و بسیار خوشم که تنها هستم. به کارهایم می‌رسم و گاهی با دوستان تخته می‌زنم.

سه‌شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۵۳

گذاشتم شاهنشاه استراحت کامل بفرمایند و ابداً مزاحم نشدم. کار مهمّی هم نبود. خودم هم تمام پیش از ظهر کنار دریا گذراندم. البتّه تنها. با آن که هوا سرد بود شنا کردم، یعنی با امواج خروشان و سرد بازی کردم و لذّت بردم. اگر ناراحتی روحی نداشته باشم سرما نمی‌خورم.

بعد از ظهر هم شاهنشاه دو سه مصاحبه با روزنامه‌نویسهای استرالیایی که به زودی به آن جا تشریف خواهند برد داشتند و چند تن از وزرا و نخست‌وزیر را پذیرفتند، من باز هم به گردش و بطالت گذراندم...

چهارشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۵۳

امروز آخرین جلسه کنفرانس آموزشی رامسر در پیشگاه همایونی بود. من قطعنامه را این جا می‌گذارم، به راستی انقلابی است، امّا چه جور دولت موفّق بشود آن را پیاده کند، این دیگر با خداست. به هر صورت اوامر شاه در حد اعلای اعتلای کشور ماست. خدا به شاه عمر بدهد.

از خصیصه‌های این کنفرانس حضور چند نفر دبیر و استاد آزاد بود که سمتی در کار کنفرانس نداشتند و برای اظهار نظر آمده بودند و امروز موقعی که صحبت از حقوق

معلّمین و ارتباط آن با حسّ وطن‌پرستی پیش آمد، با شاه به محاجّه برخاستند (البتّه با ادب) و من لذّت بردم از این همه آقایی و تحمّل و روشن‌بینی شاه و حقیقتاً در دلم دعا کردم. دیگر این که این قطعنامه را دیشب در کمیته اجرایی نوشته بودند و همان دیشب نخست‌وزیر و وزیر علوم و وزیر آموزش به عرض شاهنشاه رسانده بودند و تصویب آن را گرفته بودند و امروز وقتی شاهنشاه جویا شدند که آقایان نظری نسبت به آن دارند یا نه، جواب عرض شد که هیچ‌کس آن را ندیده است. خیلی باعث تعجّب شد و شاهنشاه فرمودند: لابد وقت نبود! در صورتی که ساعت ۸ دیشب آن را ملاحظه فرموده بودند و تا ساعت ۱۰ صبح امروز وقت بود که لااقلّ در یک جلسه نیم ساعتی هم که شده آن را به اطّلاع اعضاء کنفرانس برسانند. این است ترتیبی که دولت حتّی باطبقه [زبده] elite عمل می‌کند. آن وقت می‌خواهند این مردم خودشان را در کار ما شریک و سهیم بدانند و به‌کشور و به‌کارشان علاقمند باشند. این تازه طرز عمل با طبقه ممتازه است (یعنی ممتازه از لحاظ دانش)، وای به حال مردم. با مردم به صورت دولت غالب با مردم کشور مغلوب عمل می‌کنند. راستی عجیب است. در مجلس هم هر وزیری حاضر می‌شود فقط تکیه کلامش این است که به عرض رسیده و تصویب شده است. دیگر شما غلط زیادی نکنید. تازه این را به اعضاء حزب اکثریّت می‌گویند، تکلیف اقلّیّت که معلوم است. با این صورت می‌خواهند حسّ احترام به‌کشور و علاقه به‌سرنوشت خود در مردم به وجود آورند. یاللعجب.

مدّتی هم راجع به حسّ وطن‌پرستی معلّمین و ارتباط آن با حقوقات بحث شد. در آخر جلسه شاهنشاه تأکید در پیاده کردن این برنامه فرمودند که امیدوارم بشود، چون خیلی عالی است.

[دنباله یادداشت به همان تاریخ ۵۳/۶/۱۳ است. معلوم است که شاه و علم از رامسر به تهران بازگشته‌اند]

بعد از ظهر سفیر آمریکا دیدنم آمد. می‌گفت: [مالکوم والوپ] Wallop [1] نماینده کنگره که شاهنشاه فرموده‌اند او را نخواهم پذیرفت، دوست فورد می‌باشد (شاهنشاه می‌فرمایند مگر وقتی مثلاً عیسی مبارکی نماینده بلوچستان به آمریکا می‌رود فوری رئیس جمهور او را می‌پذیرد؟) به عربستان سعودی رفته، ملک فیصل و زکی یمانی را ملاقات کرده است. حالا اگر شاهنشاه را زیارت نکند و در کنگره فقط بر له عربستان حرف بزند بسیار بد می‌شود، مخصوصاً برای من بسیار بد می‌شود. در ایران هم جز شاهنشاه کسی نیست که بتواند با او حرف بزند (و البتّه درست می‌گوید). استدعا دارم او را بپذیرند.

پرسید: آیا پرنس سعود و کمال ادهم آمده‌اند؟ گفتم: اشخاصی که آمدند نمی‌دانم کی بودند؟ گفت: مروان نماینده مصر چه طور؟ گفتم: شاید آمده باشد. فهمید که نمی‌خواهم حرف بزنم. گفت: به هر صورت منظور این است که در عالم همکاری که با یک دیگر داریم، در این جریانات اگر خدمتی از دستم برآید بکنم، نه این که ما از یک طرف اقدام بکنیم شما از طرف دیگر. گفتم: مطالب شما را به شاهنشاه عرض خواهم کرد. گفت: مدّتی است شاهنشاه را زیارت نکرده (از وقتی که من رفته بودم). گفتم: چرا؟ گفت: یک حقیقتی به تو می‌گویم. شاهنشاه توسّط کالاهان رئیس [سیا] CIA در این جا پیامی فرموده بودند که باعث تعجّب من شد و آن این که گویا [هلمز] Helms سفیر آمریکا سیاست نفتی ما را درک نمی‌کند و به واشینگتن توضیح صحیح نمی‌دهد. چون کالاهان مرد نفتی نیست، عین دیکته شاهنشاه را به من داد و من به واشینگتن به کیسینجر گفتم. معلوم می‌شود وقتی اردشیر زاهدی با کیسینجر ملاقات کرده، گزارش نادرستی به شاهنشاه داده است که با حقیقت وفق نداشته و ندارد، به جهت این که عین مذاکرات اردشیر و وزیر خارجه ما

۱- مالکوم والوپ، سناتور ایالت وایومینگ بود و نفوذی در کنگره نداشت. شاید شاه از این امر آگاه بود و به همین جهت علاقه‌ای به پذیرفتن او نشان نمی‌داد.

برای من فرستاده شده (با آن که این کار معمول نیست و نمی‌خواهم که تو به شاهنشاه عرض کنی که آن را شنیده یا دیده‌ای). ولی برای تو می‌خوانم و خواند. آن این است:

مسئله قیمت نفت وضع اقتصاد دنیا را بر هم زده و دنیا را به کسادی و ورشکستگی می‌کشاند. من می‌خواهم در این زمینه با شاهنشاه صحبت کنم، امّا همان طور که شاهنشاه فرموده‌اند، این مسئله باید در کادر بزرگتری که همه عوامل اقتصادی و عرضه و تقاضای کالا و محاسبات قیمت موادّ اوّلیّه را دربر می‌گیرد بحث شود (یعنی همان چیزی که خود شاهنشاه فرموده‌اند). من نمی‌خواهم جسارتی کرده و به شاهنشاه فشاری وارد بیاورم و هم چنین نمی‌خواهم که خدای نکرده اعلیحضرت همایونی احیاناً در مقابل فشار تسلیم کسی بشوند و این مقاومت شاهنشاه همیشه درس بسیار خوبی برای روسها هم بوده است و خواهد بود. امّا واقعاً می‌خواهم با اعلیحضرت همایونی صحبت کنم که راه حلّی بیندیشیم و یکی از مسائل مهمّی که در تهران مذاکره خواهم کرد همین خواهد بود. من به دوستی ایران احترام می‌گذارم و می‌دانم که وجود شخص شاهنشاه چه قدر در این منطقه مؤثّر است و ایشان چه قدر علاقمند می‌باشد که ثبات و امنیّت و آرامش در این منطقه دنیا حفظ شود.

این بود خلاصه مذاکرات و من نمی‌دانم که اردشیر چه به شاهنشاه گزارش داده که چنین پیامی به من فرموده‌اند. بعد گفت که شاهنشاه در این منطقه دنیا [هم‌آهنگ‌کننده] coordinator هستند. یکی از دوستان او پرسیده بود [هم‌آهنگ‌کننده] coordinator چه جور آدمی است. گفت: کسی است که balls ها[1] را در هوا نگاه می‌دارد بدون آن که balls balance خودش به هم بخورد![2] گفت: نمی‌خواهم اردشیر را [ناراحت] hassle کنم و اصلاً نمی‌خواهم این مطالب به شاهنشاه عرض شود، ولی اردشیر به جای آن که گاهی هم بعضی حرفها را گوش کند دائماً حرف می‌زند. البتّه لحن گله‌آمیز داشت. ویسکی دیگری به او تعارف کردم، قبول کرد و باز هم نشست و مدّتی

۱- [در نسخه اصلی به همین صورت آمده. پیداست که balls ها به سهو آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- نخستین balls به معنای گوی و دومین به معنای بیضه مرد است در یادداشت علم balls balance به اشتباه bolds balance نوشته شده است.

تعریف از جریان مراسم افتتاح بازیهای المپیک آسیایی کرد. مثل این است که می‌خواست این مطالب را از دل من دربیاورد. بعد گفت: کیش را دیدم، کی مرا بیرجند می‌بری؟ گفتم: حالا از پیشگاه شاهنشاه اجازه می‌گیرم، شاید وقتی که به سلامتی به استرالیا تشریف ببرند.

پنجشنبه ۱۴شهریور ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. مطالب سفیر آمریکا را به تفصیل عرض کردم، فرمودند: علّت آن که گفته بودم سفیر آمریکا حرفهایم را نمی‌فهمد، این بود که وقتی کیسینجر اردشیر را دیده، گفته است که من از مذاکراتی که سفیر آمریکا با شاهنشاه ایران انجام داده است خرسند هستم. حتّی گفته است I am satisfied. چه طور ممکن است او از حرفهای من خوشحال و satisfied باشد درصورتی که من گفته‌ام قیمت نفت بالا نیست. دولتهای بزرگ اگر می‌خواهند قیمت نفت را پایین بیاورند، باید تاکس خود را پایین بیاورند. به علاوه شرکتهای نفت چرا این قدر باید منفعت بکنند؟ من این حرف را به رؤسای [اکزان] Exxon و شِل هر دو گفتم، چه طور ممکن است از حرف من کیسینجر که سعی در پایین آوردن قیمت نفت می‌کند راضی باشد؟ مگر آن که با عقیده من همراه باشد، که چنین چیزی نیست.

من عرض کردم که ممکن است وزیر خارجه خواسته اظهار تشکّر بکند که شاهنشاه سفیر را پذیرفته‌اید و از این جهت اظهار خوشحالی کرده! این که اشکالی ندارد. به علاوه عرض سفیر درمورد اردشیر در نظر مبارک باشد که حرف زیاد می‌زند و کم گوش می‌کند. فرمودند: بلی این را می‌دانم، خوب هم می‌دانم که چه قدر یاوه‌گو و پرحرف است. فرمودند: به هر حال او را بخواه و مطلب را به او تفهیم کن (من خودم خیال می‌کنم شاهنشاه آن قدر درمورد قیمت نفت [وسواس] obsession پیداکرده‌اند و آن قدر [حسّاس] sensitive هستند که خیلی زود در جهت فکر خودشان قضاوت می‌کنند، بدون این که جهات دیگر مطلب را که در این زمینه‌ها به عرض می‌رسد در نظر بگیرند. شاید هم اشتباه می‌کنم، چون شاه به قدری وارد به امور و فهیم و درجه عالی است که

به فکر ما نمی‌رسد).

درمورد نماینده عربستان و مصر فرمودند: به سفیر آمریکا بگو که اینها آمدند و هفته آینده وقتی خودش را می‌پذیرم در این زمینه به تفصیل گفتگو خواهم کرد.

مصریها مطالب امیدوارکننده و خیلی صریح و پوست‌کنده‌ای می‌گویند که انسان باورش می‌شود و من خیلی امیدوار شدم. و امّا سعودیها آمده بودند که از بس در اعلامیه‌های خودشان اسم خلیج عربی برده‌اند، عذرخواهی بکنند (تعجّب برای من است). ولی چون شاهنشاه فرمودند، البتّه به سفیر خواهم گفت. ولی فرمودند نماینده کنگره را نخواهم پذیرفت، برود [جمشید آموزگار] وزیر کشور را ببیند. او توضیحات کافی خواهد داد چون مسؤول کار اوپک ماست (من از این فرمایش و سختگیری شاهنشاه لذّت بردم).

بعد مطالب دیگر صحبت شد. عرض کردم: برای جشن اوّل مهر دانشگاه [تهران] که شاهنشاه تشریف ندارید، از والاحضرتها کدام یک بروند؟ فرمودند: ولیعهد که هنوز کوچک است. من خواهرها و برادرها را عرض کردم. فرمودند: نه هیچ کدام لازم نیست، شهناز برود. خیلی تعجّب کردم و در عین حال خوشحال شدم، الحمدالله وضع این دختر در نظر شاه خوب شده است. عرض کردم: قایق سریع‌السّیر شاهنشاه وارد شد، در نوشهر حاضر است. فرمودند: فردا صبح جمعه اگر هوا خوب باشد خواهم رفت ببینم! خیلی تعجّب است که شاه برای دیدن قایقی تشریف ببرند که آن هم تفریحی است. البتّه خیلی عالی است و سرعتی در حدود ۱۵۰ کیلومتر دارد. شکر خدا را که شاهنشاه به این مسائل علاقمند هستند وگرنه با این کار زیاد تاکنون له شده بود یعنی لااقلّ این نوع [سرگرمی] hobby دارند. خوشبختانه به درختکاری و به زن هم علاقه دارند و جای شکرگزاری است. امّا باز خوشبختانه به پول بی‌اعتناست و باز بدبختانه به حفظ جان خودش بی‌اعتناست.

بعد مرخّص شدم... بعد از ظهر در منزل تمام کار کردم.

ساعت ۱۰ شب خبر رسید که آیت‌الله شاهرودی که اخیراً شدیداً با بعثیهای عراق به مبارزه برخاسته بود، در نجف اشرف فوت شده است. فوری به شاهنشاه تلفن عرض

کردم که باید تجلیل شود. فرمودند: تلگراف به آیت‌الّله خوانساری بنویس و از طرف ما تسلیت بگو. به پسرش هم به نجف تلفن کن. دربار هم فاتحه بگذارد. تلگرافات را حاضر کردم، ولی برای این که معلوم باشد چه قدر باید در این زمان ما در این مسائل دقّت بکنیم، چندین دفعه تصحیح فرمودند تا بالأخره ساعت ۱۱ به رادیو و تلویزیون دادیم. چون فی‌المثل آیت‌الّله العظمی یا حضرت مستطاب عالی و یا حضرتعالی یا مرجع تقلید عموم شیعیان یا یک عدّه شیعیان یا ضایعه بزرگ یا ضایعه جبران‌ناپذیر، تمام همه حساب دارد. چه باید کرد؟ ارکان مهمّ کشور ما مذهب شیعه اثنی‌عشری، زبان فارسی و رژیم سلطنتی است، به هر سه باید به یک جور توجّه شود. متأسّفانه تمام جوانانی که در رادیو کار می‌کنند و من این تلگرافات را دیکته می‌کردم که بخوانند، این کلمات را نمی‌توانستند بنویسند، مخصوصاً کلمهٔ مؤلّمه را نمی‌فهمیدند. گو این که فارسی نیست، ولی «دردناک» هم زبان آخوندی نبود که بتوانیم در تلگراف بنویسیم.

جمعه ۱۵ شهریور ۱۳۵۳

صبح دیر برخاستم. امروز خانم علم سر آشتی داشت! ولی تا ظهر گرفتار همین درگذشت آیت‌الّله بودم و دستورات مقتضی می‌دادم. شاهنشاه برای دیدن قایق به شمال تشریف بردند ولی برای ناهار برگشتند. من سر شام و ناهار نرفتم. عصری سواری رفتم خیلی خوب بود. دلم برای اسبم بسیار تنگ شده بود. دیدار عمیقی تازه کردیم.

از اخبار مهمّ جهان... مسئله عربستان سعودی است که به قول انور سادات خسارات مصر را در جنگ با اسرائیل جبران کرده و حاضر است پول اسلحه به مصر بدهد. البتّه معنی آن دادن پول به آمریکاست. عیبی ندارد، تا حالا روسها پنبه مصر را می‌خوردند، حالا آمریکا پول عربستان را از طریق مصر بخورد، بالأخره آدم ضعیف محکوم به این گونه دادن‌هاست.

شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۵۳

شنبه ساعت ۸ صبح سفیر آمریکا دیدنم آمد و با من صبحانه خورد. اوامر شاهنشاه را

ابلاغ کردم. خیلی خوشحال شد که علّت آن پیام شاهنشاه که حرفهای مرا نمی‌فهمید، ناراحتی شاهنشاه از او نبوده است. هم چنین درمورد آن نماینده کنگره پرسید، گفتم: نمی‌پذیرند. خیلی ناراحت شد که جسارت کرده و اصرار ورزیده است. از من پرسید: به من راهنمایی کن چه جور اشخاصی را برای شرفیابی معرّفی کنم. گفتم: باید این نظرات را سفیر ما در آن جا بدهد. هر کس بیاید به طور اتوماتیک نمی‌شود شرفیاب شود. البتّه آنهایی که سابقاً دوستی با ایران دارند یا به دلیل خاصّی به ایران می‌آیند، ممکن است به افتخار شرفیابی نائل شوند.

مقداری هم راجع به باران که به شدّت می‌بارید صحبت کردیم که چه طور شده حالا در تهران باران زیاد می‌بارد. گفتم: در این چند ساله بیش از ۱۵ ملیون درخت کاشته شده است و رطوبت هوا دیگر هیچ وقت از سی پایین نمی‌رود، در صورتی که سابقاً در تهران در تابستان از ۱۰ بالا نمی‌رفت، آن هم در باغ من، نه در جایی که درخت نداشت. باز هم از پیشرفتهای کشور صحبت شد.

بعد حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. تفصیل ملاقات سفیر آمریکا را عرض کردم. عرض کردم: سناتور اسپارکمن که جای فولبریت را برای ریاست کمیته خارجی مجلس سنا می‌گیرد، می‌آید. شاهنشاه در آن وقت تشریف ندارند، که را ببینند؟ (سفیر صبح پرسید). فرمودند: نخست‌وزیر را ببیند، ولی کاش می‌گفتی که من اشخاص را به طور اتوماتیک نمی‌پذیرم، مگر قبلاً دلیلی بگویند یا خودمان بخواهیم، مثلاً اسپارکمن[1] را که همیشه دوست ایران بوده است، اگر بودم می‌پذیرفتم. عرض کردم: اتّفاقاً عیناً به همین صورت به سفیر گفتم.

باز هم از قایق خودشان که دیروز ملاحظه فرموده بودند تعریف فرمودند. شکر خدا را که شاهنشاه به این مسائل علاقمند است وگرنه هم ایشان له می‌شدند و هم ما له می‌شدیم.

۱- جان اسپارکمن، سناتور آلاباما، از متنفّذترین سناتورهای آمریکا و مردی دلپذیر بود. یک بار، هنگامی که آدلای استیونسن Adlai Stevenson از سوی حزب دموکرات، علیه آیزنهاور، نامزد ریاست جمهور شد، اسپارکمن را نامزد معاونت خود کرد.

مدّتی راجع به قوانین اخیر هیئت امناء دانشگاهها عرایض کردم که مشکلاتی تولید می‌کند. اوامری فرمودند.

بعد کارهای آستان قدس رضوی را عرض کردم. نقشه کاخ ملک‌آباد را که می‌خواستم برای شاهنشاه بسازم، رد کردند. فرمودند: کاخ می‌خواهم چه کنم؟ منزل ساده بسازید.

راجع به مذاکراتی که با سفیر آمریکا درمورد سه پایه اصلی حکومت ایران کردم که شیعه و زبان فارسی و سلطنت است، شاهنشاه فرمودند: ولی متأسّفانه شیعه‌ها پفیوز هستند. در عراق کاری از پیش نمی‌برند، در لبنان هم همین طور و در ایران هم هرچه توده‌ای داشتیم از بین شیعه‌هاست. در صورتی که بین اهل تسنّن کمتر هستند. بین زردشتی‌ها هیچ، حتّی تاکنون بین بهایی‌ها هم یک توده‌ای پیدا نشده. عرض کردم: تعداد را شاهنشاه در نظر بگیرید، معلوم است از عدّه زیاد بالأخره چند نفر منحرف پیدا می‌شود. ولی در عراق و سوریّه و لبنان چه عثمانیها و چه انگلیسها و فرانسه‌ها دائماً سنّی‌ها را تقویت می‌کردند که اختلاف بین آن کشورها و ایران باقی بماند. فرمودند: این درست است، پس چرا در لبنان وقتی قرار شد از هر ملّیّتی یک نفر مسؤول (رئیس کشور، رئیس دولت و رئیس مجلس) تعیین بشود باز شیعه‌ها کاری از پیش نبردند.[1] عرض کردم: متفرّق بودند. فرمودند: حالا هم که صدر آمده و اوّل ما او را تقویت کردیم بعد تو سرخ از کار درآمد و آدم دورویی شد. دیگر عرضی نکردم، ولی عرض کردم: به هر حال این هفتاد ملیون آدم اطراف که شیعه هستند شاهنشاه را شاه خود می‌دانند و این مسئله کوچکی نیست. فرمودند: این صحیح است.

پرسیدند: نطق‌های من در استرالیا و نیوزیلند حاضر شده؟ عرض کردم: در دست اقدام است. فرمودند: دقّت کنید که به هیچ وجه از پیشرفتهای چشمگیر ایران سخنی نرود. ما نباید این حرفها را بر زبان بیاوریم، خودشان می‌فهمند و حسّ می‌کنند. اگر بگوییم، کوچک می‌شویم. عرض کردم: کاملاً صحیح است و ابداً چنین نظری نیست،

---

۱ - این جمله علم آشفته است. به جای ملّیّت مذهب باید نوشت. از این گذشته در تقسیم‌بندی مقامهای سیاسی لبنان، ریاست مجلس از آن شیعیان است.

چون سابقاً هم همیشه چنین امر را فرموده‌اید.

فرمودند: نماینده عربستان سعودی که آمده بود، راجع به قیمت نفت هم مذاکره شد. این را هم به سفیر آمریکا بگو. عرض کردم: دیروز که فقط موضوع نام خلیج عربی را فرمودید مایه تعجّب چاکر هم شد که برای همچو مطلبی یک میسیون نمی‌آید. ولی جسارت دانستم بپرسم و سؤال بیشتری بکنم. شاهنشاه لبخندی زدند و موضوع تمام شد، ولی من خیال می‌کنم آمدن نماینده عربستان سعودی، آن هم رئیس سازمان اطّلاعات آن و بعد پسر ملک فیصل و نماینده مصر توأماً، باز هم باید برای مذاکرات دیگری باشد که به نظر من میانجیگری بین ما و عراق است و شاهنشاه چیزی به من نفرمودند. باز هم نخواستم جسارت کنم و بپرسم.

بعد از ظهر تمام کار کردم...

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. تمام صحبت از مسابقه واترپلو [در بازیهای آسیایی] که ایران اوّل شد و ۱۱ مدال طلا به دست آورد دور می‌زد. علیاحضرت شهبانو خیلی خیلی احساساتی و خوشحال بودند. ولی شاه مثل اقیانوس، آرام است.

یکشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری اداری عرض شد. بعد عرض کردم: کنفرانس رامسر، بازیهای آسیایی و این که امر فرمودید بچه‌ها به استادیومها مجاناً بروند، و بعد هم قضیّه عراق حسّ ناسیونالیسم عجیبی در مردم ایجاد کرده و همه جا سرود ملّی می‌خوانند. خوب است شاهنشاه بدون اطّلاع به استادیوم ورزشی تشریف ببرند. فرمودند: فکر خوبی است، ترتیب کار را بده.

عرض کردم: دیشب سر شام والاحضرت شهناز به من فرمودند که اوّل مهر به جای شاهنشاه نمی‌توانم بروم، چون ناچارم برای معالجه دندانم به اروپا بروم. فرمودند: آری به من هم گفت. بچه بی‌عقل عجیبی است. فقط تحت تأثیر پسره، شوهر خودش، می‌باشد و هیچ از خودش تصمیم ندارد، خوب چه باید کرد؟ همین است! و این مطلب را خیلی با تأسّف فرمودند که من غصّه خوردم. عرض کردم: جای شکرش باقی است که

به حمدالله زندگیشان روی غلطک افتاد. فرمودند: بلی این شده، حالا بگو به جای ایشان شمس برود.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم، منجمله اغلب رؤسای بلوچ را دیدم که دستگیرم شود تیراندازی به حاجی کریم بخش سعیدی نماینده چاه‌بهار از طرف چه دستجاتی صورت گرفته است.[1] (او را نزدیک حاجی ده یک هفته قبل یعنی همان روزی که من از اروپا برگشتم زدند، خوشبختانه تیر به پایش گرفته و نمرده ولی او هم یک نفر از حمله کنندگان را زد و خیلی شجاعت به خرج داد). مطلب مهمّی دستگیرم نشد.

بعد از ظهر پیام همایونی را درمورد مبارزه با بیسوادی در کمیته مزبور خواندم. بعد خودم به احوالپرسی سعیدی رفتم. نیم ساعتی هم در بیمارستان با او صحبت کردم. او معتقد است طایفه لاشاری[2] باعث این پیش آمد بوده‌اند.

از اخبار مهمّ جهان امشب خبر عفو نیکسون وسیله پرزیدنت فورد است. خیلی شهامت و مردانگی نشان داد، بارک‌الله. فکر می‌کنم قدری زود عمل کرد، هنوز افکار عمومی آمریکا حاضر به قبول این امر نخواهد بود. دیگر جمع شدن وزرای دارایی کشورهای اروپایی و آمریکا و ژاپن در پاریس که به صورت محرمانه انجام گرفت، ولی معلوم است که برای مقابله با بحران اقتصادی اروپا و به طور کلّی دنیا و مقابله با گرانی قیمت نفت و انفلاسیون و ثابت کردن نرخ ارزهای اروپایی است.

دوشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، نسبتاً طولانی ولی تمام صحبت بر سر سلامتی وجود مقدّس اعلیحضرت بود. به من فرمودند: طحالم بزرگ شده و باز هم کهیر شدیدی بیرون زده‌ام، تا

۱- کریم بخش سعیدی از طایفهٔ بُلیدَیی (ساکن شهرستانهای چاه‌بهار و ایرانشهر)، سه دوره نماینده مجلس، نخست از ایرانشهر و سپس از چاه‌بهار بود. تیراندازی به سوی او به‌علّت رقابتهای طایفه‌ای، به دست بلوچهای ناراضی که در عراق تعلیمات چریکی دیده بودند، صورت گرفت. سوءقصدکنندگان در منطقهٔ آهوران که زیر نفوذ طایفه‌های لاشاری و مبارکی‌ست، پنهان گردیدند ولی پس از چندی با همکاری سران این دو طایفه دستگیر شدند.

۲- این طایفه در روستاهای لاشار در بخش بمپور (شهرستان ایرانشهر) زندگی می‌کنند و در بلوچستان جنوبی نفوذ دارند.

هنگام رفتن اروپا هم هنوز سه ماه باقی مانده، خوب است باز دکتر ژان برنار را بگویی بیاید مرا ببیند. نمی‌دانم این چه قضیّه‌ایست. من خیلی یکّه و غصّه خوردم. چون شاه ماشاءالله تحمّل زیاد دارد و تا چیزی ایشان را ناراحت نکند ظاهر نمی‌کنند. امّا فوری جلوی تأثّرات خودم را گرفتم و عرض کردم: چیزی نیست. ولی یک نکته را به شاهنشاه عرض کنم که وقتی در ژوئن امسال برای چک آپ به پاریس رفتم، ژان برنار به طور خصوصی به من گفت که شما دارید با مزاج شاه بازی می‌کنید. دکتر فلینگر اتریشی که همه ساله اعلیحضرت همایونی را معاینه می‌کند، یک شارلاتان به تمام معنی است و دکتر ایادی هم خیلی از مراحل طب پرت است، گو این که به حمدالله مزاج شاه سالم است ولی این طور هم سرسری گرفتن، کار صحیحی نیست. من در پی فرصتی می‌گشتم که این مطالب را عرض کنم، حالا هم یقین دارم چیزی نیست ولی اگر اجازه فرمایند ژان برنار و میلیز هر دو را به عنوان معالجه خودم احضار کنم. فرمودند: بکن. بعد مفصّل عرض کردم که این بار شدید که روی شانه اعلیحضرت است مزاج شما را خیلی حسّاس کرده و از آن گذشته، این همه دوا و ویتامینهای جورواجور که میل می‌فرمایید صحیح نیست. من از خودم احساس می‌کنم که این [تنش] tension پدرسوخته چه اثری در انسان می‌گذارد، برای اعلیحضرت که مسلّم است چیست ولی به روی خود نمی‌آورید. احساس می‌کردم که شاه درست گوش می‌کنند و به آن چه عرض می‌کنم، توجّه دارند. باری مدّتی در این زمینه صحبت کردم.

عرض کردم: خدا خواسته که باز بعضی سرگرمیها از قبیل زن بازی و درختکاری و علاقه به ماشین و هواپیما و این قبیل کارها دارید، وگرنه خیلی زودتر این آثار و علائم بروز می‌کرد. و من که با کمال میل موجبات تفریح شما را فراهم می‌کنم برای این است که خودم هم از انصراف از کارها خیلی راحت می‌شوم و از تانسیونم کم می‌شود و احساس نشاط می‌کنم. به این جهت میل دارم سه چهار ساعتی که به گردش می‌روید یا با اتومبیل و هواپیما و قایق گردش می‌کنید جای راحت و خیال جمع و دور از اغیار و حتّی راحت از قیافه‌های ما باشید. امّا باید عرض کنم که شاهنشاه در نظر داشته باشید که سنّ ما به جایی رسیده که بیشتر از مجالست زن لذت ببریم نه از فلان عمل. این کار لزومی ندارد.

گاه‌گاهی اگر پیش بیاید، چه بهتر! اگر نشد، نشد. بی‌جهت به خودتان فشار نیاورید که این آثار را در پس دارد. خیلی خیلی توجّه به عرایض من کردند.

بعد در خصوص بلوچستان و اغتشاشات کوچکی که در آن جا پیش آمده صحبت کردیم. عرض کردم: فکر نمی‌کنم از حدود اختلافات طایفه‌ای بالاتر باشد، با وصف این عمیقاً تحقیق می‌کنم. فرمودند: خیلی دقّت کنید که ممکن است انگشت افغانها و روسها و هندیها همه در کار باشد. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر کار کردم و به سفارت بلغارستان رفتم. چون در جشن ۴ آبان رئیس جمهور آنها به سفارت ما آمده بود، ما هم باید در جشن ملّی آنها حاضر شویم.

سه‌شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. باز هم کارهای جاری را عرض کردم، منجمله دو دستخط به ملک فیصل و انورسادات که گویای مذاکرات این چند روزه است.[1] باز هم از سلامتی شاه جویا شدم. فرمودند: همان طورهاست که بود، صورتم را می‌بینی که ورم دارد. عرض کردم: پشت به دریچه نشسته‌اید نمی‌توانم ببینم و به هر حال محسوس نیست، که شاه به خیال نیفتند.

باز هم پیامی برای یک مجلّه خارجی که تهیّه کرده بودیم، نپسندیدند. فرمودند: باز هم که از پیشرفتهای ایران صحبت کرده‌اید. من این را نمی‌خواهم، چرا خودمان باید این صحبت را بکنیم؟ پیشرفتها خودش سخن می‌گویند احتیاج به صحبت نیست. صحبت شد که اردشیر سفیر شاهنشاه از فورد خواسته است که سر راه ژاپن به ایران بیایند.

۱- ترجمهٔ نامه‌های انورسادات به (انگلیسی) و ملک فیصل (به فارسی) و پاسخ شاه به آنها به دنبال این گزارش آمده است. اختلاف نظر درباره سیاست نفتی ایران و عربستان سعودی در نامه‌های متبادل به خوبی به چشم می‌خورد. فیصل یادآور می‌شود که «منافع مشترک و هدفها و سیاست ما در منطقه ایجاب می‌نماید تا در راه صلح و خیر دو کشور برادر روش واحدی اتّخاذ کنیم». شاه در پاسخ خود می‌نویسد که «منافع مشترک و سیاست و هدفهای ما ایجاب می‌کند که روش واحدی به منظور تأمین منافع دو کشور و سایر کشورهای نفت‌خیز اتّخاذ گردد».

فرمودند: گفتم خیلی بیجا کرده‌ای، می‌خواهد بیاید، می‌خواهد نیاید، علی‌السّویه است. من حقیقتاً لذّت بردم و عرض کردم: واقعاً این نوع تفکّر شاهنشاه به انسان غرور می‌دهد و این غرور کم‌کم در آحاد و افراد کشور نیز پیدا می‌شود. به خصوص در این بازیهای آسیایی خیلی به چشم می‌خورد.

بعد از ظهر سفیر انگلیس دیدنم آمد، برنامه سفر آینده ملکه مادر را گفت. راجع به قیمت نفت آن چه که با من صحبت کرد، نوشته بود. چون خیلی احتیاط می‌کند که در مذاکرات اشتباهی نکند تا طرف درست درک بکند. خلاصه این که استدعا داشت قیمت نفت بالا نرود. گفت: اطّلاعاتی که به ما رسیده این است که ارتش عراق در کردستان پیشرفت می‌کند. گفتم: نمی‌دانم، فردا از شاهنشاه خواهم پرسید (در صورتی که تمام جزئیّات را می‌دانم!) خلاصه‌ای هم از وضع امروز بحرین پس از برقراری دموکراسی به من داد. درباره بعضی مطالب دیگر منجمله افتتاح چند [دبیرستان خصوصی سبک انگلیسی] public school در ایران که شاهنشاه سابقاً امر فرموده بودند، گفت: مشغول مطالعه هستیم.

چهارشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۳

دیشب به مناسبتی خیلی ناراحت بودم، به این جهت امروز حالم خیلی بد است و خسته هستم. شرفیاب شدم. اوّل از سلامتی شاهنشاه جویا شدم، باز هم اظهار عدم رضایت فرمودند. بعد عرایض سفیر انگلیس را به تفصیل عرض کردم. فرمودند جواب او این است: اوّلاً این قیمتهایی که شما می‌گویید پایین آمده، قیمت [روی] zinc، [مس] copper و [سرب] lead می‌باشد، اینها را که خودمان داریم (عرض کردم: او برای این مطلب را عرض می‌کند که در آینده اثر روی اشیاء ساخته شده انگلیس و به طور کلّی اروپا خواهد داشت). امّا راجع به موادّ غذایی، قند که تنی ۸۴۰ دلار شده، گندم دوباره بالا رفت، روغن نباتی ۱۱۰۰ دلار شده و اتّفاقاً ما واردکننده آنها هستیم. قهوه پایین ولی ایرانی چای‌خور است. ۳۰٪ اضافه قیمت نفت تقصیر کمپانیهای نفتی خود شماست که با دستپاچگی شروع به خرید کردید. ولی با وجود تمام فشاری که سایر اعضاء اوپک نسبت

به قیمت به ما وارد می‌آورند، ما تسلیم بالا بردن قیمت نخواهیم شد، امّا چون واقعاً ۱۴٪ قیمت اشیاء ساخته شده شما بالا رفته، ما ناچار [بهره مالکانه] royalty را بالا می‌بریم که پرداخت آن به کمپانیها تعلّق می‌گیرد نه شما. ولی درمورد قیمت نفت در آینده، اوّلا سعی خواهیم کرد قیمت واحدی باشد، ثانیاً مربوط به انفلاسیون و دفلاسیون خواهد بود که به هر صورت قدرت خرید ما را نسبت به اشیاء ساخته شده غربی سر جای خود حفظ کند، یعنی به هر نسبت قیمت اشیاء شما بالا پایین برود ما هم به همان نسبت قیمت را بالا و پایین خواهیم برد. این مطلب را به مدیران [بریتیش پترولیوم] BP و [اکسان] Exxon هم گفتم.

من مرخّص شدم. سفیر انگلیس را احضار کردم و مطلب را به او گفتم. هم چنین فرمودند: به او بگو کردها تنبل شده و بد جنگ می‌کنند، من نگرانم. به او گفتم. فرمودند: به او بگو در عمّان و مسقط هم مصریها داوطلب شده‌اند که کمک نفری و اسلحه بدهند که جای تعجّب است.

بعد از ظهر تمام کار کردم. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود، فقط علیاحضرت ملکه پهلوی قدری کسالت داشتند، سر شام تشریف نیاوردند.

پنجشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۵۳

مسئله انتخاب انگلیس را عرض کردم، که صحبت این است باز هم احزاب مساوی بکنند. در این صورت کابینه جنگی مؤتلفه تشکیل خواهند داد ولی بر سر موارد همکاری شاید اختلاف پیش بیاید. فرمودند: کارشان زار است. حالا ما در ایران به هر صورت هر کس هم نقّی بزند حرف ما حرف آخر و قاطع است و من خیال می‌کنم مردم هم حالا حرف مرا قبول دارند. عرض کردم: چون شاهنشاه قلب پاک دارید که جز خیر مردم را نمی‌خواهید این امر اثر وضعی دارد و مردم احساس می‌کنند. فرمودند: این درست است،

UNOFFICIAL TRANSLATION

Dear Brother,

I would like to express to you my deep appreciation for your noble feelings towards the Egyptian people and myself. I greatly value your keen interest strengthening the relations of cooperation and solidarity between our two countries and peoples. Your deep interest reaffirms our strong conviction that the ties of history, faith, and mutual interest that bind us together are inviolable. I am certain that we can construct a model for creative cooperation among nations that would lead to new horizons towards a better future.

Confident that you follow with keen interest the developments of the situation in our region, I deem it fit to mention that we sincerely pursue a course that could lead to a just and durable peace in the area. We are prepairing for the resumption of the Geneva Conference by ensuring adequate coordination among the Arab Parties concerned.

Naturally we can not neglect the current aggressive moves and provocative statements of the Israeli authorities. Which require more caution, alertness and preparedness on our part. This also demonstrates the fragile nature of the arrangements that have been reached so for between the Arab and Israeli parties. Furthermore, it underlines the necessity for reaching a just and durable peace as soon as possible if the world is anxious to seize this opportunity to eliminate the foremost source of tension in this part of the globe.

On the other hand, I have no doubt that you will deal with

any dispute or source of tension between your country and neighboring Arab States in the light of your geniune interest in establishing the closest ties with all Arab peoples and not allowing any differences or disputes to affect these ties in the long run.

While expressing my best wishes to you and the Iranian people, my espouse and I are looking forward to the forthcoming visit of yourself and the Impress to Egypt.

Sincerely

Mohammad Anwar El Sadat

11th September, 1974.

Dear Brother,

I thank Your Excellency for your letter of 29th August 1974 regar the development of the relations between our two countries and events in our reg which was delivered to me by your Personal Envoy, His Excellency Mr. Ashraf Marvan.

I would like to express my deep satisfaction at the growing relati between our two countries and peoples and, I fully agree with your conviction th c can set an example for creative future cooperation among nations.

Regarding the establishment of a just and permanent peace betwe Arab States and Israel, it is my earnest hope that such a peace is achieved durin coming Geneva Conference so as to enable you to devote your attention to the pre economic and social problems.

In the case of Iran, you are well aware of our policy of cooperati understanding and friendship which my Government has endeavoured to pursue w all states, particularly neighbouring countries, and I do not have to mention wha policy has so far achieved. The Government of Iran has indeed always manifest the utmost patience and willingness to solve any differences with neighbouring co especially those with whom the Iranian people maintain close cultural, religious social ties, and I would like to assure you that this policy of friendship and coop will be vigorously pursued. However, you will admit no doubt that patience has limits and that brotherhood and amity cannot be one-sided.

In expressing our best wishes for Your Excellency, Madame Sada and the Egyptian people, the Empress and I look forward very much to our forth-coming visit to your country.

Sincerely,

His Excellency
Mr. Mohammad Anwar El Sadat,
President of the Arab Republic of Egypt,
CAIRO.

شماره ________
تاریخ ________
پیوست ________



دبیرخانه وزیر امور خارجه

بنام خداوند بخشنده مهربان

برادرگرامی اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

السلام علیکم ورحمه اله وبرکاته ، امیدوارم آن اعلیحضرت ازصحت وسلامت کامل برخوردار باشند •

اعلیحضرت برادرم ،

نظربه تمایل ما درمورد اتخاذ یک روش واحد درکنفرانس اوپک ، جهت تعیین بهای نفت که ۱۲ سپتامبر ۱۹۷٤ منعقد خواهد شد ، بدین منظور بعنوان تبادل نظرفرزندمان سعود الفیصل رابحضور آن اعلیحضرت اعزام داشته تا اعلیحضرت راازنظرات ما آگاه نموده ودراین زمینه توضیحاتی دهد ، تا باروش ونظری واحد دراین کنفرانس شرکت نمائیم •

بدیهی است منافع مشترک وهدفها وسیاست ما درمنطقه ایجاب مینماید تادرراه صلح وخیرد وکشوربرادرروش واحدی اتخاذ کنیم •

برای آن اعلیحضرت سعادت وتوفیق راآرزومیکنم ـ خداوند حافظ آن اعلیحضرت باشد •

برادرتان
فیصل

محرمانه

وزارت امور خارجه



اداره ———

شماره ———

تاریخ ———

طــــرح پاســـخ

~~برادر گرامی~~ اعلیحضرت ملك فیصل بن عبد العزیز آل سعود پادشاه عربستان سعــــودی

برادر گرامی

برای من موجب کمال مسرت وخوشوقتی بود که فرزند برومند آن برادر ارجمند والا حضرت سعود الفیصل راکه حامل نامه مودت آمیز آن اعلیحضرت بود بپذیرم .

از مژده سلامت وجود مسعود آن برادر گرامی نهایت خوشوقت شدم وسعـــــادت آن اعلیحضرت را از خداوند بزرگ مسئلت دارم .

والا حضرت سعود الفیصل نظرات آن اعلیحضرت برادر را درمورد اتخاذ یك روش واحد جهت تعیین قیمت نفت درکنفرانس اوپك که ۱۲ سپتامبر ۱۹۷٤ منعقد خواهد شـــد تشریح نمودند .

بیشك همانطورکه آن برادر گرامی اعتقاد دارند منافع مشترك وسیاست وهدفهـــای ماایجاب میکند که روش واحدی بمنظور تأمین منافع دوکشورما وسایرکشورهای نفت خیـــز اتخاذ گردد ومن دراین باره عقاید ونظرات خودم را به والا حضرت بیان نموده‌ام .

مزید توفیقات وسعادت وسلامت کامل آن برادر گرامی ورفاه وآسایش روزافزون ملـــت همکیش وبرادر عربستان سعودی راتحت رهبری آن اعلیحضرت ازدرگاه خداوند متعـــال خواستـــارم .

برادر شما محمد رضا پهلـــوی

محرمانه

ولی من خیال می‌کنم که وزرا هم که اوامر ما را بی‌چون و چرا و فوری اجرا می‌کنند در قلب خودشان هم اعتقادی هست که آن چه می‌گوییم صحیح است. عرض کردم: البتّه تا مقدار زیادی این طور است، ولی اثر چماق مبارک را هم فراموش نفرمایید. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: دیشب چنان که تو پیشنهاد کردی علیاحضرت را با ولیعهد به استادیوم فرستادم، مردم خیلی خوشحال شدند. عرض کردم: چرا خودتان تشریف نبردید. فرمودند: خیال دارم جمعه بروم ولی هیچ گونه تشریفات یا نظامی همراه نباشد. مأمورین نظامی هم لباس عادی بپوشند.

گزارشی در باب بلوچستان عرض کردم که پیش آمدهای آن جا را با دقّت با رئیس ژاندارمری محل و فرمانده کلّ ژاندارمری مطالعه کردم. فکر نمی‌کنم جز چند دله‌دزدی و نفاق‌های خانوادگی خبر مهمّی باشد، ولی نباید به شوخی گذراند. مسئله مهمّ آبادانی آن جا و اعزام یک استاندار بسیار قوی است که از این همه کارهای مهمّ عمرانی که همین حالا انجام می‌شود، مردم عادی هم سهم و حصّه‌ای ببرند. فرمودند: برو فکر کن. عرض کردم: در اردوکشی بلوچستان در سال ۱۳۰۷-۱۳۰۶ دستخطهایی از اعلیحضرت فقید پیدا کردم، که معلوم شد به مرحوم پدرم خیلی اطمینان داشته‌اند. چون به فرماندهان نظامی خراسان دائماً می‌فرموده‌اند امیر شوکت‌الملک مورد اعتماد ماست با نظر او اقدام کنید.[1] فرمودند: مگر پدرت از وضع بلوچستان آگاهی داشت؟ عرض کردم: خیلی دقیق. فرمودند: خیال می‌کردم فقط از وضع سیستان مطّلع بود. عرض کردم: پیش از طلوع خورشید شاهنشاه فقید در ۱۹۰۵ دولت تصمیم می‌گیرد پدرم از طرف سیستان و حاکم کرمان از طرف کرمان حرکت بکنند و به ایرانشهر برسند. البتّه جنگ هم در پیش بود. پدرم تا دزدآب آن روز (و زاهدان امروز) رفت. ولی حاکم کرمان از انگلیسها هفت هزار لیره گرفت و نیامد! فرمودند: انگلیسها چه کاری به آن جا داشتند؟ عرض کردم: انگلیسها

۱- اردوکشی به‌بلوچستان برای پایان دادن به یاغیگری سرداران بلوچ به‌فرماندهی سرتیپ امان‌الله جهانبانی (سپهبد بعدی)، فرمانده لشکر شرق، صورت گرفت. همان گونه که در این یادداشت آمده است، امیر شوکت‌الملک نقش فعّال و مؤثّری در استقرار آرامش و امنیّت در سیستان و بلوچستان داشت (نگاه کنید به‌دکتر باقر عاقلی: «رضاشاه و قشون متّحدالشّکل»، صص. ۲۸۴-۲۷۱، تهران، ۱۳۷۷).

هنگام داشتن امپراتوری هند به شرق ایران و افغانستان خیلی علاقمند بودند، افغانستان را که بالأخره تحت‌الحمایه کردند ولی همیشه می‌ترسیدند از راه خراسان و به خصوص جنوب خراسان روسها به هند رخنه کنند، چنان که طغیان ارتش هند را همیشه از تحریکات ایران می‌دانستند که انگشت حسام‌السلطنه و پدربزرگ من به اشاره ناصرالدّین شاه در کار بوده،[۱] به این جهت میل داشتند حتّی‌الامکان فواصلی بین نفوذ روسها و نفوذ ایران و اصل امپراتوری در بین باشد. شاهنشاه خیلی به دقّت گوش می‌فرمودند.

عصری در منزل کار کردم. ناصر عامری رئیس حزب مردم پیش من آمده بود که پول که ندارم و کسی به من پول نمی‌دهد. اجازه حرف زدن که ندارم. روزنامه هم که باید دائماً تعریف بنویسد، من چه طور اشخاص را در این حزب جمع بکنم؟ آش و پلویی هم که برای افراد در میان نیست. به شاهنشاه عرض کن، یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن! خیلی خنده‌ام گرفت. به خصوص که با لحن کرمانی قشنگی می‌گفت. خیلی خیلی خندیدم.

امشب مهمانی به مناسبت تولّد دختر والاحضرت شمس، شهر آزاد است. من اجازه گرفتم نروم، ولی شاهنشاه تشریف می‌برند.

جمعه ۲۲ شهریور ۱۳۵۳

صبح دیروقت از خواب برخاستم. دیشب باران مفصّلی آمد و من تا یک صبح کار کردم، به این جهت امروز که کاری نبود خوابیدم. سر ناهار رفتم. مطلب مهمّی نبود، فقط تلگرافی از آلمان رسیده بود که در قبال مشارکت ما با کروپ ۲۵٪ مشکلاتی پیدا شده. شاهنشاه جواب فرمودند که با هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد مذاکره کن. با او مذاکره کردم، عرض کرد منتظر خبر آلمان می‌باشد بعد جواب خواهد داد. قبل از آن که ناهار حاضر شود در رکاب شاهنشاه رفتیم کاخ شهوند که اخیراً مبلیه بسیار عالی و نفیس برای آن

۱- این مدّعا هیچ گونه پایهٔ تاریخی ندارد.

جا وارد کردیم. فرموده بودند خودم خواهم آمد بگویم هر چیز را در کجا بگذارند. وقتی رفتیم و سه ربع ساعتی هم وقت تلف کردیم، شاهنشاه متوجّه شدند که کار ایشان نیست. باید دکوراتور بیاید آن [چه] برای این کاخ لازم است بگذارد و آن چه لازم نیست، در کاخهای دیگر. امّا باید هر چیز به تناسب سر جای خودش باشد. من در دلم فکر می‌کردم که واقعاً چه لزومی دارد شاهنشاه این کار را بکند؟ ایشان شاهنشاه بزرگی هستند، لزوماً نباید که دکوراسیون هم بدانند. ولی واقعاً شاه آن قدر باهوش و به علاوه باانصاف است که فوراً خود متوجّه مسئله شدند!

عصری شاهنشاه، چنان که من استدعا کرده بودم، تنها به ورزشگاه آریامهر تشریف بردند. من سواری رفتم.

راستی بعد از ظهر به شاهنشاه عرض کردم: سرکار فریده خانم گرچه بر زبان نمی‌آورد ولی استدعای همان نشان با حمایل را از پیشگاه مبارک دارند. من خودم را به خریّت زدم و گفتم: شما که عالیترین آن را دارید، یعنی عالیترین هفت‌پیکر که حمایل قشنگی هم دارد، باز گفتند نه همان حمایل دار را می‌خواهم! نمی‌خواهند بر زبان بیاورند ولی منظور نشان خورشید است که متعلّق به خانواده سلطنت می‌باشد. فرمودند: عجب! به درویش خانم بگویید این حرفها که مغایر ادّعای درویشی است! عرض کردم: به هر صورت مرحمت فرمایید. فرمودند: نمی‌شود!

از اخبار مهمّ جهان خلع کامل امپراتور حبشه است وسیله قوای مسلّح آن کشور که مدّتی است زمام امور را در دست گرفته و مثل المعتصم بالله توسّط هلاکوخان، امپراتور را در نمد مالش داد تا بالأخره کلک او را کند. البتّه این آمریکاییها هستند، نه بدبخت ارتش حبشه، چون از آینده حبشه نگران بودند ارتش را تقویت کردند که سر و سامانی به وضع آینده حبشه بدهند و قبل از مرگ امپراتور ۸۲ ساله اوضاع را در دست بگیرند. چون ولیعهدش هم مرد بی‌لیاقتی است گرچه اسماً او را شاه کرده‌اند، ولی در ژنو مشغول معالجه می‌باشد. بیچاره هیلاسلاسی اخیراً دیگر نمی‌توانست وضع را نگاه دارد، باید می‌رفت. چه باید کرد؟ طبیعت این است. وقتی برای جشنها آمده بود، من خواستم دست او را که از اتومبیل پیاده می‌شد بگیرم که زمین نخورد. با عصبانیّت دستش را عقب کشید

و گفت: احتیاج ندارم. اخیراً هم گرسنگی مردم را می‌کشت، در جواب پیام همایونی که کمک پیشنهاد فرموده بودند، به کلّی گرسنگی و خشکی را در حبشه تکذیب کرده بود، البتّه وضع چنین شخصی همین می‌شود که شد. با آن که وقتی جوان بود خوب عمل می‌کرد. امّا امروز من وقتی مبلها را در کاخ شهوند جا به جا می‌کردیم، به این مطلب می‌اندیشیدم و ناراحت بودم. چه باید کرد؟ انسان همیشه به مسائل بد فکر می‌کند!

... دیگر این که برای وضع پولی دنیا، آمریکا و اروپا هر دو به تکاپو افتاده‌اند. اوپک هم همان تصمیمی را اتّخاذ کردند که میل و اراده شاهنشاه بود.

شنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۳

سفیران نپال و پرو اعتبارنامه تقدیم کردند.

بعد من شرفیاب شدم. بیشتر کارهای اداری بود. تلگراف مربوط به اختراع اخیری که به آسانی گاز از ذغال سنگ تحت بیست هزار درجه سانتی‌گراد حرارت و سرعت مافوق صوت به دست می‌آورد، به عرض رساندم، خیلی طرف توجّه شد. فرمودند آن عالم از آمریکا بیاید جریان را به عرض برساند.

راجع به مبیلیه کاخ شهوند باز هم دستوراتی فرمودند. بعد از ظهر دانشگاه پدافند ملّی رفتیم، شاهنشاه یک نطق جهانی بسیار عالی ایراد فرمودند.

رسول پرویزی، دوست من، مقاله بسیار قشنگی نوشته و در حقیقت شاه را نقّاشی کرده است...

یکشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۳

امروز سفیر عربستان سعودی و سفیر غنا شرفیاب شدند و اعتبارنامه تقدیم داشتند. سفیر عربستان سعودی انگلیسی فصیحی حرف زد، معلوم می‌شود از نسل تازه است. و شاهنشاه واقعاً در مورد اسلام نطق قشنگ و عالی کرد [ه] و جواب فرمودند.

جواب رئیس جمهور سنگال را خیلی با ادب داده بودیم و خیلی خیلی گرم و گفته بودیم که حالا نمی‌توانند تشریف‌فرما شوند. توشیح فرمودند. عرض کردم: والاحضرت

بهزاد از پاریس رفته لندن و کثافت‌کاری کرده[1] در فرودگاه از جیب او حشیش گرفته‌اند و پنجاه پوند جریمه شده، سفیر خوشبختانه جنبیده و کار به جراید نکشیده. خیلی شاهنشاه ناراحت شدند (نمی‌دانم واقعاً این مرد چه قدر باید تاوان این اقوام و بستگان احمق را بدهد. من عقیده دارم پادشاهان باید خیلی کم خویشاوند داشته باشند. هرچه می‌کنیم اینها آدم نمی‌شوند). من از تأسّف شاه غصّه خوردم ولی ناچار بودم گزارش عرض کنم.

امشب مسابقه تیم فوتبال ایران و اسرائیل در مرحلهٔ نهایی است یعنی یا ما و یا اسرائیل اوّل می‌شویم. الان مشغول هستند. جای تعجّب است که از هیجان نمی‌توانم کار کنم، رادیو هم باز است. از تلویزیون احتراز کردم که بتوانم کار کنم ولی نمی‌توانم حتّی به مزخرفات این گوینده رادیو گوش نکنم. این حسّ وطن‌پرستی، حسّ عجیبی است. همه مردم همین طورند. من فکر می‌کنم ۹۰٪ مردم ایران این دقیقه همه می‌بینند و همه گوش می‌کنند. من سر شام شاهنشاه رفتم. ایشان هم گوش می‌فرمودند ولی فوری به منزل برگشتم، که با راحتی خیال گوش کنم. الان یک گل زدیم! خبر عجیبی است، [براوو] Bravo در [نیمه] halftime اوّل. خدا کند در نیمه دوّم نیز گلی بزنیم.

دوشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۳

امروز مصادف با ۲۵ شهریور و خاتمه سی و سومین[2] سلطنت پر افتخار شاهنشاه است امّا من به جای تبریک، صبح با اطبّاء ساعت ۸ بر بالین شاه بودم. خوشبختانه شاه کاملاً سالم است ولی حالت آلرژی به ایشان ناراحتی زیاد می‌دهد. چنان که قبلاً نوشته‌ام پروفسور ژان برنار و میلیز را آورده‌ایم برای امتحانات عمیق. آنها هم ناراحتی زیادی در شاهنشاه ندیدند مگر فشار کار بسیار زیاد و استراحت کم.

وقتی [پونکسیون] Ponction سینه شاه را می‌کردند که مایع مغز استخوان را بگیرند،

۱- بهزاد، فرزند حمیدرضا، جوانترین برادر شاه، بود.

۲- [کلمه "سال" از این جمله افتاده است. در متن اصلی هم به همین صورت بدون "سال" آمده. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

من که نتوانستم نگاه کنم، نمی‌دانم چه عشقی است که به این مرد دارم. ماشاءالله خم به ابرو نیاورد و تعجّب در این جاست که در همان حال با اطبّاء صحبت می‌کرد که بروید بیمارستان قلب را که با آخرین تجهیزات درست کرده‌ایم ببینید، این بیمارستان نزدیک منزل شماست. من عرض کردم: اجازه فرمایید اینها دیده نشوند، بهتر است. چون مسلّم است که شناخته هستند و دیدن هر دو نفر آنها در تهران باعث شایعات می‌شود. قبول فرمودند.

من بعد در حمّام به اندازه سه چهار دقیقه شرفیاب شدم و فقط کارهای فوری را عرض کردم: چون باز مروان نماینده [مصر] آمده بود که به قول شاهنشاه از این که عربها اسم خلیج فارس را عربی می‌برند عذر بخواهند.[۱] حالا فردا مذاکرات را خواهم دانست. بعد مرخّص شدم. دکترها را از در مخفی کاخ خارج کردم و به منزل رساندم. برگشتم تأسیس دانشگاه رضاشاه کبیر را که فقط دوره فوق‌لیسانس و دکترا دارد اعلام کردم.[۲]

... ملاقاتهای بسیار زیاد داشتم. مردم خیال می‌کنند من می‌توانم عرایض همه آنها را که از شمار بیرون است سر راه به شاهنشاه عرض بکنم و جواب بگیرم! بعد از ظهر و شب تمام کار کردم.

امروز پایان بازیهای آسیایی است و ما مقام دوّم را در آسیا کسب کردیم یعنی نقطه نظر شاه که در آسیا باید دو کشور پیشرفته وجود داشته باشد در شرق ژاپن و در غرب ایران.

سه‌شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۵۳

روز پرمشغله‌ای بود. شاهنشاه خیلی مشغله داشتند. باز هم مروان آمده بود و شرفیابی او دنباله داشت. به این جهت قبل از شرفیابی عربها من پنج دقیقه شرفیاب شدم و واقعاً شاه را ناراحت دیدم. تعجّب کردم. دیدم به مطالبی که می‌گویم توجّه درستی

۱- در یادداشت به اشتباه عربستان سعودی نوشته شده است.

۲- این دانشگاه به ابتکار دکتر عبدالحسین سمیعی، بسیار خوب پایه‌گذاری شده و قرار بود از سال ۱۳۵۸ در پردیس بزرگی نزدیک بابلسر، شروع به کار کند ولی با پیش آمدن انقلاب، دنبالهٔ این کار گرفته نشد.

نمی‌فرمایند. به هر صورت پنج دقیقه به عرایض جاری گذشت. بعد عربها و پرنس هنریک شوهر ملکه دانمارک شرفیاب شدند. باید شاهنشاه به نمایشگاه کالای بین‌المللی تهران تشریف ببرند.

چند دقیقه وقت باقیمانده بود. مرا احضار کرده و فرمودند بقیه کارهایت را بگو. من هم باز شروع به عرایضم کردم و برحسب تصادف صحبت اطبّاء شد که دیروز با آنها ناهار خورده بودم و مدّت سه ساعت در خصوص سلامتی شاه با آنها گفتگو کرده بودم. دیدم ناراحتی شاه در این زمینه بسیار زیاد است و به خصوص از تورّم طحال جدّاً ناراحت هستند. عرض کردم: به هیچ وجه اهمّیّتی ندارد و اگر اهمّیّتی می‌داشت من از شما پنهان نمی‌کردم. آن مقدار تجزیه‌هایی که از خون شاهنشاه در این جا امکان داشت همان روز صبح کرد و خوشبختانه کوچکترین دغدغه‌ای نباید داشته باشید. آن قدر با اطمینان سخن گفتم که باور شاه شد. واقعاً خودم هم مطمئن بودم و هستم وگرنه اینها به من می‌گفتند که مطلب خطرناک است.[1] عرض کردم: سلامتی شما برای کشور آن قدر مهمّ است که نمی‌شود از این مسئله گذشت. فرمودند: راهی ندارد، خیلی فکر کرده‌ام. عرض کردم: راه دارد، اجازه بدهید من با علیاحضرت گفتگو کنم. فکری فرمودند. فرمودند: نه حالا باشد تا خودم فکر دیگری بکنم. عرض کردم: اعلیحضرت برای من، یعنی خود کشور من. چه طور ممکن است ببینم قطعه‌ای از بدن کشور از دست برود و من به نظارت اکتفا کنم؟ این نمی‌شود. خیلی تأمّل کردند. فرمودند: بعد که برگشتیم، صحبت می‌کنیم.

بعد به نمایشگاه رفتیم. مجدّداً من بعد از ظهر شرفیاب شدم و کارهای جاری را به قدر یک ساعت در سلمانی عرض کردم. فرمودند: به سفیر آمریکا بگو مروان نماینده سادات آمد، به نظر می‌رسد خیلی حسن نیّت دارند و به کلّی خیال همکاری با ما و شما (آمریکاییها) دارند. من با کمال تأسّف باز موضوع نان را عرض کردم که نانواییها شلوغ است و به قراری که شنیده‌ام در سیلو هم گندم نیست. فرمودند: همین طور است، بیش از

۱- همان گونه که در یادداشت توضیحی این مجلّد آمده است، پزشکان بیماری شاه را برای علم آشکار نکردند و او تا پایان زندگی هم چنان بی‌خبر ماند.

[مصرف] سه روز تهران گندم نیست.

بعد مرخّص شدم، تمام بعد از ظهر در اداره و منزل کار کردم. سر شب اردشیر زاهدی از واشینگتن تلفن کرد که کیسینجر استدعا دارد از تاریخ ۲۸ اکتبر که برای آمدنش تعیین شده بود سه روز دیرتر بیاید. به شاهنشاه با تلفن عرض کردم، اجازه فرمودند و جواب دادم.

شب دیر وقت کار کردم که کاری قبل از حرکت موکب شاهانه معوّق نماند.

یکی دیگر از مسائلی که امروز بعد از ظهر شاهنشاه با من صحبت فرمودند درباره مقاله‌ای بود که آیندگان راجع به ۳۳ سال سلطنت معظّم له نوشته بود. فرمودند: ببین پدرسوخته چه نوشته، واقعاً هم بازی عجیبی کرده است.

پیش از ظهر بر سر تأخیر در اقدام به خرید کامیون، در نمایشگاه به هویدا خیلی تندی کردند.[۱] من تعجّب کردم. بعد فهمیدم که مقدار مهمّ آن این مسئله بود که فکر فرموده‌اند راهنمایی هویدا در کار بود.

چهارشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۳

صبح شاهنشاه به سلامتی [به سفر رسمی به خاور دور و استرالیا] تشریف بردند. سفر خسته‌کننده خواهد بود. من برگشتم، سفیر آمریکا را خواستم، آمد. به او گفتم شاهنشاه چه امر فرمودند، زود رفت. قدری از نخست‌وزیر مالزی تعریف کرد که شخص انترسانی است و قطعاً اعلیحضرت همایونی او را دوست خواهند داشت، هیچ رشوه‌گیر نیست.[۲]

بعد من اوّلین جلسه هیئت امناء دانشگاه همدان را تشکیل دادم که تحت ریاست والاحضرت همایونی است و قرار است بعدها ریاست هیئت امناء آن را دکتر اقبال داشته

۱- دولت اعتباری در حدود ۲ ملیارد تومان (۳۰۰ ملیون دلار) برای خرید کامیون و لوازم راهسازی در اختیار وزارت راه و ترابری نهاد. ولی از آن جاکه در همان زمان اتّهاماتی علیه یکی از معاونان وزارت راه درمورد خرید قبلی ۲۰۰۰ کامیون شایع شده بود، قرار شد این معامله را وزارت بازرگانی از راه شرکت معاملات خارجی انجام دهد. تأخیر در معامله به همین دلیل بود ولی نتیجهٔ کار رضایت‌بخش بود و لوازم و تجهیزات موردنیاز به بهای مناسبی تهیّه شد. از آن پس دولت به پیشنهاد وزارت بازرگانی تصمیم گرفت کار ترابری را مطلقاً به بخش خصوصی واگذار کند.

۲- تون عبدالرّزاق از ۱۹۷۰ تا هنگام مرگ در ۱۹۷۶ نخست‌وزیر مالزی بود.

باشد.

بعد از ظهر جلسه شیر و خورشید سرخ بود. بعد من حضور علیاحضرت ملکه پهلوی (ملکه مادر) و والاحضرت همایونی شرفیاب شدم.

پنجشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۵۳ تا یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۳

در رامسر هستم و به استراحت اشتغال دارم! با خانم علم و عزیزالله قوامی، تنها دوست من که هنوز خانم علم با او در نیفتاده است و او را تحمّل می‌کند. خبر مهمّ دنیا نطق فورد است و تهدیدی که کشورهای نفت‌خیز را کرده است که ما هم قیمت خواربار را بالا خواهیم برد اگر شما قیمت نفت را بالا ببرید. در جهان عکس‌العمل بسیار بد داشته است.

دیگر اخبار قبرس است و فاش شدن دخالت [سیا] CIA از زبان ماکاریوس، همچنین در شیلی دخالت سیا و کیسینجر جدّاً دارد برملا می‌شود.[۱] فکر می‌کنم اگر اندکی کنگره در این باره سختگیری بکند مقدار زیادی از دردهای دنیا کم خواهد شد. امّا فکر می‌کنم درد سناتورها درد بشردوستی نیست، باز هم حساب خورده تصفیه می‌کنند. اگر فرصتی بود و فرصتی پیش آید... من هم تجربیات خودم را در این مورد خواهم نوشت.

دوشنبه ۸ مهر ۱۳۵۳

جمعه، شنبه، یکشنبه با سفیر آمریکا در پارک وحش آریامهر[۲] به شکار رفتم، خیلی استراحت خوبی بود و امروز دوشنبه ۵۳/۷/۸ به تهران مراجعت کردم. به محض ورود گرفتار کارها و ملاقاتها شدم. برنامه آمدن کیسینجر را تنظیم کرده به عرض رساندم،

۱- اشاره به بحران سیاسی قبرس و برکناری ماکاریوس که منجر به مداخلهٔ نظامی ترکیه و تجزیهٔ جزیرهٔ قبرس شد. هم چنین اشاره به رویدادهای شیلی و دولت دست چپی سالوادور آلنده که به رغم تلاش دولت آمریکا، در سپتامبر ۱۹۷۰ بر سر کار آمد و سه سال بعد در سپتامبر ۱۹۷۳ به دنبال کودتای نظامی که از سوی آمریکا پشتیبانی می‌شد، واژگون گردید.

۲- این پارک بسیار گسترده و زیبا، واقع در راه گرگان به بجنورد، با پشتیبانی شاهپور عبدالرّضا و به همّت مسؤولان وقت سازمان شکاربانی و سپس سازمان حفاظت محیط زیست، به‌ویژه اسکندر فیروز، برپا شد. بخش بزرگی از پارک به پناهگاه حیوانات تخصیص داده شد و شکار در آن جا ممنوع بود.

تصویب فرمودند.[1] البتّه آمریکاییها مقدار زیادی از عزّ و تیز خودشان را درباره قیمت نفت کم کرده‌اند، در حقیقت جا زدند.

سه‌شنبه، چهارشنبه و پنجشنبه ۹ مهر ۱۳۵۳ تا ۱۱ مهر ۱۳۵۳

سه‌شنبه به شیراز رفتم، پیام علیاحضرت شهبانو را در کنگره بین‌المللی معماری خواندم. چهارشنبه و پنجشنبه تهران بودم، مطلب مهمّی نیست جز همان جمع شدن وزرای خارجه کشورهای بزرگ صنعتی در خصوص مذاکره قیمت نفت... که البتّه آتش بیار آن کیسینجر است.

مطلب مهمّ دیگر از نظر ما انصراف ادوارد کندی (آخرین برادر کندیها) از داوطلب شدن در امر انتخابات رئیس جمهوری آمریکاست، چون کندی‌ها اصولاً نسبت به ما نظر خوب ندارند. قضیّه واترگیت، کندی را ترساند که ممکن است اگر داوطلب بشود موضوع قتل منشی او و غیره را روزنامه‌ها دنبال بکنند و آبرویش برود. به نظرم عقل به خرج داد و مسئله کسالت پسر و زنش را بهانه کرد و گفت: من منصرف هستم. زنش هم دیوانه است و قاعدتاً نمی‌تواند بانوی اوّل آمریکا بشود. با وصف این اگر فرصت دستش بیاید پیش خواهد آمد.

مطلب مهمّ دیگر مصاحبه شاهنشاه است با روزنامه‌نگاران استرالیایی که واقعاً عالی است، به خصوص فورد را جدّاً مالش دادند. من آن قدر خوشحال شدم که این تلگرافی که این جا می‌گذارم، به حضورشان تقدیم کردم و خلعتبری هم جواب داده است.[2] مطلب دیگر انتخابات انگلیس است که هیچ یک از احزاب راه درستی برای معالجه درد انگلیس نشان نمی‌دهند و در حقیقت تزویر می‌کنند. هارولد ویلسون می‌گوید من میثاق

۱- شاه در این تاریخ هنوز در سفر رسمی به خاور دور و استرالیا بود.

۲- متن تلگراف علم به این شرح است: «جناب خلعتبری وزیر محترم امور خارجه، خواهشمندم به‌عرض خاکپای مبارک همایونی برسانید که فرمایشات ملوکانه در انجمن روزنامه‌نگاران استرالیا تاج افتخاری است که بر سر هر فرد ایرانی می‌درخشد و عرض غلامی و پابوسی مرا تقدیم خاکپای مبارک دارید». (جواب خلعتبری به این تلگراف در متن اصلی آورده نشده است.)

اجتماعی با سندیکاها بسته‌ام و به من قول داده‌اند که شلوغ نکنند! خودش هم می‌داند که دروغ می‌گوید، ولی برای خریدن رأی کارگرها این حرف را می‌زند. ادوارد هیث هم نمی‌گوید اگر من آمدم به طور قطع دست سندیکاها را از مداخله در کارها قطع می‌کنم، چون می‌ترسد که آراء آنها را تا اندازه‌ای از دست بدهد.

جرمی تورپ رئیس لیبرال‌ها هم اخیراً تعداد آراء زیادی بین روشنفکران به دست آورده ولی چون در حوزه‌های انتخاباتی نماینده ندارد، نمی‌تواند اکثریّت به دست آورد فقط حرفهایی می‌زند که روشنفکران یا به قول دوست من رسول پرویزی، عن تلکتوئل[ها] را راضی نگاه دارد. به هر حال همه تزویر می‌کنند. درد انگلیس تنبلی و بیکاری است و تن‌پروری بیش از حد که به این زودیها دوا نمی‌شود، مگر چرچیلی پیدا کنند.

جمعه ۱۲ مهر ۱۳۵۳

شاهنشاه از سفر طولانی خاور دور مراجعت فرمودند. با آن که سفر خسته‌کننده‌ای بود ولی روی هم رفته حالشان خوب بود. در فرودگاه پرسیدم: امروز بعد از ظهر کار می‌فرمایید؟ فرمودند: نه، خیلی خسته هستم، به علاوه می‌خواهم نطق فردا [برای افتتاح مجلسین] را بخوانم بعد هم سفیر ببینم.

بعد از ظهر من با آن که دیروز سواری رفته بودم، باز هم سواری رفتم، دو ساعتی اسب تاختم، بسیار خوب بود. با آن که یک ناراحتی شخصی داشتم که فکرم بی‌اندازه مشوّش بود، به روی خودم نیاوردم و رفتم. حتّی خانم علم را هم با همه قرقرهایش با خودم بردم!

امّا به قول امروزیها، بازتاب سفر شاهنشاه به استرالیا فکر نمی‌کنم چندان درخشان بوده باشد، البتّه از لحاظ اقتصادی... ولی مجموعاً واقعاً شاه زحمت کشید و دکترین تازه‌ای که درمورد عدم دخالت قدرتهای بزرگ در اقیانوس هند و هم چنین اتّحادیه ممالک ساحل این اقیانوس ارائه فرمودند، به قول معروف [در درازمدّت نتیجه‌بخش خواهد بود] Will in the long run pay off.

...

شنبه ۱۳مهر ۱۳۵۳

شاهنشاه مجلسین را افتتاح فرمودند. در قانون هر سال ۱۴ مهر مراسم افتتاح باید باشد، ولی چون چهاردهم مصادف با ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین است یک روز قبل انتخاب شد. من نمی‌دانم تا کی باید مذهب در ملّیّت ما به این صورت تأثیر بگذارد. درست است که ما [نگهبان] guardian مذهب شیعه هستیم، ولی این که نگاهداری مذهب نیست، این یک شترمآبی آخوندی است که همه ماگرفتار آن می‌باشیم. چنان که وقتی نوروز با عاشورا تصادف می‌کند، حتّی با دهه عاشورا، نه روز قتل حضرت امام حسین، باز هم از برگزاری مراسم منصرف می‌شویم. شاهنشاه با همه قدرت خود این رعایتها را می‌فرمایند، با آن که من فکر می‌کنم مراسم ملّی قدمت و ارزش بیشتری دارند وانگهی معلوم نیست این روزی را که ماه قمری می‌گیریم مصادف با روز وفات یا قتل باشد! با وصف این شاهنشاه ملاحظه افکار مردم کوچه و بازار را می‌فرمایند.

مراسم که برگزار شد شاهنشاه فرمودند: با من با هلیکوپتر بیا بالا اگر مطلب فوری هست عرض کن. شرفیاب شدم، قدری صحبت از مسافرت و مصاحبه‌های عالی شاهنشاه شد. فرمودند: خوب دماغ فورد را مالیدم. عرض کردم: واقعاً هر ایرانی لذّت برد و مفتخر شد. فرمودند: به نظر می‌رسد فورد آدم الاغی باشد. هرچه سیمون احمق جلوی دستش می‌گذارد امضاء می‌کند یا می‌گوید. عرض کردم: فکر می‌کنم اینهاکارهای کیسینجر است. فرمودند: این هم درست است.

سازمان اطّلاعاتی انگلیس گزارش داده بود که عدن ممکن است به زودی شلوغ بشود. فرمودند: می‌دانم، ولی این کار مصریها و سعودیهاست که بالأخره می‌خواهند کلک کمونیستها را در آن جا بکنند. عرض کردم: روسها هم که بی‌کار نیستند، فرمودند: ببینیم چه می‌شود.

نیک‌پی شهردار تهران عرض کرده بود نخست‌وزیر به من می‌گوید تو خسته شده‌ای، من کی گفتم: خسته شده‌ام؟ فرمودند: به او بگو نخست‌وزیر گه خورده! کارت را بکن. شاه را با کارهای جاری خسته کردم. مخصوصاً از من جویا شدند که گزارش اطبّاء نرسید؟ عرض کردم: می‌رسد. خبر مهمّی نیست و این مطلب را مخصوصاً خیلی با بی‌اعتنایی

صورتی که طرح شاهنشاه که به طرح پهلوی معروف شد خیلی بهتر از این است که فرموده‌اند هم نرخ بهره آن باید ارزان باشد و هم هر کدام از کشورهای قرض‌گیرنده توسّط دوازده نماینده که در هیئت مدیره ۳۶ نفری چنین صندوقی تحت نظر سازمان ملل خواهند داشت، می‌توانند نظارتی هم بر مصرف آن داشته باشند.

دوشنبه ۱۵ مهر ۱۳۵۳ و سه‌شنبه ۱۶ مهر ۱۳۵۳

صبح زود سفیر آمریکا را پذیرفتم. بعد شرفیاب شدم. برنامه آمدن کیسینجر را عرض کردم. فرمودند: یک ساعت و نیم وقت برای مذاکره کم گذاشته‌اید، دو ساعت و نیم بگذارید. عرض کردم: سفیر آمریکا اطّلاعاتی درمورد عوض شدن وزرای سعودی کسب نکرده و گویا خبری که به عرض مبارک رسیده صحیح نباشد. فرمودند: فکر نمی‌کنم صحیح نباشد (شاهنشاه انتظار دارند ملک فیصل زکی یمانی وزیر نفت را برکنار کند).

عرض کردم: بومدین رئیس جمهور الجزیره هم که سخت در سازمان ملل به دهن آمریکاییها کوبید و عین تز اعلیحضرت همایونی را گفت. فرمودند: روی هم رفته مرد متعادل و باهوشی است.

کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که برای والاحضرت همایونی باید منزل بسازیم، ایشان هیچ ندارند. فرمودند: منزلش همین جاست (کاخ سفید سعدآباد). عرض کردم: خودتان کجا تشریف می‌برید؟ فرمودند: ما که خیال داریم کاخ بسازیم. عرض کردم: آن کاخ که ده سال دیگر هم تمام نمی‌شود، تازه اگر حالا شروع بکنیم (منظورم همان کاخ بزرگ فرح‌آباد است).

عرض کردم: رویتر خبر داده که شاهنشاه در دهلی فرموده‌اید اگر جنگی بین پاکستان و هند در بگیرد، شاهنشاه از طرف پاکستان طرفداری نخواهند کرد، این صحیح است؟ فرمودند: نه! این طور نگفتم. گفتم: در صورتی که پاکستان به هند حمله کند ما طرفداری از پاکستان نخواهیم کرد یعنی کار غیرممکن را گفته‌ام. ماشاءالله شاهنشاه باهوش است و

احیاناً بعداً مورد بررسی سازمانهای بین‌المللی قرار گیرد.

به همه نکات توجّه دارد.

چندی قبل فرمانده نیروی هوایی به من گفته بود به عرض برسانم این همه خرید هواپیما را نمی‌تواند جذب کند، یعنی به این تناسب امکان تربیت پرسنل و خلبان نداریم و کیفیّت کار آنها کم می‌شود. منتها جرئت نمی‌کند این مطلب را به شاه عرض کند، در صورتی که خودش شوهر خواهر شاه است. از من تقاضا کرده بود که یک وقتی به تناسب به عرض برسانم. من هم هرچه فکر می‌کردم نمی‌توانستم عرض بکنم چون اوّلاً به من مربوط نبود، ثانیاً مطلبی بود که شاه را جدّاً ناراحت می‌کرد. از طرفی هم من وظیفه مملکتی دارم که این مسائل را به هر قیمت شده عرض کنم.

باری خوشبختانه زمینه دستم آمد. عرض کردم: سفیر آمریکا از قول وزیر نیروی هوایی آمریکا که دیروز شرفیاب شد، می‌گفت: چون من به اخلاق شاهنشاه تا آن جا که تو (یعنی من) به من گفته‌ای آشنایی پیدا کرده‌ام، به او گفتم: این که شاهنشاه می‌فرمایند هواپیماها را بدهید ولو ما در هانگار نگاه داریم احتیاطاً تو (یعنی وزیر هواپیمایی) اشکالی نکنی و او هم عرضی نکرد. ولی حقیقت این است که شما نمی‌توانید این همه هواپیما جذب کنید. شاهنشاه فرمودند: به او بگو عقل من این قدرها می‌رسد، ولی به هر صورت شما باید هواپیماها را بدهید. فرمودند: من باید از لحاظ جنس خیالم راحت باشد، پرسنل را می‌رسانم ولو سه شیفت مدرسه ما کار کند. در این مدرسه، یعنی دانشگاه در حقیقت، ۱۹ هزار دانشجو داریم و مسئله کوچکی نیست. ماشاءالله به این قدرت فکر شاه و این قدرت اراده. امّا در این جا یک نکته را باید بگویم که درجه دقّت و ریزه کاری شغلم معلوم شود و آن این که آن قدر با سفیر آمریکا از این در و آن در صحبت کردم تا بالأخره این مطلب را از دهانش درآوردم تا بتوانم از قول او اشاره کنم و مطلب را به عرض برسانم.

به اتّفاق خانم علم به کیش رفتیم که کارهای عمرانی آن جا را ببینم. دو هتل بزرگ و یک کازینوی بزرگ و دویست دستگاه ویلا و [باشگاه قایق‌رانی] boat club و [باشگاه ورزشی] sport club می‌سازیم. خیلی گرفتاری داریم، ولی چه باید کرد؟ شاهنشاه می‌فرمایند می‌خواهم تا زنده هستم این جا را یک جزیره آباد و پر از درخت ببینم. ما هم آب نداریم و باید آب دریا را شیرین کنیم. خلاصه خیلی گرفتاری هست و دردسر.

گفتم: ولی باز هم شاهنشاه ناراحت شدند. خیلی از ضعیف شدن طحال نگرانند ولی خوشبختانه جای نگرانی نیست. من می‌دانم، امّا شاه نگرانند.

سر شام رفتم. قبل از شام کمیسیونی درمورد امنیّت بلوچستان با رئیس ساواک و ژاندارمری داشتم و محاسباتی کردیم، جای نگرانی نیست. سر شام مطلب مهمّی نبود. تمام صحبت از استرالیا و نیوزیلند و درد دل علیاحضرت شهبانو از روزنامه‌نویس‌های پدرسوخته بود. حتّی در هند که خود در هزار جور زحمت هستند و کوچکترین آن این است که در استان بیهار دارند پانصدهزار نفر ازگرسنگی می‌میرند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، با وصف این به ما طعنه می‌زنند.

یکشنبه ۱۴مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، عرض کردم: مطلب عجیبی است که آمریکاییها فروش غلّه را به شوروی جلوگیری کردند. دو ملیون و هفتصد هزار تن غلّه راکه فروخته شده بود جلو گرفتند که صادر نشود. معلوم نیست چه علّت دارد. فرمودند: می‌گویند خودمان غلّه کم داریم. عرض کردم: ممکن است، ولی فکر می‌کنم مقدّمه جنگ دنیایی آنها برای نفت ارزان باشد. شاهنشاه قدری به فکر فرو رفتند.

باز راجع به سلامتی و عمل [طحال] rate [1] سؤال فرمودند، عرض کردم: طبیب نیستم، ولی می‌دانم که ارگان مهمّی نیست. فرمودند: آخر مگر نمی‌دانی که خون در آن جا تصفیه می‌شود؟ عرض کردم: این قدرها می‌دانم، ولی آخر با اطبّاء صحبت کردم به هیچ نوع نگرانی نداشتند. اگر می‌داشتند که به عرض شما می‌رساندم. شاهنشاه بچه که نیستند که نخواهم نگران بشوند. اگر مطلب مهمّی بود فوری عرض می‌کردم. به علاوه گزارش آنها می‌رسد و دواهای لازم را نسخه خواهند فرستاد. منتهی هم گزارش درباره من خواهد بود و هم نسخه به نام من! چون اگر احیاناً به دست کسی بیفتد مطلبی فاش نشود. بعد عرض کردم: یک روزی طبیبی گفت باید کریمخان زند را اماله بکنند. شاه

۱- [ترجمه فرانسوی طحال است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

برآشفت. گفت: پدرسوخته گفتی که را اماله بکنند؟ گفت: عرض کردم مرا اماله بکنند که قبله عالم معالجه بشوند. گفت: خوب این عیبی ندارد. شاهنشاه خیلی خندیدند و دانستند با این شوخیها که من می‌کنم، واقعاً نگرانی قلبی ندارم وگرنه آن چنان به او علاقمندم که اگر خدای نکرده دردی داشت من بیشتر رنج می‌برم.

گزارش رسیده بود که بی.بی.سی خیلی از پیشنهادات شاهنشاه در خاور دور تجلیل کرده. عرض کردم: تصادفاً من این برنامه را گوش نکرده‌ام، ولی البتّه گزارش نمی‌تواند غلط باشد، یعنی تا آن جا که می‌گویند همین است که هست ولی قلبشان چه می‌خواهد و چه پدرسوختگی‌ها ممکن است کرده یا بکنند، با خداست. منظورم در استرالیا بود و شاهنشاه متوجّه شدند.

بودجه دربار را به عرض رساندم. در ۱۳۰ ملیون تومان تصویب فرمودند، ولی ده ملیون تومان آن را زدند. ماشاءالله در همه چیز شاه می‌خواهد نمونه باشد، ولی کجا این حرفها به گوش این دولت متبذّر می‌رود. فرمودند: فردا عصر گردش برویم. عرض کردم: عصر فردا ماقبل شب قتل حضرت امیرالمؤمنین است و من نگرانی‌ام از سربازها و افسرهاست که مبادا در ته قلبشان در این خصوص ایرادی به شاهنشاه بگیرند که مآلاً خطرناک است. ولی از لحاظ معنوی، از جهت شاهنشاه که می‌دانم معتقد هستید، اشکالی در بین نیست، چون واقعاً چنین شبی شب قتل واقعی که نیست، چون ماه قمری است. امّا از لحاظ من که هیچ اشکالی نیست، چون این مسائل را مسائل صوری توخالی بی‌معنی می‌دانم که فقط دکانی برای آخوند خدانشناس است و بس. فرمودند: بسیار خوب، به هر صورت فردا شب گردش را موقوف می‌کنم.

... از اخبار جهان پیشنهاد [دنیس هیلی] Denis Healy وزیر خزانه‌داری انگلیس است در [صندوق پول بین‌المللی] IMF که گفته است باید اضافه درآمد کشورهای نفتی از طریق صندوق به مصرف کمک به کشورهای دیگر برسد و همه تصویب کردند.[1] در

۱- سخنرانی اوّل اکتبر ۱۹۷۴ دنیس هیلی در نشست سالیانه صندوق پول، دربارهٔ به‌جریان انداختن [recycling] درآمد اضافی کشورهای صادرکننده نفت، یا به اصطلاح آن روز (دلار نفتی) به‌نرخ بهرهٔ واقعی بازار بود. در نشست سالیانه، چیزی به تصویب نمی‌رسد و صرفاً هر کشور نظر خود را دربارهٔ وضع اقتصادی و پولی بین‌المللی اظهار می‌دارد تا

۲۴ ساعت به اتّفاق همکارانم به آن جا رفتم: تیمسار نصیری، بهبهانیان، دکتر رام و تمام مهندسین و آرشیتکت‌ها و [منظره‌سازان] paysagiste و غیره. پیشرفت کارها گو این که سنگین است، خوب بود. عصر سه‌شنبه ۵۳/۷/۱۶ به تهران برگشتم.

چهارشنبه ۱۷ مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. شرفیابی مختصر بود. جریان کارهای کیش را عرض کردم. مطلب مهمّی در بین نبود. در کردستان گویا قوای بارزانی شکست سختی از عراقیها خورده‌اند. فکر کردم لزومی ندارد به عرض برسانم، گذاشتم برای روز جمعه که عرض کنم. باید دقّت بیشتری بشود...

بعد سر شام رفتم آن جا هم مطلب مهمّی نبود. صحبت بر سر مقالاتی بود که نیوزویک و تایم درباره شاهنشاه نوشته یا خواهند نوشت. مجلّه [فورچون] fortune هم از قول مخبر خود خبری درباره سوء جریانهای اداری نوشته بود که باعث اوقات تلخی شاهنشاه شده بود. فرمودند: به جونز رئیس شرکت نورتروپ بگو اگر جبران نشود دستگاه شما در این جا برچیده خواهد شد. چون کسی که این مصاحبه را کرده نماینده آنهاست.

پنجشنبه ۱۸ مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، مسئله کردستان را عرض کردم. فرمودند: بلی متأسّفانه عراقیها به کردها شکست سختی دادند، ولی حالا ما توپهای دورزن و هم چنین موشک ضدّتانک برای آنها فرستادیم. فکر می‌کنم تا چند روز دیگر عراقیها را عقب بنشانند ولی به هر صورت این کار روسهاست نه عراقیها که به کردها شکست می‌دهند.

راجع به کیسینجر از هر حیث روزنامه‌های آمریکا غزل بی‌وفایی را شروع کرده‌اند. عرض کردم: مثل این است که ستاره‌اش رو به افول گذاشته. فرمودند: به نظر من هم همین طور می‌رسد. کسی که از خودش این قدر راضی است همین طورها می‌شود.

والاحضرت اشرف در یک معامله زمین شرکت کرده‌اند که ناباب و ناپاک از آب درآمده باعث کدورت خاطر شاه شده. فرمودند: به خواهرم بگو شما چه لزومی دارد از یک طرف

در کارهای کثیف شرکت بکنید و از طرف دیگر بنیاد اشرف پهلوی درست کنید؟ آخر این چه حرکاتی است که می‌کنید؟ بر فرض بنیاد اشرف درست کردید، مردم نخواهند پرسید که شما فلان مبلغ را از کجا آورده‌اید؟ چرا این قدر مرا ناراحت می‌کنید؟ من که همه چیزم را وقف بر کشور کرده‌ام. به هر صورت این معامله باید لغو و اقاله شود، هر قدر برای شما ضرر داشته باشد. من که نمی‌توانم بگویم جلوی کثافتکاری دیگران را می‌گیرم ولی خواهرم هر... می‌تواند بخورد. در دلم به شاه آفرین گفتم، حالا مطلب را من چه جور برسانم، آن دیگر گرفتاری من است!

باز در خصوص سلامتی شاهنشاه مذاکره شد. عجیب است که شاه نگران هستند. عرض کردم: قطعاً گزارش می‌رسد و هیچ نگرانی ندارد، ولی نگرانی اساسی ناراحتی شماست. من فکر کرده‌ام اجازه بفرمایید صریحاً به عرض علیاحضرت شهبانو برسانم که شاهنشاه واقعاً در [پایان هفته] weekend احتیاج به [آسایش] detente کامل دارید و باید دست از شما بردارند. بر فرض علیاحضرت خیلی عصبانی شدند، مرا مرخّص خواهند فرمود و اگر پیش رفت که چه بهتر. فرمودند: ابداً! هیچ همچو چیزی لازم نیست. عرض کردم: همین طور می‌خواهید ناراحت بمانید؟ اقلاً این قدر هم به شاهنشاه فرصت نمی‌دهند لااقلّ در [پایان هفته] weekendها هر کس میل دارید حضورتان بیاید؟ فرمودند: چه باید کرد؟ باید ساخت.

سر ناهار رفتم. [برونو] کرایسکی نخست‌وزیر سوسیالیست اتریش مهمان شاهنشاه بود.[1] صحبت از وضع سخت اروپا بود و انتخابات فردای انگلیس که پیش‌بینی می‌شود حزب کارگر ببرد. درمورد گرانی نفت و مشکل دنیا و انفلاسیونی که به‌گرانی نفت نسبت می‌دهند باز شاهنشاه از تز خود دفاع می‌فرمودند که نسبت به‌گرانی موادّی که شما غربیها به ما می‌دهید، باز هم باید ما نفت را گرانتر بکنیم. ولی من این پول را در گردش می‌اندازم، یعنی در اثر خریدهای خودم به شما بازمی‌گردانم. امّا عربها محلّی ندارند که این پول را خرج بکنند و به حرف من هم گوش نمی‌دهند که از طریق بین‌المللی آن را

۱- برونو کرایسکی، صدراعظم اتریش از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۳، با شاه روابط بسیار گرمی داشت.

قرض بدهند. فعلاً گرفتاری این است. او هم تصدیق می‌کرد و صحیح هم هست.

...

مجلّه نیوزویک آمریکایی مقاله بسیار خوبی درباره شاهنشاه ایران نوشته، ولی گوشه‌هایی هم درمورد پلیس مخفی ما و غیره دارد. تمثال مبارک را هم پشت جلد گذاشته که البتّه مهمّ است. پرسیدم: در جرائد منعکس شود؟ فرمودند: بشود، ولی به رسول پرویزی بگو بعضی نکات آن را تخطئه نماید، بلکه شدیداً حمله کند و همزمان منعکس گردد و بگوید معلوم می‌شود کون شما از مسئله نفت زیاد سوخته که پیش از روسها به ما حمله کرده‌اید. چرا شما تصوّر می‌کنید هر کس نوکر شما نیست علیه شماست؟ چرا خرید ۲۵٪ کمپانی کروپ آلمان شما را این قدر دستپاچه کرده؟ کی تعداد افراد ساواک ۶۰ هزار نفر است؟ که این تعداد را به شما گفته؟

جمعه ۱۹ مهر ۱۳۵۳

صبح تمام در منزل کار کردم، ظهر شرفیاب شدم، نقشه‌های عمرانی کیش را به تفصیل به نظر شاهنشاه رساندم. هم چنین نقشه توسعه فلکه اطراف حرم مطهّر حضرت امام رضا را عرض کردم. همه را تأیید فرمودند. [ملوتو] Melloto آرشیتکت معروف ایتالیایی را همراه خودم بردم.

بعد صرفاً کارهای دربار را به عرض رساندم که امور رفاهی دربار چه قدر پیشرفت کرده، به طوری که همه افراد ما خانه سازمانی دارند، بیمارستان دارند، بیمه هستند، حقوق خوب دارند و حتّی وقتی بازنشسته می‌شوند، چون یک مرحمتی خاص هم شاهنشاه فرمودند، ۵۰٪ به حقوق آنها افزوده می‌شود.[1] شاهنشاه خیلی راضی شدند و احساس می‌کردم کیف می‌کنند. فرمودند: برای گارد شاهنشاهی هم با آن که تسهیلات دارند، این تسهیلات را فراهم کن. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. بعد فرمودند: می‌خواهم برای همه مردم ایران چنین وضعی فراهم کنم. عرض کردم: البتّه می‌شود، هم قدرت، هم فرصت و هم پول و هم حسن نیّت دارید، چرا نشود؟ عرض کردم: حقوق باغبانها کم است. با آن که

۱- در یادداشت علم به اشتباه ۱۵۰٪ نوشته شده است.

اخیراً فرمودید کرایه خانه هم به آنها بدهیم، باز هم به جایی نمی‌رسد. فرمودند: به تدریج اضافه کنید تا به همان ۱۲۰۰ تومان که گفته‌ایم (در نطق مجلس) پس از دو سال دیگر برسد. عرض کردم: تا آن وقت خانه‌های آنها هم آماده می‌شود، فرمودند: چه بهتر. خدا به شاه عمر بدهد برای رفاه این مردم واقعاً جان می‌دهد.

از اخبار مهمّ جهان خاتمه انتخابات انگلیس است که حزب کارگر با اکثریّت خیلی جزئی پیروز شد.... باید بگویم ژنرال زمستان به کمک حزب کارگر آمد. یعنی مردم ترسیدند که اگر محافظه کاران بر سر کار بیایند، باز هم اعتصاب شروع شود و مخصوصاً کارگران ذغال سنگ دست به اعتصاب بزنند و زمستان امسال را هم مردم سخت خواهند گذراند، امّا درمورد دردهای اساسی مردم و کشور انگلیس، این حزب کاری از دستش ساخته نیست. ویلسون یک پلی‌تیسین است نه یک دولت مرد. مثل مصدّق میل دارد چند روزی به هر قیمت شده بر گرده مردم سوار باشد. میثاق اجتماعی یعنی چه؟ جز یک آدم حقّه‌باز چه کسی می‌تواند چنین حرفی بزند که من از کارگرها قول گرفته‌ام مزد اضافی غیر منطقی نخواهند؟

شنبه ۲۰ مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. نامه‌ای از سفیر شاهنشاه در رباط رسیده بود که استنباط می‌کند روابط دربار ایران با مراکش خوب نیست. ملاحظه کرده و فرمودند که مطالب آن روشن شود، ولی به او تفهیم کنید این طورها که تو تصوّر کرده‌ای بد نیست.

فلّاح مسائلی راجع به قانونگذاری درباره نفت عرض کرده بود، به عرض مبارک رساندم. فرمودند: چرا نشود؟[1]

امروز هیئت رئیسه مجلسین شرفیاب شدند که جواب فرمایشات شاهنشاه را عرض کنند. در این شرفیابی شاهنشاه وعده انتخابات کاملاً آزاد فرمودند. خیلی سرفصل مهمّی در تاریخ کشور ماست. امیدوارم عملی شود. بعد مرخّص شدم.

۱- منظور قطعنامهٔ اوپک است.

...

ناهار رئیس جمهور سابق ونزوئلا مهمان من بود. بسیار مرد فهمیده و بجایی بود.[۱]

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. قدری صحبت ادبی پیش آمد، مختصری من وارد هستم. بعضی اشعار فردوسی از نامه رستم فرخزاد خواندم. سواد من خیلی کم است، ولی به هر حال آن چه که با احساساتم بستگی دارد واقعاً به آن دلبسته‌ام. به این جهت طرف توجّه واقع می‌شود.

یکشنبه ۲۱ مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. مقاله رسول را که در جواب مجلّه نیوزویک بسیار خوب تهیّه کرده به عرض رساندم. اصلاحاتی فرمودند، منجمله این که حمله‌ای که رسول به دولت کرده که چرا سخت ایستادگی نمی‌کند، به مطبوعات بکند. ثانیاً موضوع رشوه‌خواری را که به حق به دستگاههای آمریکایی نسبت داده، به این صورت بگوییم که خوشبختانه از کثافتکاری خودتان که روزنامه‌های خودتان همه چیز می‌گویند (من این جزئیّات را می‌نویسم که خواننده عزیز بداند کشورداری در این روزهای پرآشوب یعنی چه).

خبرهای بسیار مهمّی به عرض شاهنشاه رساندم که توسّط یک دولت خارجی به ما رسیده بود و باعث شگفتی شد.[۲] در صحّت آن کمتر می‌توان تردید داشت و آن تقریباً متن مذاکرات جلسه [کمپ دیوید] Camp David مرکب از رئیس جمهور آمریکا، نماینده انگلیس، آلمان، ژاپن و نماینده غیررسمی فرانسه بوده است (البتّه وزرای خارجه آنها به اضافه کیسینجر آمده بودند). صحبت اشغال نظامی لیبی و الجزایر پیش آمد[ه] و این که با الجزایر هم می‌توان کنار آمد. نماینده ژاپن عقیده داشته که باید مخصوصاً ایران

۱- رافائل کالدرا رودریگز Rafael Caldera Rodriguez، رئیس جمهور ونزوئلا از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴، به طور خصوصی از ایران دیدار می‌کرد. وی بار دیگر در ۱۹۹۳ به ریاست جمهوری ونزوئلا برگزیده شد.

۲- بر پایهٔ مدارک موجود در پرونده یادداشتهای علم، این گزارش را به احتمال بسیار قوی شاپور ریپورتر، نمایندهٔ سازمان اطّلاعات انگلستان در ایران، داده است. وی طی تلگرافی از لندن به تاریخ ۵۳/۷/۱۷ درخواست شرفیابی به حضور شاه می‌کند. شاه در حاشیه نامه علم به او دستور می‌دهد که خودش ریپورتر را بپذیرد. محتوای گزارش قابل تردید او که کوشیده انگلستان را دوست راستین ایران نشان دهد خود دالّ بر این مطلب است.

را تحت فشار گذاشت. (البتّه همه کشورهای نفت‌خیز ولی سرآمد آنها ایران). نماینده انگلیس عقیده داشته که برعکس اگر ریش و قیچی را دست شاهنشاه ایران بدهید کار را مآلاً اصلاح می‌کنند. نماینده غیررسمی فرانسه گفته است اگر بین شما یعنی [مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان] producers and consumers به جنجال کشید مرا واسطه قرار دهید (در صورتی که به ظاهر می‌گوید راه من از شما جداست). نماینده آلمان اعتقاد داشته که باید به هر صورت صرفه‌جویی در مصرف نفت کرد ولی شدّت عمل دردی دوا نمی‌کند. به هر حال در این زمینه‌هاست که کیسینجر با شاهنشاه صحبت خواهد کرد. ولی تردیدی نیست که به این آسانیها نمی‌گذارند که ظرف ده سال یکصد هزار ملیون دلار در خاورمیانه انبار بشود. تازه واقعاً غیر از ایران و عراق و الجزایر سایر کشورهای نفت‌خیز محلّ مصرف آن را ندارند. به هر حال غوغای بزرگی است. این مسائل را به اختصار به شاهنشاه عرض کردم که ذهن مبارکشان روشن باشد و بعد پیش از آمدن کیسینجر قدری جدّی‌تر صحبت کنیم...

دوشنبه ۲۲ مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. خوشبختانه گزارش سلامتی ایشان رسید. شاهنشاه خوشوقت شدند، ولی به روی خودشان نیاوردند.[۱] چنان که قبلاً نوشته بودم ظاهراً راجع به سلامتی من است!

شاهنشاه مقداری اوقات تلخی با دکتر رام، رئیس بانک عمران، فرمودند که به او ابلاغ کنم. دلم سوخت چون او را نسبت به شاهنشاه مرد خدمتگزاری می‌دانم ولی گویا راجع به یک شخص که باید مهندس مشاور بانک در طرح شهرسازی خورزین[۲] تهران شود (از

۱-گزارش پزشکان معالج به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- [این نام عین متن اصلی است. اما در منابع و اعلام جغرافیایی از جمله در "فرهنگ آبادی‌های کشور" و در "فرهنگ جغرافیایی ایران" چنین نامی آورده نشده است. دکتر منوچهر ستوده در "جغرافیای تاریخ شمیران" از "خورآذین" نام آورده و در توضیح آن در ص ۲۰ می‌نویسد: «اراضی خورآذین متعلق به عزت‌الدوله -همسر امین‌الدوله- بوده و پس از این که میرزا جعفر حکیم الهی این اراضی را خرید و آباد کرد آن را "الهیه" خواند (نقل با اختصار). احتمالاً خورزین صورت گفتاری خورآذین بوده که علم آن را به همان صورت نوشته است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

اقوام علیاحضرت شهبانو)، با آن که دو دفعه شاهنشاه فرموده‌اند بشود، مخالفت کرده و دیروز هنگام شرفیابی به او فحش دادند. ضمناً به من می‌فرمودند: خبر به من رسیده که رام نظر داشته خیابانهای خورزین طوری ساخته شود که زمین او مرغوب گردد. عرض کردم: فکر نمی‌کنم این خبر صحیح باشد. فرمودند: به هر صورت باید بداند که من دو دفعه امر نمی‌دهم، اگر یک دفعه گفتم، باید اجرا شود. حالا پس از آن که دو دفعه در این امر به خصوص امر می‌دهم، می‌گوید می‌خواهم مهندس مشاور دیگری انتخاب بکنم!

سفیر ونزوئلا را پذیرفتم که خداحافظی کند.

بعد از ظهر کار کردم. امروز روز تولّد علیاحضرت شهبانوی ایران است. امشب مهمانی در کاخ بود، تا ساعت ۲ صبح ماندم. حالا با خستگی زیاد این مختصر را می‌نویسم.

سر شام به شاهنشاه عرض کردم: انگلیسها موافقت کرده‌اند افسران بازنشسته آنها موشکهای ضدّهوایی ما را که از انگلیس خریده‌ایم، در صورت لزوم در مرز عراق عمل کنند. شاهنشاه خیلی خیلی خوشوقت شدند (به نظر من بیشتر از جنبه سیاسی آن).

فرمودند: اقبال الان به من گفت: دو شرکت نفتی آمریکایی که می‌خواستند با ما قراردادهای خرید گاز ببندند به طور غیرمنتظره انصراف حاصل کرده‌اند. فکر می‌کنی موضوع چه باشد؟ عرض کردم: قابل تأمّل است.

سه‌شنبه ۲۳ مهر ۱۳۵۳

شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. آخرین طرح اصلاحی مقاله رسول پرویزی را تصویب فرمودند. عرض کردم: اتّفاقاً صبح اقبال به غلام تلفن کرد که شرکتهای نفتی دوباره آمدند شرایط ما را قبول کردند. بنابر این نگرانی از بابت یک مسئله سیاسی پایه ندارد، خواسته بودند چانه بزنند. شاهنشاه خوشوقت شدند.

صبح اوّلین سفیر لوسوتو شرفیاب شد. پس از تقدیم اعتبارنامه در اتاق خصوصی شرفیاب شد. هوای این جا چون آفتاب‌گیر است (تنها اتاق کاخ سفید سعدآباد که از سه جهت آفتاب می‌گیرد)، اوقات شاهنشاه تلخ شده بود. حق هم داشتند.

عصر و شب تمام در منزل کار کردم. فقط یک ساعت راه رفتم.

DOCTEUR PAUL MILLIEZ
PROFESSEUR DE CLINIQUE MEDICALE A LA FACULTÉ
MÉDECIN DE L'HOPITAL BROUSSAIS
26, RUE JEAN MERMOZ - PARIS. 8e
TÉL: 225.13.13

Paris, le 7 Octobre I974

Monsieur le Ministre,

Nous, Professeurs Jean BERNARD et Paul MILLIEZ, avons été très sensibles à l'insigne honneur que vous nous ave: réservé, en nous demandant notre avis sur votre santé.

L'examen auquel nous avons procédé, n'a pas mo: de grandes modifications par rapport à celui auquel s'était dé: livré l'un d'entre nous, il y a quatre mois. Nous en résumons : l'essentiel :

Votre état général est bon.

Il n'y a pas de troubles digestifs.

Vous signalez surtout l'existence de manifesta- tions cutanées, traduites par des poussées d'herpès et des éru; tions de type infectieux, s'accompagnant d'une augmentation de volume de la rate qui diminue dès que les lésions cutanées s'atténuent.

Votre sommeil est médiocre mais votre activité travail dépasse souvent douze heures par jour, ce qui ne serait pas possible si vous étiez atteint d'une maladie sévère.

Ces derniers mois, vous n'avez présenté ni incic infectieux, ni hémorragies.

Depuis Mai, vous avez un peu maigri, mais il s'agit, semble-t-il, d'une nuance.

L'examen des plans cutanés - mises à part les éruptions déjà signalées - ne décèle aucune anomalie.

La rate a très modérément grossi depuis la fois précédente. Elle déborde, au jour où nous vous avons examiné, c quinze centimètres les fausses côtes et atteint presque la lig horizontale ombilicale. Cette splénomégalie est ferme, réguliè: lisse, indolore.

Le foie est normal.

Les aires ganglionnaires sont indemnes; dans chacune des aisselles, on palpe un ganglion de la taille d'un de blé, sans caractère anormal notable.

Les reins sont bien palpés et normaux.

Le colon est légèrement spasmé dans la fosse iliaque gauche.

L'état cardio-vasculaire est parfait. Les artères périphériques sont toutes palpables et battantes. Il n'existe aucun souffle vasculaire. Le coeur bat régulièrement à 68 sans aucune anomalie perceptible. La tension artérielle est à IO5-65.

Les poumons sonnent, vibrent et respirent normalement.

L'examen du système nerveux est négatif.

En conclusion, sur le suel plan clinique, on ne peut retenir que :

- les éléments cutanés,
- la splénomégalie,
- et un léger amaigrissement.

L'examen hématologique a montré :
- 5.210.000 globules rouges, et
- 12.000 globules blancs avec une prédominance lymphocytaire.

Dans la moëlle, le frottis est de bonne qualité, les lymphocytes prédominent également.

Les examens qui ont été pratiqués ultérieurement sur ces lames ont confirmé les caractères de ces lymphocytes assez basophiles avec une réaction cyto-chimique des bêta-glucuronidases lymphocytaires normale.

L'urée sanguine est à 0,50 grammes.

La glycémie est à 1 gramme IO.

Ces données de la biologie confirment tout à fait le diagnostic clinique.

Cette splénomégalie assez spéciale a sûrement été favorisée par le paludisme ancien que vous avez présenté. Cette augmentation de votre rate s'accorde bien avec le nombre plus important de vos lymphocytes et la diminution de vos plaquettes.

Il est possible qu'il y ait un rapport entre votre grosse rate et vos accidents cutanés.

Il est probable que certains phénomènes allergiques jouent dans les modifications de l'état de votre rate qui peut, soit s'hypertrophier, soit diminuer de taille, selon des mécanismes souvent complexes que l'on peut ranger dans la catégorie des phénomènes d'auto-immunité.

Les troubles que vous présentez ne nous semblent pas graves. Ils ont une tendance vraiment très peu évolutive mais vont sans doute nécessiter, dans les mois à venir, la mise en oeuvre d'une thérapeutique bénigne qui demandera juste la surveillance de l'hémogramme.

Suite 3

Dans toute la mesure du possible, une limitation du surmenage est souhaitable et des périodes de repos aussi fréquentes que possible sont désirables.

Une bonne hygiène de vie avec un emploi du temps raisor ble doit permettre la poursuite de la stabilisation actuelle votre état.

Il est des thérapeutiques qu'il faut absolument refuser telles la vaccination antivariolique et la vaccination anti-a rile contre la fièvre jaune.

Une surveillance de l'hémogramme et du myélogramme sont raisonnables en cas de troubles nouveaux.

De toutes manières, il n'y a aucune raison de s'inquiét Cette augmentation de volume de la rate traduit certes une pe anomalie et la taille de l'organe avait été sûrement déjà auç tée par le paludisme ancien ; les modifications périodiques s liées à des phénomènes capricieux de type allergique ou auto-immuns.

Il serait déraisonnable, pour l'équilibre général, de c un état de panique autour d'un phénomène relativement fréquen que nous, médecins, connaissons bien sans que nous sachions cependant encore en expliquer complètement le mécanisme.

JCM Bernard

چهارشنبه ۲۴مهر ۱۳۵۳

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. فقط کارهای جاری را عرض کردم: چون شرفیابیهای امروز خیلی زیاد بود... فرمودند: دارم کم‌کم گوش علیاحضرت را پر می‌کنم که باید... ولیعهد را از شرّ این زنکه فرانسوی [مادموازل ژوئل] Mlle Joelle رهایی بخشم (این خانم از سنّ ۳ سالگی تاکنون پرستار والاحضرت است و نفوذ عجیبی در بچه به هم رسانده که هیچ صحیح نیست). عرض کردم: نه تنها این باشد، باید حالا والاحضرت با تاریخ وطن خودشان و افتخارات خودشان و جدّشان و پادشاهان بزرگشان آشنا شوند، نه این که دائماً تاریخ فرانسه را برای ایشان بگویند. این نه تنها هیچ معنی ندارد، خطرناک است و ناصحیح. به علاوه والاحضرت نباید دائماً با زنها محشور باشند، رئیس مدرسه زن، [سرپرست] tutor زن، اغلب معلّمین مدرسه زن، رئیس پیش‌آهنگی ایشان زن، محیط خانواده محیط زنها! این هیچ صحیح نیست. شنیده‌ام بچه خواسته شکار برود، زنکه فرانسوی به ایشان عرض کرده نه! کشتن حیوانات و مرغها صحیح نیست. درست است که خود من الآن شکار را رها ساخته و واقعاً میل به کشتن حیوانات ندارم، ولی برای ولیعهد ایران این امر صحیح نیست. خوشبختانه ولیعهد ماشاءالله باهوش و مصمّم و عاقل است و پریشب که می‌دیدم دست به کمر زده در عید تولّد علیاحضرت شهبانو جلوی سایر والاحضرتها حرکت می‌کنند، لذّت می‌بردم. حالا هم گویا خیلی تودهنی به این پرستار می‌زند، ولی تربیت ایشان باید خشن‌تر بشود و از محیط زنها بیرون بیایند. به علاوه با مردمی معاشرت کنند که از کشور خودشان بیشتر بشنوند. مثلاً دکتر علینقی کنی که به ادبیّات اروپایی و ایرانی هر دو وارد است معلّم ایشان باشد. یا لااقلّ هفته‌ای یکی دو ساعت به ایشان درس بگوید، حتّی قصه هم بگوید کافی است. خود من برای ایشان حکایت تعریف کنم. از گذشته‌ها و از شاهنشاه و از جدّشان، طوری که خودشان میل داشته باشند بشنوند، نه آن که بخواهند از زیر آن فرار کنند. شاهنشاه همه را تصدیق فرمودند، ولی امر به اقدامی نفرمودند! فکر می‌کنم گرفتار دودلی علیاحضرت شهبانو باشند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم و تمام بعد از ظهر کار کردم. سر شام رفتم.

مطلب مهمّی نبود فقط خبر رسیده بود که بوتو بلوچهای یاغی را (در بلوچستان پاکستان) عفو کرده. عرض کردم: گویا وضع بلوچستان خیلی خرابتر از این حرفها باشد و این عفو از بیچارگی و بسیار غلط است. من با رئیسانی[1] که خواهرزاده زن بلوچ مرحوم پدرم می‌باشد و حالا در بلوچستان پاکستان وزیر و هم چنین رئیس حزب خود بوتو است مفصّل صحبت کرده‌ام. خلاصه این است که یاغیان را قدرت ندارند سرکوب کنند و به دوستان هم نمی‌توانند کمکی برسانند. باید شاهنشاه فکری بفرمایند. تفصیل را نوشته‌ام که به عرض خواهم رساند. فرمودند: درست می‌گویی، بعد تفصیل را به من بگو.

بعد راجع به عمران کیش مفصّل صحبت شد. سر شام فقط علیاحضرت ملکه پهلوی، شاهنشاه و من بودیم، چون علیاحضرت شهبانو امروز بعد از ظهر به کیش تشریف بردند.

از اخبار مهمّ جهان آن که دوباره کنگره آمریکا قطعنامه‌ای گذراند که اگر تا دسامبر ترکها از قبرس عقب‌نشینی نکنند صدور اسلحه آمریکا به آن جا قطع شود و البتّه این را هم ممکن است رئیس جمهور وتو کند. ولی من خیلی راضی خواهم شد اگر ترکها که این طور بر خر مراد سوار هستند یک تودهنی بخورند. چون پیشرفت آنها باعث این شده که مردم ایران از خود بپرسند پس ما چرا در مقابل عراق این قدر صبر و شکیبایی به خرج می‌دهیم؟ از پس پرده که خبر ندارند که قدرت شوروی بالای سر آنهاست. به علاوه هیچ صحیح نیست کشور همسایه ما که همیشه روح نظامی‌گری او بر ما چربیده، باز هم چیره‌تر شود.

دیگر از اخبار مهمّ جهان کشف مقادیر زیادی نفت در مکزیکو می‌باشد. اگر درست باشد و شرکتهای نفتی برای ترساندن ما آن را ساز نکرده باشند.

پنجشنبه ۲۵ مهر ۱۳۵۳

عید فطر بود. من صبح شرفیاب شدم و تلگرافهای رؤسای کشورهای اسلامی را که

۱- نوّاب غوث بخش خان رئیسانی وزیر اعلاء بلوچستان بود. جدّ رئیسانی، سلطان احمدخان بلوچ، شاه هرات، پدر زن امیرمحمّد اسماعیل خان، شوکت‌الملک اوّل بود. [این زن پس از فوت اسماعیل خان به همسری ابراهیم خان، شوکت‌الملک دوم درآمد که پدر اسداله علم بود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

رسیده بود تقدیم کردم و جوابها را شاهنشاه توشیح فرمودند. منجمله دو تلگراف از رئیس جمهور عراق احمد حسن البکر و قذّافی رئیس جمهور لیبی رسیده بود. با عراق رابطه سیاسی داریم کما این که مردکه قاتل همه جور اسائه ادب می‌کند ولی با قذّافی دیوانه که اصولاً رابطه‌ای نداریم، با وصف این تلگراف کرده است. شاهنشاه تعجّب کرده و فرمودند: به هر دو تلگراف جواب بدهید ولی گرم و دوستانه نباشد.

خبری در جرائد خارجی بود که کیسینجر با ملک فیصل توافقی درمورد پایین آوردن قیمت نفت کرده است، به شاهنشاه عرض کردم. ضمناً نوشته بودند که این توافق مورد رضایت شاهنشاه ایران هم هست. فرمودند: تازه می‌خواهد که شاهزاده سعود بن فیصل را بفرستد که با ما صحبت کند. ولی ما گفته‌ایم تا آن جا حاضریم صحبت کنیم که قیمت نفت عربستان بالا نرود نه آن که پایین بیاید. من که از این فرمایش شاهنشاه چیزی دستگیرم نشد.

بعد سفراء اسلامی شرفیاب شدند. در این جا علاوه بر تأکید در اتّحاد اسلامی، شاهنشاه مقدار زیادی راجع به قیمت نفت و این که باید با قیمت فرآورده‌های کشورهای صنعتی تناسب داشته باشد، صحبت فرمودند که خیلی عالی بود. ضمناً به فرمایشات خودشان در استرالیا اشاره کردند که آن جا ما گفتیم کسی نمی‌تواند مطلبی به ما دیکته بکند. من این طور دستگیرم شد که خاطر شاهنشاه خیلی مشغول به این مسئله قیمت نفت است، زیرا خیلی بیش از حد انتظار من صحبت فرمودند. تا بعد ببینم چه می‌شود.

بعد شاهنشاه به کیش تشریف بردند. من به گنبد قابوس برای مراسم اسب‌دوانی پاییزه آمدم. البتّه با اتومبیل تا فرودگاه رفتم و در راه به شاهنشاه عرض کردم: با این مهمانهایی که برای شاهنشاه، علیاحضرت دعوت فرموده‌اند، دلم به حالتان می‌سوزد، که در کیش چه جور خواهید گذراند. شاهنشاه خندیدند و فرمودند: ما که کارمان را این دو روزه انجام دادیم، آن جا هم استراحت خواهیم کرد! عرض کردم: من که به حمدالله در رفتم که این قیافه‌ها را نبینم. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند.

روز جمعه را به اتّفاق تیمسار ازهاری رئیس ستاد ارتش و تیمسار اویسی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و چند نفر از اعضاء هیئت مدیره انجمن سلطنتی پرورش اسب

در گنبد گذراندم.

شنبه ۲۷مهر ۱۳۵۳

از شنبه ۵۳/۷/۲۷ تا سه‌شنبه ۵۳/۸/۵ نتوانستم یادداشت روزانه بنویسم.[۱] آن قدر گرفتاری بود که به حساب نمی‌گنجد. دیگر فرصت یک کلمه چیز نوشتن زیادی نداشتم، چون میلاد مسعود همایونی هم در بین بود.

به مدد حافظه مختصری می‌نویسم که شرح وقایع را اندکی یادداشت کرده باشم. صبح شنبه که از سفر برگشتم مختصری شرفیاب شدم... شاهنشاه بعد به ایران ناسیونال که شرکت اتومبیل‌سازی بزرگ ایران است و اتومبیل پیکان می‌سازد، تشریف بردند که حالا تقریباً ۶۰٪ تمام اتومبیل را در ایران می‌سازد. یقین دارم از بهترین روزهای زندگی شاهانه بود. مدّتی هم طول کشید ولی من در رکابشان نرفتم، دنبال کارهای دیگر رفتم.[۲]

بعد از ظهر سفیر انگلیس دیدنم آمد که مطالبی به شرح زیر داشت:

گله از من که او را مدتهاست نپذیرفته بودم و درمورد نفت این که دولت انگلیس به هیچ وجه با سیاست [رویارویی] confrontation با کشورهای نفت‌خیز موافق نیست چون عواقب بسیار بدی در این کار می‌بیند و دولت انگلیس امید خود را به اعلیحضرت همایونی بسته است. درباره قیمت نفت هم این که شاهنشاه فرموده‌اند قیمت ۲-۱٪ بیشتر در انفلاسیون جهانی تأثیر نداشته، در حالی که در بعضی صنایع مثل فولاد و بعضی دیگر تا ۲۵٪ تأثیر گذاشته است و آماری نشان داد. بعضی مسائل تجارتی جزئی هم داشت (مطابق معمول) و استدعای شرفیابی هم کرد.

۱- در متن یادداشتها به اشتباه از شنبه ۴ تا سه‌شنبه ۵۳/۸/۷ نوشته شده است. علم در حاشیه گزارشهایی که به شاه می‌داد، مطالب مهمّ را به اختصار یادداشت می‌کرد و نمونهٔ این یادداشتهای کوتاه در پروندهٔ یادداشتها فراوان است. به این ترتیب می‌توانست پس از گذشت چند روز نیز یادداشت هر روز را کم و بیش به خاطر آورد.

۲- بازدید شاه و شهبانو فرح برای گشایش کارخانهٔ ریخته‌گری و موتورسازی پیکان در ۲۷ مهرماه صورت گرفته است و علم به اشتباه در این قسمت آن را نقل کرده است.

یکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. صحبتهای سفیر انگلیس را عرض کردم. راجع به آمدن کیسینجر مطالبی عرض کردم و برنامه‌اش را گفتم. شاهنشاه به من فرمودند: به [سپهبد محسن] هاشمی‌نژاد، فرمانده سابق گارد که حالا رئیس سرای نظامی (به اصرار خودش) شده و شاهنشاه موافقت فرموده‌اند، بگو اوّلاً این شغل بیکاره‌هاست و ثانیاً این به این معنی نیست که تو در کار گارد دیگر مداخله کنی. اگر مطلبی درمورد گارد داشته باشی باید به خود من بگویی.

رئیس تشریفات صورت مفصّلی برای مهمانی کیسینجر داده بود که مدعوین زیادی دعوت شوند منجمله نخست‌وزیر و چند تن از وزرا. فرمودند: به این احمق بگو چرا این قدر افکار استعماری داری؟ من نفهمیدم، عرض کردم: متوجّه نمی‌شوم. فرمودند: آخر کیسینجر با وزیر خارجه کشور دیگری چه فرق دارد؟ مگر من به وزرای خارجه دیگر که مهمانی می‌دهم جز از وزیر خارجه و توکسی دیگر هست؟ دیگر نخست‌وزیر و همه وزرا را به این جاکشیدن، که کیسینجر می‌آید، چه معنی دارد؟

دوشنبه ۲۹ مهر ۱۳۵۳

به اختصار شرفیاب شدم. خبری باز از انگلیسها از طریق غیرسفیر رسیده بود که مایلند ریش و قیچی را در امر نفت و سیاست بین‌المللی آن به شاهنشاه تفویض کنند (غیر از این چه می‌توانند کرد؟) آن را هم عرض کردم.

بعد از ظهر نماینده ملک سعود، شاهزاده سعودبن فیصل، شرفیاب و راجع به تقلیل قیمت نفت با شاهنشاه مذاکره کرد، هم‌چنین راجع به تثبیت قیمت نفت. تقلیل که چه عرض کنم، اگر اصل قیمت را تقلیل می‌دهند آن قدر تاکس و [بهره مالکانه] royalty را بالا می‌برند که قیمت خیلی بیشتر از امروز می‌شود، ولی حرفی در دنیا زده‌اند، می‌خواهند از رو نروند.

بعد از ظهر من کار کردم. جلسه مفصّلی برای برگزاری جشنهای پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی در دربار داشتم که نخست‌وزیر و وزرا و رؤسای مجلسین و احزاب

در حدود ۱۰۰ نفر دعوت داشتند. اسناد مربوطه را که خیلی عالی از سلطنت رضاشاه کبیر بود ارائه دادم و نطق میهنی مهمّی ایراد کردم که همه به‌گریه افتادند و خودم هم، ولی انتشار ندادیم.

سه‌شنبه ۳۰ مهر ۱۳۵۳

شرفیاب شدم. نماینده کشور سوسیالیستی گینه آمده بود. شاهنشاه او را نپذیرفته بودند. فرمودند: تو او را ببین. بعد که من او را دیدم، ضمن عریضه عرض کردم که لازم است او را بپذیرید. بعد از ظهر پذیرفتند.

باری صبح شاه را ناراحت دیدم. معلوم شد مکدّر هستند از این جهت که حالا که به بچه‌های مدرسه یک وعده غذای خوب مجّانی می‌دهیم، چون معده‌های اینها عادت به غذای خوب ندارد، اغلب ناخوش شده‌اند و متأثّر بودند که چرا ما تاکنون در این بدبختی بوده‌ایم که معده بچه‌های ما عادت به غذای خوب ندارد. بارک‌الله به این علاقه. من به حدّی از این طرز فکر شاه متأثّر شدم که چیزی نمانده بود گریه کنم.

...

چهارشنبه ۱ آبان ۱۳۵۳

شرفیاب شدم راجع به ثبات قیمت نفت که پیشنهاد شاهنشاه است صحبت کردیم. فرمودند: من وقتی می‌گویم ثابت باشد که جنسهای طرف احتیاج ما گران نشود. این را به سعودیها هم گفتم. منظور من از ثبات این است که انواع قیمتها مثل قیمت واقعی، [قیمت اعلام شده] posted price و buy back و قیمت مزایده و این حرفها در بین نباشد، همه را یکی بکنیم.

یکی از وزرا از من تقاضا کرده بود که آن وزیر دیگر را برای شام کیسینجر دعوت نکنند، چون مقام من پیش کیسینجر اگر زیر دست این وزیر که از من در پروتکل بالاتر است

بنشینم پایین خواهد آمد چون من مأمور مذاکره با او هستم.[1] خیلی خیلی وقتی عرض کردم خندیدیم. فرمودند: اینها مثل گنجشک فکر می‌کنند.

...

جمعه ۳ آبان ۱۳۵۳

شرفیاب شدم... کارهای جاری عقب‌افتاده را دو ساعت عرض کردم.

علیاحضرت شهبانو ایراد فرموده بودند که چرا کاخ بابل را که شاهنشاه به من مرحمت کرده‌اند تعمیر می‌کنید و به من چیزی نمی‌گویید؟ شاهنشاه خیلی متغیّر شدند. فرمودند: بگو هنوز نمرده‌ام. گفته‌ام بعد از مرگ من مال شماست. من بی‌نهایت ناراحت شدم و برای آن که شاه را بخندانم عرض کردم: سوزن به تخم خودتان می‌زنید، بعد می‌فرمایید آخ! شاه که نباید این طور وصیّت‌ها بکند. خندیدیم.

شنبه ۴ آبان ۱۳۵۳

سلام مولود، خاتمه ۵۴ سال روز تولّد بود[2]، خوب برگزار شد ولی شاهنشاه قلباً ناراحت بودند چون کردها از عراق شب قبل شکست بدی خورده بودند. هیچ کس نمی‌دانست چرا شاهنشاه خیلی سرحال نیستند.

بعد از ظهر بوتو آمد، من از او استقبال کردم. به این جهت به ورزشگاه صدهزار نفری که شاهنشاه تشریف بردند نرفتم.

شام بوتو با شاهنشاه تنها خورد. من با وزرایش در دربار شام خوردم. بوتو از شوروی مراجعت می‌کرد.

دوشنبه ۶ آبان ۱۳۵۳

صبح علیاحضرت شهبانو برای دیدن شهرهای کنار کویر سمنان، دامغان، شاهرود،

۱- طرف مذاکره از سوی ایران، هوشنگ انصاری، وزیر اقتصاد و دارایی بود.

۲- [عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

سبزوار و گناباد تشریف بردند. قرار بود به بیرجند و یزد و کرمان تشریف ببرند بعد هم به تهران برگردند، مسافرت را کوتاه فرمودند.

من صبح به فرودگاه رفتم. بعد برگشتم شرفیاب شدم خیلی کوتاه... عرض کردم... بعد از ظهر به دیدن آیت‌الله خوانساری می‌روم، چون چند دفعه پسرش از من دیدن کرده، باید یک دفعه بازدید بروم. به علاوه از انگشتری که برای شاهنشاه فرستاده بود تشکّر کنم. بعد هم موضوع اعدام علمای شیعه عراق را می‌خواهد با من صحبت کند. فرمودند: برو.

مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم... وقتی پیش آیت‌الله خوانساری رفتم آیت‌الله خوانساری عریضه به شاهنشاه عرض کرد.

...

سه‌شنبه ۷ آبان ۱۳۵۳

دستخطهای مبارک شاهنشاه را به عنوان [محمّد داوودخان] رئیس جمهور افغانستان که از او دعوت فرمودند در اردیبهشت آینده به ایران بیاید و دستخط به پادشاه اردن راکه در روابط ما و عراق مداخله خواهد کرد و هم چنین دستخط به سلطان قابوس پادشاه مسقط درمورد امور و تعارفات جاری (چون قوای ما آن جا هستند و واقعاً خوب هم عمل کرده‌اند و مسقط را از وجود افراد کمونیست ظفار پاک کرده‌اند) هم چنین نامه رئیس جمهور کنیا را دائر بر قبول دعوت آنها از علیاحضرت شهبانو و والاحضرت همایونی توشیح فرمودند.

مطلبی سفیر آلمان در مورد پالایشگاه مشترک ایران و آلمان در بوشهر عرض کرده و مشکلاتی که هست بیان داشته بود، تقدیم داشتم.[1]

عرض کردم: اجازه بفرمایید برای اردشیر زاهدی سفیر شاهنشاه در واشینگتن

۱- شرکت ملّی نفت در نظر داشت با مشارکت شرکتهای نفتی معتبر بین‌المللی، سه پالایشگاه بزرگ صادراتی در چند بندر کرانهٔ خلیج فارس (مانند بوشهر و بندرعبّاس) برپا سازد و فرآورده‌های آنها را در بازار جهانیِ شریک خود بفروشد. شرکتهای خارجی علاقمند به این طرح، یکی آلمانی، یکی ژاپنی و دیگری آمریکایی بود. (نگاه کنید به: پرویز مینا، «تحول صنعت نفت ایران، نگاهی از درون» آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ص. ۳۱-۲۸).

خلاصه مذاکرات بسیار مهمّ شاهنشاه را در مسکو بنویسم.[۱] خوب نیست که آمریکاییها کم و بیش مطّلع باشند و سفیر شاهنشاه مطّلع نباشد. فرمودند: بنویس. عرض کردم: واقعاً متن مذاکرات و جزئیّات را که خواندم با تمام قلب به وجود مبارک دعا کردم. اینها مسائلی است که باید به مردم گفت و بدانند و مغرور بشوند و به وجود مبارک دعا کنند. فرمودند: متأسّفانه تا زنده هستیم نمی‌شود. عرض کردم: همین طور است ولی اگر شاهنشاه اجازه فرمایید و به من دو سال مرخّصی بدهید من کتابی می‌نویسم که در تاریخ بماند و شاهنشاه را آن طور که هستند برای تاریخ به حقیقت نقّاشی کنم. فرمودند: فکر بدی نیست ولی حالا که به تو کار دارم! عرض کردم: غیر از من که سی و سه سال تمام از نزدیک مورد مرحمت اعلیحضرت بوده‌ام و به گرفتاریهای شاهنشاه واقف بوده و هستم [کسی] نمی‌تواند این خدمت را بکند. فرمودند: درست است.

عریضه آیت‌اللّه خوانساری را تقدیم کردم که خیلی خوب بود و از شاهنشاه خواسته بود که درمورد اعدام علمای شیعه از طرف عراق وساطت فرمایند. فرمودند: جواب مقتضی تهیّه کنید. بعد این نامه و نامه ما هر دو منتشر شود.

عرض کردم: باز رئیس جمهور ایتالیا استدعا کرده که به ایران بیاید، بین ۱۵ تا ۲۰ دسامبر (دفعه سوّم است که به علّت نابه‌سامانی وضع داخلی ایتالیا آمدن او عقب می‌افتد). خندیدند. فرمودند: قبول کنید، وضع آن جا خیلی بد است، حتّی‌الامکان باید کمک کنیم کار آن جا به دست کمونیستها نیفتد و مهمّترین احتیاج آنها فعلاً کمی پول است. عرض کردم: مخبرین بی.بی.سی را که با شاهنشاه مصاحبه کرده بودند دیروز عصر پذیرفتم، خیلی تحت تأثیر بودند. عرض کردم: سفیر انگلیس دیدنم آمد و گفت: اعلامیه‌ای که دولت انگلیس برای آمدن [هرولد لیور] Lever وزیر مشاور و اقتصادی انگلیس[۲] می‌دهد، می‌گوید به دعوت شاهنشاه ایران می‌رود. گفتم: غلط کرده‌اید چنین

۱- این جمله روشن نیست زیرا شاه در چند ماه پیش از این تاریخ سفری به مسکو نکرده بود. به احتمال قوی مذاکرات مربوط به سفر شاه به استرالیا و هندوستان می‌بایست باشد و به جای یکی از این دو کشور، به اشتباه «مسکو» نوشته شده است.

۲- هرولد لیور (Harold Lever) وزیر مشاور دولت کارگری در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۴ و عنوان رسمی او

مطلبی می‌گویید، بگویید به دعوت دولت ایران می‌رود. گفت: اصلاح می‌کنم. بعد گفت: [دنیس] هیلی وزیر خزانه‌داری انگلیس هم به عربستان سعودی می‌رود، تصوّر نشود که مقام او بالاتر از Lever است و به ایران برخورنده باشد. من خندیدم و گفتم: برای ما هیچ کدام آنها اهمیّتی ندارند. سفیر انگلیس یکّه خورد. شاهنشاه خیلی خندیدند.

باز صحبت دیرکرد باران به میان آمد و ناراحتی شاهنشاه! عرض کردم: رودخانه هیرمند هم خیلی بی‌آب شده و افغانها تقریباً آب را بسته‌اند. من هم چندین دفعه به سفیر افغانستان تذکّر داده‌ام فایده نکرده، حال آن که می‌توانند بیش از این به ما آب بدهند. فرمودند: اقدامات دیگر بکن.

...

عرض کردم: گزارش دواهایی که باید میل بفرمایید آمده. اجازه فرمایید [پروفسور عبّاس] صفویان شرفیاب شود و ترتیب کار را بدهیم. فرمودند: یک روز او را با خودت بیاور این جا. عرض کردم: با سفیر اسرائیل مذاکره کردم. نخست‌وزیر آنها روز شنبه هفتم دسامبر می‌آید. فرمودند: ترتیب محرمانه بودن موضوع را با نصیری بده.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری و ملاقاتهای معمولی رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. شب از محلّ پذیرایی رئیس جمهور زامبیا که فردا خواهد آمد بازدید کرده، به سفارت لبنان به عروسی سفیر (خلیل‌الخلیل) که از شیعیان لبنان است رفتم (شاهنشاه اجازه فرموده بودند). چند دقیقه ماندم و به منزل برگشته کار کردم. حالا نصف شب است، هنوز کار می‌کنم. هواپیماربایی عجیبی از طرف فلسطینی‌ها شد که چند مسافر بی‌گناه را به تدریج کشتند و از هواپیما به خارج انداختند. دنیا را آشفته کردند و اعتراضات شدیدی شد که اکنون خود عربها جلوی این کار را می‌خواهند بگیرند.

چهارشنبه ۸ آبان ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. برنامه‌های مسافرت جنوب را عرض کردم. شاهنشاه خوشحال

Chancellor of Duchy of Lancaster بود. در سال ۱۹۷۹ با لقب Baron Lever of Manchester وارد مجلس لردها شد.

نبودند. معلوم شد مجلّه تایم آمریکا هم مقاله بدتری از نیوزویک نوشته است. گو این که تمثال شاهنشاه پشت جلد است و البتّه اهمیّت دارد، با وصف این، مطلب آن بر طبق دلخواه شاهنشاه نیست. حق هم دارند، چون پدرسوخته‌ها مخصوصاً خرابکاری می‌کنند، مثلاً از مالکیّت کارگر در کارخانه‌ها و حق آنها در منافع کارخانه‌ها حرف نمی‌زند، در عوض می‌گوید ۴۰٪ کل ثروت ایران در دست ۱۰٪ جمعیّت است. سابقاً پدرسوخته‌ها می‌گفتند هزارفامیل، حالا باز طبقه بورژوازی جدید را اختراع کرده‌اند.

اجازه گرفتم اتومبیلی به والاحضرت همایونی تقدیم کنم به مناسبت تولّد معظّم له که فرداست. اجازه فرمودند. باز هم راجع به والاحضرت مذاکره شد. شاهنشاه خوشبختانه راضی هستند. می‌فرمایند جوان معقول و خونسرد و با تأمّلی است، هر کاری را لازم باشد می‌کند ولی در عین حال هم هالو نیست که هر کس هرچه بخواهد به او تحمیل کند. عرض کردم: خوشبختانه همین طور است ولی باید هرچه زودتر فکری بفرمایید که از محیط زنها خارج شوند. فقط زنهایی را ببینند که باید با آنها آن کار را بکنند. خاله خانقزی و پرستار فرانسوی مضرّ هستند، ایشان را زنانه و گوشی بار می‌آورند. فرمودند: درست می‌گویی، ولی باز هم دستور اقدامی نفرمودند.

ناهار نخست‌وزیر سیلان (سری‌لانکای فعلی) شرفیاب بود.[1] شاهنشاه هیچ حال صحبت کردن نداشتند. هم کمی سرما خورده‌اند و هم این که از مجلّه تایم کسل بودند. به زحمت علیاحضرت شهبانو ایشان را وادار به حرف زدن می‌کردند. علیاحضرت به فارسی به اعلیحضرت فرمودند: خیلی خسته می‌شوی و من از این حیث نگرانم. به این جهت می‌گویم باید آخر هفته‌ها را تعطیل بگیریم. شاهنشاه جواب دادند که تعطیل گرفتن برای راحت شدن از شرّ قیافه‌های اطرافی‌هاست. شما که همه را بار می‌کنید و همراه می‌آورید! این چه جور تعطیلی ممکن است باشد؟ دیگر علیاحضرت چیزی نفرمودند، خیلی هم مجلس ساکت‌تر و خشک‌تر شد.

۱- بانو باندرانایکه Sirimaro Bandranaike در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۶ و سپس ۱۹۷۷-۱۹۷۰ نخست‌وزیر سری‌لانکا بود.

شب مهمانی کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود. من قدری زودتر مرخّص شدم، آن جا رفتم، شاهنشاه بعد تشریف آوردند. خبر مهمّی نبود ماشاءالله ولیعهد شخصیّت پیدا می‌کند. با ماشین تقدیمی من آمدند و علیاحضرت شهبانو را هم پهلوی دست خودشان نشانده بود. ۱۴ سال تمام شد وارد ۱۵ شدند. خدا ببخشد!

پنجشنبه ۹ آبان ۱۳۵۳

با آن که تقریباً همه جا تعطیل است، من کار کردم و زیاد کار کردم، به طوری که یک ثانیه از هفت صبح تا ۲ بعد از ظهر آرام نگرفتم.

باری صبح شرفیاب بودم. کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که عراقیها از یک طرف با ما مذاکره می‌کنند و از طرف دیگر به ما فحش می‌دهند. شاهنشاه فرمودند: معلوم نیست سر آنها بر چه بالینی است. ولی ماشاءالله خیلی خونسردی به خرج می‌دهند. مرخّصی رئیس سازمان امنیّت را گرفتم که برای تماس با هندی‌ها (سازمان اینتلیجنس آنها) به پاریس برود!

سکندر که با شرقیان حرب داشت   در خیمه گویند در غرب داشت

بعد که مرخّص شدم، گزارشی داشتم که به کنفرانس سازمان خواربار جهانی در رم، گرومیکو[1] و کیسینجر و خود دبیر کلّ سازمان ملل، همه می‌روند و می‌خواهند کاسه کوزه‌های گرانی قیمت موادّ غذایی را به گردن گرانی قیمت نفت بیندازند. عریضه عرض کردم، جواب فرمودند که میسیون مهمّتری برود و ریاست آن را آموزگار وزیر کشور که عهده‌دار کار اوپک است داشته باشد که بتواند از عهده این حرفها برآید.

عصری سفیر شوروی را پذیرفتم. برنامه تشریف‌فرمایی شاهنشاه را به مسکو و تاریخ اعلان آن را تصمیم گرفتیم. قدری هم صحبتهای مختلف کردیم که مهمّ نبود.

از کار طاقت‌فرسا واقعاً مثل مرده هستم. فردا باید خیلی اسب بتازم تا سموم امروز از تنم خارج شود.

---

۱ - آندره گرومیکو در آن هنگام وزیر خارجهٔ شوروی بود.

جمعه ۱۰ آبان ۱۳۵۳

صبح سواری رفتم و بعد در همان فرح‌آباد با دخترم و نوه‌ام و خانم علم پیک‌نیک ناهار خوردیم. خوش گذشت، میل داشتم تا عصری بمانم، ولی سفیر انگلیس را خواسته بودم که به او بگویم این رادیو و تلویزیون آزاد انگلیس چرا بیچاره کردها را می‌کوبد؟ به این جهت ناچار شدم برگردم و ساعت پنج او را پذیرفتم و مطلب را حسب‌الامر مبارک شاهنشاه به او گفتم.

کیسینجر ساعت ۵ وارد شد و ساعت ۶ شرفیاب گردید. از ۶ تا هشت و نیم شرفیاب بود. بعد سر شام رفتیم. در سر میز شام که کیسینجر دست راست علیاحضرت شهبانو و من دست چپ نشسته بودم، خیلی واقعاً از شاهنشاه تجلیل می‌کرد که باید به عنوان معلّم بیایند به رئیس جمهور ما درس بیاموزند! من موقع را مغتنم شمردم و به شهبانو عرض کردم: ملاحظه می‌فرمایید حالا چون موفّق شده‌ایم، این حرفها درباره ما گفته می‌شود، اگر شاهنشاه راه مستقیم خود را نرفته بودند و به حرفهای مزخرف جرائد خارجی یا مردم داخلی دائماً راه عوض می‌کردند، ما این نبودیم که هستیم. در حقیقت همان طور که دل خارجیها می‌خواست، ما سرشکسته و توسری خورده باقی می‌ماندیم و آنها موفّق بودند. این مطالب را مخصوصاً عرض کردم، چون حساسیّت شهبانو را در قبال جرائد خارجی و حرفهای مزخرف می‌دانستم. شهبانو فرمودند: درست می‌گویی. بعد از شام باز هم کیسینجر تا نصف شب شرفیاب بود. خانم‌ها فیلمی در حضور علیاحضرت شهبانو دیدند و قبلاً متفرّق شدند، چون زن کیسینجر خیلی خسته بود. اخیراً زن گرفته و این زن بدترکیب را گرفته است. گویا پول‌دار است. کیسینجر را من این سفر مؤدّب‌تر دیدم. گویا گرفتن پنجاه هزار دلار هدیه از راکفلر موقعی که مستشار نیکسون شده و حالا برملاء گردیده و شکست کودتای قبرس او را آرامتر کرده است.[1] دفعه قبل خیلی [گستاخ]

۱- کیسینجر روابط بسیار نزدیکی با نلسون راکفلر داشت. در دههٔ ۱۹۶۰، به همراه تدریس در دانشگاه هاروارد، مشاور راکفلر هم بود و از او حقوق می‌گرفت. معرّفی کیسینجر به نیکسون را نیز نلسون راکفلر ترتیب داد. نانسی، همسر کیسینجر، مدّتها منشی مخصوص نلسون بود. از جریان پرداخت پول به کیسینجر از سوی نلسون راکفلر، نه دانشگاه هاروارد رسماً آگاه بود و نه بعدها مقامات اداری آمریکا. هرچند عمل کیسینجر تعارضی با قانون نداشت، ولی از نظر

arrogant بود. وقتی کیسینجر مرخّص شد من یک ربعی حضور شاهنشاه عرایض داشتم که کارهای جاری بود. با آن که فوق‌العادّه خسته بودند، شاهنشاه را خیلی سرحال دیدم و خوشحال شدم.

در مذاکرات شاهنشاه، کیسینجر و سفیر آمریکا، هلمز رئیس سابق سیا، شرفیاب بودند. دلم به حال [عبّاس خلعتبری] وزیر خارجه بدبخت خیلی سوخت. معنی عدم شرفیابی او یا هر کس دیگر از دولت این است که شاهنشاه به اینها اعتماد ندارند. یاللعجب از این معمّا! پریروز هم که اسم نخست‌وزیر را از لیست مدعوین سر شام خط زدند و فحشی هم به [هرمز] قریب رئیس تشریفات که چنین لیستی تهیّه کرده بود، دادند.

شنبه ۱۱ آبان ۱۳۵۳

صبح سفیر شیلی و چکسلواکی اعتبارنامه تقدیم کردند. بعد من خیلی به اختصار شرفیاب شدم که فقط برنامه نهایی مسافرت جنوب را عرض کنم...

بعد شاهنشاه مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه‌نویسها و نمایندگان رادیو و تلویزیونهای مختلف آمریکا که همراه کیسینجر هستند فرمودند.[۱] من متأسّفانه نتوانستم در این مصاحبه که همیشه عالی است شرکت کنم، چون گرفتار کارهای قبل از حرکت بودم. ساعت دو و نیم بعد از ظهر پس از آن که چند معاون وزارتخانه‌های مختلف در فرودگاه شرفیاب شدند و وزیر دارایی هم گزارش مختصری از مذاکرات صبح خود با کیسینجر عرض کرد، به کیش آمدیم. در این جا هوا عالی و آرامش عالی است.

اخلاقی و راه و رسم آمریکاییان قابل ایراد بود.

۱- شاه در این مصاحبه گفت: «ما مایلیم حافظ صلح در منطقهٔ اقیانوس هند باشیم و می‌کوشیم به حفظ صلح و امنیّت در این منطقه کمک کنیم. لیکن باید اضافه کنم که ما منتظر دیگران نمی‌مانیم. ما مجبوریم از منافع ملّی خود به هر نحو که ممکن است حراست کنیم و امیدواریم که دیگران نیز با ما همکاری کنند، امّا اگر از همکاری دیگران برخوردار نشویم، در آن صورت به تنهایی این کار را انجام خواهیم داد». موضوع گسترش نیروی دریایی ایران در اقیانوس هند یکی از موردهای اختلاف شاه با آمریکا و کشورهای غربی بود. (نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدمهٔ ویراستار، صص. ۸۰ و ۸۱).

عصری یکساعتی با شاهنشاه در کنار دریا دو به دو نشستیم که چای میل کردند. آن قدر خسته بودند که حیفم آمد از جریانات مذاکره بپرسم. تمام به شوخی و تفنّن گذراندیم یعنی من حرفهای گوناگون در خصوص آبادانی این جا و کشور می‌زدم.

وقتی کنار دریا نشسته بودیم و از هر مقوله صحبت می‌شد، عرض کردم: شاهنشاه واقعاً نان خوش قلبی خودتان را می‌خورید. این همه موفّقیّت برای این است که شاهنشاه قلباً بد کسی را نمی‌خواهند حتّی اگر نسبت به خودتان بد عمل کنند، ولی اگر نسبت به کشور بد عمل کردند از کسی نمی‌گذرید و این هم چاره نیست، یا باید سلطنت کرد و حکومت کرد و یا نکرد. فرمودند: آری من واقعاً درست که فکر می‌کنم در دلم سعادت همه مردم را طالبم. بعد یک دفعه فرمودند: راستی تصمیم گرفتیم که دیگر این قاچاقچیان موادّ مخدّر را هم به جای اعدام حبس بکنیم. عرض کردم: خداوند به اعلیحضرت عمر بدهد. فرمودند: آخر این روزنامه‌های پدرسوخته خارجی که دائماً می‌نویسند که ما دویست نفر را کشته‌ایم، همین دویست نفری هستند که به علّت موادّ مخدّر اعدام شده‌اند. ولی البتّه علّت تصمیم من این نیست. فکر کردم اینها که پند نمی‌گیرند، این همه آدم کشتن ولو قانونی هم هست، معنی ندارد. عرض کردم: همین طور است. حالا نسبت به این دویست نفر که کشته شده‌اند که حسب‌الامر مبارک، من توسّط خواهرم ترتیب حفظ و نگاهداری خانواده آنها و هم چنین بچه‌های آنها را دادم. شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. چون یا من عرض نکرده بودم و یا از خاطر شاهنشاه رفته بود، به هر حال خوشحال شدند.

یکشنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۳

صبح در کیش به استراحت گذشت. بعد از ظهر به [ناوشکن] destroyer پلنگ سوار شدیم که خیلی مدرن و مجهّز به توپ و موشک و آخرین وسائل مخابراتی و کامپیوتری

در تیراندازی است.[1] نخست‌وزیر[2] و فرمانده نیروی دریایی آمریکا [هالووی] Halloway هم در این کشتی هستند. فرمانده نیروی دریایی آمریکا از طرف نیروی دریایی ما دعوت شده است. شب به [در جریان گذاردن] brief شدن شاهنشاه برگزار شد و یک فیلم سینمایی ملاحظه فرمودند. سر شام صحبت از نیروی دریایی بود و بیشتر با فرمانده نیروی دریایی آمریکا که مرد بسیار فهمیده و مجرّبی است و در جنگهای ویتنام و جنگ بین‌الملل دوّم شرکت داشته صحبت می‌فرمودند.

دوشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۳

[این روز] به برگزاری مانور گذشت. شب هم همین طور. ولی عملیّات بسیار عالی برگزار شد. با انواع موشکها به هدفهای متحرّک و غیرمتحرّک و به هواپیماهای سریع و غیرسریع تیراندازی شد و تمام خوب از کار درآمد، تا ساعت ۹ شب طول کشید ولی بسیار بسیار عالی بود. شاهنشاه خیلی خوشحال بودند. فرمودند: به قدری کار خوب است و گلوله‌ها به هدف اصابت می‌کند که اگر بعضی نمی‌خورد، باید بپرسیم چرا؟ در ناوشکن دیگر «ببر» والاحضرت همایونی سوار بودند و برای اوّلین بار در یک کار رسمی شرکت می‌فرمودند. در [رزمناو] cruiser آرتمیز والاحضرت غلامرضا با عموی پادشاه عمّان سوار بودند و مجموعاً در حدود ۲۱ کشتی در عملیّات شرکت داشتند. هم چنین هواپیماها و هلیکوپترها و [هاور کرافت] hovercraft ها همه چیز عالی و خوب بود، البتّه به علّت ایستادن زیاد خسته شدیم.

سه‌شنبه ۱۴ آبان ۱۳۵۳

صبح باز عملیّات بود. بعد تمام شد و کشتیها رژه رفتند. فراموش کردم بنویسم، شاهنشاه دیشب به قدری رضایت داشتند که همه افسران را تشویق فرمودند. به علاوه فرمانده نیروی دریایی را از دریادار به دریابانی ارتقاء دادند. یادم می‌آید دو سال قبل مانور

۱- این کشتی و هم چنین ناوشکن ببر (یادداشت ۵۳/۸/۱۳) به یاد دو ناوچه‌ای که در سوم شهریور ۱۳۲۰ در حملهٔ غافلگیرانه انگلستان به ایران (در بحبوحهٔ جنگ دوّم جهانی) غرق شدند، نامگذاری شده بودند. در این حمله دریادار غلامعلی بایندر فرماندهٔ نیروی دریایی ایران و گروهی از افسران جوان نیروی دریایی جان خود را از دست دادند.

۲- [نخست وزیر ایران. (ویراستار کتاب‌سرا)]

دریایی به قدری بد بود که همه ناراحت شدیم و من در یادداشتهای آن زمان نوشته‌ام. ولی شاهنشاه آن وقت فرمودند: دو سال به شما وقت می‌دهم و همه جور وسیله هم می‌دهم. اگر خوب از کار درآمدید تشویق خواهید شد وگرنه تنبیه خواهید شد و واقعاً خوب از کار درآمدند و باعث سربلندی شد و انعکاس این عمل به خصوص در خلیج فارس فوق‌العادّه خواهد بود. از همه بامزّه‌تر تیراندازی یعنی بمب‌اندازی هواپیماهای فانتوم به یک هدف بود که با اشعه لیزر انجام می‌شد که همان بمب اوّل به هدف خورد و دیگر خوشحالی ما را به حد اعلا رساند.

مهمانی ناهار به مناسبت روز تأسیس نیروی دریایی در باشگاه افسران نیروی دریایی بندرعبّاس در پیشگاه شاهنشاه برگزار شد و فرمایشات مهمّی ایراد کردند.[1] والاحضرت همایونی هم تشریف داشتند.

بعد از ظهر باز به کیش برگشتیم. هدایایی من حسب‌الامر به فرمانده نیروی دریایی آمریکا دادم. در کیش دوست من آمده بود و شب بسیار خوشی گذشت. ولی شاهنشاه یک ناراحتی و کسالت داشتند که ما را ناراحت کرد. کشاله‌های ران و بیضه شاهنشاه عرق‌سوز شده و یا این که همان آلرژی معمولی ایشان است که این دفعه در این جا ظاهر شده و واقعاً دیشب ناراحتشان کرده بود و امروز هم ناراحتشان دارد. من از این حیث ناراحت هستم، ولی عرض کردم: جای شکرش باقی است که وقتی به سایر نقاط بدن می‌زند، طحال شاهنشاه کوچک می‌شود. فرمودند: به به، عجب دلخوشی! این است که محرز می‌دانیم دیگر به حمدالله کسالت طحال ندارید. قرار بود فردا به بوشهر برای سرکشی تأسیسات نیروی دریایی تشریف ببرند، به همین علّت موقوف خواهد شد.

۱- شاه در سخنرانی خود گفت: «هدف ما از تشکیل نیروی دریایی جدید ایران، فقط برای سیادت در خلیج فارس و آبهای ساحلی ایران نمی‌تواند باشد، برای این که وظایف و مسؤولیّتهای ایران محدود به خودش نیست. ایران امروز در دنیا موقعیّتی پیداکرده است که مسؤولیّتهایش جنبهٔ ناحیه‌ای پیدا می‌کند. به همین جهت پیشنهاد کرده‌ایم که ممالک ساحلی اقیانوس هند در یک تشکیلات اقتصادی دور هم جمع بشوند و امنیّت و آسایش و پیشرفت ناحیه را با یکدیگر تأمین کنند». (برای آگاهی بیشتر از سیاست دریایی شاه نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدّمه ویراستار، صص. ۸۰ و ۸۱).

چهارشنبه ۱۵ آبان ۱۳۵۳

صبح تا نزدیک ظهر در کیش گذراندیم و به جای رفتن به بوشهر مستقیماً به شیراز آمدیم. بعد از ظهر سدّ داریوش که باید دیوار آن بالا برود و آبگیر بیشتری پیدا بکند،[1] هم چنین مجتمع گوشت شیراز و بعضی نقاط برای چرای دام بالای سدّ با هلیکوپتر مورد بازدید قرار گرفت. دو ساعت طول کشید، خیلی خسته‌کننده بود و باز کسالت شاهنشاه به علّت عرق کردن در هلیکوپتر بدتر شد. شب در شیراز به من خوش گذشت ولی متأسّفانه شاهنشاه ناراحت بودند، به این جهت من فوق‌العادّه فکراً ناخرسند بودم که شبی هم که آمده‌ایم تفریح بکنند، این طور شده.

پنجشنبه ۱۶ آبان ۱۳۵۳

صبح نیروی پیاده مورد بازدید قرار گرفت. شاهنشاه راضی بودند. من با دوستم پیک‌نیک رفتیم. بعد از ظهر هم برنامه شرفیابی بود. من سرشب برگشتم دیدم ناخوشی شاهنشاه بدتر شده، باز ناراحت شدم.

جمعه ۱۷ آبان ۱۳۵۳

صبح دانشگاه پهلوی مورد بازدید قرار گرفت. شاهنشاه از هیئت استادان جوان که در حدود ۵۰ نفر امسال استخدام شده به دانشگاه پهلوی آمده‌اند، خیلی خوشحال شدند. برنامه‌های آینده دانشگاه به تفصیل به عرض رسید، دو ساعت طول کشید. باز هم کسالت شاهنشاه بدتر شد. بعد از ظهر رئیس پارلمان اروپا شرفیاب شد. من شب [را] با حالت ناراحت با دوستم گذراندم.

شنبه ۱۸ آبان ۱۳۵۳

صبح تیپ کوماندو که در عمّان و مسقط جنگ کرده و خدمات درخشانی انجام

۱- سدّ خاکی داریوش بر روی رودخانهٔ دو رودزن در نزدیکی تخت‌جمشید، بسته شده است.

داده‌اند و راه بین سلاله و دریا را باز کرده و شورشیان را تلفات سخت داده‌اند، مورد بازدید شاهنشاه قرار گرفت. فرمانده تیپ ارتقاء درجه گرفت. ما خودمان بیش از ۹ نفر کشته و سی نفر زخمی در یک سال نداشته‌ایم. من به دانشگاه رفتم به بعضی استادان از طرف شاهنشاه نشان دادم و به دردهای آنها رسیدم. بعد از ظهر تهران آمدیم.

از اخبار مهمّ این چند روزه جهان... این که پس از مسافرت کیسینجر به عمّان، ملک حسین اعلان کرد با تمام پیشنهادات کنفرانس سران عرب در رباط موافقت می‌کند و حاضر خواهد بود ساحل چپ اردن را به حکومت فلسطین که در آینده به قیادت یاسر عرفات تشکیل خواهد شد بدهد (البتّه حالا در دست اسرائیلی‌هاست، اگر احیاناً موافقتی بین اعراب و اسرائیل به وجود بیاید).[1]

و از اخبار مهمّ داخلی اعلام مسافرت شاهنشاه به مسکو برای یک دیدار دوستانه می‌باشد. گویا مثل توپ در دنیا و در داخله صدا کرده. چون همان موقع که با حضور فرمانده کلّ ناوگان آمریکا، نیروی دریایی ایران آمادگی نشان می‌دهد و مانور می‌کند، اعلان می‌شود که شاهنشاه به مسکو تشریف می‌برند. این است معنی سیاست مستقلّ ملّی.

یکشنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۳

با آن که امروز مصادف با وفات حضرت صادق و تعطیل بود، باز هم شرفیاب شدم.

شاهنشاه را در دو مورد نگران یافتم، یکی در مورد سلامتی خودشان و دیگری کنفرانس ابوظبی که برای بررسی طرح عربستان سعودی جهت تقلیل قیمت نفت از کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس تشکیل شده است. درمورد سلامتی خودشان عرض کردم: این موضوع آلرژی پا و آلات تناسلی شاهنشاه چیز مهمّی نیست، من هیچ نگرانی

۱- کیسینجر طی نامه مورّخ ۸ نوامبر ۱۹۷۴ به شاه گزارشی درباره سفر به‌کشورهای عربی خاورمیانه و تلاش برای صلح با اسرائیل داده است. در پایان نامه اشاره کرده ملک فیصل به او «اطمینان داده است که نیّت عربستان سعودی تثبیت و بالمآل کمک به‌کاهش بهای نفت است، به همان صورتی که در مذاکرات من با شما دربارهٔ [جامد ساختن] freeze بهای نفت یا شاید هم کاهش مختصر آن صحبت شد.»

ندارم. ولی مهمّ این است که شاهنشاه را باید از دست این اطبّاء ایرانی که متأسّفانه همان چیزی را که مدرسه خوانده‌اند مورد عمل قرار می‌دهند، تازه اگر آن را هم فهمیده باشند، نجات بدهیم. نه تنها این کار را باید بکنم، شما باید در دست زبده‌ترین پزشکان جهانی باشید، با مزاج شاه که نمی‌شود شوخی کرد. من فلینگر اتریشی را که یک شارلاتان هم هست قبول ندارم. حالا که دو نفر میلیز و ژان برنار شاهنشاه را معاینه کرده‌اند و کاملاً وارد بر احوال شما هستند، یک پروگرام مراقبت دقیق باید تهیّه بکنند، چه شما بخواهید و چه نخواهید. چون خیلی قوی و منطقی عرض کردم، قبول فرمودند و قرار شد من پروفسور صفویان را که هم مذهبی و هم ناسیونالیست و هم طرف اعتماد آنهاست بفرستم که این برنامه را تهیّه کنند.[1] قبول فرمودند.

راجع به نفت عرض کردم: عملاً که عربستان با اضافه کردن [بهره مالکانه] royalty و تاکس قیمت را بالا می‌برد، چه طور می‌گوید پایین می‌آورد؟ فرمودند: همین طور است و من تعجّب دارم. این سعودیها که بدون نظر شرکت آرامکو (شرکت آمریکایی صاحب امتیاز) آب هم نمی‌خورند، این چه بازی است که درآوردند؟ یا نادانند یا نظری دارند که ما وارد نیستیم.

برنامه سفر شوروی را عرض کردم. عرض کردم: کی در التزام رکاب باشد؟ فرمودند: فقط وزیر اقتصاد و دارایی، وزیر خارجه هم لازم نیست، چون رسمی سفر نمی‌کنم. بقیه کارهای عادی و جاری بود. مرخّص شدم به دفتر رفتم. احساس کردم بدحال هستم. از آن جا سری به دوست ایرانی خودم زدم و به منزل برگشتم. چیز عجیبی است! هم دوست انگلیسی من، هم دوست ایرانی من، و هم دوست سوئدی من، تمام یک دفعه وارد شدند و مایه دردسر و گرفتاری شده‌اند! گو این که در جنوب بسیار خوب بود. چند روز خوشی با دوست انگلیسی در شیراز گذراندم. البتّه این جا که آمدم، بدخلقی خانم علم (که البتّه حق هم دارد)، تمام را خراب کرد و فکر می‌کنم از همین جهت هم ناخوش شده‌ام.

۱- هدف علم این بود که دست دکتر کریم ایادی پزشک مخصوص شاه را کوتاه و پروفسور صفویان را عملاً جانشین او کند و در این امر نیز موفق شد. پزشکان فرانسوی معالج شاه، از بی‌سوادی ایادی در حیرت افتاده و صریحاً خواسته بودند درمان شاه زیر نظر مستقیم پروفسور صفویان صورت گیرد.

دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۳ و سه‌شنبه ۲۱ آبان ۱۳۵۳

بستری بودم، کارها را وسیله تلفن یا عریضه به عرض می‌رساندم. کارهای فوری و لازم را هم در منزل انجام می‌دادم، منجمله اوّلین هیئت امناء دانشگاه رضاشاه کبیر را در منزل تشکیل دادم و کارهای آستان قدس را در منزل انجام دادم. تب ناراحت‌کننده‌ای کردم که برای من حالا خیلی گران تمام می‌شود، چون خیلی ضعیف شده‌ام.

چهارشنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۳

امروز پس از سه روز شرفیاب شدم. باید بگویم دلم برای شاه تنگ شده بود. اوّل از سلامتی شاهنشاه جویا شدم. فرمودند: حالم بهتر است و معلوم شد که این جوشها و ناراحتیها هیچ کدام قارچی نیست، سابقاً هم از این جوشها می‌زدم ولی مدّتی بود تمام شده بود. عرض کردم: تمام بدن من هم می‌زند، منتها من چون رعیّت هستم دم برنمی‌آورم. قدری خندیدیم. ولی عرض کردم: محال است من دیگر سلامتی شاهنشاه را به دست این و آن بدهم، کار خودم را خواهم کرد و برنامه چک آپ مرتّب را می‌ریزم.

ژیسکاردستن عریضه وسیله فرستاده مخصوص عرض کرده بود که سران کشورهای صنعتی جهان و سران کشورهای تولیدکننده نفت در پاریس اجتماع کنند. فرمودند: بگو جواب را به نماینده شما و سفیر شما دادم.[1]

کیسینجر پیام جالبی فرستاده بود. ملاحظه فرمودند و فرمودند: تشکّر بکن.[2]

نیوزویک خواسته بود که برای سال ۱۹۷۵ از رؤسای کشورهای جهان سؤال کند که در کشور خودشان چه گرفتاری پیش‌بینی می‌کنند. فرمودند: جواب بده شما مردمان پدرسوخته‌ای هستید و قلب ماهیّت حرفهای ما را می‌کنید. ابداً من نماینده شما را

۱- به دنبال این مذاکرات، قرار شد کنفرانس شمال و جنوب (کشورهای پیشرفته، کشورهای در حال رشد و کشورهای صادرکننده نفت) هرچند یک بار در پاریس تشکیل شود. نمایندهٔ ایران در این کنفرانس به ترتیب نخست جمشید آموزگار، شادروان محمّد یگانه و سپس منوچهر آگاه بود.

۲- شاه پیش از سفر به‌شوروی مایل بود بداند آمریکاییها پیشنهاد تازهٔ چین به‌شوروی را دربارهٔ عقد قرارداد عدم تهاجم، چه گونه ارزیابی می‌کنند. کیسینجر در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۷۴ گزارش بسیار جالبی در این زمینه برای شاه فرستاد که در بالا به آن اشاره شده است. متن گزارش به دنبال این یادداشت آمده است. [بنگرید به صفحه‌های ۶-۲۸۵].

نخواهم پذیرفت. مجله تایم هم خواسته بود هیئت اقتصادی جهت مطالعه مخصوص مجلّه بفرستد. فرمودند: آن وقت هم که در سنت موریتز خواهم بود، لازم نیست. بعد کارهای آستان قدس را عرض کردم.

گزارش فلّاح را دادم ملاحظه کردند. باز هم فرمودند: جای تعجّب است که اینها (عربستان سعودی) این عمل را می‌کنند با آن که معلّم آنها آرامکو می‌باشد.[1]

امروز علیاحضرت شهبانو به طور خصوصی به اردن تشریف بردند که قدری روحیه ملک‌حسین تقویت بشود. یاسر عرفات بالأخره این قول را از سران عرب گرفت که در ساحل غربی رودخانه اردن دولت فلسطین را تشکیل بدهد و بدیهی است اگر اسرائیل آن جا را ندهد، چشم طمع به خود اردن خواهد داشت و این دولتهای دوست اردن هم همه کمک خواهند کرد! دوستی سیاسی غیر از این نیست.

سر ناهار شاهنشاه که نخست‌وزیر لهستان هم بود رفتم، صحبتهای عادی بود. خیلی پیرمرد بامزّه علاقمند خوبی بود. خیلی از شاهنشاه و کشور ما تجلیل می‌کرد. شاهنشاه فرمودند: ما فعلاً با مشکل مسکن روبه‌رو هستیم ولی تا دو سال دیگر آن را رفع خواهیم کرد. او گفت: ما یک برنامه ده ساله داریم. شاهنشاه فرمودند: ما این قدر صبر نمی‌توانیم بکنیم، به علاوه برای هر فرد ۱۷ مترمربع در نظر گرفته‌ایم در صورتی که در اروپای غربی ۱۹ متر و در آمریکا خیلی بیش از این است. او گفت: ما کشور کوچکی هستیم، برای هر فرد ۱۰ متر بیشتر نمی‌توانیم بدهیم. خیلی بامزّه گفت که همه خندیدیم.

بعد از ظهر من منزل ماندم کار کردم...

عصری سفیر انگلیس دیدنم آمد. قدری راجع به اوضاع دنیا منجمله ملک حسین صحبت کردیم. او هم به آینده ملک حسین خوش‌بین نیست. تا بازی چرخ چه بکند. کاری که به من داشت این بود که این متخصّصین موشک ریپیر که قرار است از طرف ما بیایند و این موشکها را در مرز عراق به کار بیندازند، خواهش وزارت خارجه این است که از

۱- گزارش فلّاح به دنبال این یادداشت آمده است. [بنگرید به صفحه ۲۸۷]. وی در آغاز به طرح پالایشگاه نفت داکار اشاره می‌کند ولی بخش بزرگ گزارش دربارهٔ قیمت نفت است. شاه در حاشیه نامه نوشته است: «من که می‌دانستم، چطور باعث تعجب کمپانیها شده آنها که بدون نظر آرامکو آب نمی‌خورند».

مرز به آن طرف نروند، که اگر گیر بیفتند افتضاح خواهد شد. بعد هم رئیس سازمان اتمی آنها می‌خواهد به ایران بیاید استدعای شرفیابی داشت. این شخص [لرد آلدینگتون] Lord Aldington یکی از اشخاص متنفّذ پشت پرده انگلیس است که هیث او را به ریاست حزب محافظه‌کار رساند و حالا هم او را برکنار خواهد کرد چون دیگر مورد اعتماد اعضاء حزب (یعنی اعضاء کوچک حزب) نیست، به علّت این که سه دفعه شکست خورده است.

پنجشنبه ۲۳ آبان ۱۳۵۳

مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند: البتّه که نباید متخصّصین انگلیسی که در حقیقت همان افسران نیروی هوایی انگلیس RAF هستند از مرز ایران خارج شوند. راجع به سایر مطالب او هم جوابهایی فرمودند که با تلفن ابلاغ کردم. جواب ژیسکاردستن را توشیح فرمودند که با فکر شما (دعوت برای کنفرانس تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان عمده نفت) به طور اصول موافقم. موضوعات دیگر عادی بود.

بعد از ظهر آقای کرن را پذیرفتم. ایشان چنان که سابقاً نوشته‌ام مدیر مجلّه Foreign Report آمریکاست که هر شش ماه یک دفعه به ایران می‌آید. یک [بررسی کلی] Tour d'horizon با هم کردیم. مطلب مهمّ عبارت بود از این که اوّلاً کیسینجر مطالب مهمّ به ملک فیصل نمی‌گوید چون تقریباً او را گاگا می‌داند! آن چیزی را می‌گوید که او خوشش بیاید و مذاکرات بتواند انجام بدهد. ملک فیصل فقط امید خود را به برگشت بیت‌المقدّس داده است. دیگر این که زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی واقعاً آمریکاییها را گول زده است و سفیر آمریکا در جدّه دل پرخونی از او دارد. دیگر این که تقریباً همه غرب امید خود را به شاهنشاه دوخته است. سوّم این که وضع داخل آمریکا بسیار وخیم است و یک بیکاری شبیه به بیکاری سال ۱۹۲۹ آمریکا را تهدید می‌کند، بلکه همه دنیا را تهدید می‌کند. دیگر این که در آمریکا شانس دموکراتها البتّه بیشتر است ولی از دست آنها چیزی ساخته نخواهد بود. دیگر این که اگر شاهنشاه ولو به صورت سمبلیک هم شده قدری تخفیف در قیمت نفت بدهند، در حدود حتّی ده سنت، تمام

لیدری غرب را خواهند ربود. دیگر این که ملک حسین معلوم نیست چیزی گم کرده باشد (من این عقیده را ندارم). دیگر این که مذاکرات کیسینجر palliatif [مسکّن] است که جنگ را عقب می‌اندازد ولی باز هم ممکن است در خاورمیانه جنگ بشود (من این عقیده را ندارم).

...

جمعه ۲۴ آبان ۱۳۵۳

صبح پرش اسب در حضور شاهنشاه بود، بسیار خوش گذشت. بعد شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. مطلب مهمّی نبود، فقط امر فرمودند کمیسیونی در دربار تشکیل بدهم و وضع امروز علمای شیعه عراق را ارزیابی نمایم، چون سفیر ما گزارشاتی داده بود که لازم بود به عرض خاکپای همایونی برسانم.

مطالب کرن را عرض کردم. شاهنشاه از موضوع ملک فیصل خیلی خندیدند. الحمدالله حالشان خیلی بهتر و روحیه‌شان هم بهتر بود. عرض کردم: با وصف این من ترتیب چک آپ دائمی شاهنشاه را خواهم داد.

یکشنبه ۲۶ آبان ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم شاهنشاه نسبتاً سرحال بودند ولی فرمودند: کشاله‌های رانم خوب شده، اما دیشب بیضه و... آن قدر خارید که مرا از خواب بیدار کرد و امروز کسل هستم...

عرض کردم: وضع زکی یمانی به کلّی خراب است و نمی‌داند چه می‌کند. فرمودند: این طور به نظر می‌رسد که آمریکاییها از او گله‌مند شده‌اند. او که نمی‌تواند برود مصرف‌کننده را پیدا کند، لامحال پول را باید به کمپانیها برگرداند و به این صورت رشوه‌ای به آنها

SECRET

November 12, 1974

Your Imperial Majesty:

Ambassador Helms has reported to me on his recent audience with you and on your interest in our assessment of the recent Chinese offer to Moscow of a non-aggression treaty combined with military disengagement from "disputed" border areas.

The offer may be an important shift in the Sino-Soviet conflict, but our judgment is that it is a shrewd tactical maneuver, on the eve of the Vladivostok summit and my subsequent trip to Peking, to create an impression of possible lessening of Sino-Soviet tensions, and thus strengthen the Chinese position vis-à-vis the U.S. and the U.S.S.R.

It is consistent with Chinese propaganda trends over the past year, downgrading the threat from the U.S.S.R. It also might have the effect of complicating Brezhnev's hand in that he has an incentive for caution in how far he goes in dealing with us.

My view is that the Chinese want to counter Soviet efforts to arrange an international Communist conference to denounce the Chinese. Thus Peking puts forward an ostensibly reasonable public offer, making the Soviet case weaker by neutralizing any Soviet revelation that the Chinese totally ignored Moscow's proposal for a non-aggression pact in 1971 and 1973. The Soviets had

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

reiterated their non-aggression proposal in their October 1 National Day message; thus the Chinese are answering in kind.

Inability to agree on the terms of any Soviet-Chinese accord has caused a stalemate in the border talks. This new Chinese offer still includes the proposal for Soviet disengagement from disputed areas. Moscow cannot accept this without acknowledging the principle that the areas are in fact "disputed," and also not without reducing the leverage derived from its large military force posed on the border. Soviets would have an interest, however, in not rejecting the overture out of hand.

Decades of hostility, of which border problems may not be the most important cause, will not be resolved in the near term. Of the two superpowers it is evident that the U.S. poses the lesser threat to China, but the present state of Sino-Soviet tensions cannot be taken for granted -- certainly not in the fluid period that will ensue in the Chinese succession period.

For your personal information, I can say that in their private comments to me the Chinese remain very hostile to the U.S.S.R.

With warm regards,

Respectfully,

Henry Kissinger

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

۲۲ آبان ۵۳/

جناب آقای علم

مذاکرات با وزیر [illegible] انگلستان و [illegible] آنها [illegible] شده [illegible] گردد

تا چه سال [illegible] اقتصادی بدون طرحهای مربوطه تعیین گردد — در این جلسه نماینده‌گان انگلستان پیشنهاد [illegible]

که سهم ایران از ۴۲½ درصد به ۵۰ درصد افزایش یابد موافقت کردند

عوض اینکه از تصمیم این پیشرفت تعجب [illegible] است که قسمتی از اقدام اخیر عربستان سعودی با آن

مواجه شده اند — عربستان ظاهراً برای پائین آوردن قیمت نفت کوشش نموده و لیکن عملاً نه تنها کلیه

اضافات و گفتگوهای سابق را کنار گذارده بلکه قیمت نفت خود را نسبت به قیمت [illegible] درصد

۴۰ سنت در بشکه افزایش داده ؟

البته قیمت [illegible] ایران در سال جاری بر مبنای صادرات کلیه ۶۰ درصد سهم [illegible] (چهل درصد

قسمت [illegible] ۲۰ [illegible]) بطوریکه ۳۰ سنت در بشکه از آنچه عربستان [illegible]

در باره این موضوع [illegible] قبول کردند [illegible] عربستان ۱۰ سنت

در بشکه در مقام مقایسه با ایران زیادتر است — برای [illegible] دو ماه [illegible]

تا از ۴۰ میلیون دلار [illegible] ایران [illegible] — عربستان [illegible] اعلای [illegible] !!

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ارادتمند رضا فلاح

بدهد.[1] سفیر آلمان پیامی داده بود که با آن که در مذاکرات عقد قراردادهای برق اتمی ما پیشقدم بودیم و به علاوه جلو هستیم، چه طور حالا که وزیر صنایع فرانسه آمده، می‌خواهند قرار آنها را زودتر امضاء کنند؟ به عرض رساندم. فرمودند: هیچ همچو چیزی نیست، فوری به دولت بگو آلمانها را جلو بیندازد. جواب سفیر را هم به همین صورت بگو.[2]

دو پیام تلگرافی از کیسینجر رسیده بود. راجع به وضع خاورمیانه است، اهمّیّت مخصوص دارد.

هرالد تریبون نوشته بود زکی یمانی گفته است من آن چه را اضافه از تصمیمات کنفرانس ابوظبی به دست بیاورم به مصرف‌کننده‌ها برمی‌گردانم. خیلی خنده‌دار بود. مدّتی خندیدیم. انگلیسیها تجزیه و تحلیل از وضع اقتصادی شوروی داده بودند، تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند.

بعد مرخّص شدم. چون از صبح احساس سرگیجه و دل آشوب می‌کردم، به منزل برگشته استراحت کردم.

بعد از ظهر به دیدن والاحضرت شاهدخت شهناز رفتم یعنی به من کار داشتند. بعد به مجلس پذیرایی ارتش رفتم. به منزل برگشته کار کردم.

دوشنبه ۲۷ آبان ۱۳۵۳

صبح به سلامتی شاهنشاه به مسکو تشریف بردند. سفر بسیار مهمّی است، امیدوارم خدا عاقبت به خیر گرداند. پای پله‌های هواپیما به نخست‌وزیر و به من فرمودند: حالا که می‌رویم امّا نمی‌دانیم چه از ما می‌خواهند...

بعد به سمینار فرهنگی تعلیمات روستایی رفتم و پیام والاحضرت همایونی را

۱- در این زمینه، گزارش ۵۳/۸/۲۴ دکتر فلّاح، به دنبال همین یادداشت آمده است.

۲- سرانجام قرارداد خرید دو نیروگاه اتمی از فرانسه و دو تای دیگر از آلمان بسته شد.

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

جناب آقای علم

در اطراف اقدام اخیر عربستان سعودی بنفع احتمالی ارامکو

پیرو یادداشت قبلی پس از مراجعه به متن اعلامیه سه کشور عربی نکات زیر در مقام مقایسه با پیشنهاد شاهنشاه ایران روشن میشود

۱- منافع شرکتها را از آنچه شاهنشاه فرموده بودند افزایش میدهد

۲- فرمول به نفع شرکتهائی است که هزینه استحصال آنها در ناحیه ما پائین تر از سایرین خواهد بود (یعنی ارامکو)

۳- منافع شرکتها با هر ضریب تورمی که برای تصحیح قیمت نفت تعیین شود بالا خواهد رفت
البته این ارفاق که منصفانه است در پیشنهاد شاهنشاه ایران نفی نشده بود

۴- وضع شرکتهای مربوط کماکان متزلزل خواهد ماند

۵- افزایش بهای مربوط سه کشور فوق از آنچه قبلاً در جرائد اروپائی نوشته شده بود (یعنی بهای بازخرید) شرکت
و بنابراین ضریب تسعیر قرارداد ایران بمیزانی در حدود شفاهاً تعیین داده بودیم افزایش خواهد یافت

۶- شرکتهای امریکائی که مشتری نفت استحصالی خود را در ژاپن و اروپا میفروشند و منافع آنرا به امریکا عودت داده میشود و لذا از لحاظ گردش پول و ترازنامه پرداختها روی هم رفته بطور کلی به امریکا عودت داده لطمه زیادی وارد نمیشود ولی عدم توازن پرداختهای کشورهای اروپائی و ژاپن بقهقرا خواهد رفت

موارد فوق نکاتی است که بنظر اینجانب رسید ولی مزایای پیشنهاد شاهنشاه ایران برای جهان در مورد اعمال قیمت واحد در فرمول نمایان است و شرکتهای بزرگ نیز ظاهراً از آن استقبال نموده اند

بنظر اینجانب فرمول قیمت واحد در تهران در کنفرانس ۱۲ دسامبر اوپک برای اجرا از اول سال مسیحی تنظیم و پیاده نمود. البته بر اساس قیمت های جدیدی که عربستان و ابوظبی و قطر از اول ژانویه بموقع اجرا گذاشته اند

رضا فلاح

ارادتمند [signature]

۲۲ [illegible] ۵۴/

خواندم، قدری هم نشستم. دکتر عیسی صدیق[۱] نطق بسیار عالی کرد که تمام مسئله تقسیم املاک شاهنشاه و بعد اصلاحات ارضی راگفت و وضعی که امروزه دهات ایران پیدا کرده‌اند. بسیار خوب بود.

ناهار پیش مادر زنم رفتم. بعد از ظهر تمام کار کردم. علیاحضرت شهبانو از عمّان مراجعت فرمودند. به فرودگاه به استقبال رفتم بعد دوباره کار کردم. منجمله جلسه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی را با حضور نخست‌وزیر برگزار کردم. بعد به جلسه مهمانی جشن استقلال مسقط و عمّان رفتم و حالا مثل مرده در منزل باز هم مشغول کار هستم که هرگز تمام‌شدنی نیست.

از اخبار مهمّ جهان، اوّل مسافرت شاهنشاه به مسکو می‌باشد که توجّه همه جهانیان را به خود جلب کرده است و مخصوصاً در این لحظه از زمان حائز اهمّیّت خاصّی است.

دیگر پیشنهاد ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه است که کنفرانس مهمّی از کشورهای مصرف‌کننده و تولیدکننده نفت تشکیل شود تا راجع به قیمت‌گذاری نفت با توجّه به موادّ تولیدی کشورهای پیشرفته تصمیم بگیرد. خیلی اهمّیّت دارد و از آن مهمّتر این که شاهنشاه آن را قبول فرمودند. پریشب به من فرمودند: این کنفرانس یا در پاریس یا در الجزایر خواهد بود و من هم قطعاً خواهم رفت.

سه‌شنبه ۲۸ آبان ۱۳۵۳

با آن که دیشب تا دیر وقت کار کردم، صبح زود برخاسته و تصادفاً حالم هم بد نبود. به اتّفاق خانم علم سواری رفتم، هوا خوب بود ولی چون اسب خودم نبود چندان لذّتی نبردم (اسب من برای نمایش زیباترین اسب جهان که در پاریس برگزار می‌شود، به آن جا

۱- دکتر عیسی صدیق (لیسانس ریاضی از دانشگاه پاریس و دکتر آموزش و پرورش از دانشگاه کلمبیا) از خدمتگزاران بزرگ آموزش و پرورش ایران بود. تبدیل دارالمعلّمین عالی به دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلّم بعدی)، پیروی از اصول و برنامه‌های نوین تربیت معلّم و تأسیس انجمن آثار ملّی از جمله کارهای اوست. چندین بار وزیر فرهنگ، نمایندهٔ مجلس شورای ملّی و سناتور بود. [متولد ۱۲۷۳ بود و ۱۵ آذر ماه ۱۳۵۷ در تهران درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

فرستاده شده و فکر می‌کنم جایزه هم ببرد).

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. خبرهای تشریف‌فرمایی به مسکو به صورت ظاهر و آن چه مطبوعات و رادیو می‌گویند خوب بوده، تا بعد تشریف‌فرما شوند ببینیم چه خواهد بود.

شب منزل ناصر صدری[1] یکی از اقوام علیاحضرت شهبانو مهمان بودیم، دبیرکلّ سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل هم آن جا مهمان بود. این مهمانی برای ملاقات من و او صورت گرفته بود، چون من حسب‌الامر شاهنشاه در مهمانیها کمتر حاضر می‌شوم، اگر به جایی بروم، مردم خیلی به آن اهمّیّت می‌دهند. این شخص به این جهت خیلی خوشحال شده بود. مهماندار او آقای دکتر احمد دیبا[2] نماینده ما [در سازمان بهداشت جهانی] می‌باشد که با او به ایران آمده است. مدّت زیادی راجع به اوضاع دنیا و ایران با هم حرف زدیم. یکی از پرستندگان شاهنشاه است و پیشرفتهای ایران را به صورت معجزه می‌پندارد. درمورد نفت و قیمت آن، با آن که موضوعی نبود که به او مربوط بشود، خیلی حرف زدیم. جدّاً حق را به طرف ایران می‌داد و می‌گفت: اینها (کمپانیها) در گذشته کشورهای تولیدکننده نفت را غارت کرده و مورد حمایت دولتهای خودشان هم بوده‌اند. حالا که کشورهای تولیدکننده به قیادت ایران از این قیدها رهایی یافته‌اند، دین بزرگی به ایران دارند. در عین حال تکالیف بسیار بزرگی بر گردن ایران و شاهنشاه ایران است که همه آنها را در همه جهات هدایت بکنند و از پیشرفتهای ایران هم این کشورها سرمشق بگیرند. گفتم: از فلسفه ایران هم باید سرمشق بگیرند که پول ما باید مجدّداً به جریان بیفتد و به کشورهای صنعتی برود و برگردد و به کشورهای عقب‌افتاده هم کمک جدّی بشود.

از اخبار مهمّ جهان تشکیل کارتل کشورهای مصرف‌کننده نفت در جهان است.[3]

۱- ناصر صدری، فرماندار تهران و سپس استاندار مازندران و فارس شد. همسر او افسر دیبا، خاله پدر شهبانو فرح بود.

۲- دکتر احمد دیبا، معاون وزارت بهداری (در دولت علم) و سپس نمایندهٔ ایران در سازمان بهداشت جهانی بود. وی برادر افسر دیبا (همسر صدری) و دایی پدر شهبانو فرح بود.

۳- منظور آژانس بین‌المللی انرژی (International Energy Agency) است که کشورهای صنعتی غرب پس از

به تشویق کیسینجر و مسافرت فورد به ژاپن و کره جنوبی است. پس از آن هم به ولادی وستوک می‌رود که با برژنف ملاقات کند. این مسئله حائز کمال اهمیّت است.

چهارشنبه ۲۹ آبان ۱۳۵۳

صبح کارهای زیادی داشتم منجمله سفیر آلمان و سفیر بلغارستان را پذیرفتم مطالب آنها را فردا به شاهنشاه عرض خواهم کرد و در ضمن اخبار فردا خواهم نوشت. بعد از ظهر شاهنشاه از مسکو به سلامتی تشریف آوردند، الحمدالله سرحال بودند. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود، یعنی چون جمعیّت زیاد بود، شاهنشاه نخواستند صحبتی بفرمایند.

عصری سفیر آمریکا را دیده بودم، گفته بود ناوگان آمریکا ناو هواپیمابر [کانستلیشن] Constellation و دو ناوشکن به خلیج فارس می‌آید، بعد در مانور پیمان سنتو شرکت خواهند کرد. به عرض رساندم. ضمناً پرسیده بود که آیا شاهنشاه حالا که از مسکو تشریف آورده‌اند مطلبی دارند که من قبل از ملاقات فورد و برژنف در بندر ولادی وستوک به فورد و کیسینجر بدهم؟ فرمودند: به اختصار به او بگو که:

"We stood firm to our own political ends, but extended our commercial relations on a big scale."

[درمورد هدفهای سیاسی خودمان، محکم ایستادیم ولی روابط بازرگانی دو کشور را به میزان هنگفتی گسترش دادیم.]

پنجشنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. حال شاهنشاه خوب بود. از سلامتی جویا شدم، فرمودند: خیلی

پیروزی اوپک در بالا بردن بهای نفت در ۱۹۷۳ برپا ساختند و به‌کار بردن نام کارتل دربارهٔ آن درست نیست. هدف این سازمان گذشته از گردآوری و پخش اطّلاعات و هم‌آهنگی سیاست انرژی کشورهای عضو، به‌ویژه تنظیم و به‌کار بردن برنامه‌ایست که بتواند در موقع اضطراری (کمبود و یا قطع جریان نفت) اقدامات لازم را برای جلوگیری از آشفتگی بازار به‌عمل آورد و سهمیهٔ کشورهای عضو را به‌گونه‌ای ترتیب دهد که کمترین صدمه به اقتصاد آنها وارد گردد.

بهتر هستم و تقریباً آن ناراحتی و جوش‌ها از بین می‌رود. عرض کردم: با وصف این ترتیب نظارت بر سلامتی وجود مبارک را دادم. از مذاکرات مسکو جویا شدم. فرمودند: بسیار عالی بود. اوّل که با هم رو به رو شدیم، آنها خور و پفی کردند، سخت به دهانشان کوبیدم. به من گفتند این همه اسلحه برای چه می‌خرید و خریده‌اید؟ برای کی و بر علیه کی؟ پیمان سنتو را چرا زنده می‌کنید و برای چه؟ ما نسبت به همه این مسائل سوءظن داریم و قویاً به خود حق می‌دهیم که سوءظن داشته باشیم. من در جواب گفتم، می‌خواهید سوءظن داشته باشید، می‌خواهید نداشته باشید، ولی حق ندارید از من بپرسید که چرا کشور خودم را قوی می‌کنم. هیچ کس حق ندارد نسبت به این مسائل در کار کشور دیگر مداخله کند. میزان اسلحه و قدرتی که طرف احتیاج من است، خودم می‌دانم و بس. برای چه این کار را می‌کنم هم نمی‌خواهم توضیح بدهم، چون کسی از من حق سؤال ندارد. فقط یک تجربه خودم را بازگو می‌کنم و آن این است که سازمانهای بین‌المللی نشان دادند که در هیچ موقعی به درد هیچ کس نخوردند. در پهلوی گوش و همسایگی خودمان اتّفاقهای مهمّی افتاده است، چه جنگ اعراب و اسرائیل، در دو دفعه، و چه جنگ قبرس، و دیدیم کسی به درد هیچ کس نخورد. آن کس که زد، می‌زند و آن کس که خورد، می‌خورد، و همین! به این جهت من میل ندارم از کسی کتک بخورم و اگر بر فرض کتکی بخورم و زورم به کسی نرسد، مملکتی بر جای نمی‌گذارم که به درد agressor [مهاجم] بخورد (این جا منظور خود شوروی‌هاست). فرمودند: این حرفها را که زدم، به کلّی مطلب تغییر کرد تا جایی که خواستند این طور وانمود کنند که ما شوخی می‌کردیم! بعد در کارهای اقتصادی گفتگو کردند و آن قدر جلو رفتند که حتّی ما در شوروی سرمایه‌گذاری کنیم (من واقعاً به شاهنشاه در دل خودم دعا کردم و امشب هم که جمعه است دعا می‌کنم).

درباره عراق به ما توصیه کردند (البتّه دوستانه) که کنار بیایید و من گفتم که آنها خود را میراث‌خوار امپراتوری انگلیس می‌دانند (منظور البتّه سرحدبندی در اروندرود می‌باشد که انگلیسها خطّ تالوگ را سرحد قرار ندادند و ساحل ما را ساحل مشترک قرار داده‌اند). تا از این نقطه عدول نکنند ممکن نیست بتوانیم کنار بیاییم. پرسیدم: درباره

کردها چیزی نگفتند؟ فرمودند: صریحاً نه، ولی این مطالب همه در چارچوب عراق است.

بعد من مسائل دیگر را عرض کردم. صحبتهای امروز صبح سفیر آمریکا را درباره این که وضع ملک حسین بیچاره خوب نیست و دیگر این که بدکاری می‌کند که هواپیماهای کهنه انگلیسی خود را می‌خواهد به عراق بفروشد.[1] فرمودند: احتیاج دارد چه کند؟ آمریکاییها کاری بکنند که کویت یا عربستان سعودی اینها را بخرند.

مطالب پریروز سفیر آلمان را عرض کردم که یک قسمت مهمّ [تجارتی] business بود ولی دو مطلب سیاسی داشت. یکی این که در کنفرانس سفراء آلمان در کلن، همه [تهاجم] agression اسرائیل را محکوم کرده ولی به هر حال وجود آن را هم غیرقابل انکار دانسته‌اند، پس باید اسرائیل عقب بکشد و در عوض دنیا و اعراب موجودیت آن را تضمین کنند. دیگر این که قیمت نفت به هر حال یک پدیده تجارتی و منطقی است و تا حالا کشورهای نفت‌خیز بی‌جهت ضرر می‌داده‌اند. امّا حالا هم که قیمت نفت ظرف چند سال این اندازه بالا رفته، باید فکری به حال کشورهای صنعتی بشود که اگر از بین رفتند، هم تولیدکننده نفت ضرر خواهد کرد و هم کشورهای صنعتی و هم البتّه کشورهای فقیر. شاهنشاه فرمودند: من که دو راه حل ارائه دادم. راه [به‌گردش انداختن] recycle کردن پول اعراب است و کمک به کشورهای فقیر. البتّه بسیار صحیح می‌فرمایند.

مطلب سفیر بلغارستان را عرض کردم که از لوله گاز شوروی گاز می‌خواست و می‌خواست [مشارکت] joint venture برای [پالایشگاه] refinery و پتروشیمی روی دانوب[2] داشته باشیم به میزان ۶ میلیون تن نفت در سال، و نسبت به اعتبارات کشاورزی که به آنها می‌دهیم که آنها بعداً به ما موادّ خوراکی بدهند، تسهیلات بیشتری از لحاظ ربح پول و مدّت بازگشت پول قائل شویم که فقط قسمت آخر را شاهنشاه فرمودند:

۱- ریچارد هلمز، سفیر کبیر آمریکا در ایران، طی نامهٔ مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۷۴، به‌علم اطّلاع داد که ملک حسین در صدد است ۱۳ هواپیمای هوکر هانتر Hawker Hunter به‌عراق بفروشد و قصد دارد نظر شاه را در این مورد بداند. کیسینجر به او پیام داده است که فروش این هواپیماها به‌عراق مصلحت نیست.

۲- [عین متن اصلی است. ظاهراً باید "رود دانوب" باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

منطقی است. امروز هم رئیس جمهور بلغارستان آمد[۱] و این مسائل پیش درآمد مسافرت اوست چون یک هیئت اقتصادی قبلاً فرستاده‌اند که این جا مذاکره می‌کنند. سر شام مهمانی رسمی کاخ نیاوران رفتم. نطق‌های رسمی انجام شد. اینها خیلی نوکر شورویها هستند، این طور جلو آمده‌اند معنی دارد.

جمعه ۱ آذر ۱۳۵۳

نتوانستم سواری بروم، چون شاهنشاه فرمودند: در کاخ باش پس از آن که رئیس جمهور بلغارستان برود، تو را ببینم، یک ساعتی بیشتر شرفیاب نخواهد بود. من دو ساعت تمام منتظر شدم، زیرا شرفیابی این شخص سه ساعت و نیم طول کشید. بعد که تمام شد، عرض کردم: شاهنشاه خیلی خسته هستید، بهتر است قدم بزنیم و قدری حرفهای خوب! به هر حال عرضی نکردم. فقط شاهنشاه فرمودند با آنها همه جور موافقت کردم، حتّی حاضر شدم پول بدهم راههای خود را بسازند (البتّه قرض می‌دهیم). چه عیب دارد در اردوی سوسیالیستها هم یک طرفدار پر و پا قرصی داشته باشیم؟[۲] راجع به ربح پول هم موافقت کردم کمتر بدهند به جای ۱۲٪، ۱۱٪ و او هم خیلی خوشحال رفت.

... بعد از ظهر قدری در استخر سرپوشیده شنا و بقیه تمام کار کردم تا سر شام رسمی که از طرف رئیس جمهور به افتخار شاهنشاه در کاخ گلستان بود رفتم. نطق بسیار شایان توجّهی در تعریف از شاهنشاه ایران کرد.

۱- تودور ژیوکوف Tódor Zhiokov دبیرکلّ حزب کمونیست بلغارستان (۱۹۸۹-۱۹۵۴) بود. در سالهای ۱۹۷۱-۱۹۶۴ مقام نخست‌وزیری را نیز به‌خود تخصیص داد و از ۱۹۷۱ به‌بعد علاوه بر دبیرکلّی، رئیس جمهور بلغارستان شد. پس از فروپاشی نظام کمونیستی، محاکمه شد و چند سالی را در زندان گذراند.

۲- اظهارات شاه تعجّب‌آور است، چون بلغارستان سرسپردهٔ مطلق شوروی بود و، به اصطلاح، بدون اجازه این کشور، آب هم نمی‌خورد. عدّه‌ای از کمونیستهای ایرانی نیز در آن کشور فعّالیت سیاسی می‌کردند و شاه و سازمانهای اطّلاعاتی ایران از این امر کاملاً آگاه بودند.

شنبه ۲ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم عرض کردم: عراقیها گفته‌اند می‌خواهند پنج نفر علمای شیعه را تیرباران کنند. فرمودند: بگو آخوندهای ما منجمله آیت‌الله خوانساری و میلانی در مشهد و شریعتمداری در قم سر و صدا راه بیندازند و کوتاه نیایند.

باز هم راجع به مذاکرات مسکو صحبت فرمودند. فرمودند: درمورد اقیانوس هند هم حرف زدیم. راجع به [دیگوگارسیا] Diego Garcia به آنها جواب دادم که به نظر من مهمّ نیست.[1] راجع به قدرت نظامی ایران که چنان که دیروز گفتم جواب دندان‌شکن به آنها دادم. امّا راجع به خلیج فارس فکر می‌کنم به هرحال آنها برنامه‌های دور و درازی داشته باشند زیرا که روز اوّل که برژنف به من پرید می‌گفت که ممکن است قضایای خلیج فارس منجر به جنگ بین‌الملل شود. هرچه فکر می‌کنم معنی این حرف را نمی‌فهمم. عرض کردم، به شاهنشاه عرض کرده که اگر کشورهای خلیج فارس منجمله ایران و عراق با یک دیگر جنگ کنند، با قراردادی که با عراق داریم منجر به مداخله ما خواهد شد. فرمودند: ممکن است درست باشد. بعد هم دست خود را روی میز می‌کوفت و می‌گفت: تقویت سنتو و درگیریهای خاورمیانه هم به جنگ بین‌الملل منجر می‌شود، مخصوصاً با تقویتی که ایران از نیروی نظامی خودش می‌کند، که من آن جواب را محکم دادم. آن وقت یک دفعه ول کردند. فرمودند: به اردن هم خواهم رفت، قبل از [سفر به] مصر.

بعد از ظهر... تمام کار کردم، منجمله سفیر آمریکا را دیدم که کارهای جاری داشت. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود.

یکشنبه ۳ آذر ۱۳۵۳

صبح رئیس فرقه شوالیه‌های مالت به دیدنم آمد.[2] مستدعیاتی درمورد بیمارستان

۱- دیگوگارسیا جزیرهٔ بسیار کوچکی نزدیک جزیرهٔ موریس در اقیانوس هند است که از ۱۹۷۰ پایگاه دریایی آمریکا شد و مقامات شوروی در هر فرصتی به این امر اعتراض می‌کردند.

۲- پیشینه این فرقه به نخستین جنگهای صلیبی می‌رسد و هرچند در آغاز جنبهٔ نظامی داشت، به تدریج تبدیل به سازمان نیکوکاری شد و در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و مدیترانه به ادارهٔ بیمارستان و کمک به آسیب‌دیدگان

فاطمیّه داشت که جواب دادم، بعد هم شرفیاب شدم. جریان ملاقات با این شخص را عرض کردم. دستخط به ملک حسین را توشیح فرمودند. از پذیرایی از شهبانو تشکّر کرده و بعد فرمودند که پیش شما خواهیم آمد. جمعیّت آذربایجانیها استدعا کرده بودند ریاست جمعیّت را والاحضرت همایونی به عهده بگیرند. عرض کردم: این جمعیّت مبتذل شده اجازه فرمایید مطالعه بیشتری بکنیم.

باز هم درباره سفر به مسکو مذاکره شد. فرمودند: درمورد سنتو به من اعتراض کردند که شما چرا این پیمان را زنده می‌کنید؟ این که داشت می‌مرد. من با بی‌اعتنایی از روی آن گذشتم و گفتم سنتو چیز مهمّی نبود، به علاوه ما حاضریم که همه پیمانها از بین برود ولی تا همه هست این هم خود به خود هست. اینها به من گفتند آخر این بر ضدّ شوروی است. من گفتم: چه طور ممکن است؟ سنتو چنین قدرتی ندارد. من می‌توانستم بگویم، در قبال قرارداد شما با عراق و هند است ولی چون بین ما و هند دوستی پیش آمده، نگفتم، چون ممکن بود این مطلب را به هند بگویند. وقتی راجع به کردها از من گله کردند گفتم: عمل ما در کردستان چه فرقی با عمل شما در ویتنام دارد؟ در صورتی که شما در ویتنام به ویتنام شمالی که در حقیقت مهاجم است کمک می‌کنید. وقتی راجع به اقیانوس هند اعتراض کردند که شما حضور آمریکا را تأیید می‌کنید، من گفتم: ما میل داریم که هیچ کدام نباشید، ولی اگر یکی بودید ناچار من می‌گویم آن دیگری هم باید باشد. وقتی گفتند [دیگو گارسیا] Diego Garcia [پایگاه] Base می‌شود، من گفتم: با [کشتیهای تدارکاتی] logistic ships دیگر موضوع [پایگاه] base مطرح نیست. به این جهت به [دیگو گارسیا] Diego Garcia دیگر اهمّیّتی که شما می‌دهید من نمی‌دهم، به علاوه چرا مطالب مربوط به آمریکاییها را شما با آنها حل نمی‌کنید؟

بعد که من مرخّص شدم شاهنشاه باز تلفن فرمودند که در اتیوپی رئیس شورای انقلاب و ۶۰ نفر دیگر، منجمله دو نخست‌وزیر سابق و نوه امپراتور که فرمانده نیروی دریایی بود، اعدام شدند و اینها توسّط افسران جوان بود و سرنوشت امپراتور هم هنوز

جنگ و سوانح طبیعی می‌پردازد.

معلوم نیست. پس به سفیر آمریکا بگو که آن قدر خوش‌بینی که شما و مصریها نسبت به اوضاع خاورمیانه داشتید صحیح نبود، بلاشک این تحرّک حبشه یک تحرّک کمونیستی است. به علاوه الآن در عراق وزیر دفاع شوروی هست و برژنف هم گفته در آتیه نزدیک به آن جا خواهد رفت. پس خوش‌بینی‌هایی که شما و مصریها و سعودیها نسبت به وضع عراق داشتید، به نظر من صحیح نیست، به خصوص که برژنف به آن صراحت اشاره به وضع خلیج فارس می‌کرد. فرمودند: به او بگو می‌خواهم بدانم وضع آمریکا در قبال این تهدیدات چیست؟ ایستادگی خواهد کرد یا نه؟ ما یک قسمت از این مطالب را که به شما می‌گوییم، امیدواریم که پس فردا در روزنامه‌های شما درج نشود، گو این که خودت مرد پخته‌ای هستی، ولی می‌ترسم وزارت خارجه آمریکا مطالب را یک دفعه به روزنامه‌ها بدهند. بعد هم می‌خواهم هرچه زودتر از مذاکرات ولادی وستک[1] آگاه شوم.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. وزیر دارایی زئیر را پذیرفتم که نامه‌ای از رئیس جمهور برای شاهنشاه داشت. وزیر کشور سودان را پذیرفتم که تجزیه و تحلیل بسیار عالی از وضع اتیوپی کرد که به طور خلاصه این بود که چون افسران جوان هنوز از همان اقلیّت مسیحی دست‌چین امپراتور هستند، اگر امپراتور را از بین ببرند اکثریّت طوایف، آنها را گردن نخواهند گرفت و آنها باید برای برقراری قدرت خود به خارجیان متوسّل گردند و قطعاً شوروی مداخله خواهد کرد.

بعد سناتور [ماتیاس] Mathias را پذیرفتم، مرد پخته‌ای بود.[2] بعد لیندزی شهردار سابق نیویورک را پذیرفتم.[3] بی‌نهایت خسته هستم چون پنج ساعت پشت سر هم حرف زدم و کار کردم و شب هم مهمان داشتم.

۱- [اختلاف نگارش نام این شهر با مورد پیشین آن، مربوط به متن اصلی است. برای حفظ اصالت متن در آن دست برده نشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- ماتیاس، سناتور مریلند، از خوشنامترین سناتورهای جمهوریخواه بود. هدف او از سفر به ایران، آشنا شدن با وضع کشور بود و روی هم رفته تحت تأثیر پیشرفت‌های ایران قرار گرفت ولی به هزینهٔ بیش از اندازه نظامی شاه ایراد داشت.

۳- لیندزی در این هنگام از شریکان دفتر حقوقی وبستر اند شفیلد Webster and Sheffield بود و از سوی شرکت ساختمانی تیشمن Tishman برای گرفتن طرح نصب تله اسکی توچال - سدّ کرج به ایران آمده بود ولی نتیجه‌ای نگرفت.

دوشنبه ۴ آذر ۱۳۵۳

وقتی شرفیاب شدم شاهنشاه سؤال فرمودند: مطالب مرا به سفیر آمریکا گفتی؟ عرض کردم: پس از شرفیابی او را خواهم دید و ابلاغ می‌کنم. مطالب سناتور ماتیاس و لیندزی و وزیر کشور سودان و زئیر را به عرض رساندم که همه را جواب مرحمت کردند. بقیه کارهای جاری بود که به عرض مبارک رسید. مرخّص شدم. سفیر آمریکا را خواستم اوامر دیروز همایونی را ابلاغ کردم. بعد به کارهای جاری دفتر خودم رسیدم. بعد از ظهر فرودگاه رفتیم، رئیس جمهور بلغارستان رفت. با اصرار زیادی مرا دعوت به بلغارستان می‌کرد. باز بعد از ظهر در منزل و اداره کار کردم.

سفیر اسرائیل را پذیرفتم که اصرار داشت نخست‌وزیر اسرائیل بیاید شاهنشاه را زیارت کند (البتّه به طور محرمانه).

امشب از کیسینجر از ولادی وستک تلگرافی رسید که فوری تقدیم کردم.[1]

سه‌شنبه ۵ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، شاهنشاه خیلی سرحال نبودند. باز باران نیامده و گرفتاری داریم. در غرب باران آمده، ولی در تهران و سایر نقاط ایران نیامده و گرفتاری تولید کرده، یعنی گرفتاری روحی و فکری برای شاهنشاه. باری چندین دستخط توشیح فرمودند، منجمله جواب رئیس جمهور زئیر را توشیح فرمودند و مقدار زیادی تلگرافات خارجی. عرض کردم: ژوزف کرافت مخبر روزنامه‌های نیویورک تایمز و واشینگتن پست را دیدم.[2] اوامری که فرمودید به او ابلاغ کردم. فرمودند: به او بگو مساله فشار روسها را درباره خرید اسلحه ما و جواب سخت مرا که به او گفته بودم ننویسد، فقط بنویسد که شاهنشاه شدیداً

۱- دو گزارش پیاپی کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است. [بنگرید به صفحه‌های ۳۰۵ تا ۳۰۹].

۲- ژوزف کرافت روزنامه‌نگار زبردستی بود و بسیاری امیدوار بودند بتواند جانشین شایستهٔ والتر لیپمن (Walter Lippman, 1889-1974) مفسّر و نویسندهٔ مشهور سیاسی آمریکا شود. ولی این امید برآورده نشد زیرا کرافت به اندرز همیشگی لیپمن که معتقد بود مفسّر سیاسی، به منظور حفظ استقلال فکری خود، باید از دوستی با قدرتمندان پرهیز کند توجّه نکرد. به نزدیک شدن به بزرگان روز علاقه فراوان داشت، با هلمز، سفیر آمریکا در ایران، بسیار دوست بود. شاه نیز به او اعتماد داشت و همیشه او را می‌پذیرفت.

به سیاست مستقلّ ملّی پایبندی نشان دادند. به نظرم مرد فهمیده‌ای آمد. دیشب یک ساعت و نیم با او وقت گذراندم و وضع ایران را کاملاً تشریح کردم که اغلب طبقات ایران طرفدار رژیم هستند، و اگر شما مزخرفاتی می‌شنوید نباید اعتنا کنید. به او گفتم: زارعین که حالا صاحب زمین شده‌اند مدیون رژیم هستند، کارگرها از بهترین شرایط برخوردارند، یعنی هم در منافع شریک، هم در سهام کارخانه شریک هستند، هم صاحب خانه هستند و از مترقّی‌ترین قوانین کارگری برخوردارند. شهریها هم پول دارند و مشغول فعّالیّت هستند. باقی می‌ماند یک طبقه جوان محصّل در داخل و خارج کشور. آنها هم بر دو قسم هستند، یک عدّه کوچکی هستند که شما (آمریکاییها) یا روسها بنابر تمایل و افکار خودتان با آنها تماس می‌گیرید و تحریک می‌کنید. با اینها نمی‌توانیم کاری بکنیم. یک قسمت دیگر اصولاً جوان هستند و جوان با هر نظام موجود مخالف است تا به این صورت شخصیّت خود را به ظهور برساند. آنها به محض آن که به سنین بالاتر می‌رسند همه به وطن بازمی‌گردند و خدمت می‌کنند.

عرض کردم: ژوزف کرافت خیلی تحت تأثیر حرفهای من قرار گرفت. فرمودند: خوب گفتی. عرض کردم: مقداری هم راجع به قیمت نفت و کنفرانس آینده اوپک در وین صحبت کرد که من زکی یمانی را به او شناساندم و گفتم: در کنفرانس اوپک قطعاً راجع به قیمت ثابت شاهنشاه بحث خواهد شد ولی حرفهای عربستان و تخفیف قیمت به جایی نخواهد رسید. راجع به جانشینی شاهنشاه و ثبات رژیم هم با او مذاکره کردم.

عرض کردم: دیشب سفیر اسرائیل پیش من آمد و استدعا داشت که اسحق رابین نخست‌وزیر اسرائیل برای خیلی مسائل حاد لازم است شاهنشاه را زیارت کند (البتّه خیلی محرمانه). فرمودند: بسیار خوب، ترتیب کار را بده. عرض کردم: گویا صحبت قربانی کردن بیچاره ملک حسین را آمریکاییها مطرح کرده باشند، چون بالأخره دولت فلسطین باید در یک جایی تشکیل بشود، اگر ساحل غربی نشد، ساحل شرقی اردن باشد. شاهنشاه خیلی تأمّل فرمودند و دیگر چیزی نفرمودند.

بعد مرخّص شدم، چون تعطیل بود (مولود مسعود حضرت امام رضا علیه‌السّلام). دفتر نرفتم، پیش دوستم رفتم. دو سه ساعتی خیلی خوش گذشت. افسوس که فردا

می‌رود.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم. ظرف این ۲۴ ساعت سه پیام از کیسینجر رسیده است و به همه شاهنشاه جواب تشکّر مرحمت فرمودند.[۱]

جمعه ۸ آذر ۱۳۵۳

صبح سواری نرفتم، چون شاهنشاه امر فرمودند پس از شرفیابی سناتور ماتیاس آمریکایی شرفیاب شوم. ساعت ۱۲ به کاخ رفتم، صدای تیراندازی شنیدم، جای تعجّب شد. معلوم شد والاحضرت همایونی تیراندازی به کلاغ‌ها می‌کنند. من بسیار خوشحال شدم که بالأخره والاحضرت با تفنگ سر و کار پیدا کردند. چون هنوز سناتور شرفیاب بود، رفتم حضور والاحضرت. ماشاءالله پسر مبادی آدابی است. به محض آن که چشم ایشان به من افتاد، فرمودند: با تفنگی که به من داده‌ای تیراندازی می‌کنم (پارسال در عید تولّد والاحضرت، من یک تفنگ هلند هلند شماره ۱۶ حضورشان تقدیم کردم). ماشاءالله تیراندازی بسیار بسیار اعلا بود. پنج تا کلاغ تمام روی هوا زده بودند. برای ایشان که کمتر تیراندازی می‌فرمایند، خیلی خیلی عالی است (تقریباً هیچ تیراندازی نمی‌کنند). من از استعداد این فرزند برومند ایران انتظارها دارم. خدا انشاءالله مدد کند و ایران سعادتمند شود و راه شاهنشاه لااقلّ پنجاه سال دیگر ادامه یابد و کشور ما به جایی که سزاوار آن است برسد.

بعد شرفیاب شدم (در سلمانی)، فقط کارهای جاری را عرض کردم. جوابی که به عریضه [آیت‌اللّه] خوانساری تهیّه کرده بودیم، خیلی مورد اعتراض و عصبانیّت شاهنشاه شد. انصافاً بد هم بود (چون از طرف امور اجتماعی دربار تهیّه شده بود و سابقه مکاتبه با این طور اشخاص ندارند). من هم ناراحت شدم، خدا خواست قبلاً خودم عرض کردم که طبق سلیقه من نیست. فرمودند: بگو دفتر مخصوص تهیّه کند.

۱- در همین تاریخ دو گزارش محرمانه درباره وضع اتیوپی و عراق به‌وسیله کاردار سفارت آمریکا برای شاه فرستاده شده است. ارزیابی وضع عراق، به دنبال این یادداشت آمده است.

Tehran, Iran

November 25, 1974

S E C R E T

Dear Mr. Minister:

I have been requested by Secretary of State Kissinger to forward to His Imperial Majesty the enclosed letter regarding President Ford's talks in Vladivostok with Secretary Brezhnev.

I would be grateful if you would convey Dr. Kissinger's letter to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires ad interim

His Excellency

Assadollah Alam,

Minister of the Imperial Court,

Tehran.

S E C R E T

Text of the Mideast Portion of the Vladivostok Communique

In the course of the exchange of views on the Middle East both sides expressed their concern with regard to the dangerous situation in that region. They reaffirmed their intention to make every effort to promote a solution of the key issues of a just and lasting peace in that area on the basis of the United Nations Resolution 338, taking into account the legitimate interests of all the peoples in the area, including the Palestinian people, and respect for the right to independent existence of all states in the area.

The sides believe that the Geneva Conference should play an important part in the establishment of a just and lasting peace in the Middle East, and should resume its work as soon as possible.

Iraq: Our information is that Iraqi-Soviet relations are currently under strain, with Iraqis unhappy about Soviet failure to deliver all the military supplies they feel they need to press campaign against Kurds. On other hand certain sophisticated military items have been delivered recently. Iraqis are probably also unhappy that Soviets have shown good deal of public restraint in commenting on Iraq-Iran differences.

Forthcoming Brezhnev visit to Iraq is part of Brezhnev grand tour involving three most important states in region from standpoint of Soviet involvement. While bilateral issues will, of course, be discussed in each of the capitals, and will be particularly important in Cairo, primary significance of trip is demonstration of continuing Soviet convern for and involvement in the Middle East.

His Imperial Majesty should be assured, however, that despite foregoing United States Government has no illusions over course of policy in Iraq. We do not view current irritation in relations between Iraq and USSR as foreshadowing rift of major proportions between Iraqis and Soviets. Both sides continue to have strong interest in maintaining close ties; Soviets value their foothold in Iraq, and Iraqis feel they need Soviet arms and political support. Nonetheless, we do think there is evidence that Iraq, with its newly-found oil wealth, is attempting to lessen its dependence on USSR and expand its ties both with moderate Arabs and with West. This is a trend which we think it would be in interest of neither Iran nor the United States Government to discourage. Meanwhile, we are well aware that radical tendencies in Iraqi leadership remain strong and that Iraq is pursuing various policies that are currently or potentially disruptive of area stability. We wish assure His Imperial Majesty that we remain alert to these risks in dealing with Iraqis and look forward to continuing exchanges of views with His Government on this subject.

Your Imperial Majesty:

In the spirit of our close friendship and consultation, President Ford has asked me to ensure that you are promptly informed of the results of his meeting in Vladivostok with Soviet General Secretary Brezhnev. I have asked Ambassador Helms to convey to you the Middle East portion of the Communique issued at the conclusion of this meeting, along with this personal report on the talks.

The essential point is that President Ford held firmly to the strategy that we have been pursuing, which I discussed with Your Majesty at some length during my recent visit to Tehran.

While agreeing that continued U.S./Soviet consultation and cooperation remain important, the President stressed the necessity of careful preparation for any further diplomatic moves. Publicly in the Communique, the President agreed that the "work" of the Geneva Conference should resume as soon as possible. In his private talks, he emphasized the necessity of laying the groundwork systematically and choosing carefully the appropriate time for such a move.

Thus, our consultations with the negotiating parties will continue from the basis which I described to Your Majesty during my recent visit. In this connection, I want Your Majesty to know that I have asked Foreign Minister Alon to come to Washington shortly after my return to the United States in order to continue our consultations on how best now to proceed. The talks in Vladivostok in no way limited our ability to promote further progress toward peace in the direction which I have described to you. It is our intention to pursue these efforts with energy and dedication in the weeks ahead.

Your Majesty will notice that the Communique reflects the continuing American conviction that the legitimate interests of the Palestinian people must be taken into account in any

just and lasting solution. As I told Your Majesty in discussing the consequences of the Summit Conference of Arab leaders in Rabat, the question is not whether legitimate Palestinian interests should be taken into account in the negotiations but how this can be done. This is the issue that must be addressed in the more difficult situation created by the Rabat Conference. As I have explained to Your Majesty, the overriding concern of the United States at this point is to achieve further progress in the negotiations already launched so that a new situation will be created which may make further steps possible.

In short, while the talks in Vladivostok significantly advanced U.S./Soviet relations on other matters of global importance, the U.S. remains free to pursue the strategy in the Middle East which has resulted in the progress of the past year. The understanding on strategic arms limitations was an important breakthrough. I want to assure Your Majesty, as I will be assuring our other allies, that this understanding has been reached without in any way limiting the capacity of the United States to go on playing its central role in the defense of the free world. I will write you in greater detail on this matter in the next twenty-four hours.

President Ford has asked me to convey his warmest personal wishes to you as I send you this report of his talks with the Soviet leaders.

Warm personal regards,

Respectfully yours,

Henry A. Kissinger

Tehran, Iran

November 26, 1974

S E C R E T

Dear Mr. Minister:

Enclosed is a second letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty concerning President Ford's talks in Vladivostok.

I would be most grateful if you would convey this letter to His Imperial Majesty.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires ad interim

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

S E C R E T

Your Imperial Majesty:

With reference to my previous message to you I wanted to give you a fuller rundown on the strategic arms discussion in Vladivostok.

As you know, while we wish to reach an agreement that will further curb the strategic arms race, we have no intention of taking any steps that would weaken western defenses or hinder our overall international strategy that we have discussed. I am pleased to tell you that in the talks between President Ford and General Secretary Brezhnev we made substantial progress toward a ten year follow-on agreement to SALT-I that should both enhance global stability and assure continued strong western defenses.

The Soviet side first proposed that it be permitted a larger number of central systems while we could have a slightly larger number of MIRVed missiles. This had been the pattern in our discussions over recent months. While in principle there were possibilities in this approach if the actual numbers were satisfactory, it might have had some psychological disadvantages in formalizing a Soviet edge in numbers of central systems - even though such an edge would be meaningless in strategic terms.

After the President held firm, the Soviet side changed its position to agree to equal numbers in central systems as well as MIRVed missiles. In addition the Soviets dropped their insistence on including our forward based systems with our allies or on the Soviets receiving compensation for other threats to the USSR. We reached agreement on actual numbers as well as these basic principles. Accordingly, I think we have overcome the major political and conceptual problems for a new SALT agreement. Although there are many difficult technical problems to work out, primarily regarding verification, there is a very good chance that we will be able to sign an agreement next summer when General Secretary Brezhnev visits the United States.

Your Majesty, I think this hopeful progress demonstrates the Soviet need to maintain the momentum of good relations with us. The agreement that now seems possible is due in part to our firm stance in the negotiations and the clear signals we have sent on our readiness to continue to develop our defenses if Moscow is not prepared to be reasonable. I think the course we are on should be in the interests of our allies and friends and contribute to a more secure world.

I will continue, Your Majesty, to keep you informed on these important negotiations.

Warm regards,

Respectfully yours,

Henry A. Kissinger

بعد از ظهر من به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور زامبیا (آقای کائوندا) وارد می‌شد.[1] سر راه مسکو و بلگراد به ایران آمد که به طور غیررسمی حضور شاهنشاه شرفیاب شود. ایشان در آفریقا سعی دارد لیدر کشورهای غیرمتعهّد بشود. ولی آن قدر پیشرفتی نکرده، به هر حال آدم خوبی است. شب منزل ماندم، تمام کار کردم. خوشبختانه تمام کارهای عقب‌افتاده را رو به راه کرده‌ام. پس از شش ساعت کار!

شنبه ۹ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم باز هم کارهای جاری را عرض کردم. چند خبر فوری رسیده بود. یکی این که سفراء عرب در تهران به روزنامه کیهان اعتراض کرده بودند که چرا گفته‌اید ما با نظر ایران در مورد قیمت‌گذاری نفت موافقیم (حال آن که این حرف را در سفارت عمّان و مسقط زده بودند). مخبر کیهان گفته بود اگر می‌خواهید این نامه را چاپ می‌کنم، ولی اسم آنها که این حرف را زده‌اند با شاهدها می‌نویسم. اجازه گرفتم این کار را بکند. فرمودند: بکند (بعداً همه جا زدند، یعنی عصر معلوم شد، چون من این یادداشت را در شب می‌نویسم).

خبر دیگری که ایران می‌خواهد قسمتی از شرکت نفت شل را بخرد، تأیید فرمودند. خبر دیگر که می‌خواهیم مقداری از کمپانی دایملر بنز را بخریم، فرمودند: ما نیستیم، ولی کویتیها هستند.[2] آنها یک پول بسیار هنگفت می‌خواهند بدهند. راجع به وضع عراق

۱- کنت کائوندا Kenneth Kaunda رهبر جنبش استقلال رودزیای شمالی (زامبیای کنونی) بود. از هنگام استقلال در ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۲ رئیس جمهور کشور بود. در ۱۹۹۰ به نظام یک حزبی پایان داد و فعالیّت احزاب سیاسی را آزاد ساخت. در انتخابات ۱۹۹۲ شکست خورد و از کار کناره گرفت.

۲- دکتر زان (Zahn) رئیس شرکت بنز به ثبات و پیشرفت اقتصادی ایران بیش از هر کشور دیگر خاورمیانه خوشبین بود و نسبت به شاه نیز احترام زیادی داشت. هنگامی که خانوادهٔ فریک Frick تصمیم گرفت ۱۶٪ سهم خود را در شرکت دایملر بنز بفروشد، دکتر زان این موضوع را که به‌کلّی محرمانه بود، به وسیلهٔ یکی از صاحبان صنایع ایران که مورد اعتماد او بود، به اطّلاع شاه رساند. سهام مورد بحث را می‌شد بی‌سر و صدا به بهای مناسبی خریداری کرد و شاه نیز که با این امر موافق بود، رسیدگی به این پیشنهاد و هر گونه اقدامی را به دولت محوّل کرد. ولی توقّعات یکی از کسانی که از سوی دولت مأمور مذاکره با دایملر بنز بود، موجب به هم خوردن معامله شد. به شاه گزارش داده شد که سهام عرضه شده بیش از اندازه گران است. در حالی که همین سهام را آلمانها به بهای بالاتری به‌کویت فروختند. تنها نتیجهٔ کار این بود که دکتر

بومدین را تقدیم کند، سه ساعت حرف زدیم! من به او حالی کردم که شاهنشاه به ثبات و سادگی و عوام فریب نبودن بومدین خیلی معتقد هستند. حتّی موقعی که شما روابط خودتان را با ما قطع کرده بودید، شاهنشاه متأسّف بودند که چرا با چنین شخصی باید قطع رابطه داشته باشند. بی‌نهایت خوشحال شد و من عین حقیقت بود که به او می‌گفتم. [ویلیام] راجرز وزیر خارجه سابق آمریکا که اکنون نماینده قضایی بنیاد پهلوی در آمریکاست برای ناهار پیش من آمد. با او هم دو سه ساعتی [بررسی کلّی] Tour d’horizon کردیم. مطلب بامزّه‌ای که به من می‌گفت: این بود که هنگامی که ما جزایر تنب و ابوموسی را از انگلیسها می‌خواستیم، سر الک داگلاس هیوم که خودش محافظه‌کار و مثلاً دوست ایران است، چندین دفعه با او صحبت کرده بود که پشتیبانی آمریکا را برای پس ندادن جزایر جلب کند و آنها را وادار کند که به ما فشار وارد بیاورند. چون آمریکا این نظر را رد کرده بود (و جای تعجّب است چون میل فیصل پادشاه سعودی هم همین بود) و ما هم از طرف دیگر پافشاری و تهدید می‌کردیم، بالأخره انگلیسها ناچار شروع به فشار آوردن به شیوخ کردند. این است معنی دوستی در سیاست!

مقاله بسیار قابل توجّهی از مجلّه تایم راجع به نظرات کیسینجر دربارهٔ قیمت نفت خواندم که باید پایین بیاید تا سرمایه‌گذاری در راه تولید انرژی جدید که در حدود پانصد ملیارد می‌باشد مطمئن و باصرفه باشد و بعد کشورهای نفتی نتوانند [دامپینگ] dumping بکنند...

شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۳

امروز مصادف با روز کودتای شاهنشاه فقید است و به این جهت صبح به آرامگاه رفتم و گل نثار کردم. امروز شاهنشاه به سلامتی از مسافرت مراجعت فرمودند. الحمداللّه حالشان بسیار خوب بود. چیز عجیبی است که هر روز به این شعر سعدی بیشتر معتقد می‌شوم:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل　　　بیرون نمی‌توان کرد الّا به روزگاران

یا حتّی به روزگاران.

امروز و امشب بی‌جهت دلم شاد است و عمیقاً خوشحالم، با آن که کار و گرفتاری من صد برابر می‌شود. سر شام (حضور علیاحضرت ملکه پهلوی) رفتم. نخست‌وزیر و دکتر اقبال هم بودند. مذاکرات مفصّلی در خصوص پرستیژ ایران و وضع بین‌المللی آن که تمام در سایه درایت و کفایت شاهنشاه حاصل شده به عمل آمد. امّا چند نکته مهمّتر و حسّاستر این که شاهنشاه به اقبال امر فرمودند: به شرکتهای نفتی ابلاغ کنید اگر کمتر از آن چه به شما اجازه داده‌ایم نفت ببرید به خودمان حق و اجازه خواهیم داد که بقیه را به حساب حصّه خصوصی ایران (پرداخت مشخّص) برداشت کنیم. به نظرم این امر مبارک ناظر بر این مسئله است که تصوّر فرموده‌اند شاید شرکتهای نفتی بزرگ از راه نفت بخواهند برنامه‌های ما (برنامه‌های کمک خارجی) را فلج کنند وگرنه تا حالا سیاست ما تقلیل استحصال بود و هفتصدهزار بشکه هم در روز تقلیل داده‌ایم و بیش از شش ملیون در روز حالا استحصال نمی‌شود.

مطلب دیگر مسافرت موکب مبارک به پاکستان بود که به علّت نابسامانی وضع آن جا عرض کرده بودیم که حالا تشریف نبرند و همین کار را هم کردیم و بوتو خیلی بیچاره شده بود. یعنی ما اطّلاع دادیم که در ۲۵ فوریه که قرار بود تشریف بیاورند، تشریف نخواهند آورد چون واقعاً خطرناک است و بوتو می‌خواست شاهنشاه را با شهبانو به همه نقاط پاکستان بکشاند. به من فرمودند: خوب شما اصرار کردید و رفتن ما به عقب افتاد ولی به نظرم این کار خوب نبود. نمی‌توانم یک دفعه او را رها کنم. باز من اصرار کردم در کشوری که این همه اسلحه قاچاق کشف شده و یک وزیر آنها (شیربائو) راکشته‌اند چه طور ممکن است این ریسک را قبول کرد. شاهنشاه تأمّل فرمودند. بالأخره فرمودند: شاید راه‌حل این باشد که به طور خصوصی به خانه بوتو برویم. عرض کردم: در این صورت اشکالی ندارد و خطر کمتر است. بالأخره قرار شد امشب شخصاً با بوتو با تلفن صحبت فرمایند.

من بعد به دفتر خودم رفتم که احتیاطاً ساعت ۱۰ شب آخرین کارهایم را ببینم. پیامی از بیچاره بوتو رسیده بود، فوری برای شاهنشاه با تلفن خواندم. فرمودند: من تلفن

جمعه ۴ بهمن ۱۳۵۳

صبح با آن که برف می‌آمد، سواری رفتم. بسیار عالی بود و ساعتی در برف اسب تاختم. خطری هم گذراندم که اگر از طفولیّت عادت به سواری نداشتم قطعاً سر و دستم می‌شکست. ولی باید بگویم خطر امروز یک هزارم دیروز هم نبود، البتّه از خطر باکی نیست ولی انسان نباید بی‌جهت یا مفت از بین برود.

از اخبار مهمّ جهان تصمیم رئیس جمهور آمریکا به برقراری تاکس سه دلار در بارل بر نفت وارداتی است که هم مصرف نفت آمریکا تقلیل یابد و هم این پول را به مصرف از نو به کار گرفتن بیکارها به کار بیندازند. قیمت دلار به همین دلیل تنزّل کرد، امّا معلوم نیست چرا، شاید هم با تنزّل قیمت طلا بی‌ارتباط نباشد.

امروز جمعه قدری بی‌کارتر بودم مقالات جوراجوری در مجلّه نیوزویک درمورد همین مسئله نفت و گاردین درمورد خاورمیانه خواندم.

کنفرانس وزرای اوپک الجزیره تشکیل شد. اوّلین اعلام خطر را به غرب کردند که با ما درگیری نکند که ضرر خواهد کرد. بومدین تمام اوامر و مشورتهای شاهنشاه را مو به مو اجراء می‌کند، در صورتی که رئیس جمهور است و قبلاً هم با ما میانه نداشت.

شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۵۳

به تهران وارد شدم. دخترم ناز در فرودگاه منتظرم بود. خیلی خوشحال شدم. از او پرسیدم: وضع مادرت چه‌گونه است و امشب مرا در منزل راه می‌دهد یا به منزل تو بیایم؟ گفت: نه! وضع خوب است، منزل خودت برو. آمدیم منزل، خانم علم ترش روی بود ولی معلوم شد بعد که حسابهایش راکرده، استنباط کرده که اگر خانم علم نباشد کارش سخت می‌شود. بنابراین درشتی می‌کند امّا به نرمی! البتّه اتاق خوابش را تغییر داده و به اتاق دیگر رفته است و با خانم بعد از این همزیستی مسالمت‌آمیز خواهیم داشت. تا جمعه ۲ اسفند همه روزه به کارهای جانفرسای معمولی به خصوص ملاقاتها با سودجویان سیاسی و غیرسیاسی که واقعاً جانکاه است گذشت.

جمعه ۲ اسفند ۱۳۵۳

در رکاب والاحضرت همایونی به اهواز رفتیم برای مسابقه نهایی بین تیم جوانان خوزستان و تیم جوانان کره که خیلی دیدنی بود. ولیعهد قبلاً فرمودند که ما می‌زنیم و دو گل هم می‌زنیم. با آن که کره‌ایها خیلی بهتر از ما بازی می‌کردند و تیم خوزستان هم تیم ملّی ما نبود یعنی بر صرف تصادف تیم ملّی را شکست داده، رو آمده بود. همین طور هم شد، دو بر یک کره را که در آسیا اوّل هستند زدیم. به قدری آنها متأثّر شده بودند که تمام گریه می‌کردند. ماشاءالله ولیعهد ما رشد کرده‌اند و مرد می‌شوند. چه پسر باهوش، آرام و متینی است. فقط به علّت معاشرت با زنها هنوز از برخورد با جمعیّت مردان و تشریفات خیلی گریزان است ولی البتّه درست می‌شود چون خوشبختانه استعداد، فوق‌العادّه است.

از اخبار مهمّ جهان در این روزها، اوّل ملاقات شاهنشاه با ژیسکاردستن در سنت موریتز بود که در دنیا اثر عجیبی کرد به خصوص که رئیس جمهور فرانسه به سویس اعتنایی نکرد فقط به دیدن شاهنشاه رفت. بعد از ۷۶ سال یک رئیس جمهور فرانسه به سویس رفت و آن هم به‌آنها اعتنایی نکرد.

دیگر ملاقات شاهنشاه با کیسینجر است در زوریخ که بعد از همه ملاقاتها در خاورمیانه، باز هم رفت شاهنشاه را زیارت کرد و به قراری که رئیس [سیا] CIA در تهران به من می‌گفت: مذاکرات شاهنشاه با سادات در مصر پایه همه مذاکرات بعدی کیسینجر در خاورمیانه بوده است. خدا به شاه عمر بدهد که کشور ما را با درایت خویش به این موفّقیّت رسانده است.

دیگر موّاج شدن نرخ ریال نسبت به دلار که فکر می‌کنم وضع اقتصادی دنیا را تغییر بدهد چون سایر کشورهای خاورمیانه هم پیروی خواهند کرد و دلار ضعیف می‌شود. چندی پیش هم فلّاح گزارشی در این زمینه به عرض شاهنشاه رسانده بود.

...

من در این مدّت دو ملاقات نسبتاً مهمّ داشتم، یکی با نماینده بومدین که دعوتنامه برای شاهنشاه آورده بود. مرد فهمیده[ای] بود. آمد پیش من که برای چند دقیقه عریضه

می‌خور که شیخ و زاهد و قاضی و محتسب
چـون نـیک بـنگری هـمه تـزویر مـی‌کنند

از اخبار مهمّ داخلی لایحه جلوگیری از احتکار زمـین و زمـین‌بازی است کـه دولت به مجلس داد و به نظر من لایحه خوبی است. یعنی هر کس زمین بخرد باید قطعاً در آن خانه بسازد و دیگر نمی‌تواند زمین خریداری را باز هم به صورت زمین بـایر بـه دیگـری منتقل کند (این البتّه خلاصه قانون است) و بسیار عالی است.

دیگر این که هویدا نخست‌وزیر شخصاً در هفته گذشته دبیرکلّ حزب ایران نوین شد. این را یک عدّه مردم به شوخی و مسخره گرفتند که چون شیراک نخست‌وزیر فرانسه دبیر حزب گلیستها شده، هویدا گفته چرا من نشوم. ولی به نظر من حائز کمال اهمّیّت است یعنی یک زمینه‌سازی است که به اعتقاد من، و خدا کند هرگز این عقیده صحیح نباشد، زبانم لال و قلمم شکسته باشد، خطر جدّی برای رژیم است نه تا وقتی که شاهنشاه زنده است ولی بـعد از آن نـمی‌دانـم چـه بشـود. البـتّه فـقط یک مسـئله بـاقی مـی‌ماند کـه خوشبختانه این مسائل حزبی و خیلی مسائل دیگر به طور کلّی پایه و مایه ندارد. به قول فردوسی:

از ایـران و از تـرک و از تـازیان
نـــژادی پـدید آیـد انـدر مـیان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود[1]
سـخنها بـه کـردار بـازی بـود

و چون این حزب در دست طبقه فاسده بالاست، کاملاً مصداق این گفته فردوسی است. مگر آن که دست خارجی از آن [به] موقع حمایت و بهره‌برداری بکند و نگرانی من فقط از این نکته است. وگرنه قویترین آنها که دار و دسته مصدّق بـودند هـمان قـدر کـه دست آمریکاییها از پشت سر آنها برداشته شد، مثل فواحش شهر نو که پیر می‌شوند به کـلّی مفقودالاثر شدند، همچنین حزب توده و غیره و غیره.

درست است که شاهنشاه روی ارتش حساب می‌کند و حتّی وصیت سیاسی ایشان

۱- در یادداشت علم به جای دهقان، به اشتباه، ایران نوشته شده است.

مداخله صریح ارتش در کارها بعد از درگذشت شاه است ولی من تا این حد خوش‌بین نیستم. اگر ارتش بعد از رضاشاه به محمّدرضاشاه وفادار ماند به علّت این بود که آنها خودشان را همه بچه رضاشاه و برادر یا خدمتگذار[1] محمدرضاشاه می‌دانستند. در حقیقت مخلوق او بودند ولی از جوانهای امروز ابداً چنین انتظاری نمی‌توان داشت. به خصوص که دائماً سرهنگها و سرگردها در دنیا کودتا می‌کنند و چشم و گوش بچه‌ها باز است. من که نمی‌دانم و انشاءالله زنده نخواهم بود که بدانم که چه می‌شود و امیدوارم که همه این افکار من غلط باشد. حالا شاهنشاه تشریف ندارند بی‌کارم و فلسفه‌باف شده‌ام.

باری حزب مخالف دولت هم که کوبیده شده و تقریباً شاخه‌ای از دولت است و هیچ امیدی هم دیگر مردم به آن ندارند. پس زمام امور در دست یک حزب مقتدر است و با اسم و اصطلاح انتخابات آزاد هم به صورت سربلندتر و سرشسته‌تری در دنیا روی کار می‌آید!

بعد از ظهر در منزل کار کردم. شب چند مسجد روضه‌خوانی رفتم. از خبرهای مهمّ جهان کنفرانس اوپک در الجزایر و نشست وزرای ناتو در بروکسل است که ببینند با اوپک چه جور مواجهه بکنند.

پنجشنبه ۳ بهمن ۱۳۵۳

صبح در منزل کار کردم. روز عاشورا بود. بعد از ظهر به مسجد سپهسالار به روضه‌خوانی دربار شاهنشاهی رفتم. فوق‌العادّه شلوغ و خطرناک بود (از لحاظ جانی برای من) ولی باز هم خدا حفظ کرد، چون من می‌دانم که به طور قطع حدّاقلّ یک صد و پنجاه نفر خرابکار شناخته شده در تهران پنهان هستند و کافی بود که یکی از آنها از وسط جمعیّت به گوشه‌ای که ما نشسته بودیم یک نارنجک بپراند. باری برگزار شد و شکر خدا را به جا آوردم.

۱- [خدمتگزار. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

شخصی که در فرودگاه امر فرمودند قرار است امروز بعد از ظهر ملاقات کند. نتیجه را اگر سعادت پابوسی حاصل کرد در سنت موریتز به عرض خاکپای همایونی می‌رساند. به قراری که اطّلاع دارم، زبون و بیچاره شده است.

با تمام قلب پابوس است.

غلام خانه‌زاد - علم

سه‌شنبه ۱ بهمن ۱۳۵۳

به کارهای جاری رسیدم منجمله آشتی دادن ولیان نایب‌التّولیه و استاندار خراسان با فرمانده گارد شاهنشاهی سرلشگر [عبدالعلی] بدره‌ای.[1] زن بدره‌ای به خراسان رفته و در آن جا خواسته تقلید خانم هاشمی‌نژاد (سپهبد هاشمی‌نژاد) فرمانده سابق گارد را دربیاورد و مرضایی را معالجه کند. بر سر این که این مریض را روز بعد در حرم راه نداده‌اندبا ولیان دعوا راه انداخته. واقعاً تمام کارها مسخره اندر مسخره اندر مسخره است! به قدری افراد کوچک فکر می‌کنند و به قدری در همه کارها قصد ریا و تظاهر در بین است که تمام محور چرخ کارهای کشور این است. یاللعجب که این شاهنشاه بزرگ با این دسته مردم چه گونه می‌تواند کار کند و به این نتایج بزرگ برسد؟ همیشه باید بگویم که من خودم را در همین ردیف همین کارکنان شاه می‌دانم، یعنی خودم هم مسخره هستم!

باری صبح که چند ملاقات با سفراء دانمارک و هندوچین داشتم، همه را به هم زدم که ولیان را ببرم منزل بدره‌ای که بر سر یک کار احمقانه یک زن احمق بین اینها به هم نخورد و به شاهنشاه هم عرض کردم که کار را تمام کردم.

عجب این که چون در کیش بوده‌ام وقتی این پیش آمد شده نخست‌وزیر مطلب را در زوریخ به عرض شاهنشاه رسانده. بیچاره شاه! که ایشان هم دستور رسیدگی به بازرسی شاهنشاه صادر فرموده‌اند. البتّه نخست‌وزیر چون با ولیان بد است و ولیان را که وزیر

۱- بدره‌ای چندی بعد به درجهٔ سپهبدی ارتقاء یافت و فرماندهٔ نیروی زمینی شد. در بحبوحهٔ انقلاب، به دست چند درجه‌دار، در دفتر کار خود کشته شد.

اصلاحات ارضی بود از کابینه اخراج کرد و برخلاف انتظار او شاهنشاه او را به این مقام ارجمند منصوب فرمودند خواسته شاید این جا زخمی به ولیان بزنند. هرچه فکر می‌کنم بیشتر خنده‌ام می‌گیرد از این طرز فکر ما. و هر چه فکر می‌کنم می‌بینم رضاشاه چه فرمایش بزرگی کرده که من یک سرپوش طلا روی یک ظرف پر از گه بودم. طبقه بالا و حاکم که من هم جزء آنها هستم همیشه همین گه زورگوی بی‌پرنسیپ بوده است که هست. برعکس مردم عادی که تا چه حد آقا و بزرگوار و قدرشناسند، هیچ تناسبی بین این دو طبقه نیست. کی اینها هم خراب بشوند نمی‌دانم.

چهارشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۳

صبح سفراء دانمارک و هند را دیدم. سفیر چین را هم که قرار بود دیروز ببینم، امروز نیامد، چون گرفتار بود. مطلب مهمّی نبود، گو این که خانم گاندی در بغداد است، من خیال می‌کردم سفیر هند می‌خواهد در این زمینه توضیحاتی بدهد که نداد. من هم نپرسیدم چون امری در این زمینه نداشتم.

از اخبار مهمّ جهان مصاحبه سادات با روزنامه لوموند است که فکر می‌کنم خیلی اهمّیّت داشته باشد. دیگر تقاضای اسرائیل در آمریکا جهت کمک مالی بزرگ در حدود سه ملیارد دلار. خوب حالا پول مصر و اردن و سوریه را که ایران و عربستان سعودی می‌دهند، آمریکا می‌تواند به اسرائیل کمک کند! بازیهای عجیبی است که اگر فرصتی دست دهد من بیشتر تجزیه و تحلیل خواهم کرد، البتّه تا آن جا که می‌توانم بفهمم و ادّعایی هم ندارم که همه چیز را می‌دانم و می‌فهمم ولی آن چه می‌دانم، گاهی می‌توانم بنویسم و گاهی هم نمی‌توانم!

دیگر از اخبار مهمّ جهان تصمیم انگلستان به مراجعه به آراء عمومی انگلستان است دائر بر باقی ماندن در بازار مشترک یا خروج از آن، که در تابستان آینده انجام خواهد شد. حزب محافظه کار عضویّت انگلستان را در بازار تنها دوای همه دردها می‌شمارد و حزب کارگر برعکس. و من فکر می‌کنم کار آنها هم به عوام‌فریبی کشیده و الان در انگلیس [دولت مردی] statesmanship وجود ندارد.

۲۱ دیماه ۱۳۵۳

[شاه و شهبانو از ۱۶ تا ۱۸ دی در اردن و سپس تا ۲۲ دی در مصر بودند و از آن جا رهسپار اتریش و سویس شدند. در این مدّت علم چند گزارش به حضور شاه فرستاده است.]

پیشوای بزرگ من،

امیدوار است انشاءالله پس از سفر موفقیّت‌آمیز اردن و مصر در اروپا استراحتی بفرمایید که از اهمّ واجبات برای سلامتی ذات اقدس شهریاری است.

باز هم غلام برخلاف میل باطنی خود ناچار است چند دقیقه اوقات مبارک را بگیرد.

امروز صبح سفیر فرانسه پیش غلام آمد و پیامی از رئیس جمهور فرانسه آورد که غلام خواند و اینک تقدیم خاکپای همایونی می‌دارد. اتّفاقاً سفیر گفت: در وهله اوّل این طور به نظر می‌رسد که چه عیب دارد هر دو ملاقات در هر دو تاریخ انجام بگیرد؟ غلام گفتم: من هم نظر شما را می‌پسندم مشروط بر این که شاهنشاه وقت داشته باشند و به هر صورت من موضوع را به صورت کتبی تقدیم خاکپای همایونی می‌دارم و بعد جواب می‌دهم. حالا هم اگر شاهنشاه محبوب معظّم من بپسندند، به عرض خاکپای همایونی می‌رساند چه عیب دارد که هر دو وقت باشد و او به پابوسی قبل از مسافرت موکب ملوکانه به پاریس آمده باشد، لابد می‌آید یک ناهار در پیشگاه مبارک می‌خورد و می‌رود. دیگر بسته به امر مطاع مبارک است.

راجع به قیمت طلا هم سفیر فرانسه یادداشتی داد که تقدیم خاکپای مبارک است. البتّه غلام به او گفت که این یادداشتها را باید به مقامات مربوطه در این جا بدهد که از لحاظ فنّی مورد مطالعه قرار گیرد ولی چون موضوع طرف توجّه همایونی است من این یادداشت را تقدیم خاکپای مبارک خواهم داشت.

عریضه لیندزی به پیشگاه مبارک تقدیم می‌شود. غلام جواب او را داد که درمورد برقراری پیست اسکی در ایران مقامات مربوطه حسب‌الامر مطاع مبارک

مطالعه می‌کنند و به شما جواب خواهند داد. ولی او استدعای دیگری درمورد شرفیابی خودش به‌نمایندگی شبکه ABC آمریکا دارد که بسته به امر مطاع خواهد بود.[1] گویا این جا هم که بود چنین استدعایی کرده بود. عین عریضه او را تقدیم خاکپای همایونی می‌دارد و قسمت مربوطه را هم غلام جسارتاً خط کشیده که اوقات مبارک زیاد تلف نشود.

سفیر بنگلادش پیش غلام آمده بود و استدعا داشت، یکی این که از ماه آوریل به بعد اجازه شرفیابی و مسافرت مجیب‌الرّحمن به ایران مرحمت شود، دیگر این که مقداری نفت به آنها فروخته شود نه با تخفیف بلکه پرداخت اقساط را طولانی‌تر بکنند. بسته به امر مبارک است.

سفیر پاکستان هم که برای اوّلین دفعه پیش غلام می‌آمد، خیلی صریح و پوست‌کنده تقاضای الحاق پاکستان به ایران را داشت! خیلی جای تعجّب غلام شد. البتّه می‌گفت: نظر شخصی خود من است.

از سفارت آمریکا قبلاً یادداشتی رسیده که به چه علّت شرکتهای کوچک در تصفیه‌خانه نفت آبادان شرکت نکرده‌اند، برای اطّلاع خاطر همایونی تقدیم خاکپای‌مبارک است.

نماینده محافظه کار انگلیس که می‌خواست غلام را ببیند و وقت نداشتم با بهادری ملاقات کرد و مذاکراتی کرده است که برای غلام جالب است (البتّه خاطر مبارک همایونی از آن مسبوق می‌باشد) و تقدیم خاکپای مبارک می‌دارد.[2]

غلام چند روزی به کیش رفت و با کسب اجازه از خاکپای همایونی باز هم چند روز دیگر خواهد رفت (قبلاً هم از خاکپای همایونی کسب اجازه کرده بود). با

۱- لیندزی در آن هنگام مفتش شبکهٔ تلویزیونی ABC نیز بود.

۲- این شخص آلدون گریفیتس [Aldon Griffith] رئیس گروه پارلمانی انگلیس و ایران بود، وی در ضمن گفت و گوی خود یادآور می‌شود که رسانه‌های گروهی انگلستان گاهی مطالب نادرستی دربارهٔ ایران می‌نویسند ولی خوانندگان روزنامه‌ها وقعی به تکذیب سفارت ایران نمی‌گذارند. اگر شاه اجازه دهد، او می‌تواند خود پاسخ این گونه رسانه‌ها را بدهد و آنها را سر جایشان بنشاند. شاه در حاشیه گزارش بهادری نوشته است: «البتّه اگر انجام دهد ممنون خواهیم بود».

دوشنبه ۱۶ دی ۱۳۵۳

صبح شاهنشاه برای عمّان و مصر حرکت فرمودند. به محض ورود به فرودگاه مرا به کناری کشیدند و فرمودند: در آن مسئله خبر دیگری به دست نیاوردی؟ عرض کردم: شاید هم آن موضوع عمّه‌اش درست باشد، چون با هم دعوا داشته‌اند. فرمودند: عجیب است ولی به هر حال تحقیق بیشتری بکن و خیلی در این فکر غوطه‌ور بودند. ولی بالأخره دلخوشی من این بود که باز هم ایشان را در شکّ و تردید نگاه داشتم و مایه کدورت خاطر همایونی نشدم.

من از همان فرودگاه، بعد به مشهد رفتم که سال مادرم را برگزار کنم. زیارت کوتاه خوبی بود. شب به تهران برگشتم.

سه‌شنبه ۱۷ دی ۱۳۵۳

به کیش رفتم سه روزی استراحت کردم، جمعه ۵۳/۱۰/۲۰ به تهران برگشتم.

شنبه ۲۱ دی ۱۳۵۳

در تهران ماندم. والاحضرت همایونی و والاحضرتهای دیگر به سویس تشریف بردند. بعد من به کارهای جاری رسیدم. تمام روز به شدّت کار کردم. شب منزل دخترم ناز مهمان بودم که نخست‌وزیر هم بود. این مهمانی به مناسبت سالروز تولّد نوه‌ام امیر بود که چند روزی زودتر برگزار شد چون من می‌خواستم به کیش برگردم.

یکشنبه ۲۲ دی ۱۳۵۳ تا دوشنبه ۳۰ دی ۱۳۵۳

[این چند روز] در کیش بودم. از آن جا سری به نازدشت مربوط به خانم علم که شرکت عمرانی بالای میناب راه انداخته است زدم. وزیر کشاورزی منصور روحانی و وزیر راه جواد شهرستانی را که هر دو از دوستان من هستند و هم‌چنین مهندس علینقی اسدی و دکتر علینقی کنی که از دوستان عزیز من هستند همراه بردم. در این یک هفته از رؤسای مجلسین هم در کیش پذیرایی کردم، هم‌چنین از امیرحسین خزیمه علم و خواهرم.

از اخبار مهمّ جهان در این چند روزه در درجه اوّل مسافرت موکب مبارک همایونی به اردن و مصر است... مسافرت ملک فیصل هم حائز نهایت اهمّیّت است که به سوریّه و اردن و مصر پس از مسافرت شاهنشاه رفت. نمی‌توانم بگویم عقب گرد، ولی انحرافی هم از جانب سوریه نسبت به شوروی پیدا شده است و به هر حال حفظ و حراست این منطقه علی‌النّقد به عهده شاهنشاه و ملک فیصل است و مطمئناً آمریکاییها از این امر راضی هستند و تقویت می‌کنند و خواهند کرد. البتّه آقایی مخارج دارد و ما باید این مخارج را هم بدهیم! موضوع ناخوشی برژنف یا سقوط و تزلزل سیاسی او بحث روز است و در پرده اسرار و ابهام. رو شدن قرار تجارتی شوروی و آمریکا که از طرف شوروی در آن قبول مهاجرت یهودیان از شوروی، از طرف این دولت تضمین شده بود، مایه خیلی مذاکرات شده که مبادا وضع سیاسی برژنف در تزلزل باشد.

مجلّه تایم آمریکا ملک فیصل را مرد سال کرده است. البتّه پول هنگفتی گرفته و این پول را هم زکی یمانی لابد داده است. ولی عجیب است که در این مقاله تمام راجع به اقدامات و تدبیر شاهنشاه ایران بحث شده است. حقیقت را با هیچ سفسطه‌ای نمی‌توان معکوس جلوه داد.

مذاکرات ما با عراق از سر گرفته شد، یعنی وزرای خارجه ما در استانبول مذاکره کردند، از نتیجه آن اطّلاعی ندارم...

دیگر از مسائل مهمّ خارجی این هفته شکستهای پی در پی قوای ویتنام جنوبی از کمونیستها و از دست رفتن یک ولایت مهمّ آنهاست. عجیب است که آمریکاییها می‌خواهند با یک رژیم فاسد منحط در قبال یک ایدئولوژی دفاع کنند. خرّ و پفی هم آمریکاییها کردند و کشتیهای جنگی خودشان را به طرف مصبّ مکنگ به راه انداختند. ولی بدیهی بود که از همین مرحله تجاوز نخواهد کرد. با افکار داخلی خودشان محال است بتوانند دیگر در ویتنام دست به جنگ بزنند. بالأخره فورد سیصد ملیون دلار کمک نظامی برای ویتنام جنوبی تقاضا کرد. فعلاً حدّاقلّ چهارصد هزار نفر سرباز کمونیست تا دندان مسلّح در ویتنام جنوبی است. خیلی مسخره است. به نظر من باید این جا را از دست رفته دانست (از لحاظ غرب).

these negotiations with determination, and I have told him that I will move as quickly as possible. I believe that an agreement can be concluded. It may not reflect President Sadat's maximum objectives, but I believe it can demonstrate sufficient progress to serve Egypt's interests well. You may tell him as a friend of my determination. There is no workable alternative to the present course. The step-by-step process which succeeded earlier this year allows each side to relate the decisions it must make to the political realities with which it must deal. To move prematurely to a resumption of a full-scale Geneva Conference as the Soviets have wanted would almost certainly assure stalemate. We are prepared to do so but, as we discussed when we met, the major significance would be to diffuse responsibility for a deadlock.

On the long-term orientation of Egypt, we have been deeply impressed over the past year by the vision of President Sadat in pursuing a course that would relate Egypt more closely to the strength and the resources of the non-communist world. I believe this has the potential for strengthening the independence of the states in the Middle East and the cause of peace.

Recently however, I have been disturbed by what has seemed a possible Egyptian tendency again to balance the Soviets off against the U.S. We are prepared to move ahead despite major difficulties and opposition. However, if we again find ourselves in a situation where the threat of the re-introduction of excessive Soviet influence into Egypt is being used as pressure against us, we would again have no choice but to demonstrate the impotence of the Soviets to produce progress towards peace in the Middle East. Under such conditions, the inevitable outcome would be another stalemate and probable confrontation in which Israel would be likely to score further military gains. That would not serve Egypt's interests, nor would it serve Egypt's interests to create a situation in which U.S. diplomacy has to make such a choice. I am confident Your Majesty will see no interest of Iran's served by a situation in which the U.S. is faced with pressure to yield to the Soviet Union.

SECRET

I raise this subject with care because, as I have said, we have the highest regard for President Sadat's vision and sense of strategy. We will do everything possible to strengthen his position. I mention it as a possible cause of concern since I know Your Majesty will be discussing such issues with the President. Your Majesty may draw on these general points as you judge appropriate.

President Sadat has acted with great courage and vision over the past year, and I believe he will continue to do so. He has achieved a great deal -- the recovery of Arab territory; progress in clearing the Suez Canal and the beginning of economic progress in areas around it; and the strengthening of Egypt's own independence. I know he will gain strength from Your Majesty's encouragement.

With warm personal regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

January 4, 1975

Your Imperial Majesty:

You will be visiting Egypt at an important time. Given our great confidence in Your Majesty, the President and I would like you to have our latest views on two important issues -- the status of the negotiations between Egypt and Israel and the longer term orientation of Egypt itself.

Our effort since early last month has been to intensify the exchange of views on the positions of Egypt and Israel so that a realistic negotiation can begin. We are at the point in the immediate pre-negotiation period when we are working to reach a common concept of an agreement on further disengagement, so that negotiations can begin on the important details of an understanding. The central issue is to find the appropriate relationship between the extent of further Israeli withdrawal and the political content of the agreement. It is essential that the withdrawal be significant enough to justify the risks that President Sadat must take, and it is also essential that the Israeli Government be able to show that the further relinquishment of territory has achieved some progress for Israel. Otherwise their domestic position will become untenable, and there will also be a serious backlash here.

Your Majesty will know from our past conversations why I have to move with some care on this matter in the United States lest those who oppose our entire foreign policy use this issue to organize pressure designed to undermine our overall strategy. President Ford has [illegible]med to President Sadat our intention to press

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

Tehran, January 5, 1975

Dear Mr. Minister:

Enclosed is a letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr concerning the latter's forthcoming visit to Cairo. I would be most grateful if you would see that it is delivered to His Imperial Majesty prior to his departure.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Jack C. Miklos
Charge d'Affaires, a.i.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

یکشنبه ۱۵ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. مدّتی باز هم راجع به [امنیّت] security شاهنشاه در این سفر صحبت کردم. دیگر هیچ مطابق سلیقه معظّم له نبود. اما چاره‌ای نداشتم، من باید وظیفه‌ام را عمل کنم و به خصوص در این سفر فوق‌العادّه ناراحت هستم، نمی‌دانم چرا. عرض کردم: لااقلّ هیچ یک از عرایض ما را گوش نمی‌کنید، زودتر برگردید، علیاحضرت بمانند. دیگر هیچ نفرمودند [و بحث را عوض کردند]... یعنی خفه شو، حرف نزن!

روزنامه فایننشال تایمز مقاله‌ای نوشته و سیستم دو حزبی ما را مسخره کرده بود، ناچار بودم به نظر مبارک برسانم. خواندند بیشتر عصبانی شدند. قدری وضع دانشگاهها را عرض کردم و عرض کردم: این که سازمان امنیّت به عرض می‌رساند در این شلوغیها دست خود ما در کار است که منحرفین را بشناسیم، خیلی نباید اعتماد داشت. معلوم نیست در خود سازمان ایادی خارجی نباشند. خیلی خیلی بیشتر عصبانی شدند. من امروز خیلی بدبخت و بیچاره بودم و روز بسیار بدی بود. چون میل ندارم این مرد را که واقعاً همه چیز ما بسته به حیات و زندگی اوست و همه جور ارزش هم دارد، ناراحت کنم که مبادا خدای نکرده صدمه به زندگی و سلامتی او بخورد. ولی گاهی چاره نیست، باید عرایضم را بکنم. الملک عقیم؛ و این چرخ بیدادگر هم در گردش است!

باز به کار دانشگاه برگشتم. نامه خصوصی نهاوندی رئیس دانشگاه را دادم ملاحظه فرمودند. فرمودند: به نهاوندی بگو خودم دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه و هر کس هم فضولی کرد بزنند (با عصبانیّت زیاد).[1] وای که چه روز بدی بود. فردا هم تشریف می‌برند، من ناچار باید عرایضم را عرض کنم.

ارزیابی از وضع مشکل پرزیدنت سادات در مصر در قبال شوروی و آمریکا و وضع داخلی او از طرف انگلیسها رسیده بود که خیلی دقیق بود. دادم به دقت ملاحظه

۱- هوشنگ نهاوندی از آغاز سال تحصیلی چندین بار به‌علم گزارش داده که دولت در نظر دارد عده‌ای غیردانشجو را برای تظاهرات به دانشگاه بفرستد و این اقدام احتمالاً ایجاد عکس‌العمل در میان دانشجویان خواهد کرد. یک ماه پیش از این تاریخ، شاه خود مخالف این گونه مداخلات بود، ولی گویا در این میان تغییر عقیده داده بود (نگاه کنید به: یادداشت ۵۳/۹/۱۲).

فرمودند. بالأخره کارها تمام شد و مرخّص شدم و البتّه بسیار در رنج روحی بودم که شاهنشاه عزیزتر از جانم را اندکی ناراحت کردم. امّا وقتی روزی بدبختی نصیب انسان است، هست که هست!

پس از مرخّصی به کارهای جاری رسیدم، منجمله سفیر بنگلادش را دیدم که التماس می‌کرد اجازه داده شود مجیب‌الرّحمن نخست‌وزیر آن جا به ایران بیاید. هم چنین سفیر شوروی را دیدم، اوامر همایونی را ابلاغ کردم. ساعت ۳ بعد از ظهر در منزل هنوز ناهارم شروع نشده بود تلفن زنگ زد. معلوم شد آن شخصی که باید امروز بعد از ظهر شاهنشاه را در گردشگاه همراهی کند نیامده است. فوری حضور شاهنشاه تلفن کردم که به آن محلّ تشریف نبرند تا ببینم چرا این پیش آمد شده. باری، نیامد که نیامد. این برنامه هم ممکن بود شاهنشاه مرا قدری استراحت ببخشد عملی نشد. حالا من چه طور این مطلب را سر سفره به عرض برسانم. باری با ناراحتی سر شام رفتم و برای این که شاهنشاه را ناراحت نکنم که تمام طول سفر در زحمت باشند، به خصوص که علاقه مخصوص به این شخص هست، چاره‌ای نیافتم جز آن که بر ضرر خودم دروغ فاحشی عرض کنم. عرض کردم: دستگاه ما درست خبر به او نرسانده بود! شاید هم تقصیر از عمّه‌اش بود که سر نزاعی که با هم داشته‌اند، به او اطّلاع داده که برنامه امروز به هم خورده است! چون شاهنشاه خیلی باهوش هستند و به علاوه می‌دانند که ممکن نیست من غفلتی در چنین موردی بکنم، عرایض مرا باور نکردند. ولی به هر حال بهتر از این بود که این ناراحتی روحی را در طول سفر داشته باشند. باز در حال شک باشند بهتر است (متأسّفانه او را با پسره با هم در اثر جست و جو پیدا کردیم).

پیامی از کیسینجر رسیده بود تقدیم کردم. ملاحظه کرده فرمودند: جواب بده که متشکّریم (این پیام هم حکایت از وضع سخت سادات می‌کند).[1] بعد از شام به فوریّت از کاخ خارج شدم که دیگر شاهنشاه سؤالی نفرمایند.

(عصر امروز هم چندین سفیر دیده بودم و جلسه درباره حفاظت شاهنشاه را داشتم.)

۱- متن نامهٔ کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.



سفارت شاهنشاهی ایران
عمان — اردن هاشمی

شماره ________
تاریخ ~~۱۳۵۳/۱۰/۱۳~~
پیوست ________

[illegible]

جناب آقای امیراسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی

همانطوریکه استحضار دارند اعلیحضرت ملک حسین در پنج روز گذشته در شهر عقبه تشریف داشتند

[illegible] اینجانب شرفیابی و عرض مطالبی که در گزارش اینجانب [illegible] شده بود به

[illegible] امروز جمعه در حالیکه [illegible] برای [illegible] جناب شیخ الاسلام زاده

[illegible] لذا [illegible] اینجانب را [illegible] هم [illegible] شرفیاب شده

[illegible] عرایض حاضر را تقدیم میدارد اینجانب دکتر شیخ الاسلام زاده [illegible]

[illegible] تقدیم [illegible] ثانیه . در باب روابط ایران و عراق مشروحاً [illegible]

را بعرض اعلیحضرت ملک حسین رسانیده [illegible] تشریف [illegible] را

اقدس شاهانه [illegible] صحبت [illegible] بود [illegible] هستند [illegible]

[illegible] رسانیده [illegible] . مقامات عراقی [illegible]

نمود . [illegible] رئیس [illegible]

ـ ایران [illegible] تلفن [illegible]

بلی، خلاصه بگفتار بپایانم که ایمنیت سگ در این مورد نیز یکی از شاهکارهای پاستور

خودشان را بکار برده. از همین که قسمتهای هوائی را طوری کشتی خوردند هم میکربها از کار رفت

مستقیم با لافو. عوارضها خودشان از مسامحه منصرف شدند و بدین ترتیب این مسامحه ازو چنانکه

بمعالجه منزلشان مسکوت و با رحمتیه مشغول گردید. لازم میدانم بگفتار بیفزایم که در این باب

ایمنیت سگ خوردند که به دماغ تعلیم من همان بود. هم قسمت نیز پیشرفته باشد. گرچه

مرض خاکی مبارک رسانید. از هر ناحیه‌ای پرطلبی نیز این محضر یاری آن مرض اتفاق افتاده

باشد که کذب محض است. با سپاس تمدید دیدار برادرم که صدارتشان علت ارادت و خاندان اینجانب

صحبت شاید بنمایند. با عرض پوزش از بدی خط و کرت. بدین گزارش سعادت

و موفقیت جنابعالی را در خدمت شما باشد. آرزو مینمایم

ارادتمند فریدون موقعی

نامه‌ای از سفیر آلمان رسیده بود که [هلموت] اشمیت صدراعظم آلمان[1] به عرض مبارک رسانده بود که برای کنفرانس کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده و صنعتی موافقت خود را اعلام داشته که کارشناسان همه کشورهای مربوطه بروند مطالعه نمایند.

شنبه ۱۴ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. شاهنشاه امر فرمودند: تاریخ رفتن به آمریکا معلوم شد، بین ۱۰-۵ ماه مه ونزوئلا، ۱۵-۱۰ مکزیکو، و از پانزدهم ماه مه به بعد واشینگتن خواهیم بود. مدّت آن را بعداً اردشیر زاهدی خواهد گفت.

دیشب پس از خستگی زیاد از گرفتاری دکتر س. بهبهانیان، شیلاتی سفیر شاهنشاه آریامهر در پاریس مرا از خواب بیدار کرد و گفت که در خصوص میانجیگری بین ما و عراق و این که ما گفته‌ایم چنین انتظار و تقاضایی نداریم با نخست‌وزیر صحبت کرده و گفته است که برای آنها امکان میانجیگری هست، به خصوص که صدّام حسین، معاون البکر و تقریباً مرد فعلی مقتدر عراق به صورت رهگذر از پاریس خواهد گذشت. حالا هر طور امر شاهنشاه باشد اطاعت خواهد کرد. عرض کردم: اگر امر می‌فرمایید بگویم مداخله نکند. فرمودند: نه، بگو اگر [صدّام حسین] نصیحتی خواست قطعاً به او بدهند!

باز دیشب اردشیر زاهدی مجدّداً پس از شیلاتی مرا از خواب بیدار کرد و استدعا داشت نماینده رادیو سی.بی.اس آمریکا شرفیاب شود. اجازه مرحمت فرمودند، خیلی با بی‌میلی و فرمودند: به سنت موریتز برود.

نطقهای شاهنشاه را در عمّان و قاهره تقدیم کردم. ملاحظه کرده فرمودند: نطق قاهره روی برادری اسلامی خیلی تکیه می‌کند. این برادری اسلامی چه نفعی تاکنون به ما رسانده؟ به علاوه ما را زیاد در جرگه عربها آلوده می‌کند، حذف شود. عرض کردم: در نطق سادات زیاد به آن تکیه شده. فرمودند: آخر او منفعت از این حرف می‌برد و ما ضرر می‌کنیم. حذف کنید یا لااقلّ کمتر باشد.

۱- هلموت اشمیت (Helmut Schmidt) از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ صدراعظم سوسیالیست آلمان بود.

بالأخره تا اندازه‌ای معلوم شد نرفتن برژنف به مصر بر اثر این بود که برای کمک به آن جا از مصر خیلی امتیازات می‌خواسته است. فرمودند: کار سفیر شوروی و مصر را راه انداختی؟ عرض کردم: مشغول هستم. قرار شد به مصر ۴۰۰ هزار تن نفت داده شود و به سفیر شوروی هم خواهم گفت علاوه بر ژنراتورهای اهواز، درمورد اصفهان و تبریز باید قیمتهای شما و به خصوص مدّت تحویل شما قابل رقابت باشد. فرمودند: بسیار خوب، ولی به سفیر شوروی بگو این مسئله که نه به ما اسلحه می‌دهید (البتّه منظور فروش است) و نه وسائل یدکی و از همه بدتر این که هیچ جور جوابی نمی‌دهید، خیلی خارج از ادب و نزاکت بین‌المللی است.[1] فرمودند: خیلی شدید بگو که بفهمد ما گله داریم. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

بعد مرخّص شدم. نامه‌ای از سفیر شاهنشاه در عمّان رسیده بود تقدیم کردم.[2]

بعد از ظهر روز جهانی حقوق زن بود که شاهنشاه نطق کردند. البتّه حاضر شده بود و من صبح به نظر مبارک رسانده بودم.

از اخبار مهمّ جهان سقوط قیمت طلا در بازار اروپا و ترقّی آن در بازار آمریکاست. معلوم نیست آمریکاییها می‌خواهند طلای دنیا را هم ببرند یا فقط به دست گذاشتن روی منابع انرژی (اورانیوم و نفت) و غذای جهان اکتفا کنند. البتّه اینها آرزوست، در صورتی است که بتوانند.

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود.

سؤال فرمودند: به سفیر شوروی مطالب صبح را گفتی؟ عرض کردم: هنوز که از وقتی مرخّص شدم تا این دقیقه فرصت نشده. فرمودند: زودتر بگو. ماشاءالله از این علاقه شاهنشاه به انجام کارها در اسرع وقت.

۱- ایران از اواخر دهه ۱۹۶۰ از شوروی اسلحه و تجهیزات نظامی از قبیل توپ و کامیون می‌خرید و بهای آن را از راه قرارداد پایاپای، که صادرات گاز ایران نیز کمی بعد به آن افزوده شد، پرداخت می‌کرد.

۲- نامهٔ فریدون موثّقی، سفیر کبیر ایران در اردن، به دنبال این یادداشت آمده است.

باشد که خدای نکرده اگر بلوا یا کودتایی شد لااقلّ چند نفر گارد خود ما بتواند چند دقیقه مقاومت نماید و شاهنشاه با هلیکوپتر از معرکه خارج شوند. بعضی افراد ما مخصوصاً در دستگاههای امنیّتی خیلی ساده هستند. به من گفتند مقامات امنیّتی اردن و مصر به ما همه جور اطمینان داده‌اند! من به آنها گفتم: این در صورت دوام و بقاء خودشان است، چرا این قدر ساده فکر می‌کنید؟

بعد از ظهر تمام کار کردم...

سفیر شوروی را پذیرفتم، یک ساعتی صحبت کردیم. او گله داشت که راجع به برقراری توربینهای بزرگ برق در اهواز و اصفهان و شیراز و تبریز که در مسافرت شاهنشاه در مسکو مقرّر شده بود به شورویها داده شود حالا دولت ایران به آنها می‌گوید باید به [مناقصه] tender بین‌المللی برویم همچنین راجع به ساختمان سیلوهای بزرگ. پس موافقت مسکو کأن لَم یَکُن[1] است؟ گفتم: نمی‌دانم، تحقیق می‌کنم، به شما خواهم گفت. از علّت نرفتن برژنف به خاورمیانه پرسیدم. البتّه گفت: علل فنّی داشته و چیز درستی نمی‌داند. بعد سفیر جدید مصر را پذیرفتم و مدّتی به او صحبت کردم، او هم تقاضای خرید ششصدهزار تن نفت ارزان در آستانه سفر شاهنشاه دارد.

جمعه ۱۳ دی ۱۳۵۳

دنیا خیلی عجیب است!

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آیینه تصوّر ماست

امروز جمعه که من پیش از ظهر دو ساعت شرفیابی حضور شاهنشاه داشتم، بعد از ظهر را در منزل قدری استراحت کردم. تا رفتم شنا کنم تلفن زنگ زد و بهبهانیان معاون دربار که دوست قدیم من است پای تلفن شروع کرد به گریه کردن که دخترم (دکتر س. بهبهانیان رئیس بیمارستان دربار) دارد می‌میرد. معلوم می‌شود حاملگی ناجوری داشته و وقتی بچه در لوله رحم رشد کرده باعث پارگی آن جا شده و خونریزی داخلی پیدا کرده و

۱- ["کَأن لَمْ یَکُنْ"، چنان که گویی اصلاً نبوده است. کنایه از منتفی شدن یا کردن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

حال بسیار بدی دارد. لباس پوشیدم خودم را به منزل او رساندم و دختر را برداشته به بیمارستان آمدیم، حالا هم تحت عمل است. در صورتی که امشب قرار بود با پدرش شام بخورم و به کارهای عقب‌افتاده (امور مالی) دربار رسیدگی کنم.

باری صبح شرفیاب شدم. از ساعت ۸ باران پی‌گیر و محکمی در شمیران می‌بارید که واقعاً جای شادمانی بود. با آن که قبل از من والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی شرفیاب شده بودند (برحسب وقتی که خودم تعیین کرده بودم) و معمولاً ایشان شاهنشاه را بی‌جهت عصبانی می‌کنند، ولی امروز معلوم بود چنین نشده یا بارندگی آن قدر خوب بود که باعث خوشحالی شده بود. فرمودند: معلوم است می‌بایست این باران بیاید (با آن که هواشناسی پیش‌بینی هوای صاف کرده بود!) چون از پریشب در کردستان عراق برف سنگینی آمده و چندتا از توپهای دورزن ما در محاصره برف قرار گرفته، لابد باید این هوا به جا می‌رسید. بعد فرمودند: آن قدر از سربازهای عراقی کشته شده‌اند که از حساب خارج است. عرض کردم: از رو که نمی‌روند. فرمودند: خواهند رفت. فرمودند: الان بارزانی‌ها هم که نزدیک بود فرار کنند دارند شجاع می‌شوند و جان گرفتند ولی سربازهای ما مثل شیر می‌جنگند. عرض کردم: جای شکرگزاری است که این روحیه را دارند.

بعد عرایض سفیر مصر و سفیر شوروی را عرض کردم. فرمودند: از مقامات مربوطه تحقیق کن و به آنها جواب بده ولی گله سفیر روس بی‌مورد است. معلوم است ما که به هر قیمتی کنترات را به آنها نمی‌دهیم، باید به هر صورت قابل رقابت باشد.

الآن که مطلب من به این جا رسید از اتاق عمل خبر رسید که خوشبختانه عمل به خوبی و خوشی برگزار شد. شکر خدا را به جا آوردم.

نامه‌ای از کیسینجر رسیده بود که از هدایای مرحمتی شاهنشاه برای کریسمس تشکّر کرده بود. فرموده بودند جواب تهیّه کنم. من عرض کردم: فکر می‌کنم باز هم اظهار خوشحالی از ملاقات او و خانم، دیگر زیادی است. اجازه بفرمایید این نکته را حذف کنم. فرمودند: نه عیبی ندارد. یا باید جواب ندهیم و یا اگر می‌دهیم، این هم عیبی ندارد.

می‌دهم دیگر چه باک از این که کسی را ناراحت بکنم دارم؟ گو این که ممکن است تمام فکرهای امروز من درباره انصراف از بردن آشپز و نسبت دادن به شهبانو شاید بی‌مورد و غلط بود.

...

پنجشنبه ۱۲ دی ۱۳۵۳

صبح پس از آن که عدّه بسیار زیادی را در منزل راه انداختم به کاخ نیاوران رفتم. چون عدّه بسیار زیادی را دیده بودم و هرکدام یک جور تقاضایی داشتند، واقعاً حال تهوّع پیدا کرده بودم. در کاخ نیاوران در هوای سرد و آزاد نیم‌ساعتی تند قدم زدم که حالم به جا آمد. چه باید کرد؟ درِ خانه من، به خصوص حالا که افتخار شغل وزارت دربار را دارم نمی‌شود به روی مردم بسته باشد، گو این که تقاضاهای بی‌معنی و بی‌ربط داشته باشند که اغلب هم همین طور است. منتهای چیزی که هست طبقه به اصطلاح ممتازه یا به قول من فاسده، که خودم هم جزء آنها هستم، از طمع‌ورزی تقاضا دارند و بی‌حد و حصر! و طبقه غیرممتازه یا مردمِ عادی تقاضاهای کوچک دارند که اغلب از زورگویی مأمورین دولت است یا ندانم‌کاری آنها و به هر حال قابل تحمّل می‌باشد ولو بی‌ربط بگویند. به هر حال من گرفتار هر دو هستم!

باری شرفیاب شدم. امروز عرایضم بیشتر جنبه وساطت داشت. یکی این که آیت‌اللّه خوانساری استدعا کرده بود این روحانیانی که گاهی به حبس می‌افتند، به جای آن که طبق موازین قانونی یا امنیّتی با آنها رفتار شود و باعث طولانی شدن توقّف آنها در زندان گردد، چه طور است ایشان وساطت بکنند و با تعهّد، آنها را آزاد نمایند (چون اخیراً یکی از اینها که اتّفاقاً مرد فاسدی و به قول معروف مارکسیست اسلامی بود، در زندان مرد و باعث دردسر همه شد). شاهنشاه فرمودند: هیچ بد نیست اگر مرتکب قتل و جنایت نشده باشند و صرفاً برای مصالحِ امنیّتی در حبس باشند، اگر آیت‌اللّه تعهّد بکنند، ما آنها را آزاد می‌کنیم. دشمنی که با آنها نیست. واقعاً شاه سعه صدر دارد و با این قدرت عجیب کم‌آزار است. خدا عمرش بدهد و موفّق بدارد.

محمّد ضرغامی یکی از سران عشایر جنوب را وساطت کردم. او یک وقتی مورد عنایت و مرحمت بود. یعنی دوره مصدّق در قبال قشقائیها که طرفدار مصدّق بودند خیلی ایستادگی کرد و تا دم آخر هم ایستادگی کرد. پس از رفتن مصدّق و تار و مار شدن قشقائیها البتّه شأن نزول او پایین آمد و باید این معنی را می‌فهمید، نفهمید! باز هم ادّعاها داشت و به این جهت با مأمورین دولت درافتاد و مخصوصاً با ارتشبد مین‌باشیان فرمانده نیروی جنوب و به حبس افتاد، آن هم برای پانزده سال. امروز وساطت او را کردم. این هم قبول شد.

عرض کردم: برای زلزله بلوچستان پاکستان کمک شیر و خورشید رفته ولی کمک شاهنشاه باید نقدی هم باشد. ملک فیصل گویا ده ملیون دلار کمک داده است. فرمودند: فوری به دولت بگو یک ملیون دلار بدهد.

قدری راجع به مصر صحبت کردم که در آن جا بلوای بی‌غذایی است و امروز هم قاهره شلوغ بود. فکر نمی‌فرمایید عمل روسها باشد؟ به خصوص که اعلامیه رسمی دولت می‌گفت بلوای با نقشه را سرکوب خواهیم کرد، این معنی را دارد. آن هم حالا که برژنف نمی‌رود، نکند بر علیه تشریف بردن شاهنشاه باشد. فرمودند: قابل تأمّل که هست ولی مگر نشنیدی که برژنف بیمار است؟ عرض کردم: اتّفاقاً دیشب تا دو صبح تمام استاسیونهای دنیا را گوش کردم و تفسیرهای مختلف را شنیدم که شاید مطلب دستم بیاید. به هر حال باید دید بیماری جسمی است و یا سیاسی. فرمودند: به نظر من جسمی است چون در این سفر او را مرد بیماری یافتم، حتّی مطالبی هم که عنوان می‌کرد گاهی پرت و پلا بود و نمی‌توانست مطلب را به آخر برساند.[1]

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. باز هم راجع به امنیّت شاهنشاه جلسه داشتم و مخصوصاً تأکید کردم گارد بیشتری با اسلحه سنگینتری بروند و در عمّان و قاهره در محلّ اقامت شاهنشاه بیتوته نمایند. هلیکوپتر هم دائماً در آن جا آماده حرکت

۱- برژنف در این تاریخ به‌راستی بیمار و با گذشت زمان به تدریج به‌صورت مردهٔ متحرّکی درآمده بود و از چند سال پیش از مرگش (در ۱۹۸۲) به‌دشواری راه می‌رفت. با این همه گویا لغو سفر او جنبهٔ سیاسی داشته است (نگاه کنید به: یادداشت ۵۳/۱۰/۱۴).

Your Majesty:

I am pleased to inform you that, following up on our discussions during my recent visit to Iran, we have now completed arrangements for joint United States-Iranian production of the Tow Missile. Some formalities remain to be concluded within the United States Government, but that should be successfully worked out within the next several weeks, at which time our Department of Defense will be in touch with the appropriate Iranian military authorities to conclude and formalize agreement on Tow Missile co-production. I wanted your Majesty to have this word from me in advance of the official approach by the Department of Defense to your military authorities since I look upon this arrangement as a useful step in developing even further the bilateral cooperation between Iran and the United States that we both consider so important.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

بگو: امتنان و اطمینان [illegible] در آینده
cooperation بین دو کشور دائماً بیشتر خواهد شد

هم سر شب سر زدم.

امشب شب اوّل سال مسیحی، شب اوّل سال ۱۹۷۵ می‌باشد. در منزل یکی از اقوام علیاحضرت شهبانو مجلس مهمانی ترتیب یافته که شاهنشاه هم تشریف می‌برند. ولی من به علّت خستگی زیاد و به علاوه سلام فردا صبح عید غدیر، نرفتم.

چهارشنبه ۱۱ دی ۱۳۵۳

امروز سلام عید غدیر بود. به محض ورود به کاخ گلستان، شاهنشاه با عصبانیّت به من فرمودند: این که گفته‌ای باید به عمّان آشپز مخصوص من برود بسیار کار نامناسبی است. همان غذای ملک حسین چه عیبی دارد؟ اگر این قدر به آنها اعتماد نکنیم پس چرا به آن جا مسافرت می‌کنیم؟ من خونسردی خود را چون جلوی اشخاص دیگر بود حفظ کردم ولی وقتی در اتاق سر در تنها شدیم عرض کردم: شاهنشاه با ملک حسین قابل قیاس نیستند. این چه فرمایشی است که می‌فرمایید؟ شما الآن از ایران گذشته، یک وزنه دنیایی هستید. مگر برای رئیس جمهور آمریکا در منزل ما تمام این احتیاط‌ها را نمی‌کردند؟ مدّتی بحث کردیم، قدری شاهنشاه نرم شدند. بعد فکر کردم علّت این امر یه امروز چه بود. به این نتیجه رسیدم که دیشب که مهمانی خصوصی در منزل یکی از دیباها بود، آشپز خارجی آورده بودند و به او گفته بودند که برای شاهنشاه غذا می‌پزد. من قدغن کردم که آن غذا را به شاه ندهند، فوری آشپز دربار را فرستادم. معلوم می‌شود این عمل من برخورنده بود و آن جا بحث شده که علم در احتیاط زیاده‌روی و کارهای بی‌مزه می‌کند. بعد دیگر شاهنشاه خوشحال شدند، سلام خیلی مرتّب و خوب برگزار شد.

... سر شام رفتم. مخصوصاً در حضور علیاحضرت شهبانو [امنیّت] security شاهنشاه را پیش کشیدم و خیلی سخت و بی‌پروا صحبت کردم که شاه که بازیچه نیست که آن نکاتی که نزاکت بین عوام گفته می‌شود مثلاً درباره او باید رعایت کرد یا او رعایت کند. هر عملی خارج از نزاکت هم که شده برای حفظ جان شاه، آن هم این شاه، لازم است. شاهنشاه نفهمیدم از این بحث خوشحال یا ناراحت شدند. ولی من وظیفه داشتم و کارم را کردم، چون جز وظیفه وجدانی خودم کاری نکردم. من که جان خودم را برای شاه

جمله است کسالت برژنف. و دیگر این که شاید می‌خواسته قدری دست آمریکاییها را باز بگذارد و به آنها فرصت بدهد که در برقراری صلح به نفع اعراب به اسرائیل فشار بیاورند. این بیشتر به منطق نزدیک است. دیگر هم این که شاید روابط مصر و شوروی بحرانی شده باشد، چون قبل از این سفر وزیر جنگ جدید مصر که از پس از مردن احمد اسمعیل بر سر کار آمده با وزیر خارجه به مسکو رفتند و هنوز آن جا بودند که این نظر اعلام شد. تا بعد ببینیم حقیقت چیست.

قیمت طلا هم روز به روز بالا می‌رود چون فروش طلا در بازار آمریکا آزاد شد و حالا آمریکاییها مجاز به خرید طلا هستند و به علاوه ژیسکار و فورد رؤسای جمهوری فرانسه و آمریکا در مارتینیک گفتند قیمت طلا را باید عرضه و تقاضای بازار تعیین کند که شاید به این صورت [کسری] defecit پرداختها را تا حدّی پر کنند.

سه‌شنبه ۱۰ دی ۱۳۵۳

آخر سال ۱۹۷۴ مسیحی. صبح شرفیاب شدم. [به] کارهای جاری و امضاء تلگرافات و جواب تبریک‌ها گذشت. مطلب مهمّی مذاکره نشد، حتّی فرصت نشد موضوع نرفتن برژنف به مصر را مطرح کنم که ببینم نظر مبارک شاهنشاه چیست. چون عرض کردم نطقهای شاهنشاه برای روز شنبه ۱۴[۱]، روز حقوق زن، و هم چنین نطق شاهنشاه در مصر حاضر است و دیر می‌شود باید از نظر مبارک بگذرد. [شجاع‌الدّین] شفا معاون فرهنگی دربار هم پشت در است، اجازه فرمایید بیاید کارش را به عرض برساند. فرمودند: بسیار خوب. فقط قدری درمورد امنیّت شاهنشاه در مسافرت آینده عرایض کردم. نمی‌دانم چرا من این قدر نگرانم و نمی‌خواهم که شاه را نگران کنم ولی ناچارم نکاتی را به عرض برسانم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله پیش از ظهر و بعد از ظهر در دو جلسه هیئت امناء دانشگاهها شرکت کردم و چون مصادف با عید غدیر بود به چند خانقاه

۱- ۱۴ دی ماه، چهار روز بعد از این تاریخ.

Tehran, Iran

December 29, 1974

S E C R E T

Dear Mr. Minister:

Enclosed is a letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr concerning agreement for the joint United States/Iranian production of the Tow Missile. I would be most grateful if you would convey it to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires ad interim

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

S E C R E T

باشد، به جای کاج درخت قشنگتری مثل چنار یا چیز دیگر بکارند، امّا نفرمودید که درختهای موجود را بکنند. اگر در خواف درختهای کاج را بکنند، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. خیلی اوقات تلخ شدند. فرمودند: به وزیر کشاورزی بنویس مگر دیوانه شده‌اید؟

عرض کردم: والاحضرت اشرف استدعای شرفیابی دارند. عرایض زیادی دارند منجمله این که ایران این همه در دنیا به رژیم میلیتر و اتوریتر معروف شده، شاهنشاه برای بعضی امور منجمله کنترل [جمعیّت] population توسّط ایشان چهل ملیون دلاری در اختیار سازمان ملل قرار دهند که این طور جنبه [انسانی] humanistic هم رعایت شده باشد. شاهنشاه خندیدند، فرمودند: خوب دیگر چه می‌خواهند؟ ما که دو ماه قبل گفتیم دو ملیون دلار برای سال زن به ایشان بدهند. عرض کردم: والاحضرت می‌خواهند کم‌کم انشاءالله دبیر کلّ سازمان ملل بشوند و دارند زمینه فراهم می‌کنند. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. ماشاءالله به این روشن‌بینی! باز عرض کردم: در کنفرانس حقوق زن که شاهنشاه روز ۱۴ دی ماه افتتاح می‌فرمایید، گویا می‌خواهند بگویند حق زن و مرد در ارث مساوی است. این دیگر برخلاف نصّ صریح قرآن است، گو این که ممکن است از لحاظ جنبه انسانی در این زمان درست باشد، ولی در ایران عمل ضدّ نصّ صریح قرآن نمی‌شود کرد. در اصلاحات ارضی هم که با قدرت شاهنشاه پیش رفت، عمل ما برخلاف قرآن نبود، برخلاف میل آخوندها بود. حتّی وقتی آخوندها می‌گفتند النّاس مسلّطون علی اموالهم و انفسهم[1]، ما می‌گفتیم الزّرع للزّارع ولو کان غاصباً[2]. باری شاهنشاه خیلی تأمّل فرمودند. بعد به من فرمودند: ابلاغ کن هر کس چنین عنوانی بکند ولو خواهرم باشد، او را حبس و تنبیه خواهم کرد. من نفس راحتی کشیدم.

بعد مدّت زیادی راجع به [امنیّت] شاهنشاه در عمّان و قاهره و وین و زوریخ و سنت

۱- [«اَلنّاسُ مُسَلَّطونَ عَلی اَموالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِم»، مردم مالک جان‌ها و مال‌های خود هستند. این عبارت، قاعده‌ای فقهی است مستخرج از مبانی آیین شیعه که به‌گفته عامیانه تبدیل شده است. احتمال هم داده شده که از احادیث منسوب به امام ششم شیعیان باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- [«اَلزَّرعُ لِلزّارِعِ وَلَوْ کانَ غاصِباً»، کِشت از آنِ کشاورز است، اگرچه غاصب ملک باشد. حدیث منسوب به پیامبر اسلام. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

موریتز صحبت کردم که بلکه از این همه بی‌احتیاطی‌های شاه جلوگیری کنم. ماشاءالله آن قدر تقدیری و متّکی به خدا هستند که این حرفها را نمی‌شنوند و ما از نگرانی تا دم مرگ می‌رویم.

...

دوشنبه ۹ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، مصاحبه شاهنشاه را با جارالله مدیر روزنامه السّیاسه کویت به نظر مبارک رساندم که خیلی خوب و عالی بود. ماشاءالله شاهنشاه از عهده همه اینها برمی‌آیند. مجلّه [لوپوان] Le Point که شاهنشاه را مرد سال کرده به منظر مبارک رساندم. مجلّه National Geographic Magazine را به نظر مبارک رساندم که خوب نوشته، همه خوب بود و شاهنشاه راضی. فرمودند: در [لو پوان] Le Point نکته‌ای هست که می‌گوید ما دویست نفر را اعدام کرده‌ایم، هم در انعکاس جرائد ما و هم به خود مجلّه باید روشن شود که این دویست نفر ۱۸۳ نفر آنها قاچاقچی موادّ مخدّر بوده‌اند و بقیه هم خرابکار و برحسب قوانین مربوط اعدام شده‌اند. عرض کردم: الحمدللّه که کار اعدام قاچاقچی‌ها موقوف شد.

بعد مرخّص شدم. نامه‌ای از وزیر مختار آمریکا رسیده بود تقدیم کردم. جواب فرمودند.[1]

...

بعد جلسه جشنهای برگزاری پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی را داشتم که نخست‌وزیر هم حضور داشت. بعد در منزل کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان موقوف شدن سفر برژنف به مصر است (قرار بود در ماه ژانویه به مصر و بغداد و سوریه برود)، معلوم نیست چرا. تعبیر و تفسیر زیاد می‌شود که از آن

۱- متن نامهٔ کیسینجر دربارهٔ تولید مشترک موشک تاو Tow به‌وسیلهٔ ایران و آمریکا به دنبال این یادداشت آمده است. متن فارسی زیر نامه، به خطّ شاه است.

بالاخره خواستم به اطلاع آن جناب برسانم که مصلحت در چنین [illegible] نیست

در مجلس [illegible] نیست [illegible] و [illegible] اگر چنین خیال را دارند

دانشجویان باید [illegible] را [illegible] وزیر امور خارجه [illegible] به [illegible]

برسانند تا با [illegible] حقوقی و [illegible] از [illegible]

بتوانند اقدام نمایند و اگر هم [illegible] که چنین [illegible] از طرف ما [illegible]

[illegible] روز افزون [illegible]

ارادتمند [illegible]



طرف شرکتهای نفتی و فلسطینیها و حسودان و دشمنان شخصی و هزار خطر دیگر است.

سر شام رفتم. صحبتهای مختلف شد، ولی دو قسمت بسیار مهمّ پیش آمد. یکی صحبت ۱۷ دی و آزادی بانوان که علیاحضرت ملکه پهلوی تعریف کردند روزی که رضاشاه مرا از اندرون برداشتند و بدون حجاب با خود به دانشسرای عالی بردند در بین راه در اتومبیل به من گفتند من امروز مرگ را بر این زندگی ترجیح می‌دادم که زنم را سربرهنه پیش اغیار ببرم، ولی چه کنم کاری است که برای کشور لازم است وگرنه ما را وحشی و عقب‌افتاده می‌دانند.[1] البتّه این مطلب باورکردنی و قابل قبول است، زیرا اوّلاً دلیلی ندارد این تعریف را این پیرزن محترمه دروغ بگوید. ثانیاً رضاشاه که کاپیتولاسیون و هزار امتیاز دیگر خارجی را لگدمال کرده بود نمی‌توانست تحمّل خواری و عقب‌افتادگی ایران را بکند. خداوند روحش را شاد گرداند که مردی سترگ بود و ایرانی سترگ ساخت.

دیگر این که صحبت پلیتیسین‌های حرف[2] منجمله امینی نخست‌وزیر اسبق شد که من عرض کردم الحق حالا هر وقت او را می‌بینم به شاهنشاه دعا می‌کند. شاهنشاه فکری فرمودند، بعد فرمودند: تا باد واشینگتن چه جور بوزد. نه تنها امینی بلکه خیلی‌ها باز اگر بادگرمی وزید، مثل کرم‌های ته خلا به حرکت می‌افتند. این فرمایش شاه خیلی معنی‌ها دارد.

یکشنبه ۸ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که درختهای کاج را در خراسان دارند می‌کنند. یک وقتی شاهنشاه امر فرموده‌اید در جایی که آب و هوا مناسب

۱- در مراسمی که برای رفع حجاب و اعطای آزادی به زنان در ۱۷ دی ۱۳۱۴ (۸ ژانویه ۱۹۳۶) در دانشسرای عالی برگزار شد رضاشاه به همراه همسر و دو دخترش، شمس و اشرف پهلوی، شرکت کردند. از آن پس رفع حجاب در سراسر کشور عمومیت یافت.

۲- [پیداست که اشتباهی در حروفچینی پیش آمده و چون دست نوشته علم در دسترس نیست، تطبیق و اصلاح این جمله و این کلمهٔ خاص مقدور نمی‌باشد. برای اجتناب از القای نظر به خواننده، عین متن اصلی که زیر نظر دکتر عالیخانی چاپ شده آورده شد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۵۳ - ۱۰ - ۴

[illegible]

جناب آقای رشید ... [illegible]

مرقومه ... ارسالی مورخ ۱۲ ... صادره این مجمع را ... [illegible]

به جنبه‌ها نیز سلام که ... [illegible]

و بیتر آنان به ... آ ... [illegible]

بس لذت اجزا از ... [illegible]

در ... مختلف شد

که چون جنبه عمومی دیگر را داشت لزوم ... [illegible]

دهم سلم و ... [illegible]

از آن جمله ... گفته که ... [illegible]

... [illegible]

و در آنجا نسبت به ذات ... [illegible]

... در حد ... [illegible]

که عروق سیاه میرزا احمد را در سرداب در بخط نستعلیق [illegible] متعفن

[illegible] دل عتیقه [illegible] این شد [illegible] این [illegible]

با عروق باقی خواهد ماند : بعد از آن [illegible] کرد [illegible]

وحشت زده با عروق بیرون [illegible] سؤال کرد و گفتم البته

[illegible] عروق [illegible] کرده ها اکنون را [illegible]

[illegible] اصولاً از ما جدا [illegible]

اکنون [illegible] عروق [illegible]

[illegible] برادران [illegible]

بعد از آن [illegible] اکنون [illegible] عروق سؤال کرد

و گفتم [illegible] عروق [illegible] است [illegible]

[illegible] را [illegible]

بهشت [illegible] که با خستگی [illegible]

[illegible] درشت [illegible]

... بعد از ظهر کمی سرماخوردگی احساس کردم تمام در منزل ماندم کار کردم، سر شام هم نرفتم.

پنجشنبه ۵ دی ۱۳۵۳

باز هوا ابری و برفی بود و شاهنشاه بسیار خوشحال، به خصوص که در تمام سطح کشور بارندگی است. فرمودند: چیز عجیبی است، پنجشنبه به پنجشنبه باران می‌بارد. من عرض کردم: همان طور که مکرّر به عرض رسانده‌ام، سی سال آبسالی فرا رسیده است. فرمودند: با وصف این مثل سابق‌ها نیست. عرض کردم: همیشه انسان خیال می‌کند سابق‌ها برف و بارندگی بیشتری بود، حال آن که حالا وسائل پاک کردن خیابانها و منازل بیشتر است.

تلگرافی از بغداد رسیده بود که سفیر شاهنشاه مخابره کرده بود و گفته بود روزنامه‌های این جا نقل قول می‌کنند که نمایندگان مجلس ترکیه گفته‌اند ایران برخلاف موازین بین‌المللی با کمک به کردها در امور داخلی عراق مداخله می‌کند. فرمودند: گرچه وکیل هر مجلس هر چه دلش می‌خواست می‌تواند بگوید ولی با وصف این نشان داده می‌شود که ترکها نسبت به ما چه نظراتی دارند.

نامه‌ای که به سفیر شاهنشاه در پاریس درمورد مذاکرات خودم با شیراک نوشته بودم برای شاهنشاه خواندم، آخر آن را تصحیح فرمودند و به صورتی درآمد که اگر فرانسه می‌خواهد اقدامی به عمل بیاورد مانع ندارد، باید بیشتر و عمیق‌تر وارد قضیّه بشود.

جمعه ۶ دی ۱۳۵۳

سواری رفتم. هوا از هر حیث عالی بود. با برف دیشب بسیار سرد بود ولی آفتابی بود و باد نداشت. مضافاً اسب قشنگ من از پاریس برگشته، مدّتی با هم معاشقه کردیم. با آن که خیلی به علّت سرمای زیاد شیطنت کرد، ولی دو ساعتی که سواری کردم واقعاً جان تازه‌ای به من داد.

در بازگشت بر سر یک موضوع بی‌ربط که در سالگرد درگذشت مادرم، خانم علم اصرار

می‌کرد دوستان من به مشهد و همراه نیایند، بی‌جهت اوقات مرا به شدّت تلخ کرد و تمام روز را دیگر اوقات تلخ بودم. الآن هم که این یادداشتها را می‌نویسم آن قدر عصبانی هستم که ناچارم برخلاف معمول، امشب دوای خواب بخورم.

شنبه ۷ دی ۱۳۵۳

دیشب با آن که [والیوم ۲] valium 2 بسیار ملایمی خوردم، چون عادت ندارم، صبح مثل تریاکیها و گیج بودم، با وصف این شرفیاب شدم. سه سفیر نیجریه و مراکش و چین استوارنامه تقدیم کردند. سفیر چین خیلی پیرمرد بود و آب از دماغ و دهنش جاری و با انگلیسی خیلی مضحکی (لهجه بد) نطق کرد که خیلی سعی کردم خنده نکنم. بعد از رفتن آنها شرفیاب شدم، کارتها و تلگرافات تبریک را توشیح فرمودند.

نامه‌ای که به سفیر ایران در پاریس نوشتم ملاحظه کردند و تصویب فرمودند. عرض کردم: سپهبد نصیری، رئیس ساواک، عرض می‌کند که «خیلی شایعه انداخته‌اند که من همین روزها عوض می‌شوم. اگر چنین است، چون دستگاه به این صورت تقّ و لق می‌شود، خودم زودتر کنار بروم». خندیدند و فرمودند: من هم شنیده‌ام! عرض کردم: پس به این صورت رفتنی است! فرمودند: خیر! بماند کارش را بکند، با قدرت هم بکند. عرض کردم: گویا بیشتر شایعات از دستگاه نخست‌وزیری است. فرمودند: نباید چنین چیزی باشد (یا لااقلّ تو نباید بگویی).

بعد مرخّص شدم به کارها و ملاقاتهای جاری رسیدم. بعد از ظهر هم تمام کار کردم منجمله دو ساعت تمام با رؤسای انتظامی و فرمانده گارد و ساواک و وزیر خارجه در کمیسیون امنیّتی (برای مسافرت شاهنشاه به اردن و مصر و اتریش و سنت موریتز) موضوع حفظ جان شاهنشاه را بررسی کردم. واقعاً جای نگرانی است، خداوند حفظ کند. ولی با وسائل تخریبی امروز و به خصوص با بی‌احتیاطیهای شاهنشاه خطر از بیخ گوش ما هم به ما نزدیکتر است و من بی‌نهایت نگران و مضطرب هستم. چون شاه حالا یک مرد بین‌المللی و [دیگر تنها] طرف یک فرانت که همان کمونیسم بین‌الملل باشد نیست بلکه

between producers and consumers would serve the interest of no one except the Soviets and there is clearly no way in which the energy crisis can be solved without the full and open cooperation of all major producers and consumers. In this regard, I think it important that our own bilateral dialogue be deepened and enriched in every possible way. As one step in that direction, I have asked former Secretary of the Treasury George Schultz, who has the complete confidence of the President and myself, to conduct the conversation on various aspects of the energy problem which we talked about in Tehran. He is prepared to visit Tehran, or elsewhere if that were more convenient, at a time acceptable to you.

Within our own Government, President Ford is now completing a series of major decisions on domestic energy policy. We expect these decisions to be announced towards the end of January, probably in a speech immediately after the State of the Union message. I believe they will make a significant contribution to the solution of the world energy problem.

Your Majesty, in conclusion let me say how pleased we are to learn of the important new measures you plan to help meet the world food crisis. Ambassador Helms informs me of your decision to pursue vigorous measures, notably in the field of fertilizer production in the region, to help alleviate the threat of famine in neighboring countries. This cooperative effort can become a major feature of the work of the Joint Commission in forthcoming months.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

چهارشنبه ۴ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. نامه‌ای از سفیر آمریکا مبنی بر پیام کیسینجر واصل شده بود که ما در مارتینیک قرار گذاشتیم مذاکرات دوطرفه بین مصرف‌کننده و تولیدکننده نفت قبل از مذاکرات عمومی صورت پذیرد. عرض کردم: جای تعجّب من شد غیر از حرفهایی است که فرانسوی‌ها به ما می‌زنند. فرمودند: نه! این نه شاهنشاه هم موجب تعجّب من است، ولی چون شاهنشاه واقعاً اطّلاعات وسیع دارند به خودم اجازه ندادم بحث بکنم ولی در حال تعجّب هستم.[۱]

عرض کردم: هویدا نخست‌وزیر به غلام می‌گفت: نخست‌وزیر فرانسه از صحبتهای من این طور استنباط کرده که باید در کارهای عراق و ما وساطت کند. اجازه فرمایید موضوع را تصحیح کنم. فرمودند: به سفیر ما بنویس این کار را بکند (ولی من شخصاً می‌دانم که نظر نخست‌وزیر ما از طرح این مسئله چیز دیگر است یعنی یک موضوع شخصی با من که آن قدرها اهمّیّت ندارد که حتّی بنویسم. اینها به حدّی کوچک و بدبخت هستند که مثل کرم در کثافت می‌لولند و ارزش ندارد انسان درباره‌اش حتّی حرف بزند).[۲]

راجع به سلامتی شاهنشاه عرض کردم: همین قدر خیالتان راحت شد دیگر دوا خوردن را ول کردید؟ فرمودند: آخر لازم نیست. عرض کردم: اگر لازم نبود دو نفر [پزشک عالیقدر] authority جهانی بی‌جهت تجویز دوا نمی‌کردند. باری در این زمینه خیلی بحث شد و شاهنشاه متقاعد شدند.

گزارشی از فلّاح رسیده بود تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. کمپانی ایران ناسیونال که اتوبوس به مصر فروخته خواسته بود که هنگام ورود موکب مبارک، تمثال شاهنشاه را روی اتوبوسهای ایرانی بگذارند. فرمودند: ابداً! من بسیار خوشحال شدم.

۱- حق با شاه بود و تعجّب علم موردی ندارد. در پاراگراف نخستین نامهٔ کیسینجر آمده است که «از همان آغاز بحران انرژی، هم تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان، از جمله کشور خود من، بر این باور بوده‌اند که مناسب و مفید است که تماسهای گستردهٔ دوجانبهٔ تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را گونه‌ای تماس چندجانبه تکمیل کند». نامهٔ کیسینجر تماسهای دوجانبه‌ای را که تا آن هنگام گرفته شده، تأیید کرده ولی کافی نمی‌داند و می‌افزاید که اکنون باید راه تازه‌ای به منظور تماس چندجانبه برگزید. این گفت و گوها به تشکیل کنفرانس شمال - جنوب پاریس انجامید.

۲- متن نامهٔ علم به امیر شیلاتی، سفیر کبیر ایران در فرانسه، به دنبال این یادداشت آمده است.

Tehran, Iran

December 24, 1974

<u>S E C R E T</u>

Dear Mr. Minister:

I have been requested by Secretary of State Kissinger to forward to His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr the enclosed letter with respect to future developments between oil producers and consumers.

I would be grateful if you would convey Dr. Kissinger's letter to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires ad interim

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

<u>S E C R E T</u>

Your Majesty:

I wish to share with you a few reflections on developments in energy which have occurred since our conversation in Tehran. Since the start of the energy crisis both producers and consumers, including my own country, have believed that at some point it would be helpful and desirable to supplement intensive bilateral contacts between producers and consumers with some form of multilateral contact. All of us sense that the time for such multilateral contact is drawing nearer.

During recent discussions at Martinique, we and the French reached agreement on a proposed approach to such multilateral contacts, an approach which has subsequently been endorsed by members of the International Energy Agency. This approach stipulates that consumer decisions on conservation, the development of alternative supplies of energy, and financial solidarity will be taken in a first phase. Thereafter will follow a preliminary meeting of representatives of producers and consumers to discuss agenda and procedure, intensive preparation of common positions, and the holding of a producer/consumer conference.

We have stressed the necessity of strong consumer decisions as the indispensable first step in this process because we believe that without them the objective conditions for success of a multilateral dialogue between producers and consumers do not exist. A failed conference would be seriously detrimental to all of us. Both these points, I believe, correspond to views which you have so eloquently and forcefully expressed in public and in private during the past year.

That is not to say that we believe that the consumers alone can solve the energy crisis, or that we think that it can be approached most effectively on a bloc to bloc basis, or above all, that we seek a confrontation with the producing countries. Confrontation

SECRET

Tehran, December 22, 1974

Dear Mr. Minister:

I received the following from Secretary Kissinger after I had the privilege of an audience with His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr yesterday afternoon. Accordingly, I was unable to convey it to His Imperial Majesty personally. I would be most grateful if you would do so.

Secretary Kissinger asked that I inform His Majesty categorically and for the record that the United States has neither "abandoned" Jordan nor diminished its support for King Hussein in any way. Support for Jordan has been a cardinal point in our Middle East policy for over a decade and this support has not been eroded by the results of the Rabat Conference.

If anything, Rabat has reinforced our awareness of the requirement for a strong, stable, developing Jordan with freedom of action to continue to act as a factor for moderation and responsibility in the Middle East. Our request to Congress for over $200 million in military and supporting assistance for Jordan this year is palpable demonstration that we stand ready to make a substantial contribution to this objective. Our post-Rabat attitude toward Jordan, as stated by Secretary Kissinger to King Hussein during his most recent visit to Amman in November, is to search for ways to highlight and emphasize our continuing support for King Hussein. We do not accept the thesis that Jordan no longer has a role to play in the peace-making process, and we shall do everything possible to support Jordan diplomatically and materially.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

SECRET

SECRET

His Imperial Majesty may of course tell King Hussein of our views and attitude if he so desires. We will reiterate them to King Hussein directly as the occasion arises.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

منزل آمدم شنا کردم و تا حالا که نصف شب است مشغول کار هستم.

سه‌شنبه ۳ دی ۱۳۵۳

امروز مصادف با عید اضحی بود و کریسمس هم هست (هر سی سال یک دفعه چنین پیش می‌آید). صبح سلام خاصّ دولت و هیئت رئیسه مجلس و رؤسای نیروهای انتظامی و سفرای اسلامی بود. من در ضمن شرفیابیها چند تا ۵-۴ دقیقه شرفیاب شدم که شاهنشاه تلگرافات خارجی را توشیح فرمودند. هم‌چنین شاهنشاه مصاحبه خود را با مخبر نیویورک تایمز ملاحظه فرمودند. هنگام شرفیابی دولت، شاهنشاه به نخست‌وزیر درمورد انتشار بعضی اخبار و منتشر نشدن بعضی فرمایشات شاهنشاه منجمله [با] مخبر یا نماینده [اسوشیتدپرس] A.P. درمورد قیمت طلا و ارتباط آن با قیمت نفت ایراد فرمودند. با نهایت زرنگی مسؤولیّت را به‌گردن وزیر اطّلاعات بدبخت که هیچ اختیاری و هیچ راهنمایی ندارد انداخت که باعث تعجّب من شد و دلم برای بیچاره وزیر اطّلاعات سوخت.

هنگام شرفیابی سفرا، شاهنشاه در جواب سفیر کویت فرمایشات بسیار متین و محکم و معتدل فرمودند. پس از رفتن سفرا عرض کردم: اجازه فرمایید این فرمایشات کلمه به‌کلمه منتشر شود خیلی عالی و مهمّ بود. فرمودند: بشود.

بعد من مرخّص شدم منزل آمدم. بعد از ظهر در منزل قدری به استراحت و راه رفتن گذراندم. هوا در شمیران خیلی سرد و حتّی در روز ۸ درجه زیر صفر بود. سر شب شنا کردم و مشغول کار شدم. نامه‌ای از سفارت آمریکا حاوی پیام کیسینجر رسید. برخلاف مسائلی است که ژیسکار به ما پیغام داده است (مذاکرات مارتینیک فورد و ژیسکار).[1]

دکتر اقبال رئیس شرکت ملّی نفت، یک هلیکوپتر خواسته بود به مناسبت تولّد

۱- کیسینجر در نامهٔ خود چکیدهٔ مذاکرات آمریکا و فرانسه را در مارتینیک دربارهٔ لزوم گردهمایی کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کنندهٔ نفت به آگاهی شاه می‌رساند. به دنبال فرستادن این نامه، سفیر آمریکا به‌وسیله علم پیامی از کیسینجر حاکی بر پشتیبانی آمریکا از اردن برای شاه می‌فرستد. متن نامه و هم چنین پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

شاهنشاه تقدیم کند و شاهنشاه رد کرده بودند و فرموده بودند نگاهداری آن مشکل است. باز هم دکتر اقبال اصرار کرد، به این جهت من هم اصرار کردم که موضوع [نگهداری] maintenance را کمپانی سازنده تعهّد می‌کند و مسئله نیست که به این جهت آن را رد بفرمایید (چون یک هلیکوپتر انگلیسی است، در صورتی که هلیکوپترهای ما آمریکایی هستند). خندیدند، فرمودند: من می‌دانم که انگلیسها یا حتّی عوامل انگلیسها به او فشار می‌آورند که این کار را بکند، منتها خودش نمی‌فهمد! می‌خواهند که اوّل من این هلیکوپتر را داشته باشم و کم‌کم آن را به ارتش بقبولانند. ماشاءالله از وسعت اطّلاعات و ماشاءالله از تحمّل!

فلّاح گزارشی عرض کرده بود که ارزش دلار نسبت به ریال تنزّل کرده، بنابراین باید تجدید نظری در این برابری بشود. خیلی خیلی تأمّل کرده و فرمودند: باید بانک مرکزی در این زمینه گزارش بدهد، بر فرض این کار برای واردات ما و بالنّتیجه مصرف‌کننده صرف داشته باشد ولی در نفت خیلی ضرر می‌کنیم.

...

سر ناهار رفتم که نخست‌وزیر یوگسلاوی آمده بود. صحبت مهمّی نشد. جز این که وقتی شاهنشاه فرمودند: ما در سال دو هزار ملیون دلار خرج غذا و ترانسپورت و انرژی به مردم می‌دهیم، این مرد می‌خواست از تعجّب فجأه کند.

سر شام رفتم. خبر مهمّی نبود. یک حکایت خوشمزه از یک کاریکاتور مجلّه فرانسوی علیاحضرت شهبانو تعریف کردند که یک کسی از ژیسکاردستن می‌پرسد شما به بابانوئل اعتقاد دارید؟ فکری می‌کند، می‌گوید نه! از شیراک که در راه مراجعت از ایران است، می‌پرسد که شما به بابانوئل اعتقاد دارید؟ البتّه فکری می‌کند که بگوید بلی یا نه، ولی در این جا کاریکاتور، مغز شیراک را نشان می‌دهد که قیافه شاهنشاه در لباس بابانوئل در مغز او نقش بسته و جرئت نمی‌کند بگوید نه! اشاره به قراردادهای تجارتی شش ملیارد دلاری است که وقتی شیراک آمد منعقد ساخت و رفت و به محض مراجعت هم رئیس جمهور [نشان درجه یک] Ordre National du Merite به او داد.

با سرعت عجیبی رو به تصاعد می‌رود. البتّه می‌خواهند به این صورت تا حدّی کسری موازنه پرداخت‌های خود را جبران نمایند و این امر باعث ناراحتی و گله ماست. با آن که گفته‌ایم قیمت نفت تا ۹ ماه تثبیت است، ممکن است دبّه دربیاوریم.

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

چه باید کرد؟ تا دنیا بوده، همین بوده و همین خواهد بود و به هر حال حرف حساب از زبان قدرت درمی‌آید و بس.

پنجشنبه ۲ دی ۱۳۵۳

جواب نامه رئیس جمهور فرانسه را امر فرمودند بنویسم. فرمودند: بگو یا ۱۹-۱۸ ژانویه بیاید زوریخ و یا بعد از فوریه بیاید سنت موریتز و یا در ماه مه، من که به آمریکا می‌روم سر راه او را خواهم دید (این نامه را نخست‌وزیر فرانسه آورده بود که در آن علاقه زیاد به زیارت شاهنشاه کرده است). من عرض کردم: اجازه فرمایید موضوع پاریس را ننویسم که به هر صورت او به پابوسی بیاید، فرمودند: نه، ماکه از این [عقده] complex ها نداریم.

کارهای آستان قدس رضوی را عرض کردم، قدری مفصّل شد و وقت گرفت. موضوع معاینات طبّی را عرض کردم که شاهنشاه خوب رعایت نمی‌فرمایند. قدری خندیدند و چیزی نفرمودند.

ساعت ۳ و سه چهارم بعد از ظهر نخست‌وزیر فرانسه در دفتر به دیدنم آمد. قرار بود ملاقات تشریفاتی برای یک چهارم [ساعت] باشد چون ساعت ۴ و نیم در شهر مصاحبه مطبوعاتی داشت ولی تا ۴ و سه چهارم درست یکساعت نشست. هر قدر هم سفیر فرانسه و همراهان اشاره کردند گفت: عیبی ندارد. درمورد مناسبات ایران با همسایگان صحبت می‌کردیم. تقریباً هیچ اطّلاعی نداشت، خیلی جای تعجّب شد. مخصوصاً راجع به اختلاف ما و عراق هیچ نمی‌دانست که بر سر خطّ تالوگ اروندرود است. بی‌نهایت تعجّب کردم و برای او شرح دادم که این میراث امپراتوری انگلیس است که به ما به نفع

عراق تحمیل شده. بعد اوضاع خاورمیانه را در قبل از جنگ بین‌الملل اوّل و حتّی بعد از جنگ کریمه برای او به اختصار گفتم و به او گفتم که فرانسه همیشه مایه امید ما بود که بَلکه بتوانیم از شرّ نفوذ روس و انگلیس رهایی یابیم ولی شما چند دفعه به ما نارو زدید، مخصوصاً در زمان ناپلئون.[1] هیچ از این مسائل خبر نداشت و من تعجّب کردم که نخست‌وزیری که به یک کشور می‌رود حدّاقلّ باید روابط و سوابق دو کشور همسایه را ورق زده باشد، به خصوص که قبلاً به عراق هم رفته است. روی هم رفته او را برای احراز مقام نخست‌وزیری جوان و کم‌تجربه و کم‌اطّلاع یافتم و تعجّب می‌کنم چه طور اخیراً به ریاست حزب دوگلیستها رسیده است. تمام فکر و ذکرش روی مسائل اقتصادی بود. مجموعاً این طور به نظرم رسید که برای ریاست دفتر ممکن است خوب باشد، امّا نه برای نخست‌وزیری! چون قبلاً در عراق بود، وضع آن جا را از او پرسیدم و پرسیدم که آیا حسن البکر همان طور که ما شنیده‌ایم سخت مریض است؟ گفت: همین طور است و مرا نتوانست بپذیرد. گفتم: شما احساس کردید که صدّام حسین می‌خواهد خود را از یوغ روسها آزاد کند؟ گفت: احساس کردم، ولی برای او کار بسیار مشکل است. دیگر صحبت مهمّی نشد ولی به جای یک ربع ملاقات روی هم رفته یک ساعت صحبت کردیم.

...

به شاهنشاه تلفن عرض کردم که من معمولاً برای کوکتل هیچ کس نمی‌روم. اگر نظر مرحمت به نخست‌وزیر فرانسه دارید، به کوکتل او که دو ساعت قبل هم به دیدنم آمده بروم. فرمودند: قطعاً برو، بنابراین... رفتم. چهار پنج دقیقه ماندم، چون خیلی شلوغ بود برگشتم. امّا او بی‌نهایت ممنون شد به طوری که در این سرمای پنج درجه زیر صفر تهران از اتاق گرم، بدون پالتو تا جلوی اتومبیل مرا مشایعت کرد. بنازم قدرت شاهنشاه را.

۱- در بحبوحهٔ جنگهای اوّل ایران و روس، در آغاز سال ۱۸۰۵، انگلستان و روسیه علیه ناپلئون متّحد شدند. ناپلئون که همچنان در اندیشهٔ دسترسی به هندوستان از راه زمین بود، در ماه مه همان سال در فین‌کنشتاین Finkenstein (لهستان) با ایران پیمان همکاری نظامی بست و یک هیئت نظامی روانهٔ ایران کرد. دو ماه بعد، ورق برگشت و به دنبال شکست روسیه در نبرد فریدلاند Friedland، امپراتوران فرانسه و روسیه در تیلسیت پیمان دوستی بستند و ناپلئون قرارداد با ایران را به بوتهٔ فراموشی سپرد.

۲۸ آذر ۱۳۵۴

جناب آقای [illegible] سفیر کبیر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر [illegible]

این [illegible] را [illegible] می‌نویسم [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] Hamilton [illegible]

[illegible] PLO [illegible]

[illegible]

قیمت طلا قیمت نفت هم بالا خواهد رفت، در صورتی چنین خواهد شد که اضافه شدن قیمت طلا باعث گرانی سایر [موادّ اوّلیّه] commodities در دنیا گردد. در غیر این صورت ارتباطی بین قیمت طلا و نفت نخواهد بود. (باید در نظر داشت که اوپک قیمت نفت را در وین برای ۹ ماه، هفته پیش تثبیت کرد و این فرمایش شاهنشاه مغایر آن می‌شد).

الان ساعت ۱۰ صبح بین راه کیش و تهران در هواپیمای بسیار زیبای شهباز شاهنشاه هستیم. هوا امروز آفتابی و عالی است و کوههای شمال شیراز و یاسوج به کلّی پوشیده از برف است که کمتر دیده بودم. شاهنشاه هواپیما را هدایت می‌کنند. حضورشان رفتم و تبریک عرض کردم. فوق‌العادّه خوشحال بودند.

یکشنبه ۱ دی ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، خیلی به اختصار. فقط جوابهای تبریک رؤسای کشورها را توشیح فرمودند. بعد از من نخست‌وزیر فرانسه [ژاک] شیراک شرفیاب می‌شد، باید قبل از آن چند نفر از وزرا را ملاقات فرمایند که بعضی توضیحات به عرض برسانند. شیراک استدعا کرده بود تنها بدون حضور نخست‌وزیر ما شرفیاب شود، زهی اعتماد! البتّه شاهنشاه هم موافقت فرموده بودند! دو ساعت و نیم شرفیاب بود. بعد ناهار در پیشگاه شاهنشاه و شهبانو با خانمش بود که من هم بودم، نخست‌وزیر ما هم بود. صحبتهای سر ناهار اتّفاقاً تمام عادی و شوخی بود.

...

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه فرمودند: در خوزستان هم از همان بارانهای سیل‌آسا مثل کیش آمده که با آن که در کوهستان بختیاری برف می‌بارد، کارون طغیان کرده و اهواز در خطر است. راهها و خطّ آهن دو سه جا قطع شده‌اند و شهر مقطوع‌الرّابطه است. از بعد از ظهر در تهران برف و باران مخلوط ولی با شدّت می‌بارد. به هر صورت شاهنشاه خیلی خوشحال بودند که بارانهای خوب است.

یکی از موارد اختلاف نظر بین فرانسه و ما فکر می‌کنم آزادی بی‌بند و بار قیمت طلا باشد که ژیسکار و فورد در مارتینیک تصمیم گرفتند طلا را به قیمت بازار عرضه کنند که

است که ما به شما بزنیم؟ اگر شما ندهید از جای دیگر خواهند خرید. به علاوه حتّی‌الامکان در امر تسلیحات وابستگی به کشورهای دوست ما [داشته] باشند که بهتر از شوروی است. بقیه کارهایش کارهای تجارتی بود.

تلگرافی از سفیر شاهنشاه در بغداد رسیده بود راجع به اعدام علمای شیعه که فرمودند: بدهید آیت‌اللّه خوانساری ببیند. ضمناً اظهار تغیّر به باهری، معاون کلّ دربار، فرمودند که دست از آخوندبازی بردارد. بیچاره باهری واقعاً خدمت می‌کند. چندی پیش آیت‌اللّه خوانساری وسیله او خواسته بود از خراب کردن حسینیّه اهواز به علّت خیابان‌کشی جلوگیری شود. شاهنشاه فرمودند: بگو اوّلاً سعی می‌کنیم خراب نشود. بعد هم اگر خراب شد جای دیگر حسینیّه بهتری می‌سازیم. باهری هم این مطلب را به معینیان ابلاغ کرد که به دولت بنویسد. معینیان (رئیس دفتر مخصوص) شاهنشاه بدون آن که به محتوی اوامرشان که من در حاشیه عریضه خوانساری به همین صورت ابلاغ کرده بودم توجّه فرموده باشند، روی عصبانیّتی که چند روز پیش از باهری به علّت جوابی که به عریضه خوانساری به صورت آخوندی نامطلوبی تهیّه کرده بود داشتند، در این موضوع هم بدون توجّه به نامه ضمیمه و آن چه که من در حاشیه‌اش نوشته‌ام، سخت برافروخته‌اند و حتّی از صبح که رئیس دفتر مخصوص شرفیاب بود تا این ساعت در خاطر مبارکشان بود. چه باید کرد؟ شاه است و هزار سودا، و بنابراین کوچکترین کاری بر خلاف رویّه فکری ایشان نباید پیش بیاید. وضع خدمتی من هم ضمناً روشن می‌شود که چه گرفتاری و مشکلات دارد.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله در جلسه نوسازی اطراف حرم مطهّر حضرت رضا علیه‌السّلام شرکت کردم...

پنجشنبه ۲۸ آذر ۱۳۵۳[1]

باز هم دنباله کارهای جاری را عرض کردم. مطلب مهمّی پیش نیامد، فقط عرض

---

۱ - این صفحهٔ یادداشت تاریخ ندارد ولی با توجّه به بازگشت (عزیمت) رئیس جمهور ایتالیا، به روشنی مربوط به ۵۳/۹/۲۸ است.

کردم: صبح سفیر آمریکا را دیدم و اوامر مبارک را درمورد ملک حسین به او گفتم. فرمودند: چه گفتی؟ باز هم مطلب را تکرار کردم. فرمودند: بسیار خوب، در این زمینه نامه‌ای به سفیر ما بنویس. بده ببینم، بعد بفرست.[1] امشب در کیش به عرض مبارکشان خواهم رساند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور ایتالیا رفت. بعد در رکاب همایونی عازم کیش شدیم که سالگرد عروسی را به سلامتی در آن جا بگذرانند. حالا در هواپیما هستیم. هوا بد است، معلوم نیست برسیم یا ناچار شویم برگردیم به تهران.

صبح یک مطلب دیگری هم عرض کردم که امسال به تحقیق باید در سنت موریتز بیش از پیش در امر [امنیّت] security دقّت بشود، چون شاهنشاه هدف جهانی شده‌اید. اوّل زیر بار نمی‌رفتند (از بس ماشاءالله متوکّل علی‌الله است)، بعد متقاعد شدند. فرمودند: خوب ترتیب را بده.

شنبه ۳۰ آذر ۱۳۵۳

پنجشنبه ۵۳/۹/۲۸ ساعت ۳ بعد از ظهر پس از حرکت رئیس جمهور ایتالیا، به کیش آمدیم. جشن برگزاری شانزدهمین سالگرد ازدواج همایونی را برگزار کردیم[2]، بسیار خوب بود. روز جمعه ۲۹ آذر توفان عجیبی شد که باران مثل یک پرده از آسمان به زمین وصل بود، گرچه باعث زحمت گردید ولی فوق‌العادّه جالب و عالی و دیدنی بود. مجموعاً بارندگی‌ها بسیار عالی بود، مخصوصاً در صفحات جنوبی، و شاهنشاه از هر جهت راضی بودند.

همین روز من دو ساعت شرفیاب شدم، کارهای عقب‌افتاده را عرض کردم. مطلب مهمّی نبود. الّا این که امر فرمودند اعلامیه بدهیم این که شاهنشاه فرموده‌اند با افزایش

۱- متن نامهٔ علم به فریدون موثّقی، سفیر کبیر ایران در اردن، به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- [عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نبینند. من عرض کردم: اینها بیش از این از شاهنشاه انتظار دارند که تأکید بیشتری بفرمایید. فرمودند: ببین در قبال این حرف ما چه می‌گویند، بعد تصمیم خواهم گرفت. بعد فرمودند: آمریکاییها تا حالا خیال می‌کردند همین قدر که دست روی منابع نفت خاورمیانه بگذارند همه کارها از نظر آنها رو به راه است. حالا می‌بینند و می‌فهمند که سوریه و عراق که رفته، اگر اردن هم برود و به جای آن سازمان آزادی‌بخش فلسطین بنشیند دیگر منابع نفت عربستان قابل دوام نخواهد بود، چون سازمان آزادی‌بخش فلسطین که طرفدار آنها نیست و اگر هم دسته‌ای سر کار بیایند که باطناً هم بخواهند با آمریکا لاس بزنند، نمی‌توانند. عرض کردم: مشکل می‌دانم این مطالب را به وضوح فهمیده باشند. فرمودند: من به آنها گفته‌ام. عرض کردم: اگر در غرب اردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین مستقر شود که ملک حسین را باقی نمی‌گذارد. فرمودند: همین طور است، به علاوه معلوم نیست سازمان آزادی‌بخش فلسطین تمام اردن را نخواهد.

بعد تمام کارهای جاری را در حدود نیم ساعت عرض کردم. منجمله این که سقف کاخ جدید نیاوران را امتحان کردیم، قابل افتادن است! شاهنشاه خیلی خندیدند ولی تعجّب هم فرمودند (پس از آن که سقف فرودگاه مهرآباد افتاد همه جا را امتحان می‌کنیم).

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. ظهر لرد فریزر انگلیسی مهمان من بود.[۱] خیلی ناامید از وضع انگلیس بود. ولی یک چیز برای همه اینها خیلی مهمّ است، می‌گویند این آزادی و لجام گسیختگی لازم است باشد تا خود مردم احساس کنند که قابل دوام نیست.

سر شب سفیر انگلیس به دیدنم آمد. شرح مذاکرات او را برای فردا می‌گذارم که بنویسم (قبل از آن که به عرض برسانم)...

۱- ویلیام فریزر (با لقب لرد استراتالموند) مدیر پیشین شرکتهای نفت بریتیش پترولیوم و کویت، در آن تاریخ مدیر بیمهٔ پرودنشال (Prudential) بود. نام او مانند پدرش (که سالیان درازی رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران و بریتیش پترولیوم بعدی بود) ویلیام بود. یکی از شوخیهای او با دوستان خاورمیانه‌اش این بود که یادآور شود «من پدرم نیستم» (I am not my father).

چهارشنبه ۲۷ آذر ۱۳۵۳

صبح دو سفیر افتخار شرفیابی پیدا کردند و اعتبارنامه دادند، سفیر الجزیره و سفیر پاکستان. البتّه مدّتی است در الجزیره سفیر نداشته‌ایم و آنها هم این جا سفیر نداشته‌اند ولی حالا چون سیاستهای جهانی ما، به خصوص سیاستهای نفتی ما، یکی است سفیر مبادله می‌کنیم.[۱] سفیر پاکستان هم در نطق خودش گفت: اجازه بدهید چون زبان مادریم فارسی را به علّت نداشتن [تمرین] pratique درست نمی‌توانم صحبت کنم، به زبان خارجی انگلیسی عرایضم را بکنم.[۲] خیلی بر دل من نشست.

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر یک ساعت و نیم شرفیابی داشتم که بیشتر برای عرض کارهای عقب‌افتاده بود ولی در این ضمن چند مطلب مهمّ صحبت شد. یکی باز راجع به اقلّیّت که شاهنشاه هیچ نوع تکلیفی برای آن تعیین نمی‌فرمایند. فقط اظهار عدم اعتمادی عمیق نسبت به بعضی مسؤولین آن کردند که باعث تعجّب من شد، از لحاظ [این که از خارجیها الهام می‌گیرند] inspiration خارجی. عرایض سفیر انگلیس را عرض کردم که از سرنگون شدن هواپیماهای عراقی وسیله موشکهای [ریپیر] rapier انگلیسی خیلی خیلی اظهار خوشوقتی می‌کرد. فرمودند: به او بگو جای تعجّب است که افسران شما در مسقط و عمّان با روزنامه‌ها مصاحبه می‌کنند که ایرانیها نمی‌خواهند در این جا بجنگند و خوب نمی‌جنگند. در صورتی که اینها مثل شیر می‌جنگند و متأسّفانه یک خبط افسر راهنمای انگلیسی که چند نفر سربازان ما را در یک محوطه قیف مانند به تله انداخت آنها را به کشتن داد. برعکس ما خبر داریم افسران راهنمای انگلیسی در ارتش عمّان می‌خواهند جنگ طولانی‌تر بشود که بیچاره پادشاه را تلکه کنند. عیناً بگو! مطلب دیگرش در خصوص کمک نظامی به کنیا بود که امر فرمودند: بگو طوفانیان رئیس تسلیحات ارتش مطالعه کند. عرض دیگرش این که عراقیها می‌خواهند از ما هلیکوپتر بخرند، بدهیم یا ندهیم؟ فرمودند: قطعاً بدهید. این چه ضرری

۱- چند کشور عربی از جمله الجزیره، به دنبال ورود ارتش ایران به جزیره‌های تنب و ابوموسی (آذر ۱۳۵۰) به عنوان اعتراض، سفیران خود را فرا خواندند.

۲- سفیر مورد اشاره اختر حسین بود که کمی فارسی می‌دانست.

و عربستان سعودی صحبت کردیم. آنها حاضر به خرید این هواپیماها نیستند و چون ملک حسین از طرف شاهنشاه منع نشده و این مطلب را هم به ما گفته است، این است که هواپیماها را خواهد فروخت. از او پرسیدم: شما از شاهنشاه چه انتظاری دارید؟ گفت: همین قدر به او بفرمایند برای شما این کار [صلاح] نیست. وقتی این مطلب را به شاهنشاه عرض کردم خندیدند. فرمودند: من به یک غریق بگویم این کار برای شما [صلاح] advisable نیست؟ از لحاظ سیاسی که او را ول کرده‌اید و شاید با فلسطینیها به زودی وارد مذاکره شوید، از لحاظ مالی که به او کمکی نمی‌کنید، بچه نوکرهای خود را هم که نمی‌توانید وادار کنید هواپیماهای کهنه او را بخرند تا پولی به دست او برسد، من به او چه بگویم؟ فرمودند: به سفیر بگو شاید هم چاره‌ای جز مذاکره با فلسطینیها نداشته باشید، در این مورد شما را منع نمی‌کنم ولی می‌خواهم خود را به جای ملک حسین بگذارید آن وقت قضاوت بکنید. به علاوه یک کشور عربی دیگر هم مقداری از همین هواپیماها به عراق فروخته است.

سفیر آمریکا عرض کرده بود موضوع عدم شرکتهای کوچک نفتی در مشارکت با شرکت ملّی نفت ایران درمورد تأسیس تصفیه‌خانه آبادان وضع بد مالی آنهاست. فرمودند: به او بگو حالا که کانادا نفت خود را به روی شما می‌بندد، از کره ماه هم که شده باید سعی کنید نفت به دست بیاورید. در مورد گازی که به آمریکا و اروپا از طریق بلژیکیها می‌فروشیم،[۱] فرمودند: به این کار علاقمند هستیم که همه گاز ما از طریق شوروی مورد معامله قرار نگیرد (یعنی گازی که به خود شوروی‌ها می‌دهیم و گازی که از طریق آنها به آلمان غربی خواهیم فروخت).[۲]

قدری راجع به کار اوپک و این که الحمدالله تمام نظرات شاهنشاه مورد اجرا قرار گرفت صحبت شد. فرمودند: رویتر گزارشی از وین داده بود که فکر نمی‌کنم هیچ دستگاه

۱- شرکت ملّی گاز ایران توافقی برای فروش گاز مایع با شرکت آمریکایی ال پاسو [ElPaso] و یک گروه بلژیکی کرده بود. این طرح به نتیجه‌ای نرسید.

۲- اشاره به طرح بسیار جالب شاه لولهٔ گاز [IGAT 2] و معاملهٔ سه جانبه گاز میان ایران، شوروی و اروپای غربی است. این طرح به‌علّت انقلاب ایران متوقّف ماند.

تبلیغاتی ما بتواند به این خوبی گزارش بدهد (نظرات شاهنشاه درمورد پایین نیامدن قیمت نفت و تعیین قیمت ثابت تمام مورد قبول واقع شد). عرض کردم: پایین افتادن قیمت لیره در اثر قبول نکردن لیره از طرف عربستان سعودی در قبال نفت شاید باعث شود که آمریکاییها دست روی معادن نفت دریای شمال بگذارند و سرنوشت اروپا را در دست بگیرند. فرمودند: شاید این طور باشد ولی عربستان سعودی قول داده به هر حال پول خود را از انگلیس خارج نکند. عرض کردم: مگر قول نداده بودند که همیشه یک قسمت نفت را هم به لیره بفروشند؟ فرمودند: به هر حال ممکن است آمریکا روی عربستان سعودی خیلی حسابها و عملها بکند ولی ما هم اروپا را تنها نخواهیم گذاشت.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم... بعد باز سفیر آمریکا را پذیرفتم که مطالب او را فردا خواهم نوشت (وقتی که به عرض می‌رسانم).

شب به تالار رودکی رفتیم. رئیس جمهور ایتالیا بود. تآتر اتللو وسیله ایرانیان و ایتالیاییها نمایش داده شد. بسیار خوب بازی کردند.

سه‌شنبه ۲۶ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم مذاکرات دیشب سفیر آمریکا را عرض کردم به این شرح:

او می‌گفت: مطلبی که شاهنشاه می‌فرمایند خیلی مهمّ است. چون ما هیچ وقت اردن را رها نکرده بودیم و چنین خیالی هم نداریم. آیا من می‌توانم این مطلب را به همین صراحت به واشینگتن بگویم؟ من جواب دادم بلی. شاهنشاه هم تأیید فرمودند. بعد گفت: ابوظبی هم پنج هواپیمای هوکر هانتر کهنه به عراق هدیه کرده که البتّه از لحاظ نظامی مهمّ نیست و ابوظبی هم [وجهه] مهمّی در واشینگتن ندارد ولی برای ملک حسین این کار صدمه دارد و البتّه اگر کسی فکر کند که رها شده است همه کار می‌کند. ولی به هر حال ما از پیشگاه شاهنشاه استدعا داریم که مجدّداً به صورت فیلسوف‌مآبانه مطلب را به ملک حسین حالی بفرمایند. شاهنشاه فرمودند: به او بگو من به ملک حسین خواهم گفت که این طور که ما تحقیق کرده‌ایم آمریکا به کار شما بی‌اعتنا نیست و نظر آنها این است که آمریکا نسبت به این معامله چنین فکر می‌کند که وضع شما در کنگره صدمه

جاده کرج در پیشگاه شاهنشاه برگزار شد از هر جهت عالی بود. خوشبختانه امسال امر فرمودند: واحدهای نمونه رژه بروند وگرنه باز در این سرمای سخت باید چهار پنج ساعت معطّل شویم. در یک ساعت و نیم برگزار شد.

پس از رژه، من برای رسیدگی به کارهای آستان قدس رضوی به مشهد آمدم که الحمدالله از هر جهت خوب است و فکر می‌کنم امسال دویست ملیون تومان درآمد که در بودجه پیش‌بینی کرده بودیم، به دست بیاوریم.

...

جمعه ۲۲ آذر ۱۳۵۳

در این دو روز در مشهد بودم، سرخس را هم بازدید کردم. کارهای عمرانی سرخس و منجمله مطالعه بستن سدّ روی کشف رود، نزدیک دو نخی کشف رود و هریرود ادامه دارد.

عصر شنبه تهران آمدم. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود، کسی هم سر شام نبود. تمام در مورد کارهای آستان قدس عرایض کردم.

...

یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. جریان بارندگی عالی خراسان و وضع خوب آستان قدس را عرض کردم، شاهنشاه خوشحال شدند. بقیه تمام کارهای جاری بود، با آن که شرفیابی نسبتاً طولانی شد. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.

ساعت ۳ بعد از ظهر به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور ایتالیا جووانی لئونه می‌آمد.[۱] مسافرت رسمی است. شاهنشاه تشریف‌فرما شدند او را به کاخ گلستان بردیم.

شب مهمانی در کاخ نیاوران بود. من سر شام فوق‌العادّه ناراحت شدم، چون احمق

۱- جووانی لئونه Giovanni Leone در ۱۹۶۹ نخست‌وزیر و سپس از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸ رئیس جمهور ایتالیا بود.

همکاران من فراموش کرده بودند شراب سفید هم پیش‌بینی کنند و نگذاشته بودند. نمی‌دانم چه طور شد که شاهنشاه توجّه نفرمودند، ولی بدانند یا ندانند برای من فرقی نمی‌کند، من باید کار خود را بکنم. لئونه مرد خوش صورت و خوبی است. نطق بسیار عالی در ستایش شاهنشاه کرد. زنش هم خوشگل بود و معروف است که تا حدّی معروفه هم بوده است! این زن دوّم اوست.

شاهنشاه فرمودند: اگر پولی موجود داریم قدری برای من طلا بخرید (در اروپا). عرض کردم: اطاعت می‌شود. فرمودند: قیمت آن خیلی خیلی بالا خواهد رفت.

دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۵۳

کارهای جاری را عرض کردم. منجمله نامه‌ای از بی.بی.سی رسیده بود که حالا پس از سوءتفاهم برنامه [پانوراما] Panorama در سال گذشته، می‌خواهیم باب تازه‌ای در روابط باز کنیم. چون فکر می‌کنم شاهنشاه از مصاحبه اخیر با بی.بی.سی راضی باشند. فرمودند: جواب مساعد بده.

مذاکرات دیروز عصر سفیر آمریکا را عرض کردم. قدری کارهای عادی و تجارتی بود. مطلب مهمّ درمورد این که شاهنشاه ملک حسین را [روشن] brief کردند که تا مسئله شطّ‌العرب حل نشود (قبول خطّ تالوگ از طرف عراق) ممکن نیست با عراق کنار بیاییم و به سفیر آمریکا گفتم، محال است به هزار دلیل، که یکی هم مسئله احساساتی از طرف شاهنشاه است، از این مطلب بگذرند. چون شاهنشاه من دیگر نه پول، نه مقام و نه حتّی به جان خود اهمّیّت می‌دهد. آن چه می‌خواهد مقام والای کشور او و قضاوت تاریخ دربارهٔ اوست. فرمودند: بسیار خوب گفتی. حالا هم بگو ملک حسین هم کار مهمّی انجام نمی‌دهد، فقط مشغول [نظرخواهی] sondage پیش طرفین است.

سفیر آمریکا عرض کرده بود که موضوع فروش هواپیماهای [هوکر هانتر] Hawker Hunter اردن به عراق، از لحاظ نظامی مهمّ نیست. چون اینها هواپیمای کهنه هستند و شاید برای تمرین فقط به درد بخورد ولی به پرستیژ ملک حسین و [وجهه] image او در آمریکا صدمه می‌زند وگرنه از لحاظ نظامی اهمّیّت ندارد. ما با کویت

(سفیر) پیش رئیس جمهور رفتم و به او گفتم: این چه کاری است؟ آیا فکر کرده‌اید چه می‌کنید که فرستاده مخصوص شاهنشاه را پس از قبول اگرمان رد می‌کنید؟ و او فوق‌العادّه عصبانی شد و دستور داد وحید عبدالله آمد و به او فحش داد و من راحت شدم. فهمیدم که می‌خواهد منّت بگذارد. گفتم: احیاناً از سفیر ما چه عیبی گرفته‌اند؟ گفت: قبلاً وزیر نبوده! این هم [عقده] complex است، چه باید کرد؟ بعد شرح مفصّلی از داخل افغانستان داد که وضع ناگوار است، منجمله در صفحات شمالی حاکمی رفته است که پستها را به مزایده می‌گذارد. آن وقت همگی هم در آن جا تلویزیون شوروی را می‌گیرند و ما تلویزیون نداریم. من گفتم: داوودخان اصولاً برای آینده چه فکر می‌کند؟ آیا با یک ارتشی که اکثریّت افسران جوان تحصیل کرده شوروی هستند چه می‌تواند بکند؟ اگر روزی دو تانک آمد و ایشان را مرخّص کرد، همان کاری که خودشان کردند، تکلیف چیست؟ آیا تکیه‌گاهی در بین مردم و عشایر، حتّی آخوندها، دارد؟ گفت: خیر، چون پول ندارد. گفتم: چرا از اعلیحضرت همایونی نمی‌گیرد؟ گفت: وقتی آمد به شاهنشاه عرض می‌کند. گفتم: ما عاشق چشم و ابروی داوودخان نیز نیستیم، به خصوص با عملی که با شاه کرد. ولی فعلاً ایشان برای ما از همه بهتر هستند، یعنی نمی‌دانیم بعد از ایشان چه خواهد شد. خیلی با توجّه و احتیاط این مسائل را یادداشت کرد. از او پرسیدم: می‌خواهید اروپا بروید، توانستید از داوودخان (پدرزنش هم هست) پول بگیرید؟ گفت: یک چیزی گرفتیم. گفتم: هر چه پول بخواهید من به شما چک سفید می‌دهم. خیلی خوشحال شد. شاهنشاه همه مطالب را به دقّت گوش کردند. فرمودند: بسیار خوب جلسه‌ای داشتید، بعد هم اینها کم‌کم باید بدانند که نوکر ما هستند.

عرض کردم: پریروز که سفیر آمریکا دیدنم آمد، منتظر بودم ضمن کارها بپرسد که آیا نخست‌وزیر اسرائیل به ایران آمده؟ من چون از شاهنشاه اجازه نداشتم نمی‌دانستم چه بگویم. خوشبختانه سؤال نکرد. فرمودند: از کجا ممکن است خبر شده باشد؟ (واقعاً گاهی شاهنشاه یا ساده فکر می‌فرمایند و یا می‌خواهند که مطلب بر ما مشتبه شود). عرض کردم: ممکن است خبر شده باشد، حالا به هر صورت آیا لازم است مطلبی به او گفته شود یا خیر؟ فرمودند: خیر! عرض کردم: هم چنین سفیر آمریکا سؤال می‌کند آیا لازم است

من بدانم که وساطت ملک حسین بین تهران و بغداد به کجا کشید؟ فرمودند: بلی باید بداند. به او بگویید ما گفتیم باید عراقیها به هر حال میراث انگلیسها را ول کنند وگرنه محال است ما با آنها کنار بیاییم (مرز ایران و عراق در اروند رود طبق قراردادی که در زمان شاهنشاه فقید بسته شده، خطّ تالوگ نیست بلکه در ساحل ایران است و شاهنشاه به هر قیمتی شده می‌خواهند این عیب برطرف گردد، چون هیچ عیبی در زمان دودمان پهلوی نباید بر دامن ایران نشسته باشد).[1] خدا عمرش بدهد و این تصمیم را روز به روز در وجود مبارکش محکمتر سازد.

بعد مرخّص شدم... بعد با کلیهٔ کارمندان دربار ناهار خوردم و منافع فروشگاه دربار و هم چنین منافع حساب جاری آنها را نزدیک دو ملیون تومان بین آنها تقسیم کردم. در کارهای اجتماعی اعضاء دربار اعم از مسکن، فروشگاه ارزان، بیمارستان مجّانی، مخارج مدرسه اطفال... پیشرفتهای چشم‌گیر کرده‌ایم.

بعد از ظهر تمام کار کردم. منجمله کارهای خراسان را دیدم (آستان قدس)، چون فردا به آن جا خواهم رفت.

...

پنجشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۳

امروز روز نجات آذربایجان است، به همین مناسبت رژه واحدهای نمونه ارتش در

۱- توضیح علم دربارهٔ مرز ایران و عراق در شطّ‌العرب که بازتابی از طرز فکر شاه است چندان درست نیست. مرزهای باختری ایران با امپراتوری عثمانی (که عراق کنونی نیز جزو آن بود) با مداخله مغرضانه انگلستان و روسیه، که از عثمانی پشتیبانی می‌کردند، به موجب پیمان ارزروم در ۱۸۴۷ تعیین شد ولی تکلیف شکل حقوقی مرز آبی روشن نبود. طبق پروتکل ۱۹۱۳ همهٔ شطّ‌العرب به عثمانی تعلق گرفت و به دنبال اعتراض ایران، پروتکل دیگری در ۱۹۱۴ امضاء و چهار میل از آبهای رو به روی خرمشهر بر پایهٔ خطّ میانه بین دو کشور تقسیم شد. در ۱۹۳۷ نیز به دنبال فشار پیگیر رضاشاه، مرز آبی منطقهٔ رو به روی آبادان بر پایهٔ خطّ تالوگ تقسیم شد. محمّدرضاشاه هرگز از این تقسیم ناعادلانه خرسند نبود و با همهٔ نیروی خود کوشید مرز آبی ایران و عراق در سراسر شطّ‌العرب بر پایه خطّ تالوگ تعیین شود و سرانجام نیز در این تلاش پیروز شد. ولی ریشهٔ درد را می‌بایست در دوران قاجاریه یافت و رضاشاه نه تنها در این زمینه به سهم خود کوتاهی نکرد، بلکه در حد توان آن روز کشور در احقاق حق ایران کوشید.

این زمینه صحبت کن.

فرمودند: ۱۵ ماه مه آینده به آمریکا می‌رویم، شاید هم به مکزیک برویم.

مقداری راجع به روحیه مردم و رجال (به اصطلاح رجال!) صحبت شد. عرض کردم: خیلی کوتاه فکر و بدبخت و بیچاره هستند. تمام مسائل مملکتی را از نقطه نظر شخصی قضاوت می‌کنند. اگر کار آنها رو به راه باشد، همه چیز خوب است و اگر نباشد همه چیز بد است. فرمودند: متأسّفانه همین طور است ولی چه کنیم؟ آدم نداریم. عرض کردم: راست است که اعلیحضرت از پدرتان شاهنشاه فقید خواستید که خاطره بنویسند، فرمودند: چه بنویسم؟ من یک سرپوش طلا روی یک ظرف گه بودم، می‌خواهید این سرپوش برداشته شود؟ البتّه این عقیده دربارهٔ هیئت حاکمه ایران است نه مردم ایران. هیئت حاکمه که خودم هم باشم واقعاً گه است. خندیدند، فرمودند: این طورها نبود ولی در این حدود بود!

در اخبار شنیده بودم که مستر [دنیس] هیلی وزیر کابینه انگلیس به عربستان سعودی می‌رود و موضوع [به گردش انداختن] recycling پول اعراب و کمک به کشورهای فقیر را که شاهنشاه پیشنهاد فرموده بودند پیشنهاد کرده و رادیوها با آب و تاب نقل کردند. فرمودند: چون مال خود آنهاست آب و تاب می‌دهند، ما که می‌گوییم به سکوت برگزار می‌کنند.

عرض کردم: راجع به اقیانوس هند هم پیشنهادات شاهنشاه همین طور است. حالا که خوشبختانه سازمان ملل پیشنهاد شاهنشاه را درمورد غیراتمی کردن خاورمیانه تقریباً به اتّفاق آراء (به استثناء اسرائیل و برمه) تصویب کرد. فرمودند: راجع به اقیانوس هند هم همین طور می‌شود، چاره[ای] ندارند که بی‌طرفی آن جا را بپذیرند.

یک مقاله [تخیّلی] imaginatif در مجلّه [نیویورکر] New Yorker حضورشان تقدیم کردم، خواندند خیلی خندیدند.[1] فرمودند: عجیب است که داوطلب خدمت در ارتش این قدر کم شده، از این حیث ناراحت بودند. فرمودند: سه سال پیش از

۱- نگاه کنید به: یادداشت ۵۳/۹/۱۱. مقاله مورد اشاره باید دنبالهٔ همان مقالهٔ پیشین در New York Magazine باشد.

دیپلمه‌هایی که وارد دانشگاه نشده بودند ۵۰٪ داوطلب خدمت ارتش بودند و امسال دو و نیم درصد. عرض کردم: نتیجه پیشرفتهای کشور است.

قدری راجع به وضع پادشاه یونان که دیروز در رفراندوم شکست خورد صحبت شد. عرض کردم: غلام فکر نمی‌کرد که این حدود هم رأی بیاورد، در حدود ۳۰٪ آرا، چون نه تبلیغات کرد (یعنی نگذاشتند بکند) و نه کمک آمریکاییها را داشت. فرمودند: به هر حال الان فوری سیصد هزار دلار برایش بفرست که قدری خوشحال بشود.

...

بعد از ظهر تمام کار کردم. خیلی خیلی خسته شدم، چون با چند روزنامه‌نویس آمریکایی طرفدار ایران چند ساعتی مذاکره کردم. شب هم مهمان داشتم. مجموعاً بعد از ظهر هشت ساعت کار کردم. آخر شب توانستم یک ربع شنا کنم (در استخر سرپوشیده) قدری راحت شدم.

برای شاهنشاه شرفیابیهای زیادی از ساعت ۱۰ گذاشته بودیم، اوقاتشان تلخ شد. فرمودند: چرا از ساعت ۱۰ تشریفات وقت می‌گذارد؟ همیشه باید از ساعت ده و نیم باشد که بتوانم تو را ببینم. من دو سه دقیقه شرفیاب شدم چند توشیح فرمودند.

امروز بعد از ظهر سفیر افغانستان را دیدم. به تفصیل صحبت کردیم که در جریان شرفیابی فردا شرح آن را می‌نویسم، انشاءالله.

چهارشنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۳

امروز قبل از شرفیابی سفیر جدید مصر و اوّلین سفیر زامبیا خوشبختانه شاهنشاه چند دقیقه زودتر تشریف آوردند و من را احضار فرمودند.

مطالب سفیر افغانستان را به تفصیل عرض کردم:

(گفت) اشخاصی هستند که می‌خواهند بین ایران و افغانستان را به هم بزنند. جای تعجّب شد. پرسیدم: خارجیها را می‌گویید؟ گفت: خیر افغانیها را می‌گویم. وحید عبدالله معاون وزارت خارجه افغانستان وقتی من به کابل وارد شدم به من خبر داده بود که بهتر است سفیر جدید ایران، حسین داوودی، به کابل نیاید و کس دیگر را انتخاب کنند. من

اجازه فرمودند گارد احترام هم گذاشته شود.

در اداره به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر آلمان را دیدم و با او در خصوص مذاکرات هلموت اشمیت صدراعظم آلمان با فورد صحبت کردم. گفت: خلاصه مذاکرات را برایم خواهد فرستاد. هم چنین راجع به تصفیه‌خانه آبادان که شاهنشاه امر فرموده بودند تقاضای آنها مورد قبول نمی‌تواند باشد چون خلاف قانون است، با او مذاکره کردم. بعد سفیر یمن را پذیرفتم که تقاضای کمک دارد. فکر می‌کنم ساکنان مرّیخ هم از ما تقاضای کمک داشته باشند.

...

بعد به افتتاح کتابخانه اختصاصی علیاحضرت شهبانو رفتم که در کاخ نیاوران ساخته شده و خیلی قشنگ و زیباست. یک کتاب خیام فیتزجرالد تقدیم کردم که بسیار کمیاب و نفیس بود. بعد شاهنشاه تشریف آوردند. سر شام رفتیم. مطلب مهمّی نبود که صحبت کنیم. صحبت از باران و حتّی باران بیرجند بود. عرض کردم: پارسال هم در بیرجند خوب باران آمد. من با آن که املاکی ندارم بیش از هزار خروار گندم دیم داشتم. آن را هم به شکرانه این نعمت بازیافتی با آن که قیمت گندم خیلی بالا رفت با قیمت نصف به شهرداری بیرجند فروختم چون آنها چند روزی از کمی غلّه دچار نگرانی شده بودند.

چون شاهنشاه تنها بودند و همدم و هم زبانی سر شام نداشتند مرا به گوشه‌ای بردند و تمام صحبتهای خودمانی و شوخی کردیم و خیلی خندیدیم.

هنوز با آن که نصف شب است و من در منزل کار می‌کنم نتیجه رفراندوم یونان معلوم نشده امّا در آراء [هواخواه جمهوری] republic جلو است، همین طور هم پیش‌بینی می‌شد.

و در پایان سلطنت او برای بیش از یک سال (تا هنگام اشغال ایران به‌وسیله نیروهای انگلستان و شوروی) نخست‌وزیر بود. یک بار دیگر نیز در آغاز سال ۱۳۲۹ برای ۴ ماه (تا روی کار آمدن سپهبد رزم‌آرا) به مقام نخست‌وزیری رسید. در سالهای پایانی عمر سفیر کبیر ایران نزد دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو بود.

سه‌شنبه ۱۹ آذر ۱۳۵۳

صبح به تشییع جنازه مرحوم منصورالملک رفتم. برگشتم شرفیاب شدم. عریضه‌ای از والاحضرت اشرف رسیده بود تقدیم کردم. خواندند، پاره کردند. اوّل عصبانی شدند. بعد خندیدند. فرمودند: به خواهرم بنویس شما که تمام اموال خودتان را خیال داشتید وقف کنید، پس چه طور حالا این قدر پول دوست شده‌اید و وساطت این همه معامله را می‌کنید و می‌گویید که اساس همه کارها پول است و من می‌خواهم پولدار شوم؟ من واقعاً دلم به حال شاه سوخت که دائماً این طور ناراحتی و ماشاءالله صبر و حوصله دارند. کارهای شورای زنان و این مسائل، همه را تصویب فرمودند ولی کارهای مالی را تمام رد کردند.

با خلیل‌الخلیل از رؤساء شیعه لبنان [1] ملاقات کرده بودم جریان را عرض کردم که عرض می‌کند اگر موسی صدر ایرانی که خود را رئیس شیعیان لبنان قالب کرده و بعد بد از کار درآمد موجبات ناراحتی شاهنشاه را فراهم آورد شیعیان چه تقصیری دارند؟ حالا من حاضرم رؤساء شیعه را جمع کنم و وارد عمل شویم که [امر] cause شیعه و امید آنها به شاهنشاه از بین نرود. فرمودند: حرف حسابی می‌زند، با او وارد مذاکره شوید.

سفیر سودان راجع به معامله شکر با آن جا مذاکراتی کرده بود به عرض رساندم. سفیر یمن شمالی از ما کمک خواسته بود. فرمودند: به او بگو شما چرا از سعودی کمک نمی‌گیرید؟ عرض کردم: سعودیها کمک نمی‌کنند، چون بر طبق سنن ملّی از صنعا همیشه وحشت دارند، سالی فقط ۱۵ ملیون دلار پول بخور نمیری به آنها می‌دهند و فهم هم ندارند که بدانند امروز در دنیا چه می‌گذرد. [2] فرمودند: حالا که اینها از روسها شروع به کمک گرفتن کرده‌اند. عرض کردم: همین بد است. فرمودند: با سفیر آمریکا در

۱- خلیل‌الخلیل سفیر لبنان در ایران (۱۹۷۸-۱۹۷۱) و از دوستان علم بود. شخص مورد اشاره در این یادداشت می‌بایست پدر او، کاظم‌الخلیل، باشد که از سیاستمداران برجستهٔ لبنان و دبیر کلّ حزب لیبرال ملّی بود.

۲- جمهوری عربی یمن یا یمن شمالی (پایتخت صنعا)، به دنبال واژگون شدن نظام سلطنتی آن کشور در ۱۹۶۲ برپا شد و با جمهوری دموکراتیک خلق یمن (پایتخت عدن) که حکومت دست چپی متمایل به شوروی داشت، روابط بسیار بد و گاهی نیز زد و خورد داشت. با تغییر شرایط سیاسی جهان و فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی، یمن شمالی و یمن جنوبی نیز در ۱۹۹۰ به دشمنی‌های گذشته پایان داده و جمهوری یمن را تشکیل دادند.

بودند و عدّه بسیار محدودی مانده بودند.

تلگراف کیسینجر را درمورد مذاکرات پکن او عرض کردم. ملاحظه فرمودند و فرمودند: جواب بده و تشکّر کن.

نخست‌وزیر اسرائیل راجع به این که مستقیماً با مصر کنار بیاید وعده‌هایی به شاهنشاه کرده است و این که شاهنشاه وساطت بکنند هم مورد مذاکره قرار گرفته. عرض کردم: در قضیّه فرودگاه حقیقت این است که از اوّلین ساعت سانحه شهردار خودش را رساند و بیش از همه کار کرد. فرمودند: بچه خون گرم و کاری است، نمی‌دانی چه قدر دولت می‌خواست او را عوض کند، من اجازه ندادم. این معنی ندارد که هر کس هر گهی دلش بخواهد بخورد! عرض کردم: به نظر می‌رسد نیک‌پی، شهردار، مرد درستی هم باشد. فرمودند: خودش مرد بسیار درستی هم هست. چیزی که هست دستگاه شهرداری خیلی فاسد است و گویا هیچ کاری بدون واسطه نمی‌گذرد. شهردار هنوز نتوانسته در این زمینه کاری بکند.

گزارشی از اقبال برای ایجاد پالایشگاه آمریکایی بوشهر رسیده بود. خواستند ذیل آن اوامری بنویسند. از من سؤال فرمودند که چیز عجیبی است، می‌خواهم بنویسم «دو مرتبه» به شک می‌افتم که با ط یا با ت بنویسم. گاهی انسان این طور می‌شود. عرض کردم: قطعاً با ت هست و فوق‌العادّه تعجّب کردم شاهنشاه با این هوش و فراست و سواد چه طور چنین اشتباهی را ممکن است بفرمایند. جز این که معتقد بشویم که فوق‌العادّه فرسوده و خسته هستند. عرض کردم: در این جور موارد باید کلمه را فوری عوض بفرمایید. فرمودند: می‌کنم، ولی چون تو این جا بودی پرسیدم. چون نمی‌خواستم به خودم زحمت بدهم (شاهنشاه ابداً عقده ندارند).

تلفنی به رئیس ستاد ارتش فرمودند که شنیده‌ام در مسقط سبیل نظامیهای ما را دود داده‌اند (البتّه تاکنون خیلی خوب جنگیده‌ایم و تقریباً آن جا را پاک کرده‌ایم). او عرض کرد علّت جنگلی بودن منطقه بود. فرمودند: مگر جنگل برای دشمن نیست؟ اینها یا ترسیده یا زیاد بی‌احتیاطی کرده‌اند.

در آخر من عرض کردم: باز هم درمورد مصاحبه شاهنشاه با بی.بی.سی می‌خواهم

جسارتی بکنم و بپرسم که این موضوع جانشینی را که فرموده‌اید در زمان حیات خودتان تفویض خواهید فرمود آیا مصلحت هست که ما در ایران بگوییم و تکرار بکنیم؟ فرمودند: چه عیبی دارد؟ می‌خواهم گوش مردم پر بشود. به همین صورت که گفته‌ام منتشر کنید (امروز دیگر نفرمودند که منتشر نکنید).

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری و ملاقاتها رسیدم. منجمله رئیس کمیسیون انرژی آمریکا و دکتر کترل مشاور او را که از دوستان ایران است در دفترم پذیرفتم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود ولی شاهنشاه فرمودند: در ترجمه فارسی گفته‌های من یک اشتباهی باز هم مرتکب شدید و آن این که من گفته‌ام «men of war»، این اصطلاحی است برای کشتیهای جنگی و شما مردان جنگی ترجمه کرده‌اید! ماشاءالله به این احاطه شاه! عرض کردم: حقیقت این است که خود غلام هم نمی‌دانستم و یقین دارم هیچ یک از همکاران من هم نمی‌دانند، گو این که بهادری معاون دربار از آکسفورد متخصّص زبان و تاریخ است. او هم غفلت کرده است.

وقتی صبح مرخّص شدم اردشیر زاهدی تلفن زد که الان سه صبح است و تا همین الان رئیس جمهور آمریکا در سفارت بود و شام خورد و خیلی خوش گذشت. هنوز هم دختر و بستگان او هستند که مشغول خوردن خاویار و ماهی آزاد هستیم. خودش هم خیلی سرحال بود. من اولاً به شاهنشاه دعا کردم که کشور ما را به این جا رسانده است و بعد هم گزارش آن را با شادمانی به عرض رساندم.

یکشنبه ۱۷ آذر ۱۳۵۳

امروز صبح پس از پذیرایی‌ها به کاخ رفتم. متأسّفانه شرفیاب نشدم. چون گرفتاری شاهنشاه به علّت چندین نفر خارجی که می‌پذیرفتند زیاد بود. کارهای فوری را برای ملاحظه تقدیم کردم. جواب مرحمت فرمودند. منجمله اعلان مجلس ختم مرحوم منصورالملک[1] نخست‌وزیر اسبق و پدر مرحوم حسنعلی منصور نخست‌وزیر اسبق را و

۱- رجبعلی منصور در پایان دولت وثوق‌الدوله به سال ۱۲۹۹ کفیل وزارت خارجه شد. در زمان رضاشاه چندین بار وزیر

لباس اسکی پوشیدم و یک ساعتی در برف به‌گردش رفتم. خیلی عالی بود و احساس کردم که دارم جوان می‌شوم!

بعد از ظهر منزل ماندم. قدری با نوه‌ها بازی کردم و بقیه تمام کار کردم. باز هم برف می‌بارید. عصری اتّفاق غریبی افتاد. خبر رسید که [سقف] سالن بزرگ فرودگاه مهرآباد که بیست سال پیش ساخته شده فرو ریخت و نزدیک شصت نفر تلف شده‌اند. خیلی باعث تعجّب شد. به شاهنشاه گزارش عرض کردم. خیلی اوقات تلخ شدند. عرض کردم: بهتر است علیاحضرت شهبانو به مهمانی فستیوال امشب تشریف نبرند. فرمودند: به خودشان عرض کن. عرض کردم: شهبانو قبول فرمودند.

گزارشی دیگر از سفیر انگلیس رسید. آن را دو ساعتی بعد از این گزارش با نظرات خودم راجع به این قضیّه عرض کردم که جوابی مرحمت کردند. معلوم شد باز شهبانو تغییر عقیده داده و به فستیوال تشریف خواهند برد. جای تعجّب من شد!

فراموش کردم بنویسم، صبح هنگام شرفیابی از این که عرض کردم در شیراز باران نمی‌بارد شاهنشاه باز هم اوقات تلخ شدند. باری حالا نزدیک نصف شب است هنوز برف می‌بارد. تقریباً سی سانتیمتر نشسته است.

نخست وزیر اسرائیل که قرار بود امروز وارد شود نرسید چون فرودگاه تهران بسته بود (به علّت برف سنگین). شاید فردا صبح زود برسد.

جمعه ۱۵ آذر ۱۳۵۳

امروز صبح برف ایستاد و آفتاب عالی بود. فوری سواری رفتم، دو ساعت و نیم در برف سواری کردم. واقعاً عالی بود. تنها هم بودم، بر کیفیّت سواری افزود. فقط ناراحتی خیال داشتم که فکر می‌کردم من صبح زود بیرون آمده‌ام، مبادا نخست‌وزیر اسرائیل به موقع نرسد و شاهنشاه معطّل شوند. گو این که تمام ترتیبات را داده بودم یعنی تیمسار نصیری را به فرودگاه فرستاده و باگارد هم ترتیبات ورود او را به کاخ داده و پیشخدمت مخصوص هم در کاخ اختصاصی نیاوران گذاشته بودم (پیشخدمت بی‌سواد احمقی گذاشتم که اسحق رابین را نشناسد). گاهی هم احمقها به درد می‌خورند! قرار بود دیشب برسد نیامد،

به علّت بسته بودن فرودگاه به علّت برف زیاد و قرار بود صبح بیاید. ساعت ۹ و نیم وقتی برگشتیم، معلوم شد با یک ساعت تأخیر آمده و شرفیاب است. به هر صورت از ۱۱ تا یک و نیم بعد از ظهر شرفیاب بود. بعد می‌خواست مرا ببیند اجازه نداشتم، وقت ندادم. اگر لازم می‌بود مرا ببیند که شاهنشاه امر می‌فرمودند. امری نداده بودند، من هم راحت شدم و جمعه خوبی برگزار کردم. بعد از ظهر تمام به استراحت برگزار شد و رو به راه کردن کارهای عقب‌افتاده. شب هم همین طور.

از اخبار مهمّ جهان... اسقف ماکاریوس که قرار بود امروز از یونان به قبرس برود فردا خواهد رفت. اگر رفت و کار او گرفت (من فکر نمی‌کنم) موفقیّت بزرگی برای کارامانلیس نخست‌وزیر دموکراتیک یونان خواهد بود. پس فردا یکشنبه هم رأی‌گیری در رفراندوم برای مراجعت پادشاه یونان یا عدم مراجعت او به یونان صورت می‌گیرد. من فکر نمی‌کنم موفّق شود، چون هم چندان زمینه بین مردم ندارد و هم این که آمریکاییها باطناً با او مخالفند. امّا در عین حال دعا می‌کنم که بشود، چون بالأخره باعث استحکام پادشاهی در دنیاست. با این وضع بدبختی که امپراتور حبشه دچار شد و وضع متزلزل حسین، لااقلّ یکی رو بیاید. گرچه آمریکاییها باطناً به حسین کمک می‌کنند و حتّی در اخبار کمکهای خارجی آمریکا شنیدم که به اردن ۲۵۰ ملیون دلار امسال کمک می‌کنند که جای تعجّب شد.

شنبه ۱۶ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه کاملاً سرحال بودند، چون در تمام جنوب و فارس و بنادر بارندگی حسابی شده است. عرض کردم: جای تعجّب است که در مشهد برف نبارید. تعجّب فرمودند و قدری ناراحت شدند. این قضیّه [ریزش سقف] فرودگاه در جهان عجیب صدایی به راه انداخته. از اغلب کشورها تلگراف تسلیت عرض شده بود که جوابها را توشیح فرمودند. خوشبختانه ۱۶ نفر بیشتر تلفات نداشت و ۱۲-۱۰ نفر هم بیشتر زخمی نشدند. چون به علّت برف و بسته شدن باند یک ساعت قبل از پایین آمدن سقف اعلان شده بود که تمام پروازها موقوف است. مسافرین و مشایعت‌کنندگان همه خارج شده

مالکیّت شرکت نفت خارجی آن جا تقریباً مثل ایران عمل کند. دیگر این که سویس به اشخاصی که بخواهند پول به آن جا منتقل کنند اخطار کرده که این کار را نکنند زیرا که دیگر بانک‌های سویس ربح نخواهند پرداخت (این قدر پول در آن جا زیاد شده که از پرداخت ربح آن هم می‌ترسند که خیلی زیاد است). به این جهت دلار قدری ترقّی کرد.

چهارشنبه ۱۳ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. متن مصاحبه شاهنشاه را با مخبر بی.بی.سی به عرض رساندم. یکی دو نظر عرض کردم. یکی این که به نظر غلام مناسب نیست که شاهنشاه خودشان را در مقابل رئیس اقلّیّت بگذارند و بعضی مطالب او را بفرمایید رد می‌کنم. فرمودند: موضوع دادگستری را که گفته بود، رد نکردم. دیگر این که تعداد افراد ساواک را که فرموده‌اید از سه هزار نفر به شش هزار نفر خواهد رسید هم لزومی ندارد که ما این جا منتشر کنیم. فرمودند: من ابداً چنین چیزی نگفتم، متن انگلیسی را نگاه کن. نگاه کردم دیدم صحیح می‌فرمایند. عرض کردم: صحیح می‌فرمایید. خیلی اوقاتشان تلخ شد که چه طور دقّت نشده. فرمودند: هیچ لازم نیست منتشر شود. عرض کردم: حیف است خیلی نکات عالی دارد. فرمودند: هیچ لازم نیست. خلاصه قهر کردند! من اصرار کردم، بالأخره قبول فرمودند.

مقداری راجع به دانشگاهها اوقات تلخی فرمودند که از دو جهت عصبانی هستم، یکی این که مثل این است که این دانشجویان حسّ وطن‌پرستی ندارند و دیگر این که چه طور اولیاء دانشگاهها نمی‌توانند خرابکاران را بشناسند؟ فرمودند: خودت فوری جلسه با ساواک و مسؤولین انتظامی تشکیل بده و در این زمینه گزارشی به من بدهید. دستوراتی به رئیس ستاد صادر فرمودند که اگر احساس می‌کنید کردها پایمردی و ایستادگی در محلّی که دارند نکنند و ممکن است عقب بنشینند توپهای دورزن ما را عقب ببرید که احیاناً به دست عراقیها نیفتد. من کسب اجازه مرخّصی کردم که فردا برای کارهای آستان قدس رضوی به مشهد بروم. اجازه فرمودند.

به دفتر رفتم. سفیر جدید چکسلواکی و سفیر جدید سودان را پذیرفتم. دوّمی مرد

خیلی باسوادی است. مورّخ است و چندین زبان به خوبی تکلّم می‌کند، شاید هفت زبان. باعث تعجّب شد. مقاله ژوزف کرافت رسید. تقدیم کردم... بعد در جلسه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت پهلوی شرکت کردم. بعد سفارت تایلند برای تبریک تولّد پادشاه رفتم (چون نخست‌وزیر و شاهزادگان نزدیک آنها برای جشن چهارم آبان ماه مولود مسعود همایونی به سفارت ما رفته بودند).

سر شام رفتم، خبر مهمّی نبود. والاحضرت عبدالرّضا حکایت شکار ببر خود را در کره شمالی می‌کردند.

پنجشنبه ۱۴ آذر ۱۳۵۳

صبح روی زمین برف خوبی نشسته بود چون از نصف شب برف باریده به همین علّت فرودگاه تهران بسته بود و من نتوانستم به مشهد مشرّف شوم. جریان را با تلفن عرض کردم. فرمودند: بیا کاخ. خوب شد دیشب کارهای امروز را به هر حال مرتّب کرده بودم. اوّل نامه سفیر انگلیس را تقدیم کردم. چون ضمائم مفصّل داشت مدّتی طول کشید تا خواندند. فرمودند: [نظری] comments ندارم.[1] مطالب همان است که حضوراً به سفیر انگلیس و [لیور] Lever دیروز گفتم. بقیه مطالب جاری بود، عرض کردم. منجمله تلگراف سفیر شاهنشاه آریامهر (اصلان افشار) در بن که شرح داده بود کویتیها با چه افتضاح و چه قیمت، قسمتی از سهام دایملر بنز را خریدند. هم خود را مفتضح کردند و هم دولت آلمان را ناراضی کردند. چند عرض خصوصی راجع به اشخاص هم کردم که بعد پشیمان شدم. چون فکر کردم مبادا شاهنشاه خیال بفرمایند که من در این عرایض نظر شخصی هم داشته‌ام. چه باید کرد؟ شاه باید ظنین باشد ولو به مخلص‌ترین اشخاص زیرا الملک عقیم است. امّا روی هم رفته شاهنشاه خوشحال بودند.

بعد مرخّص شدم. باز هم برف به شدّت می‌بارید، به این جهت دفتر نرفتم. منزل آمده

۱- نامهٔ سفیر انگلستان به همراه یادداشتی‌ست که در آن برنامه دفاعی انگلستان در زمینه‌هایی که برای ایران اهمیّت دارد، تشریح شده است.

دوشنبه ۱۱ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: دیروز عصر والاحضرت همایونی تشریف بردند شکار، یک قوچ هشت ساله زدند، من خیلی خوشحالم که بالأخره تفنگ به دست شدند. شاهنشاه هم خوشحال بودند ولی از نیامدن باران بی‌نهایت نگران و ناراضی بودند.

جواب عریضه‌های والاحضرت اشرف را به حضورشان دیکته فرمودند، خوشبختانه عیبی نداشت، یعنی اظهار تغیّری نبود. فقط فرمودند: این تعهّدات بی‌ربط که برای کمیسیون حقوق زن در سازمان ملل دو ملیون دلار تعهّد کرده‌اید یعنی چه؟[1] مگر شما مالک‌الرّقاب کشور هستید؟ دیگر از این کارها نکنید، این یک دفعه را ناچار می‌دهیم.

مقاله [نیو یورکر] New Yorker [2] خیلی بامزّه ولی مزخرف راجع به شاهنشاه نوشته بود. خواندند و خندیدند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. عصری به استقبال علیاحضرت شهبانو رفتم که از مسافرت دور کویر برمی‌گشتند. مسافرت بسیار خوبی بود، مردم خیلی استقبال کردند و شهبانو هم خیلی خوب عمل کردند. منجمله در زباله پاک کردن شهر سبزوار برای تشویق همکاری مردم جلوی پیش‌آهنگان به راه افتادند و مشغول جمع‌آوری زباله شدند، خیلی در مردم اثر کرد. شاهنشاه هم تشریف آوردند به فرودگاه. شب در منزل کار کردم.

...

سه‌شنبه ۱۲ آذر ۱۳۵۳

صبح قبل از شرفیابی، مطابق معمول در منزل سرم شلوغ بود و ارباب رجوع بی‌پایان،

۱- مبلغ مورد اشاره برای اجرای طرحهای جالبی بود که از سوی مهناز افخمی، دبیر کلّ سازمان زنان ایران (به ریاست عالیهٔ والاحضرت اشرف) تهیّه شده بود. نیم ملیون دلار آن برای برپا ساختن مرکز منطقه‌ای پژوهش و توسعهٔ نقش زن در آسیا (وابسته به کمیسیون اقتصادی آسیا و پاسیفیک) بود. این مرکز از سال بعد در تهران آغاز به کار کرد. بقیهٔ بودجه برای تأسیس مرکز بین‌المللی پژوهش و توسعهٔ نقش زن (وابسته به سازمان ملل متّحد) در سال ۱۳۵۸ و تشکیل کنفرانس جهانی زن، در تهران، در همان سال بود.

۲- نیو یورکر مجلّهٔ بسیار وزینی‌ست و از نوشتن چیزی که خنده‌دار یا «مزخرف» تلقّی شود پرهیز دارد. به احتمال قوی منظور New York Magazine باید باشد که مشخصّات نام برده در یادداشت علم را داراست.

ولی یک اتّفاقی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد. دختر کوچکی با یک دسته گل در میان جمعیّت مراجعین ایستاده بود، وقتی جلوی او رسیدم، پرسیدم: این گل برای چی و برای کیست؟ گفت: برای شماست که پدرم را از اعدام نجات داده‌اید. به حدّی متأثّر شدم و لذّت بردم که به‌گریه افتادم. ولی البتّه جلوی این همه مردم نمی‌توانستم بگریم، فوری به اتومبیلم داخل شدم و فرار کردم ولی تا کاخ نیاوران گریه می‌کردم (پدر این دختر به اتّهام موادّ مخدّر محکوم به اعدام شده بود و من مدّتی دنبال پرونده او بودم تا خود به خود مطلب حل شد و شاهنشاه از اعدام آنها به طور کلّی منصرف شدند). بعد به کاخ رسیدم. چون امروز یک وزیر انگلیسی که برای کارهای دفاعی آمده است شرفیاب می‌شد. من اوّل وقت نتوانستم شرفیاب شوم، آخر وقت شرفیاب شدم و چند دقیقه بیشتر نبود، آن هم درباره گزارشی بود که راجع به وضع دانشگاه تهران داده بودم. اوامر فوری صادر فرمودند. گویا عدّه[ای] که می‌خواسته‌اند وارد دانشگاه شوند از طرف حزب ایران نوین بوده و می‌خواسته‌اند کج‌روها را تنبیه نمایند (البتّه به خیال خودشان!). شاهنشاه فرمودند: توسّط دفتر مخصوص ابلاغ کن، از خارج خوب نیست اشخاصی را وارد دانشگاه بکنید. به علّت نزدیکی شانزدهم آذر که بیست سال قبل توسّط سپهبد بختیار (فرماندار نظامی وقت) چند نفر دانشجو در داخل دانشگاه کشته شدند، این روز روز دانشجو اعلام شده و این بساط راه می‌افتد. البتّه از طرف کمونیستهاست و چاره‌ای هم ندارد. باید مواظبت کرد و سختگیری و بس. امّا شاید تماس مسؤولین دانشگاهها هم با دانشجویان کم باشد، بلکه هم یقین است که این عیب موجود می‌باشد.

عرض کردم: آمدن اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل [1] هم عصر پنجشنبه خواهد بود که صبح جمعه شرفیاب گردد. فرمودند: با نصیری (رئیس ساواک) ترتیب کار را بده، ساعت ده و نیم جمعه شرفیاب شود.

از اخبار مهمّ جهان این است که عربستان سعودی با آرامکو کنار آمد که در مورد

۱- اسحق رابین (۱۹۹۵-۱۹۲۲) در پایان سال ۱۹۷۳ به‌دنبال جنگ یوم کیپور و استعفای گلدامایر نخست‌وزیر اسرائیل شد و تا آغاز ۱۹۷۷ در این مقام ماند. وی دوباره از ۱۹۹۲ تا نوامبر ۱۹۹۵ نخست‌وزیر اسرائیل شد و در این تاریخ به دست یک جوان دست راستی اسرائیلی کشته شد.

و تأیید فوق‌العادّه که روسها می‌کنند، عرض کردم. فرمودند: بالأخره منافع دارند، باید ما هم کار خودمان را بکنیم، ولی اخیراً به هر صورت با توپهای دوربرد پدری از عراقیها در آوردیم که آن سرش ناپیداست و فکر نمی‌کنم دیگر جرئت حمله به کردها را بکنند. آنها هم نه با موشک نه با هواپیما نتوانستند توپخانه کردها را (یعنی توپخانه ما) را از کار بیندازند. خیلی وضع تعلیمات نظامی آنها بد است مگر روسها رأساً مداخله کنند.

نامه جدیدی که برای آیت‌الله خوانساری تهیّه شده بود توشیح فرمودند. فرمودند: به سفیر آمریکا بگو رئیس ستاد شوروی در عراق است و وعده همه جور کمک به آنها داده و می‌دهد، باید مطّلع شوند.

سر ناهار رفتم. کائوندا شرفیاب بود، خانمش هم در منزل من، پیش خانم علم دعوت داشت. سر ناهار صحبتهای متفرّقه شد. قسمت مهمّ آن این که شاهنشاه فرمودند: ما از سیاست چینی‌ها راضی هستیم و دیگر این که قهراً ما با روسها روابط طبیعی داریم و ناچاریم که با آمریکاییها روابط نزدیک از ترس روسها داشته باشیم. امّا لازمه این کار این نیست که واشینگتن سیاست ما را دیکته کند. از این فرمایش شاه، کائوندا خیلی تعریف کرد. فرمودند: حتّی بر سر قیمت نفت و سیاستی که در اقیانوس هند پیشنهاد کرده‌ایم که باید سرنوشت این اقیانوس در دست کشورهای اطراف آن باشد، با آمریکا اختلاف نظر داریم. درمورد چین باز فرمودند: حالا که رئیس جمهوری آمریکا هم به آن جا می‌رود، برای من محظور اخلاقی پیش می‌آید که من هم بروم، چون گفته بودم تا در جواب بازدید شهبانو از چین شخصیّت مهمّی از شما به ایران نیاید من به چین نخواهم آمد. امّا حالا می‌بینم آمریکاییها بدون توجّه به این مسائل پشت سر هم به آن جا می‌روند (منظور نیکسون و فورد هر دو).

... شب تا نصف شب در منزل کار کردم. بعد رفتم آقای کائوندا را در فرودگاه بدرقه کردم. ضمن راه از کاخ پذیرایی سعدآباد تا فرودگاه، صحبتهای متفرّقه می‌کردیم. گفت: به عرض شاهنشاه برسان که ما اورانیوم داریم و می‌توانیم در مذاکرات اقتصادی این

زان اعتقادی را که به پاکدامنی مسؤولان ایران در اثر تجربهٔ گذشته خود به دست آورده بود، برای همیشه از دست بدهد.

موضوع را هم مورد معامله قرار بدهیم. ضمناً به قدری تحت تأثیر عظمت شاه قرار گرفته بود که بیشتر صحبت ما در این زمینه دور می‌زد و من غرق در غرور و افتخار شده بودم. از اخبار مهمّ جهان این که امپراتور حبشه تمام دارایی خودش را در سویس به نظامی‌ها داد ولی بانکهای سویس از پرداخت آن خودداری کردند، چون گفتند معلوم نیست این امضاء با میل تهیّه شده یا با زور پای چک قرار گرفته. مبلغ آن هم فاش نشد.

یکشنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم، دکتر صفویان را با خود بردم که موضوع حفاظت صحّی شاهنشاه را به عرض برساند. تمام مطالب او را که از قول پروفسور میلیز فرانسوی و پروفسور ژان برنار می‌گفت قبول فرمودند. من خیلی خوشحال شدم.

موضوع کائوندا و اورانیوم را عرض کردم. شاهنشاه خیلی خیلی خوشحال شدند. فرمودند: مورد نظر میسیونی که می‌فرستم باشد، ابلاغ کن. وضع حبشه و هم چنین وضع ملک حسین را قدری بررسی کردیم. با آن که خیلی طولانی شرفیاب بودم، تمام کارهای جاری بود و قابل ذکر نیست.

عصری گزارشی به دستم رسید که کمپانیهای نفتی از پنجاه سنتی که شاهنشاه در هر بشکه برای آنها منافع قائلند راضی هستند. فوری به عرض رساندم چون فوق‌العادّه مهمّ بود.

خبر دیگر این که در ولادی وستک روسها از قدرت ایران پیش آمریکاییها شکایت کرده و گفته‌اند این موضوع ممکن است به جنگ جهانی بکشد و آمریکاییها دفاع کرده‌اند که ایران کشور آزادی است. هم چنین روسها به آمریکاییها گفته بودند که ما نتوانستیم در سفر مسکو شاه را منصرف از این فکر مالیخولیایی بکنیم. (واقعاً مالیخولیایی، ای پدرسگ! مالیخولیایی برای توست). شما شاه را باید منصرف بکنید. این را هم فوری به شاهنشاه عرض کردم، چون خبر، مطمئن هستم صحیح بود.

بعد از ظهر و شب تمام کار کردم. قسمتی ملاقات اشخاص بود. شاهنشاه برای تمرین پرواز با هواپیمای جت استار تشریف بردند.

کردم و قرار شد تنها، سه‌شنبه به خانه بوتو به لارخانه برویم، ترتیب کار را بده. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

مطلب مهمّ دیگری که مذاکره شد این بود که شاهنشاه فرمودند: من فکر یک ترتیب تازه‌ای از لحاظ دو حزب اکثریّت و اقلّیّت کرده‌ام. اقلّیّت هر چه بگوید که ما می‌گوییم به ما برمی‌خورد، پس آنها چه غلطی بکنند؟ بنابراین فکرهایی در این خصوص کرده‌ام که ملّت ایران وضع خودش را روشن بداند، امّا نفرمودند که چه فکر کرده‌ام. نخست‌وزیر گرچه به ظاهر خیلی تأیید کرد ولی من حس کردم عمیقاً ناراحت شد. حالا فردا می‌بینیم چه می‌شود.

یکشنبه ۴ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه با آن که به صورت ظاهر [آسوده خاطر] relaxed بودند و پاهای مبارک را روی میز گذاشته بودند ولی با انگشتشان روی میز می‌کوبیدند و تا مدّتی متوجّه من نشدند. این علامت درگیری فکری شدیدی است که من گاهی در شاهنشاه دیده‌ام. سابقاً با موهای سر خودشان بازی می‌فرمودند ولی حالا که به حمدالله قدرت از هر حیث تمام در دست شاهنشاه است نوع فکر کردنشان این طور است.

باری دوباره کارهای فوری را به عرض رساندم: ترتیب سفر پاکستان و الجزایر و ملتزمین رکاب. عرض کردم: باید در الجزیره هیئت مطّلعی مرکّب از وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی، دکتر فلّاح، وزیر کشور (مسؤول اوپک) و یک عدّه کارشناس همراه باشند. فرمودند: این خرها چه فایده دارند؟ عرض کردم: خر و هرچه باشند لازم است باشند فرمودند: بسیار خوب بگو باشند. گزارشات دانشگاهها را عرض کردم. نمی‌خواستند بخوانند. عرض کردم: گزارش رئیس دانشگاه تهران را ملاحظه فرمایید.[1] ملاحظه

۱- هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، در گزارش خود از عدم همکاری مقامات دولت و وزارت علوم، درمورد رفتار با دانشجویان اخلالگر شکایت کرده و یادآور شد که این مقامات «از یک طرف می‌خواهند دانشگاهها و از جمله دانشگاه تهران را متّهم به ضعف نمایند (که درست برخلاف این عمل شده) و از طرف دیگر با ارعاب و تضعیف مقامات دانشگاهی، موجبات ارفاق به این دانشجویان را فراهم آورند تا برای خود در مرحله بعد محبوبیّت فراهم آورند».

۴ - ۱ اسفند ۱۳۵۳

[illegible] Released

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] !!

[illegible]

فرمودند. فرمودند: به آنها بگو به هر حال باید شدّت عمل به خرج بدهند.

سودان استدعای کمک کرده بود، خیلی استقبال نفرمودند. عرض کردم: به زئیر کمک فرمودید، اینها هم می‌خواهند. فرمودند: آخر او اورانیوم دارد، اینها چیزی ندارند. عرض کردم: از لحاظ کشاورزی که بد نیست.

برای والاحضرت اشرف وقت خواستم مرحمت نفرمودند. فکر کردم نسبت به ایشان عصبانی هستند.

رئیس تشریفات عرض کرده بود والاحضرت همایونی برای آمدن ولیعهد انگلیس به فرودگاه تشریف ببرند. خیلی برآشفته فرمودند که وقتی ولیعهد غیررسمی به انگلیس رفت مگر ولیعهد آنها به فرودگاه آمد؟ حق هم البتّه با شاهنشاه است. خدا عمرش بدهد که این همه در فکر آبروی ایران است.

در آخر وهله شرفیابی به عرض مبارک رساندم نماینده شرکت کنتیننتال که در خلیج فارس مشغول جستجوی گاز است اوّلا منبع گاز عجیبی پیداکرده و بعد هم به طور محرمانه به غلام گفت: در این گاز مادّه محترقه عجیب تازه‌ای پیداکرده که می‌تواند منبع انرژی بسیار مهمّی باشد و شگفتی بزرگی در دنیا به وجود خواهد آورد. فرمودند: فوری به او وقت بده بیاید مرا ببیند و خوشحال شدند.

...

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله جلسه هیئت امناء انجمن فرهنگی رضا پهلوی را داشتم. چیز عجیبی است که سرعت پیشرفتهای ایران چه اندازه است، از این جا معلوم می‌شود که ما این کانون را به عنوان کانون خیر به نفع والاحضرت همایونی و به نام ایشان به وجود آورده بودیم که اوّلا به خارج بورسیه بفرستیم، ثانیاً در ایران به محصلین خوب بی‌بضاعت کمک خرج شخصی بدهیم و حالا به حمدالله دولت به همه دانشجویان برابر پولی که ما فقط به یک عدّه محتاج می‌دادیم به طور عموم پول می‌دهد به طوری که امروز تصمیم گرفتیم دیگر این نوع کمک را قطع کنیم چون صورت مسخره پیدا می‌کند. شکر خدا را.

۴ - اردیبهشت - ۱۳۵۳

پیشگاه مبارک

با [illegible] هر دو [illegible] که [illegible]

تلفن دارند خبر [illegible] به سازمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تا [illegible]

بنده [illegible]

خبر منتشر شده

وقت معینی کرده‌ام

دوشنبه ۵ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. باز هم به وضع دیروز، شاهنشاه در افکار عمیقی غوطه‌ور بودند و انگشت سبّابه دائماً روی میز می‌کوبیدند. احساس کردم که عرایضم هدر خواهد رفت، با وصف این چند مطلب لازم را عرض کردم. از جمله این که مجلّه پاری ماچ می‌خواهد تمثال مبارک را پشت جلد بگذارد و استدعای برنامه اختصاصی شرفیابی دارد. فرمودند: لازم نیست!

گزارشات دانشگاهها را عرض کردم و این که چرا این قدر روزنامه‌ها به آنها حمله می‌کنند؟ بالنّتیجه آن دانشگاه‌هایی هم که شلوغ نیستند ناراحت می‌شوند چنان که در دانشگاه ملّی شده. باز هم شاهنشاه اعتنایی نکردند! دنباله مذاکرات با سناتور پرسی[1] آمریکایی را درمورد حمایت او از کیسینجر عرض کردم، توجّهی نفرمودند! سر و ته مطالب را هم آوردم و چند دستخط امضایی را تقدیم کردم، توشیح فرمودند، مرخّص شدم.

بعد از ظهر هم شاهنشاه مفصّل کار کردند و هم من پیش از ظهر و بعد از ظهر، تمام در دفتر کار کردم. وقتی پیش از ظهر در دفتر مشغول کار بودم، شاهنشاه تلفن فرمودند که برای یکشنبه هفته آینده جلسه‌ای خبر کن مرکّب از نخست‌وزیر، رؤساء مجلسین، خودت و رئیس دفتر مخصوص و نمایندگان جرائد که می‌خواهم مطالبی عنوان کنم. (معلوم بود که این دو روزه شاهنشاه دائماً در این فکر هستند). بعد فرمودند: از طبقات مختلف کارگرها و زارعین و تجّار هم باشند. عرض کردم: جرائد که باشند و رؤساء مجلسین که باشند، نماینده همگی هستند. فرمودند: درست می‌گویی، همان اوّلی‌ها کافی هستند. من هم فوری ترتیبات کار را با تشریفات دادم.

بعد از ظهر سفیر افغانستان پیش من آمد مذاکرات مفصّلی کرد.

شب علیاحضرت شهبانو از سویس تشریف آوردند. من فرودگاه رفتم. با آن که سفارت

۱- چارلز پرسی (Charles Percy)، سناتور ایلینوی، عضو ارشد کمیسیون روابط خارجی سنا، رابطهٔ بسیار گرمی با شاه داشت.

دانمارک از دو ماه قبل مهمانی قبول کرده بودم، به فرودگاه رفتم (به سفارت دانمارک هم سری زدم)، به خیال این که مطالب سفیر افغانستان را به عرض شاهنشاه برسانم. اتّفاقاً چون ورود شهبانو مصادف با ساعت ۱۱ می‌شد، شاهنشاه تشریف نیاوردند و این عرایض لازم ماند. به این جهت حضورشان تلفن عرض کردم که عرایضِ لازم دارم. فرمودند: فردا بیا سر صبحانه.

سه‌شنبه ۶ اسفند ۱۳۵۳

سر صبحانه شاهنشاه رفتم. باران به شدّت می‌بارید و شاهنشاه بسیار خوشحال بودند. مطالب سفیر افغانستان را به تفصیل عرض کردم.[1] شاهنشاه فقط گوش دادند ولی فرمودند: چه طور موضوع بلوچستان را با پشتونستان مخلوط می‌کند! چند دستخط یکی به بومدین رئیس جمهور الجزایر دیگری به رئیس جمهور سودان امضاء فرمودند. عرایض مختصر دیگری هم بود که فوریّت داشت ولی اهمّیّت ندارد که بنویسم، عرض کردم.

در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر فرودگاه رفتم. آن جا هم نخست‌وزیر و عدّه‌ای از وزرا برای کارهای مختلف شرفیاب شدند. شاهنشاه ساعت ده و نیم به پاکستان پرواز فرمودند.

...

تمام بعد از ظهر در منزل به شدّت کار کردم (۷ ساعت متوالی). بعد قدری شنا کردم و برای شام منزل خواهرم رفتم.

۱- علم مذاکرات با سفیر افغانستان را در دو برگ جداگانه نوشته است. سفیر افغانستان گفته که «ما آرزوی تجزیه پاکستان را نداریم، دشت و صحرا به اندازه کافی داریم، اگر پاکستان از بین برود، همسایه ما هند می‌شود، اشتهای هند را هم می‌دانیم... موضوع اتّهام قتل شیرپائو (دوست بوتو، وزیر سابق کابینه او، و وزیر اخیر ایالت سرحدی) را رد می‌کنیم، چه نفعی برای ما داشت... قذّافی به بوتو پول می‌دهد که رژیم افغانستان را براندازد. شیرپائو رقیب خود بوتو بود. ما اگر می‌خواستیم او را بکشیم، چرا خود بوتو را نکشتیم؟ (می‌خواست حالی کند که بوتو او را کشته است). استفاده دیگر بوتو، انحلال حزب عوامی و مستقیماً در دست گرفتن ایالت سرحدّی است... در موضوع پشتونستان چه می‌خواهیم؟ اتونومی!...»

چهارشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۳

صبح سواری رفتم. هوا پس از بارندگی دیروز عالی بود، مدّتی اسب تاختم و تلافی کار سنگین بعد از ظهر دیروز درآمد.

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله لرد مونت باتن را پذیرفتم. ایشان دایی [1] فیلیپ همسر ملکه انگلستان است که نایب‌السّلطنه هند و رئیس ستاد امپراتوری و فرمانده قوای متّفقین در جنگ دوّم در جنوب شرقی آسیا بود. فرمانده اروپا آیزنهاور، فرمانده خاور دور مک آرتور و فرمانده جنوب شرقی آسیا همین لرد مونت باتن بود. بسیار مرد خوش قیافه و شوخ و خیلی خوش هیکل و قشنگ بود ولی حالا پیر و خمیده شده است. ولیعهد انگلیس را که برای تاجگذاری پادشاه نپال به کاتماندو رفته بود همراهی می‌کند و امروز بعد از ظهر هر دو وارد تهران شدند و مهمان ما هستند ولی چون غیررسمی سفر می‌کنند من به فرودگاه نرفتم، امیرخسرو افشار سفیر سابق شاهنشاه آریامهر را در لندن فرستادم.

کاری که مونت باتن با من داشت در خصوص تأسیس International College در تهران بود. به قول خود مونت باتن از بس آدم کشته، از این کار خسته شده و حالا می‌خواهد به وسیله این کالج در دنیا حسّ برادری و برابری بین مردم دنیا را ایجاد کند. تاکنون سه کالج تأسیس کرده‌اند که یکی در ویلز انگلستان، دیگری در کانادا و سومی در سنگاپور و چهارمی را می‌خواهد در ایران تأسیس کند و از شاهنشاه کمک می‌خواست. یک ساعت و نیمی نشست و صحبت کردیم. سفیر انگلیس و وزیر آموزش و پرورش ایران و بهادری معاون من حضور داشتند که مطلب را به جایی برسانیم و رسید و گزارش شرف عرضی تهیّه شد. شب هم ولیعهد انگلیس با همین مونت باتن و همراهان مهمان علیاحضرت شهبانو بود که من هم افتخار حضور داشتم، ولیعهد هم تشریف داشتند. شب خوبی بود.

از اخبار مهمّ جهان این چند روزه فشار کمونیست‌ها بر کامبوج و پنوم‌پنه پایتخت آن

---

۱ - در یادداشت علم به اشتباه «عمو» نوشته شده است.

است که فکر می‌کنم کار آن گذشته باشد و طرفداران شاهزاده سیهانوک به زودی آن جا را بگیرند. مضحک این است که دولت آمریکا می‌خواهد کمکی به آن جا بدهد (سیصد ملیون دلار) و کنگره تصویب نمی‌کند. واقعاً عجیب است، مگر آن که خود آمریکاییها پشت پرده با سیهانوک بند و بستی کرده باشند، چون در لائوس هم با یک دولت ائتلافی کمونیستی کم و بیش راه می‌روند...

شیخ عبدالله کشمیری که سالهاست برای مسلمانان کشمیر مبارزه می‌کند (چون اکثریّت کشمیریها مسلمان هستند) و ۲۱ سال در زندان هندیها گذرانده، فعلاً در سن ۶۹ سالگی قبول کرد که وزیر مسؤول کشمیر از طرف هند باشد. یاللعجب از درجه سقوط انسان!

پنجشنبه ۸ اسفند ۱۳۵۳

صبح ملاقاتهای منزل جانکاه بود، چون همه از طبقه لاشخور حاکمه (طبقه خودم) بودند و هر کس به منظور جلب منفعتی آمده بود، واقعاً کسل شدم. روزهایی که موفّق می‌شوم به درد مردم برسم، راضی هستم، ولی در این جور روزها کسل و بدبخت بیچاره هستم، چون طمع این طبقه هم حد و حدود نمی‌شناسد. بر فرض یک کاری برای یکی از آنها انجام شد کار دیگری می‌خواهد. آخر هم اگر دستی که به گلویش فرو کرده گاز نگیرد باز جای شکر دارد.

در بین اینها بیچاره نهاوندی رئیس دانشگاه تهران هم که بی‌نهایت از وضع خودش نگران است، بود. دلم خیلی سوخت، چون صادقانه و صمیمانه کار می‌کرد و فکر می‌کنم نخست‌وزیر که از او دل خوشی ندارد (از ترس این که مبادا جمعیّت اندیشمندان برای حکمرانی مطلق حزبی او یک روزی دردسر شود) به وسیله ایادی خودش در سازمان امنیّت قال او را کنده باشد. گو این که صبح سه‌شنبه در فرودگاه به من می‌گفت: واقعاً حیف است اگر نهاوندی عوض شود، ولی نمی‌دانم شاهنشاه چه تصمیمی درباره او دارند. در دلم گفتم: وای بر این دورویی! شاهنشاه به من فرموده بودند وضع نهاوندی را از ساواک تحقیق کن. عرض کردم: چشم، ولی جرئت نکردم عرض کنم اجازه فرمایید اوّل

وضع ساواک را تحقیق کنم که در دست کیست و چه گونه است، بعد وضع نهاوندی را.

شاهنشاه ۲ بعد از ظهر تشریف آوردند، به سلامتی و خوشی و حالشان هم الحمدالله بسیار خوب بود.

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند ولی من مزاحمشان نشدم و به کارهای خودم رسیدم. شب هم در منزل کار کردم.

جمعه ۹ اسفند ۱۳۵۳

صبح در منزل کار کردم. ظهر با نوه‌ها به پیک‌نیک رفتم، روز بسیار خوبی بود. بعد از ظهر هم در منزل کار کردم. فکر می‌کردم شاهنشاه احضار بفرمایند ولی احضار نشدم.

باری دو خبر کوچک جهانی نگرانم کرده، یکی این که ابوظبی در قیمت نفت خود به علّت آن که نفت غیر مطلوب سنگین است تنزّل قائل شده و علّت دیگری که ذکر کرده این است که خریدار پیدا نمی‌کند. چون شیخ ابوظبی آدم پدرسوخته‌ایست، فکر می‌کنم تحت تأثیر زد و بند با آمریکاییها باشد. دیگر این که نیجریه در قیمت نفتی که به دولتهای آفریقایی می‌دهد، به علّت هم‌کیشی، تخفیف در قیمت داده است. فکر می‌کنم این هم کار انگلیسها باشد و به هر صورت هر دو عمل بر علیه ماست که پرچمدار قیمت امروزی نفت هستیم.

شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. فقط مطالب جاری عرض شد. دکتر اقبال و شریف امامی استدعای شرفیابی با اصرار کرده بودند، من هم با اصرار از شاهنشاه اجازه گرفتم که فردا شرفیاب شوند. بعد من مرخّص شدم کار کردم.

...

من سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود، قدری [جوک] joke گفتیم. نامه سفیر شاهنشاه در عمّان را هم تقدیم کردم که خواندند.

یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. با آن که امروز بعد از ظهر جلسه مصاحبه بزرگ و کذایی بود، دیگر شاهنشاه را در فکر فرو رفته نیافتم. فکر می‌کنم تصمیمات قطعی را دیگر اتّخاذ کرده بودند. با وصف این چون کار زیاد بود، عرایضم را مختصر کردم.

راجع به مسافرت الجزیره و برنامه آن جا تمام دقایق را به عرض رساندم (تا آن جا که مربوط به من است). بعد عرض کردم: فیصل که به الجزایر نمی‌رود، نکند آمریکاییها به او اشاره کرده باشند، گو این که ظاهر کار آمدن رئیس جمهور ایتالیاست به عربستان سعودی. فرمودند: هنوز درست نمی‌دانم. بعد عرض کردم: گویا به جای قذّافی هم عبدالسّلام جلّود معاون او برود که در حقیقت کارهای نخست‌وزیر را می‌کند. فرمودند: شاید! عرض کردم: گویا خود الجزایریها او را رد کرده باشند (چون من این طور شنیدم). فرمودند: به هر صورت اگر هم می‌آمد، من که نمی‌توانستم محض خاطر این دیوانه از این مسافرت صرف نظر کنم.

قدری راجع به ویتنام صحبت شد و به طور کلّی آسیای جنوب شرقی. عرض کردم: برای آمریکاییها باید خیلی سخت باشد که کامبوج به این آسانی از دست برود مگر آن که با خود سیهانوک در پشت پرده ساخته باشند که یک دولت ائتلافی شبیه لائوس روی کار بیاورند نه کمونیست نه غیرکمونیست. به هر صورت زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز! فرمودند: نمی‌دانم موضوع چیست، امّا به هر حال یک مطلب مسلّم هست. بر فرض ویتنام جنوبی، کامبوج و لائوس تمام هم کمونیست بشوند و بالأخره هم خواهند شد، امّا یک نکته مسلّم است و تاریخ آنها نشان می‌دهد که محال است دست‌نشانده چین یا شوروی شوند. مردمانی هستند لجوج و بالطّبع مستقلّ و شاید آمریکاییها این حساب را کرده باشند (هیچ وقت فرمایشات شاهنشاه بدون حساب و مطالعه و اطّلاع نیست).

بعد مرخّص شدم، قدری کار کردم و با عجله ناهار خوردم. مجدّداً حاضر در جلسه مصاحبه شدم. امّا در پشت این مصاحبه تاریخی چه نکته‌ها که نهفته است. اوّلاً شاهنشاه [دلسردی] frustration یک عدّه جوان بدبخت را که به فرمایش خودشان به قتلگاه سیاسی به عنوان حزب مخالف می‌فرستادند از بین بردند (در این باره من سابقاً

به تفصیل نوشته‌ام).[۱] بلندپروازیهای بی‌ربط حزب اکثریّت را که تمام کارهای شاهنشاه را به اعتبار حساب خودش می‌گذاشت از بین بردند. به بلاتکلیفی مردم هم خاتمه دادند و هم چنین به خردوانیهای بی‌ربط حزب اکثریّت که باعث ناراحتی و عقده عدّه زیادی از مردم شده بود و من در این خصوص هم سابقاً زیاد نوشته‌ام. به علاوه حزب اکثریّت امسال نمایش مضحک عجیبی راه انداخت که از تمام احزاب سیاسی دنیا از کشورهای سرمایه‌داری و کمونیستی نماینده به کنگره خودش خواست. یک دفعه به او گفته شد فضولی موقوف! حساب خود هویدا هم با آن که به او گفته شد که فعلاً دبیرکلّ است به نظر من به آخر رسید، چون مسلّم است وقتی در داخل این حزب بزرگ اجازه فراکسیونهای مختلف چپ و راست با عقاید مختلف داده شود، به آسانی درباره دبیرکلّ خودشان هم می‌توانند نظر بدهند. در صورتی که وقتی حزبی به نام اکثریّت در مقابل اقلّیّتی انتخابات را برد، به هر طریقی ببرد دیگر عوض کردن آن توجیهی ندارد و شاهنشاه باید به یک صورتی خودشان و کشور را از این مخمصه نجات می‌دادند. مضافاً به این که من واقعاً معتقدم که در چنین چهارچوبی عقاید آسانتر می‌تواند گفته شود بدون آن که چماق تکفیر اکثریّت بر سر او کوبیده شود. بیچاره ناصر عامری دبیرکلّ سابق حزب مردم که یک ماه قبل در اکسیدان اتومبیل کشته شد، آن قدر عاجز شده بود که دائماً التماس می‌کرد: یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن!

بعد اشخاص مختلف حاضر در جلسه منجمله دبیران کلّ حزب مردم، پان‌ایرانیست و ایرانیان صحبتهایی کردند و حسن استقبال فراوانی شد. لکن رنگ و روی نخست‌وزیر به قدری پریده بود که شاهنشاه نظر او را خواستند نتوانست خودش را جمع و جور کند و جواب صحیحی عرض نماید. باعث تعجّب من شد که انسان این قدر دستپاچه بشود.

دوشنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۳

صبح که شرفیاب شدم شاهنشاه را بسیار سرحال یافتم. مشغول امضاء فرامینی

۱- شاه در این مصاحبه ادغام کلیه حزبهای سیاسی ایران در یک دیگر و تشکیل حزب جدیدی به نام رستاخیز ملّت ایران را به‌عنوان تنها سازمان سیاسی کشور اعلام داشت.

بودند. نظر مرا از فرمایشات دیروز خواستند. عرض کردم: شاهنشاه مثل همیشه یک شاهکار سیاسی بزرگ به کار بردند. امروز در شهر غلغله است و همه می‌خواهند به حزب شاه به پیوندند[1]. حتّی پیرمردان سالخورده بازاری. تمام نظراتی را که دیروز نوشته‌ام، بی‌پرده به شاهنشاه عرض کردم. با آن که چیزی نفرمودند، ولی احساس کردم که در دل عرایض مرا تصدیق می‌کنند ولی نمی‌توانند به ظاهر چیزی بفرمایند.

عرایض اداری مفصّلی منجمله دو دستخط مبارک یکی به رئیس جمهور فرانسه در خصوص موافقت با تشکیل کنفرانس پاریس مرکب از نمایندگان دولتهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت (مرحله دوّم کنفرانس الجزایر) و دیگر دستخطی به شیخ بحرین را توشیح فرمودند. وضع دانشگاهها را عرض کردم. برنامه‌های آمدن ولیعهد اردن، ملکه مادر انگلیس، داوودخان رئیس جمهور افغانستان، نایب نخست‌وزیر چین را در ماه آوریل به عرض رساندم. دیدم شاهنشاه سرحال هستند، موضوع حمل غذای [عمْرولیث] را وسیله یک سگ در بیابان بعد از سقوط از سلطنت عرض کردم.[2] به دقّت گوش دادند امّا مثل این که مطبوع واقع نشد! بعد فرمودند: راستی یک چیزی به تو بگویم، علیاحضرت شهبانو هم به خانم علم ایراد دارند که چرا تو را این قدر اذیّت می‌کند. اگر با تو نمی‌سازد و نمی‌تواند بسازد پس چرا تو را رها نمی‌کند؟ و اگر هم می‌خواهد بسازد باید با همه چیز تو بسازد! عرض کردم: جای تعجّب است چون زنها یک دیگر را رها نمی‌کنند. مطالب دیگری هم گفتگو شد که مهمّ نیست که این جا بنویسم منجمله این که چرا والاحضرت شهناز بدون اجازه به دیدن کاخ شهوند رفته‌اند.

بعد من مرخّص شدم، مصاحبه با تلویزیون کردم. قبل از مرخّصی به من فرمودند: البتّه شما و همه درباریها از امروز عضو حزب جدید هستید. عرض کردم: البتّه تردیدی نبود و امروز این کار خواهد شد، به علاوه تمام مردم پیر و برنا، دولتی و غیردولتی، همه این کار را خواهند کرد. فرمودند: مراقبت کن. بعد که مرخّص شدم، موضوع عضویّت را

۱- بپیوندند.

۲- در این یادداشت این داستان به اشتباه به سلطان مسعود نسبت داده شده است.

به نخست‌وزیر نوشتم. یقین دارم اگر خنجری به دل نخست‌وزیر فرو می‌رفت بهتر از این بود، چون از این سبز خیمه دلش پاک نیست. غافل از آن که من پشت پا به همه چیز زده‌ام جز به مهر و مرحمت شاه که واقعاً آقاست و به محبت او زنده هستم و دیگر هیچ چیز از زندگی نمی‌خواهم. به علاوه:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و جاهی   الّا هر آن که دارد با دلبری نگاهی

بعد هم از این بالاتر چه منصبی می‌خواهم؟

شاهنشاه ساعت ۲ بعد از ظهر به سلامتی به سمت الجزیره پرواز کردند.

سپس به سفارت مراکش رفتم که مهمانی تولّد پادشاه را داشتند (چون نخست‌وزیر آنها و برادر پادشاه به سفارت ما به مناسبت روز فرخنده چهارم آبان رفته است).

شب در منزل ماندم تمام کار کردم. حالا که نصف شب است مثل مرده هستم ولی تمام اوامر شاهنشاه را درمورد جریان پیوستن دستجات مختلف به حزب جدید که حزب رستاخیز ملّی ایران نامیده خواهد شد اجراء کردم. در خصوص کلمه ملّی که باید به نام حزب اضافه شود، صبح امروز من اصرار کردم و به عرض رساندم که معنی آن مبارزه با انترناسیونالیسم و کمونیسم است که خیلی واجب است گزیده شود. به علاوه هم‌آهنگی با سیاست مستقلّ ملّی ایران پیدا می‌کند. فرمودند: صحیح است.

مطلبی که امروز صبح هنگام شرفیابی شاهنشاه فرمودند و خیلی جالب بود این است که فرمودند، من حالا چهار پنج ماه است در این زمینه فکر می‌کنم و جز این راهی نبود، امّا به هیچ کس نگفته بودم. واقعاً شاه اقیانوس آرام است. فقط این چند روز اخیر من احساس می‌کردم که خیلی درگیر مسائل فکری هستند.

اسپیرو اگنیو معاون سابق رئیس جمهور آمریکا به ایران آمده که او هم قصد معامله دارد. عرض کردم: من که نتوانستم او را بپذیرم، ولی معاون من [همایون] بهادری را دیده بود و این عرایض را داشته فرمودند: به مقامات دولتی بگو. قدری هم خندیدند که چه قدر بیچاره شده.

سه‌شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۵۳

صبح به کارهای جاری اداری رسیدم. بعد از ظهر تمام در منزل با حالت سرماخوردگی کار کردم. احساس غدّه‌ای در زیر بغل کردم که بی‌شباهت به غدّه سرطانی مرحومه خواهرم زهره علم نبود. خیلی خوشحال شدم که شاید عمر من نزدیک به پایان باشد و اگر محرز شد که غدّه سرطانی است، البتّه بدون اطّلاع هیچ کس، خودکشی خواهم کرد، چون زندگی در حال بیچارگی و فرتوت بودن پشیزی ارزش ندارد. اصلش ارزش ندارد، چه رسد به برگزاری آن با وضع بدبختی و بیچارگی! اگر هم غدّه سرطانی نبود که باز ادامه خواهم داد تا ببینم چه پیش می‌آید. ولی تمام دیگر تکرار مکرّرات دردآور است.

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش[۱] آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل ز این و آن گذشت[۲]

باری بگذریم و از خودم بیش از این حرف نزنم. امروز تلگرافی از رئیس جمهور فرانسه رسید که از شاهنشاه کسب اجازه کرده بود موضوع موافقت شاهنشاه درباره مشارکت نماینده ایران در کنفرانس انرژی پاریس در جرائد اروپا اعلام شود. از الجزیره کسب اجازه کردم، تا حالا جواب نیامده که نصف شب است به وقت تهران.

از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره است که البتّه شرح تفصیل آن را من بعد خواهم نوشت. تا این ساعت فقط رئیس‌جمهور الجزیره نطق کرده و نظر دولت خودش را درباره این که حاضر است تا ده سال قیمت نفت [تثبیت] freeze شود مشروط به این که کشورهای صنعتی غرب درباره ثبات وضع اقتصادی دنیا و تثبیت قیمت [موادّ اوّلیّه] commodities و هم چنین کمک فنّی به دنیای سوم قول و قرارهایی بدهد. شاهنشاه هم در مصاحبه مطبوعاتی مختصری

۱- علم «افسانهٔ حیات» را به «بدنامی حیات» تغییر داده است تا مناسبت بیشتری با آغاز یادداشت داشته باشد.

۲- [این ابیات از ابوطالب کلیم همدانی، متوفی به سال ۱۰۶۱ قمری در کشمیر است. کلیم متولد همدان بود اما به سبب اقامت طولانی در کاشان به "کاشانی" مشهور شد. کلیم در طرح معانی دقیق و تخیلات لطیف از برجسته‌ترین شاعران پارسی گو و ملقب به "خلاق المعانی ثانی" است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

فرمودند: منظور از تجمّع ما به هم ریختن دنیا نیست، بلکه کمک به دنیای صنعتی و غیرصنعتی است. البتّه رئیس‌جمهور الجزیره بدون نظر شاهنشاه حرفی نمی‌زند، چون استدعاکرده بود اوّلا شاهنشاه طوری وارد بشوند که او بتواند شخصاً به استقبال بشتابد و ثانیاً بلافاصله پس از ورود دو ساعتی با شاهنشاه خلوت داشته باشد. معاون رئیس‌جمهور عراق (صدام حسین) هم به الجزیره رفته و به حضور شاهنشاه بار یافته است. قذّافی را هم که خود بومدین دعوت نکرده بوده است. به سفیر ما گفته بود این مردکه احمق زنجیری را چه گونه می‌توانم دعوت کنم؟

از اخبار مهمّ داخلی غیر از تأسیس حزب واحد رستاخیز ملّی ایران که واقعاً باعث خوشحالی عمومی شده (از بس از حزب اکثریّت دل پر دردی داشتند) و به علاوه مردم هم به طور کلّی به نام و به اسم شاهنشاه استقبال عالی کردند، خبر انعقاد دو قرارداد مهمّ تجارتی از طرف ایران با شوروی و آمریکاست که هر دو را وزیر اقتصاد در دست دارد. هفته گذشته اولی را در مسکو امضاء کرد. ما برای تأسیس کارخانه کاغذ در شوروی سرمایه‌گذاری می‌کنیم. به هر صورت خیلی دامنه‌دار است و حالا هم با آمریکا مشغول مذاکره هستیم. این است معنی سیاست مستقلّ ملّی.

چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۳

صبح سواری رفتم، بعد به باشگاه شاهنشاهی برای تیراندازی رفتم، بد تیراندازی نکردم. دکتر آمد معاینه کرد. گفت: فکر نمی‌کنم غدّه زیر بغل چیز خطرناکی باشد. نمی‌دانم از این خبر خوشحال یا بدحالم؟ به هر صورت شکر نعمت سلامتی به درگاه باری تعالی واجب است و شکرگزاری کردم.

شب مهمانی رئیس سرای نظامی رفتم. نصف شب است می‌خوابم.

اخبار مهمّ جهان همان خبر انعقاد قرارداد تجارتی ۱۵ ملیارد دلاری بین ایران و آمریکا است که ۸ نیروگاه اتمی را هم در بر می‌گیرد، دیگر کنفرانس الجزایر که هنوز خبر مهمّی از آن بیرون نیامده جز همان نطق بومدین. به علاوه شاهنشاه دو دفعه صدّام حسین را به حضور پذیرفته‌اند. جلّود معاون قذّافی دیوانه، رئیس کشور لیبی، به پیشگاه

شاهانه بار یافته است. موضوع یک حزبی ایران هم در سراسر جهان انعکاس وسیعی داشته است. بارک‌الله به تدبیر شاهنشاه.

پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۳

صبح باز لاشخورها به سراغ من آمده بودند که از سفره گسترده تازه متمتّع باشند.[۱] واقعاً جانکاه است. این مردم چه قدر رنگ عوض می‌کنند و به این مقامها چسبیده‌اند! بیچاره مردم کوچه و بازار واقعاً از حزب شاه استقبال کرده‌اند. یعنی به این [دعوت] appeal شاهنشاه پاسخ متین و قوی داده‌اند، ولی این لاشخورها که اعضاء حزب باد هستند، این در و آن در می‌زنند. به زحمتی از دست آنها رهایی یافتم و خودم را به دفتر رساندم و آن جا بازگیر افتادم. بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان مصاحبه بسیار پرمغز و پرمعنی شاهنشاه است. دیگر این که بومدین در کنفرانس الجزایر اعلام کرد که اختلافات ایران و عراق خاتمه یافت. شاهنشاه با صدّام حسین روبوسی کردند و با بومدین به عنوان تشکّر دست دادند. کیسینجر به طرف خاورمیانه حرکت کرد. خبر انعقاد قرارداد تجارتی ایران و آمریکا هم بازتاب وسیعی داشته است. ماشاءالله به فکر شاهنشاه که هزار عامل را از چپ و راست جور می‌کنند تا سیاست ملّی و عمیق خویش را پیش ببرد. در همان وقت که با بومدین به سیاست آمریکا حمله می‌کند، قرارداد تجارتی با این ابعاد با آمریکا منعقد می‌سازد. اینها همه برای عظمت ایران است.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان　　　قیل و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

حالا به فرودگاه می‌روم که شاهنشاه تشریف بیاورند. ورود تا حالا که سه ساعت تأخیر شده.

۱- علم گمان می‌کرد شاه در نظر دارد هویدا را برکنار و او را از نو نخست‌وزیر کند و این نکته را سربسته به چندتن از دوستان خود اشاره کرده بود.

جمعه ۱۶ اسفند ۱۳۵۳

امروز صبح شاهنشاه ساعت ۲ صبح وارد شدند، به حمدالله بسیار سرحال و خوش و خرّم. البتّه حق داشتند با این همه فتوحات خرّم و خوشحال باشند. وقتی وارد شدند از نخست‌وزیر سؤال کردند آخرین نطق مرا شنیدی؟ عرض کرد خیر. از حاضرین دیگر هم سؤال کردند، عرض کردند خیر (رئیس مجلس سنا و شورا و وزیر خارجه). خوشبختانه از من نپرسیدند، چون من اتّفاقاً شنیده بودم، یعنی وقتی به فرودگاه می‌رفتم در اتومبیل گوش کردم. امّا اگر عرض می‌کردم بلی باعث خجلت دیگران می‌شد. من خودم هم حرفی نزدم. با آن که هوا سرد بود، مصاحبه نسبتاً طولانی با تلویزیون ایراد کردند. مختصری با نخست‌وزیر صحبت کردند. به من فرمودند: ظهر بیا سلمانی در کاخ. ظهر من رفتم شرفیاب شدم. البتّه شاهنشاه هنوز خسته بودند. من هم خسته بودم، چون تا خوابیده بودم ساعت ۴ صبح شده بود و به عادت معهود ساعت هفت هم بیدار شده بودم. عرض کردم: فکر نمی‌کنم در هیچ مسافرتی شاهنشاه این همه موفّقیّت داشته‌اید. فرمودند: همین طور است ولی خسته شدم. هیچ شبی بیش از دو ساعت نخوابیدم. الان خودم را وزن کردم، در این سه روز سه کیلو لاغر شده‌ام. بعد هم آن قدر سیگار کشیده‌ام که تمام زبان و حلق من می‌سوزد (در صورتی که شاهنشاه بیش از دو سه سیگارت نمی‌کشند). فرمودند: معمولاً ساعت ۵ صبح می‌خوابیدم، یعنی به رختخواب می‌رفتم و هفت، هفت و نیم هم بیدار می‌شدم. امّا راضی هستم. اوّلاً کار اوپک پیش رفت. بعد هم مشکل با عراقیها حل شد. این جا نکته جالبی فرمودند که برای تاریخ می‌نویسم. فرمودند: از دو عمل پدرم قدری دل چرکین و متأسّف بودم. یکی تمدید قرارداد نفت و دیگری مسئله شطّ‌العرب که در خانواده پهلوی ممکن بود روزی مورد ایراد باشد. گو این که شاید هیچ چاره و مفرّی نداشته. شکر می‌کنم خداوند را که مسئله نفت را که به طور اساسی حل کردم و شطّ‌العرب را هم حالا به هم زدم (مرز بودن ساحل ایران به جای خطّ تالوگ). گو این که عملاً حالا دوازده سال است که اعتنایی به قرارداد نکرده‌ایم (از هنگام نخست‌وزیری من). ولی میل نداشتم خود قرارداد هم باقی بماند و به حمدالله موفّق شدم. عرض کردم: خدا به شاهنشاه عمر بدهد که جز به عظمت ایران نظری ندارید و البتّه عظمت ایران بسته

به پاکی و نزهت سلطنت آن دارد که شکر خدا را شاهنشاه از هر حیث تکمیل فرموده‌اید. بعدها ملّت ایران خواهد فهمید، گو این که همین حالا هم فهمیده‌اند که وجود مقدّس شاه چه نعمتی برای آنهاست. فرمودند: چه طور؟ عرض کردم: استقبالی که از این حزب رستاخیز ملّی می‌شود، شاهدی بر این مدّعاست. مدّتی درباره حزب صحبت فرمودند. عرض کردم: مردم استقبال بی‌نظیری کرده‌اند ولی باید سردمدارهای سابق حزب ایران نوین این جا را رها کنند چون نه نام خوشی دارند و نه مردم از دست آنها دلخوشی دارند، از بس در پناه نام مبارک شاه خود را به مردم تحمیل کرده‌اند. با سکوت عرایض مرا تأیید می‌فرمودند و قرار شد که من مطالعه زیادی در این باره بکنم.

عرض کردم: تکلیف کردها حالا چه می‌شود؟ فرمودند: پیش از آن که تو بیایی، نصیری رئیس سازمان امنیّت را خواستم و به آنها اطّلاع دادم که اگر می‌خواهید به ایران بیایید مهمان ما خواهید بود و با کمال میل و اشتیاق از شما پذیرایی می‌کنیم. عرض کردم: مسئله خودمختاری و این ادّعاهای کردها چه می‌شود؟ فرمودند: هیچ. اینها که این قدر شکست می‌خوردند و خودشان هم می‌دانند که اگر ما نبودیم در مقابل حرکت عمیق ارتش عراق ده روز هم نمی‌توانستند بایستند، می‌توانند چه حرفی بزنند؟ فرمودند: صدّام حسین در ملاقات چهار ساعت و نیمی که با من داشت می‌گفت: چندین دفعه ما به یک قدمی فتح و فیروزی رسیدیم ولی سربازها و توپهای اعلیحضرت نگذاشت که فتح و فیروزی را در آغوش گیریم. فرمودند: صدّام حسین به من گفت: شما گل سرسبد جوانهای عراق را از دم تیغ بی‌دریغ خود گذراندید. در این صورت کردها که می‌دانند عاجزند چه توقّعی می‌توانند داشته باشند؟ عرض کردم: برای آینده حرف و ادّعای آنها را لازم نداریم؟ فرمودند: البتّه قابل تأمّل و مطالعه است، ولی من هیچ بعید نمی‌دانم که عراقیها که با ما دریچه ارتباطی بگشایند خودشان میل نداشته باشند به کلّی از شرّ سیاستهای خارجی، به خصوص روسها، رهایی یابند. باید دید چه می‌شود. عرض کردم: آخر پارسال تقریباً اتونومی [خودمختاری] به کردها می‌دادند، اعلیحضرت همایونی فرمودید قبول نکنید، آنها هم اطاعت کردند. فرمودند: هم کردها و هم عراقیها می‌دانند که این یک ظاهر بیشتر نداشت و نظر عراق بر هم زدن اساس آن جا بود.

بعد کارهای جاری منجمله برنامه‌ها و محلّ پذیراییهای ملکه مادر انگلیس، پرنس برنهارد همسر ملکه هلند، ولیعهد اردن و رئیس جمهور افغانستان را به عرض رساندم.

باز شاهنشاه از کسالت اسافل اعضاء شکایت داشتند.

از اخبار مهمّ جهان همین حلّ مسئله اختلاف بین ایران و عراق، بعد هم مسافرت کیسینجر به خاورمیانه است. مطلبی که مرا ناراحت [می]دارد پافشاری کیسینجر درباره کمیسیون انرژی در فرانسه است که حدّاقلّ قیمت نفت تعیین شود. یعنی حدودی برای آن، قبل از ملاقات بعدی در پاریس، بین اعضاء اوپک و کشورهای مصرف‌کننده و جهان سوم تعیین گردد. پدرسوخته عجیبی است. حالا چه جور شاهنشاه او را سر جایش بنشانند باید صبر کرد دید.

بعد از ظهر منزل ماندم. به کار کردن و راه رفتن و شنا کردن و بازی با نوه‌ها گذراندم. الان از اخبار شنیدم کیسینجر سر راه خودش از لندن به مصر، سری هم به یونان زده است. واقعاً مردکه عجیبی است. باز الان از اخبار شنیدم که حلقه محاصره پنوم‌پنه وسیله خمرهای سرخ تنگ‌تر شده و به زودی فرودگاه آن جا هم که فعلاً تنها راه ارتباط این شهر با خارج است زیر بمباردمان توپهای دورزن کمونیستها که از نیروهای دولتی به غنیمت گرفته‌اند قرار خواهد گرفت. پرزیدنت فورد هم به کنگره التماس کمک می‌کند، گوش شنوایی نیست. یا آمریکاییها از ویتنام و آسیای جنوب شرقی دست شسته‌اند، یا در خفا با خود کمونیستها (یعنی شاهزاده سیهانوک) بسته‌اند و کسی نمی‌داند. البتّه شاهزاده سیهانوک که نمی‌تواند کمونیست بشود!

صبح بریده چند روزنامه خارجی را به شاهنشاه نشان دادم که از سیستم یک حزبی ایران چندان بدی هم نگفته‌اند و حتّی تعریف کرده‌اند. البتّه این همه پیشرفت در راه رفاه عمومی دیگر نمی‌تواند مورد ایراد باشد. ولی هرالد تریبیون نوشته است این هم یکی از پدیده‌های عجیب عصر حاضر است که پادشاهی رفورمهای سوسیالیستی در کشور خود انجام بدهد.

دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۳

صبح پس از ملاقاتهای منزل شرفیاب شدم. کارهای جاری و دستخط به رؤساء کشورها زیاد بود، همه را به عرض رساندم، توشیح فرمودند. منجمله دستخط به رئیس جمهور زئیر (کنگو) که خیلی دوستانه بود (اورانیوم دارد!) و البتّه باید دوستانه باشد.

راجع به عراق و کردها عرض کردم که رادیوهای عراقی که به ما فحش می‌دادند، باز کار را از سر گرفته‌اند. خیلی خیلی تعجّب فرمودند. عرض کردم: موضوع دیگر هم این است که ممکن است روسها از طریق سوریّه بخواهند کردها را تحت نفوذ خویش نگهدارند. فرمودند: زور سوریها نمی‌رسد. عرض کردم: به هر حال روزنامه‌های غربی و خود اکراد یک صدا می‌گویند ما آنها را به معامله گذاشته‌ایم. فرمودند: تا ابد که نمی‌توانستیم آن جا ارتش نگه داریم و جنگ کنیم. عرض کردم: به هر صورت موضوع شطّ‌العرب را که عملاً زیر پا گذاشته بودیم. شاید ممکن بود برای کردها بیشتر چانه زد، چون گویا این ۴۸ ساعت اخیر به صورت بی‌رحمانه‌ای ارتش عراق آنها را می‌کوبد، با آن که دیروز عفو عمومی اعلام کرده‌اند. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

قدری راجع به حزب عرایضی کردم که به نظرم و به نظر مشاورین بسیار محدودی که در این زمینه اختیار کرده‌ام، این حزب نباید به صورت حزب واحد مسلّط بر مردم، شبیه حزب کمونیست شوروی دربیاید. این مشارکت عموم مردم است. حال لازم نیست همه مردم که شرکت می‌کنند نظر سیاسی داشته باشند. کارگری که در خرید سهم کارخانه شریک است یک نوع مشارکت در کار و یک نوع منافع دارد و او هم باید به صورتی حقّ اظهار حیات در این چهارچوب بزرگ داشته باشد، نه این که سیستم [توتالیتر] totalitaire برقرار شود. حزب باید ابعاد وسیعتری داشته باشد و اصولاً اطلاق حزب بر چنین تشکیلاتی صحیح نیست. اسم آن را باید جنبش ملّی گذاشت. مدّتی در این زمینه بحث شد و فکر می‌کنم شاهنشاه را قانع کردم. فرمودند: بگذار بعد از ظهر ببینم نخست‌وزیر راجع به پیاده کردن تشکیلات چه فکری کرده تا بعد باز با هم صحبت کنیم. عرض کردم: بحثی که روشنفکران درباره آن می‌کنند همین است که این حزب

حاکم نیست و جنبش ملّی است.

نامه‌ای از سفیر آمریکا رسیده بود که می‌خواهند انفجارات اتمی هند را کنترل بکنند.[1] عرض کردم: تعجّب است که چنین مسئله را به این صورت می‌نویسند. شاهنشاه قدری خندیدند و فرمودند: خوب به هر حال ما که در کلوب ضدانفجارات اتمی می‌باشیم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله جلسه ستاد مرکزی برگزاری جشنهای ۵۰ ساله سلطنت خاندان پهلوی را داشتم که نخست‌وزیر هم شرکت داشت، امّا خیلی با پشم و پیل ریخته!

شب در منزل کار کردم. از اخبار مهمّ جهان همان فعّالیّتهای کیسینجر در مصر و اسرائیل و سوریه است. سری هم به ترکیه زده که آنها را وادارد در قبرس قدری با یونانیها راه بیایند، با کاری که کنگره آمریکا درمورد منع صدور اسلحه آمریکایی به ترکیه کرده است این کار را بسیار مشکل می‌بینم، مگر ترکها به زانو درآمده باشند.

سه‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۳

صبح امروز اتّفاق عجیبی افتاد که مدّتی پیش خودم خندیدم و لازم است این جا بنویسم برای این که گرفتاریهای روزمرّه را بعدها بازگو کند. منشی سفیر آمریکا پیام کیسینجر را به منزل آورد و مطابق معمول، منزل من پر از ارباب رجوع و به خصوص طبقه خودم یعنی لاشخورها بود. وقتی گفتند منشی سفیر نامه فوری آورده، او را به سالن خواستم و پذیرفتم. نامه را به دست من داد و چون کاملاً در محاصره ارباب رجوع بودم، فکرم نیز در محاصره آنها بود. وقتی که نامه را به دستم داد، من خودم را حاضر کرده بودم که آن یک دقیقه عرض خصوصی را هم در دنباله نامه بشنوم و وقتی گفت: thank you and goodbye یکّه خوردم که این چه کسی بود که یک دقیقه عرض خصوصی نداشت، شاید معجزه شده باشد! تازه به خودم آمدم و به پاکت سفیر نگاه کردم.

۱- در این نامه سفیر آمریکا درخواست کرده برای برداشت نمونه در فضای نزدیک محلّ انفجار، بر فراز آبهای بین‌المللی مجاور هند، به هواپیماهای تخصصی آمریکایی اجازه داده شود از فرودگاه بندرعبّاس به‌عنوان پایگاه استفاده کنند.

باری صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه سرحال نبودند، نفهمیدم چرا. فکر می‌کنم موضوع کردها و اتّهامات نسبت به بی‌وفایی ما و رها کردن آنها فکر شاهنشاه را به خود مشغول می‌داشت.

پیام کیسینجر را تقدیم کردم.[۱] فرمودند: جواب ندارد. عرض کردم: همیشه که جواب مرحمت می‌فرمودید. فرمودند: جواب مطالبی است که به سفیر آمریکا گفته‌ایم. شمّه‌ای راجع به دانشگاه تهران عرض کردم که دو هزار نفر در حزب جدید اسم نوشته‌اند، کاملاً برخلاف انتظار بود. تلگراف علی امینی را که داوطلب عضویّت حزب شده بود به عرض رساندم. فرمودند: جواب بده از شما غیر از این انتظاری نبود، با آن که در فرمایشات روز اوّل گوشه‌هایی هم به او بود. عرض کردم: ژان برنار، متخصّص خون، ۱۹ مارس به تهران می‌آید که شاهنشاه را معاینه کند. الحمدالله حالتان که خوب است. فرمودند: شکایتی ندارم ولی طحال در حال کوچک و بزرگ شدن هست و فرق چندانی نکرده.

بعد مرخّص شدم. فرماندار کلّ استرالیا رفت.[۲]

بعد از ظهر جشن جاوید ارتش در پیشگاه شاهانه بود. شاهنشاه خواستند تفقّدی به نخست‌وزیر بفرمایند. حالش آن قدر بد است که این اندازه تفقّدها علاج درد او نیست. پس از جشن در منزل کار کردم و شب، جشن تولّد دخترهایم بود منزل آنها رفتم.

...

چهارشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. امروز خوشبختانه شاهنشاه سر حال بودند. دیروز هم صبح و هم بعد از ظهر در مجلس جشن جاوید ناراحت بودند. امروز دستگیرم شد چرا. دیروز بعد از ظهر ملّا مصطفی بارزانی کرد قرار بود شرفیاب شود. چون شاهنشاه فوق‌العادّه آقا و بزرگوار است از رو در رو شدن با بارزانی ناراحت بود، در صورتی که اینها شکست

۱- نامهٔ کیسینجر دربارهٔ توافق ایران و عراق به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- فرماندار کلّ استرالیا به همراه همسرش به دعوت شاه سفر چهار روزه‌ای به ایران کرده بود.

SECRET

March 10, 1975

Your Imperial Majesty:

I very much appreciated receiving through Ambassador Helms your full report on the agreement you have reached with the Government of Iraq.

With respect to the Kurdish question, there is little I can add to what I have already said to you personally during our recent meeting. This is obviously a matter for Your Majesty to decide in the best interests of your nation. Our policy remains as always to support Iran as a close and staunch friend of the United States. I will of course follow with great interest the evolution of Iraqi-Iranian relations and of Iraqi policy in your area generally, and toward the Soviet Union in particular.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

مـی‌خوردند. در حـقیقت ارتش مـا آن جـا مـی‌جنگید. یک صـد عـدد تـوپ دورزن (۳۷کیلومتر برد) و موشک ضدّ تانک و موشک ضدّ هواپیما را تمام افراد و افسران ما در آن جا اداره می‌کردند و حالا باید ایـن مـهمّات را در آن جـا آتش بـزنیم، چـون فـرصت برگرداندن آن نیست. به علاوه کردها مکرّر نوشته و تقاضای کمک کرده‌اند که داریم از بین می‌رویم. چه طور ممکن بود چنین جایی را نگاه داشت؟ البتّه دنیا از این ماجرا خبر ندارد و به این جهت به ما اتّهام بی‌وفایی می‌زنند، به علاوه بر فرض کردستان مستقل می‌شد چه نفعی برای ما داشت؟ اگر ضرر قطعی نمی‌داشت!

باری تلگراف زیادی بود که بـاید شـاهنشاه تـوشیح فـرمایند. مـنجمله سـه تـلگراف به رئیس جمهور ترکیه و افغانستان و نخست‌وزیر پاکستان که حلّ قضیّه عراق را خیلی عمیقاً تبریک داده بودند.

باز هم صحبت حزب شد. عرض کردم: استقبال مردم عجیب است و نخست‌وزیر هم خیلی پکر است. فرمودند: چرا؟ عرض کردم: آخر ایـران نـوین (حـزب اکـثریّت) ادّعـای اکثریّت قاطع بین مردم ایران داشت و شاید هم حسابهای دیگر، کسـی چـه مـی‌دانـد. فرمودند: البتّه آدم باهوشی است و مطمئن هستم که می‌داند هیچ گهی نمی‌تواند بشود، ولی یک هزارم هم ممکن بود برای خودش خیالهایی بپروراند. این اوّلین دفعه است که این فرمایش را از شاهنشاه می‌شنوم. حتّی فرمودند: در داخل این تشکیلات وسیع وقتی فراکسیونهای قوی بودند، البتّه می‌توانند با هم ائتلاف کرده دولت بـا اکـثریّتی درست کنند. ماشاءالله به تدبیر شاهنشاه.

قدری راجع به جشنهای پنجاه ساله صحبت کردم و نظرات شاهنشاه را درباره تاریخ آن جویا شدم (یک سال تمام باید جشن برقرار باشد، چون برنامه‌های تعلیماتی وسیعی داریم) که یا از نوروز ۵۴ تا نوروز ۵۵ و یا از اوّل نوروز ۵۵ تا نوروز ۵۶، و بالأخره دوّمی را با دلائل من قبول فرمودند.

...

ناهار معاون رئیس جمهور کره شمالی مهمان شاهنشاه بود. من در مذاکرات پیش از ناهار نبودم ولی سر ناهار بودم. صحبت از معادن زیادی که دارند می‌کرد. شاهنشاه هم از

نقشه‌های عظیم آبادانی مملکت صحبت می‌فرمودند، منجمله این که با رآکتورهای اتمی که می‌خریم، بعد از هشت سال ۱۲۵ ملیارد کیلووات ساعت برق خواهیم داشت. خیلی باعث تعجّب او شده بود. بعد هم استدعای فقط هزار ملیون دلار وام داشت، آن هم خیلی فوری، که وضع بازپرداخت آن بعداً تعیین شود. شاهنشاه زیر چشم به من نگاه کردند و خندیدند.

بعد از ظهر من تمام کار کردم، منجمله سفیر فرانسه را پذیرفتم که از والاحضرت همایونی در تابستان امسال برای مسافرت به فرانسه دعوت می‌کرد. از سیاست شاهنشاه در عراق خیلی تعریف می‌کرد. کارهای تجارتی هم داشت، منجمله شرکت فرانسه برای [برقی ساختن] electrification راه‌آهن ایران.

پنجشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۳

صبح ساعت ۸ سفیر آمریکا به دیدنم آمد و با من صبحانه خورد. مسائل جزئی از قبیل شرفیابی هم‌شاگردی‌های شاهنشاه در [روزه] Le Rosey که در تهران اجتماع دارند (برادر سفیر هم جزء آنهاست)[1] و بعضی کارهای جاری و تجارتی گفت که به عرض برسانم. منجمله ساختن بندر نظامی چاه‌بهار را که وساطت کرده بود به یک شرکت آمریکایی Brown and Root به صورت cost plus داده شود. چون قیمت آن خیلی گران می‌شده، شاهنشاه امر فرموده بودند به مناقصه برود. دلیلش را پرسید، به او گفتم. قدری راجع به کردستان صحبت کرد که برای شاهنشاه موفّقیّتی بزرگ بود ولی حالا وضع کردها چه می‌شود؟ البتّه حمله بی‌رحمانه عراقیها باعث کسالت شاهنشاه می‌شود. گفتم: البتّه می‌شود ولی چه می‌شد کرد؟ الآن بیش از یک سال است که دیگر اینها تاب مقاومت نداشتند، فقط ما آنها را حفظ می‌کردیم. دیگر دلیل ندارد که ما این همه خرج جنگ بکنیم و مهاجرین آنها را هم با این مخارج هنگفت حفظ بکنیم (فعلاً سیصد هزار نفر هستند). گفتم: این مسائل را دنیا خبر ندارد به ما ایراد می‌کنند. ولی مسخره است. امّا چون ما توضیحی نمی‌توانیم بدهیم، سکوت می‌کنیم. گفت: این سختگیری برای خود

۱- هلمز و برادرش، هر دو در روزه دورهٔ دبیرستان را به پایان رسانده بودند.

عراقیها هم بد است. گفتم: این دیگر چاره ندارد، شاید نتیجه آن بشود که کردها به صورت گریلا و به طور پراکنده باعث آزار آنها بشوند. باز هم به ما مربوط نخواهد بود. شاید هم حالا عدّه بیشتری فرار بکنند بیایند که البتّه در ایران جذب خواهند شد. در مورد حزب گفتگو کرد. گفتم: لابد شنیده‌ای که مردم با چه ولعی اسم‌نویسی می‌کنند. گفت آری، راستی علّت چیست؟ گفتم: بدیهی است نام شاهنشاه اثر معجزه‌آسا دارد، به علاوه سابق مردم بلاتکلیف بودند. آنها که به حزب اقلّیّت می‌رفتند که در حقیقت خودکشی سیاسی می‌کردند و در حزب دولتی هم جز نفع‌پرستان معمولاً کسی نمی‌رود. حالا وضع عوض شد همه در زیر یک پرچم هستند و ضمناً آزادی عقاید خودشان را دارند. البتّه که به چنین حزبی استقبال می‌کنند. گفت: بعضی مردم می‌گویند این کار به ضرر هویدا بود، بعضی می‌گویند به نفع تو بود، بعضی می‌گویند به نفع شریف‌امامی و از این حرفهاست. گفتم: مردم هزار جور حرف می‌زنند. هر کسی مطلب را به نفع خویش تعبیر می‌کند. به خصوص آنها که با شما سر و کار دارند تمام مردمانی مغرض هستند و شما هم از طرف دیگر مردمان بسیار [ساده‌ای] naive هستید، در صورتی که نباید به این حرفها گوش بدهید. این اصلاً موضوع شخصیّات و خصوصیّات نیست. حالا خواهی دید که انتخاب رئیس دفتر سیاسی و دفتر اجرایی طوری خواهد بود که هیچ‌کس انتظار آن را نمی‌کشد، به کلّی از طبقه جوان خواهد بود. از من پرسید: نمی‌دانی کیست؟ گفتم: نمی‌دانم و اگر هم می‌دانستم نمی‌توانستم به شما بگویم.

بعد شرفیاب شدم. مطالب سفیر فرانسه و سفیر آمریکا را به عرض رساندم و فرمودند: جواب سفیر آمریکا را بسیار خوب دادی. اینها هنوز نمی‌توانند اوضاع ایران را بفهمند که مثلاً وضع مرا و حزبی که تأسیس می‌کنم با احزاب معمولی مقایسه می‌کنند و تازه می‌پرسند چه طور آن احزاب همپایه این یکی نبودند؟ فرمودند: گاهی اوقات اینها احساس وجود ما را می‌کنند، مثلاً روزی که برای ادای سوگند به مجلس می‌رفتیم مردم چه کردند، در آزادی آذربایجان، در انداختن مصدّق و در ششم بهمن ۱۳۴۱. ولی باز هم از خاطرشان می‌رود. عیب کار آمریکاییها این است که دستگاه ندارند که سوابق او را به خاطر داشته باشند. بعد کارهای جاری را عرض کردم مرخّص شدم.

دوباره سر ناهار رفتم که وزیر خارجه ترکیه شرفیاب بود. او ساعت ۱۲ شرفیاب شده بود ولی من در مذاکرات نبودم. سر ناهار صحبتهای مهمّ پیش آمد، از جمله وضع ایران را در قبال افغانستان و هند و پاکستان، شاهنشاه به دقّت تشریح فرمودند. فرمودند: به پاکستانیها گفته‌ام که من هرگز نمی‌خواهم شما با هند درگیری نظامی پیدا کنید، چون هم خود شکست می‌خورید و هم ما را به دردسر می‌اندازید. به هند گفته‌ام شما هم اگر به پاکستان حمله بکنید به هر حال ما نمی‌توانیم بی‌طرف بمانیم و شما طرفی از حمله به پاکستان نمی‌بندید، به علاوه وسعت خاک با این بدبختی که دارید به چه درد شما می‌خورد؟ امّا از همه مضحکتر وضع افغانستان است که حالا مسئله بلوچستان را هم ضمیمه پختونستان کرده و موضوع خالی از غرابت نیست. وقتی هم که از آنها می‌پرسیم که این دیگر چه حرفی است می‌گویند منظور بلوچستان پاکستان است. تازه آن برای چه؟ جز این که به تحریک روسها و هند این کار را می‌کنند. بیچاره‌ها نمی‌دانند که بر فرض موفّق شوند بلوچستان را از دست پاکستان دربیاورند و یک دفعه دسترسی به دریای آزاد پیدا کنند خودشان اوّلین طعمه روسها خواهند بود، چون آن وقت اشغال یا تحت نفوذ گرفتن شدید افغانستان به هر قیمتی برای روسها ارزش دارد. وزیر خارجه ترکیه از این بیانات شاهنشاه خیلی دچار حیرت شده بود و شاهنشاه هم خیلی [صریح] outspoken بودند که مایه تعجّب من هم شد. بعضی صحبتها از ترانزیت ایران و تعمیر راههای ترکیه و راه‌آهن‌ها و از این قبیل شد که من این جا نمی‌نویسم. فقط شاهنشاه فرمودند: این که علاقه داریم راههای شما درست شود، برای این است که در خاتمه برنامه ششم ما تقریباً ۴۰ میلیارد دلار واردات خواهیم داشت... درمورد قوای نظامی و این که ما ۸۰ هواپیمای F-14 خریده‌ایم در صورتی که خود آمریکا فقط ۳۰۰ عدد دارد، صحبت شد. شاهنشاه فرمودند: من ناچارم خودم را قوی کنم چون در خلیج فارس و اقیانوس هند مسؤولیّت دارم.

شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۵۳

صبح زود با هلیکوپتر به آرامگاه شاهنشاه فقید رفتم و به مناسبت سالروز تولّد

شاهنشاه فقید ادای احترام کردم. برگشتم، سر صبحانه شاهنشاه رفتم و عرایض فوری اداری را به عرض مبارک رساندم. بعد شاهنشاه به تصفیه‌خانه جدید ۲۰۰,۰۰۰ بشکه در روز تهران، برای افتتاح تشریف بردند.[۱] من اجازه گرفتم نرفتم و به کارهای جاری رسیدم.

شاهنشاه که مراجعت فرمودند وزیر خارجه الجزایر و عراق و وزیر خارجه خود ما شرفیاب شدند. یک ساعت و نیم شرفیاب بودند. بعد سر ناهار تشریف آوردند که من افتخار حضور داشتم. مسائل مختلفی صحبت می‌شد. فقط دو مسئله اهمّیّت داشت یکی این که وزیر خارجه عراق از شاهنشاه پرسید: به نظر مبارک کیسینجر می‌خواهد قیمت نفت را پایین بیاورد و یا ثابت بکند؟ شاهنشاه فرمودند: به نظر من می‌خواهد قیمت نفت را ثابت بکند به طوری که تولید نفت از وسائل دیگر بعدها برای آمریکاییها صرف داشته باشد و هم بعدها از [دامپینگ] dumping کشورهای نفتی، سرمایه‌گذاری‌های آمریکایی نترسند. مسئله دیگر قابل اهمّیّت باز هم مسئله افغانستان و بلوچستان و هند و پاکستان مطرح شد که شاهنشاه همان فرمایشات روز چهارشنبه گذشته که به وزیر خارجه ترکیه فرمودند، تقریباً تکرار کردند. مضافاً به این که هند هیچ وقت نخواهد توانست روح اسلام را از بین ببرد. بر فرض که پاکستان را شکست بدهد، آن وقت مسلمانها به صورت گریلا به کوهها پناهنده می‌شوند و کمک چین کمونیست را هم پشت سر خود خواهند داشت.

...

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه اخلاق و روحیّات لیدرهای خاورمیانه را تشریح می‌فرمودند. از بومدین و سادات خیلی تعریف کردند که مردمان متعادلی هستند.

...

یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. مقداری کارهای جاری را عرض کردم، منجمله جواب شاهنشاه به پیامهای تبریک سادات رئیس جمهور مصر و ملک حسن پادشاه مغرب، درمورد توافق

۱- در حقیقت ظرفیّت پالایشگاه موجود تهران دو برابر شد و از ۱۱۰,۰۰۰ بشکه به ۲۲۰,۰۰۰ بشکه در روز رسید.

با عراق، که توشیح فرمودند.

پیامی از کیسینجر رسیده بود.[1] فرمودند: جواب بدهید و بگویید امیدوارم موفّق باشید، چون توفیق شما به صلح و ثبات این منطقه از دنیا بسیار کمک خواهد کرد. فرمودند: ضمناً به سفیر آمریکا بگو که چرا این قدر [ساده] naive هستید؟ شنیده‌ام بر و بچه‌های سفارت شما همه جا می‌گویند در ایران دموکراسی مرد. چه طور تا حالا که همین بچه‌ها و روزنامه‌های شما می‌گفتند دو حزب موجود یکی حزب [بله بله قربان] yes yes و دیگری حزب [البتّه قربان] of course است، دموکراسی زنده بود و حالا دموکراسی مرد؟ بعد هم شنیده‌ام بعضی بر و بچه‌های شما می‌گویند که چون هویدا خیلی [وجیه‌الملّه] populaire شده بود، ما حزب جدید را پیشنهاد کردیم. این چه مزخرفاتی است؟ مگر در کار مملکت‌داری این حرفهای خصوصی و شخصی ممکن است ارزش داشته باشد؟ عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی عیب سفارت آمریکا در این است که انسان هیچ وقت نمی‌داند رئیس کیست. یک جنگل مولایی است که هر چرخش به یک طرف می‌چرخد. خندیدند، فرمودند: متأسّفانه همین طور است. فرمودند: به انگلیسها هم بگو که تانکهای چیفتن شما معیوب هستند. این سفارش عمده‌ای که می‌خواهیم بعد از این به شما بدهیم، اگر به همین بدی باشد که اصولاً خطرناک است. توپهای این تانک مهمّات کم دارد، چرا مهمّات به ما نمی‌دهید؟ ما که پولش را نقد می‌دهیم. به علاوه قیمت تمام اسلحه‌ای که به ما پیشنهاد کرده‌اید از سال گذشته ۲۰۰٪ اضافه شده است.

بعد من عرض کردم: سفیر شوروی هم استدعا دارد در ایّام عید در کیش شرفیاب شود، زنش را هم بیاورد که به قول خودش این بهشت ایران را ببیند و کسب اجازه می‌کند که دو شب مهمان غلام در آن جا باشد. فرمودند: اگر حوصله پذیرایی از او داری، بگو بیاید. عرض کردم: می‌خواهد زن دوّم خود را هم بیاورد. فرمودند: دیگر زن دوّم او کیست؟ عرض کردم: مترجمش! فرمودند: یعنی بپّای خودش را. عرض کردم: البتّه. فرمودند: مانع ندارد.

بعضی کارهای خانوادگی بود عرض کردم.

...

۱- پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

من بعد از ظهر در جلسه [هیئت امنای] بنیاد [فرهنگ] ایران، حضور علیاحضرت شهبانو بودم. دکتر [پرویز] خانلری، دوست عزیزم، کارهای مهمّی در ترجمه و تألیف و تدوین کتب مختلفه کرده است و در این ده سالی که این بنیاد به وجود آمده، موفّقیّتهای بزرگ داشته است.

...

دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۳

صبح زود جلسه‌ای با رؤسای دانشگاههای تهران، آریامهر و ملّی... داشتم که در خصوص وضع آنها در قبال رستاخیز ملّی گفتگو کنیم. مذاکرات مفصّل انجام شد، آن چه مسلّم است همه دانشگاهیان (کادر آموزشی) استقبال شایانی کرده‌اند و فعلاً مهمّ آن است که ببینند در مرکز حزب رستاخیز چه اشخاصی امور را در دست می‌گیرند. همان طبقه فاسد حزب ایران نوین (به علّت دبیر کلّی هویدا) خواهند بود یا اشخاص خوشنام دیگر. صحبت از ورود دانشجویان به حزب شد که باز هم نسبتاً با استقبال روبه رو شده و جای تعجّب دارد. امّا باید دید که مصلحت هست که در داخل دانشگاه از طرف دانشگاهیان، دانشجویان تشویق به ورود در حزب بشوند یا این که این امر باعث لوس و نُنر شدن آنها خواهد شد؟ همین الآن دانشجویان لوس و نُنر شده‌اند. پول مفت می‌گیرند (هر دانشجو در ماه حدود ششصد تومان) و فحش مفت هم به ما می‌دهند. مطلب دیگری که صحبت شد این بود که آیا عناصر نامطلوب را بین کادر آموزشی باید اخراج کرد یا به صورت دوستانه و محبّت‌آمیز عذر آنها را خواست؟ به هر حال مطلب یکی است ولی همان صورت بنشین یا بتمرگ یا بفرمایید را دارد که البتّه شقّ آخر بهتر است. چون مقامات انتظامی خیلی فشار می‌آورند و رؤسای دانشگاهها هم بیچاره‌ها خیلی وحشت دارند که چه بکنند، دست به دامن شدند که فکری برای آنها بکنیم. چون چنین کاری به صورت بتمرگ باعث ناراحتی کادر صحیح‌العمل هم می‌شود و صحیح نیست. قرار شد من به عرض شاهنشاه برسانم. این جلسه دو ساعت طول کشید.

SECRET

March 15, 1975

Your Imperial Majesty:

I would like to bring you up to date on the status of my current negotiating effort in the Middle East, knowing of your deep interest in the progress toward peace in the area.

My current mission is still in its initial phase. I have made two visits each to Aswan and Jerusalem, to elicit ideas and to try to bring both sides towards a common perception of the nature and scope of a new agreement. Both sides have been brought to the point of detailed discussions of the issues of (A) the extent of a possible further Israeli withdrawal in the Sinai, and (B) other concrete points in an agreement which could constitute further progress towards peace.

Today I am making a second visit to Damascus to discuss with President Asad the overall situation and also how negotiations can be advanced on the Syrian-Israeli front as well. The United States is willing and prepared to promote further progress on this front, in spite of the evident difficulty this will involve. I will also be visiting Amman today to consult closely with King Hussein.

My talks so far in Aswan and Jerusalem indicate a recognition on both sides that a further step in the

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

SECRET

Sinai is desirable and important. Now that the preliminary exchanges have begun to clarify what kind of agreement is possible, both sides are at the point of making the fundamental decision of whether to proceed in the light of what is attainable. The Israeli Cabinet will meet Sunday morning. I shall return to Israel Sunday evening to resume my discussions.

I know that Your Imperial Majesty shares our hope that progress towards peace in the area can be achieved. Its importance is obvious. I will keep Your Imperial Majesty informed of further developments.

With high esteem and best regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

بعد من شرفیاب شدم. مطالب را عرض کردم. فرمودند: البتّه باید کادر صحیح با حسن شهرت حزبی در رأس امور دانشگاهی قرار بدهیم که عناصر جدید خواهند بود. دانشجویان هم در خارج دانشگاه در مناطق خودشان مثل عضو معمولی وارد حزب شوند. اخراج استادان نامطلوب هم البتّه با احترام بهتر است (من صد درصد توفیق پیدا کردم).

کارهای جاری منجمله آمدن کیسینجر به کیش را عرض کردم که ممکن است استدعا بکند بیاید. فرمودند: چه مانع دارد؟ چند تلگراف خارجی منجمله تلگرافاتی که رئیس جمهور بنگلادش (مجیب‌الرّحمن) و رئیس جمهور کره شمالی (کیم ایل سونگ کمونیست) برای تبریک حلّ اختلافات با عراق عرض کرده بودند توشیح فرمودند. راجع به تلگراف کیم ایل سونگ خیلی خندیدند که حلّ اختلاف دو کشور اسلامی را تبریک گفته بود. همچنین از بارندگی جنوب، شاهنشاه راضی بودند و بسیار خوشحال. فرمودند: فردا علیاحضرت شهبانو به مشهد مشرّف می‌شوند، چه کنیم؟ عرض کردم: چه عرض کنم؟ فرمودند: چه طور چه عرض کنم؟ عرض کردم: آخر هیچ پیش‌بینی نشده بود. فرمودند: برو پیش‌بینی کن!

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.

یک بعد از ظهر به کلوب شاهنشاهی رفتم قدری به [بشقابک] clay pigeon تیراندازی کردم، بد نبود.

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله در جلسه شورای عالی شیر و خورشید سرخ شرکت کردم. هویدا نخست‌وزیر را دیدم، عجیب به هم ریخته و مفلوک. دیدم تیر شاهنشاه خیلی کاری واقع شده. در دلم این شعر را خواندم:

گر خرابم کنی ای عشق چنان کن باری که نشاید دگرم منّت تعمیر کشید

دیدم ریش نتراشیده و بسیار متفکّر است. تعجّب کردم که چه طور انسان ممکن است با یک مویز گرمی بکند و با یک غوره سردی!

بعد در شورای عالی انجمن سلطنتی پرورش اسب که نایب رئیس والاحضرت

همایونی هستم شرکت کردم.

...

سه‌شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۵۳

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: بارندگی جنوب خیلی مفصّل نبوده، سه چهار ساعتی بیشتر نبوده، ولی به هر صورت باز هم خوب بود. با افسوس فرمودند: البتّه از هیچ چیز بهتر است، امّا بیرجند شما که دارد باتلاق می‌شود. عرض کردم: به زیادی پارسال نیست ولی مرتّب و خوب آمده. نطق نوروزی را که از رادیو تلویزیون ایراد خواهند فرمود تقدیم کردم. ملاحظه کرده، فرمودند: دو مطلب را یادداشت و اصلاح کن. یکی این که کمی، یا خیلی کم، به مسئله عراق بیشتر اهمّیّت داده شود. دیگر آن که مبالغ هنگفتی که برای بهداشت مجّانی، تحصیل مجّانی و کمک هزینه به لوازم اوّلیّه زندگی که دولت خرج می‌کند به حساب گذاشته شود. جواب نطق شیخ‌السّفراء را هم در نوروز عرض کردم، تصویب فرمودند... گزارش فلّاح را ملاحظه فرمودند.[1]

بعد من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله دبیرکلّ پیمان سنتو، الکن، را که چندین دفعه وزیر خارجه ترکیه بود پذیرفتم. بسیار شخص واردی است. یک ساعتی صحبت کردیم. راجع به افغانستان او هنوز امیدوار است که بعد از داوودخان ممکن است به دست کمونیستها نیفتد (البتّه ترکها در آن جا ریشه دارند چون رژیمهای قبل افغانستان همیشه بر علیه ما در امور نظامی به ترکها تکیه می‌کردند. همین داوودخان وقتی که صدراعظم محمّدظاهر شده بود کار ترکها را قطع کرد و به شوروی متمایل شد).

سفیر شیلی را پذیرفتم که از طرف رئیس جمهور به اصرار شاهنشاه را دعوت می‌کرد حالا که شاهنشاه به ونزوئلا و برزیل و آمریکا تشریف می‌برند به شیلی هم تشریف بیاورند. به او گفتم: وقتشان در این سفر پر است، نخواهد شد.

۱- گزارش دکتر رضا فلّاح و چند برگ همراه این گزارش، به دنبال این یادداشت آمده است.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. فقط سری به بیمارستان به غفّاری داماد خودم زدم که به علّت دیسک بستری است. شب هم تمام کار کردم، حالا نصف شب است.

...

خوشبختانه السّاعه خبر رسید از بعد از ظهر در فارس و بنادر باران خوبی می‌بارد. چون می‌دانستم هنوز شاهنشاه نخوابیده‌اند تلفن عرض کردم، خیلی خوشحال شدند.

چهارشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۳

صبح سه سفیر اعتبارنامه تقدیم کردند به این جهت من خیلی به اختصار شرفیاب شدم و فقط دستخطهای توشیحی را تقدیم کردم.

...

بعد به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه خیلی کار داشتند چون یک ساعت و نیم با بی.بی.سی. و دو ساعت با تلویزیون آلمان مصاحبه فرمودند. البتّه فوق‌العادّه خسته کننده است.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود، تمام به شوخی و حکایت گذشت. منجمله راجع به شوخیهای اخیر که فرانسوی‌ها درباره شاهنشاه درآورده‌اند، علیاحضرت حکایتی فرمودند که بد نیست بنویسم:

Il ya une ressemblance entre le Chah d'Iran et le toreau. Tous les deux entrent dans l'arène (la reine) avec la queue en l'air!

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

محرمانه

جناب آقای علم

طبق اوامر مطاع ملوکانه در طی دو مسافرت اخیر اینجانب به لندن موضوع

مناطق کشف شده دریای شمال و موضوع سهام شرکت BP نزد بانک

انگلیس در وزارت نیرو با آقایان:

Eric Varley, Secretary of State for Energy

Lord Balogh, Minister " " "

Sir Jack Rampun, Permanent Secretary

و کارشناسان آنها مورد مذاکره قرار گرفت و در هر دو مورد وزرای کابینه

انگلستان نظر مساعد داشته - خصوصاً در رابطه به پاره‌ای از نکات در مورد سهام

BP ضمیمه است

Lord Rothschild که بعداً با نخست وزیر مذاکره کرده اظهار امیدواری کرد

بعد از رفراندوم در مورد بازار مشترک جریان در زمینه انتقال سهام اخذ تصمیم

مساعدی را دارند

Jacob Rothschild نامه‌ای را که از طرف شماره ۱۰ داونینگ استریت

نوشته شده برای اینجانب فرستاده که در آن نخست وزیر ویلسون تقاضای تشرف نموده است

بدینوسیله کسب اجازه تشرف برای عرض توضیحات جامع در این باره و در مورد دیگر که به

ارادتمند

رضا فلاح

۵۳/۱۲/۲۶

B.P.

R.F. expressed to the two Energy Ministers the interest of Iran in acquiring the block of B.P. shares purchased by the Bank of England from Burmah Oil Company.

R.F. pointed out that:-

1. Presently B.P. obtains large supplies from Iran which remai B.P.'s largest crude oil base,

2. Historically B.P. owned a large part of the natural resource of Iran,

3. Financially a large Iranian ownership would simplify many problems which now confront B.P.,

4. Strategically it should be to B.P.'s advantage to seek this association.

The logic of the proposal ("Iranian-Anglo" following "Anglo-Iranian") did not escape the Ministers. Their response was guarded because the Government has a delicate political problem. The Labour Party's Left is clamouring for full Government control of B.P. This is opposed by Wilson and the majority of the Cabinet including the Energy Minister. The City is protesting the purchase of Burmah's share at sharply depressed prices and asks for a readjustment. At this time the Government is trying to avoid a confrontation on either issue. Consequently we were told that nothing should be done for some time.

It is suggested that the matter be kept alive. There is German competition sponsored by official Bonn. Psychologically any sale abroad might meet opposition. Choosing between Iran and Germany most people consider Iran politically and economically preferable. The only exception is B.P. Management who probably would prefer Germany.

B.P. Management want a sale of the stock to the public in Britain and U.S.A. Such a transaction is impossible under existing market conditions.

A complicating but favourable factor is possible American pressure for a sale because of the large interests of B.P. in Alaska.

The question of sale or no sale of the Burmah block may becor a symbol of the contest between the moderate and the radical socialist course in British politics. It is important to stay in touch with developme From an economic point of view B.P. is a very desirable investment.

inter office memo

to MdeC — date 4 M

from NCJR

subject NIOC

I feel it would be useful if you perhaps showed Dr. Fallah Robert Armstrong's letter to me which demonstrates that the draft which I have used in my letter was, in fact, prepared from 10 Downing St--et,

/mm



10 DOWNING STREET

From the Principal Private Secretary 28 February 1975

PERSONAL

Dear Jacob,

I promised to suggest to you some words in which you might report to Dr. Fallah the result of your conversation with the Prime Minister on Wednesday evening.

I enclose something which I hope will serve as a basis for you to modify however you see fit.

Yours sincerely

Robert Armstrong

The Hon. Jacob Rothschild.

I called on the Prime Minister on 26 February, and had an opportunity of describing the BP shareholding proposition to him. He obviously had not had an opportunity of discussing it with his colleagues; and will now do so. He did not commit himself, but he told me that he warmly welcomed the initiative, and the interest in Britain which lay behind it. He was clearly interested in the proposition and receptive to my account of the advantages to HMG. I will report when I hear further.

The Prime Minister spoke with great respect and personal warmth of His Imperial Majesty, and of his achievements for the people of Iran, and he recalled with obvious pleasure his meetings with him. You should know that he expressed more than formal interest in the idea of paying an official visit to your country, perhaps even later on this year.

New Court
St Swithin's Lane
London EC4P 4DU

Telephone 01-626 4356
Cables Rothschild London EC4
Telex 888031

4th March, 1975

<u>Strictly Private & Confidential</u>

Dear Dr. Fallah,

This letter is to let you know that I met with the Prime Minister on Wednesday, 26th February and we had a long and friendly discussion as a result of which I am able to write to you as follows.

The Prime Minister obviously had not had an opportunity of discussing the proposition with his colleagues and will now do so. He did not commit himself, but he told me that he warmly welcomed the initiative and the interest in Britain which lay behind it. He was clearly interested in the proposition and receptive to my account of the advantages to HMG.

The Prime Minister spoke with great respect and personal warmth of His Imperial Majesty and of his achievements for the people of Iran, and he recalled with obvious pleasure his meetings with him. You should know that he expressed more than formal interest in the idea of paying an official visit to your country, perhaps even later on this year.

I would be grateful if the contents of this letter could perhaps be made known to His Imperial Majesty.

I will, of course, be in touch with you as soon as there are any further developments.

Yours sincerely,

Jacob Rothschild

Jacob Rothschild

Dr. Reza Fallah,
National Iranian Oil Company,
P.O. Box 1863,
Takhte Jamshid Avenue,
TEHRAN

پنجشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۵۳[1]

صبح ساعت ۷/۳۰ سفیر آمریکا را برای صبحانه مهمان کردم که اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کنم. گفتم: می‌دانستم شما خیلی [ساده] naive هستید، ولی نمی‌دانستم این اندازه. شنیده‌ام اعضای سفارت شما می‌گویند دموکراسی در ایران مرد، یا شاید بعضی از آمریکاییهای مقیم تهران، نه سفارت، این حرفها را می‌زنند. بعد هم گفته‌اند چون هویدا خیلی [وجیه‌الملّه] populaire شده بود، شاهنشاه زیر آبش را کشیدند. جای تعجّب است. شما که خودتان می‌گفتید دو حزب ما یکی حزب yes و دیگر of course است (یعنی معنی ندارد). چه طور یک دفعه این دموکراسی غیرموجود (به نظر شما) مرد؟ گفت: به هیچ وجه من از این مطالب خبری ندارم و هر کس به شما گزارش داده دروغ است. ولی البتّه سیستم یک حزبی را انسان نمی‌تواند به این آسانیها در خارج توجیه کند. گفتم: البتّه ولی این را باید در نظر داشته باشید که مطلقاً سیستم دموکراسی غربی را ما نمی‌توانیم این جا پیاده کنیم. بعد هم این حزب نیست، این یک رستاخیز است که عموم مردم در آن شریکند و حق همه جور حرف زدن و آزادی در چهارچوب آن دارند، بدون آن که از طرف حزب اکثریّت تکفیر شوند. در حقیقت آزادی بیشتری حالا برقرار شده است. گفت: شاید این طور باشد. گفتم: همین طور است و من باید سر فرصت شما را [روشن] بکنم. بعد به اوضاع آمریکا اشاره کردم. به او گفتم: آیا این هم وضع مملکت می‌شود که سنا که یک ارگان [قانون‌گذاری] legislatif است، در کارهای اجرایی [قوّه مجریّه] executif مداخله کند؟ ببینید بدبخت کیسینجر و فورد را به چه روز انداخته‌اند. این را در اصطلاح ما خر تو خر می‌گویند (به فارسی گفتم). گفت: چه معنی می‌دهد؟ گفتم: donkey into donkey . گفت: واقعاً اصطلاح قشنگی است. گفتم: به این صورت شما به سیستمهای ما ایراد دارید که چه بشود؟ (البتّه من می‌دانم که فعلاً کون آنها از چیز دیگر می‌سوزد ولی نمی‌توانند بگویند. یعنی خیال می‌کردند یک حزبی به صورَت یک ارگان منظّم تحت نفوذ آنها اگر نباشد، لااقلّ به صورت یک ارگان مستقل در قبال دستگاه

---

[1]- در دست‌نویس علم به اشتباه پنجشنبه ۵۳/۱۲/۳۰ نوشته شده است.

سلطنت ممکن است روزی به درد آنها بخورد). گفتم: کیسینجر هم ممکن است به ایران بیاید. گفت: ما هم خبری داریم ولی قطعی نیست. بعد مقداری کارهای تجارتی داشت که گفت.

بعد که رفت، من باز گرفتار لاشخورهای دیگر شدم و به هر صورت سر ساعت به شرفیابی رسیدم. جریان را عرض کردم. شاهنشاه خیلی عمیقاً خندیدند. فرمودند: در قضیّه کردها روزنامه‌های آنها (یعنی آمریکاییها و به طور کلّی غرب) خیلی به ما آزار رساندند و ما را به بی‌وفایی متهّم کردند و ما هم متأسّفانه به علل سیاسی و فنّی نمی‌توانیم توضیحی به دنیا بدهیم. عرض کردم: اهمّیّتی ندارد. مگر خود اینها که ویتنامیها و کامبوجیها را به گاییدن داده‌اند چه جوابی دارند که به دنیا بدهند؟

بعد گزارشاتی که رئیس ساواک فرستاده بود (چون خودش مریض است) عرض کردم و تمام تقاضای کردها بود که ضرب‌الاجل انتقال کردهای عراق به ایران، یا برعکس، تمدید شود. چون اینها با زن و بچه حرکت می‌کنند و در این فرصت کوتاه نمی‌توانند به ایران برسند. ملّا مصطفی بارزانی سخت نگران اقوام و دوستان خودش می‌باشد. فرمودند: بگویید جنگجویان زودتر بیایند. عراقیها به زن و بچه آنها که نمی‌توانند کار داشته باشند. عرض کردم: این فرمایش صحیح است ولی به کردها نمی‌توان این مطلب را حالی کرد. حتّی نمی‌توان عنوان کرد که زن و بچه خود را رها کن. فرمودند: آخر آنها را می‌توان زیر حمایت صلیب سرخ بین‌المللی قرار داد و این کار را می‌کنم. عرض کردم: با وصف این غیرممکن است که چنین عنوانی به کُرد کَرد. فرمودند: به هر حال تنها راه همین است و دیگر زیر توافق فعلی نمی‌توان زد. هم چنین صورت اسلحه‌های ما را که عقب‌نشینی می‌کنند ساواک داده بود که ملاحظه فرمودند: توپهای دورزن و بازوکا و توپهای معمولی و مین و غیره. یک مقداری هم باید در محل منفجر بشود.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم که بسیار زیاد بود. یک و نیم بعد از ظهر در کلوب شاهنشاهی قدری تیراندازی کردم. بعد به خانه آمدم، ناهار خوردم و بعد از ظهر نیز تمام کار کردم.

... حالا هم ساعت دو صبح است که هنوز مشغول کار هستم.

فهرست نامها